مکتوب اوراد مکتوب طهارات مکتوب سنن مکتوب فطره مکتوب وجبات مکتوب صوم مکتوب فضائل صلوة

مکتوب ملکرات مکتوب معاونه با برادران دینی مکتوب جهنم مکتوب بهشت مکتوب زکات مکتوب مجاهده مکتوب اصل وفرع دین

مکتوب فضائل نماز مکتوب سلوک مکتوب استغفار مکتوب ذکر مکتوب فکر

۸۰ ۹۰ ۳۰ ۱۱

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله وبعد نزد صوفیه و فخر رازی حدیث است
من عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی هر کس خود را بحادث و ممکن و محتاج شناخت
خدا را میشناسد بخالق و غنی علی الاطلاق و بواجب الوجود یعنی معرفة الله حاصل میکند برا و از
شناختن این نیست که انسان بگوید جسم و گوشت و پوست دارم و این دل و شکم و قوه
غضبیه دارم و اشتهای طعام و جماع در من موجود است و هکذا زیرا معلوم است که حیوانات دیگر
درین امور شریک انسانند بلکه واجب است که انسان بحقانیت خود و اشیای دیگر از حیوانات
خود را امتیاز دهد که بدون خلق خالق بوجود نیامده و بعبث خلق نشده بلکه برای عبودیت
ایجاد شده و فکر کند که از کجا بروی زمین آمده و تربیت او در شکم مادر بچه نوع بوده و خلق
شده و سعادت انسان در چیست و بچه میباشد و شقاوت انسان در چیست و بچه میباشد
و هکذا و معلوم سعادت بهایم در بسیاری قوت بار برداشتن و بسیاری اکل و شرب و زود
فربه شدن و ذکوراوها را زیادتی قوت در جماع و هر وقت این سعادت نداشتند بیکاره اند بلکه
هلاک میشوند و انسان درین سعادت شریک بهایم است و انسان در سعادت ملائکه
هم شریک ملائکه است پس اگر انسان مستغرق سعادت بهایم باشد همتش اکل و شرب و
جماع و طعام و کلام و منام بود و صرف اوقات عمرش در تحصیل و فعل این سعادات بهایم گردد
نزدیک است وقت مرگ بهایم وار بمیرد و دل و طبیعتش مبتلا بدل و طبع اوها شود
و ممکن است در قبر بشومی آن استغراق صورتش مسخ بصورت بهایم شود پس سعادت

که لایق

که لایق انسان باشد سعادت ملائکه است و معلوم هر نوعی سعادتی داده و هر وقت انسان
آن سعادت نداشت یا هلاک یا بیکاره است و خارج از نوع خود شمرده میشود و مقبول نیست زیرا
برای آن خلق شده و سعادت سباع شکار و قتل کردن است آیا نمی بینند تازی و یا باز شکاری
زور نداشت که سعادت اوها است بیکاره میشود و بتلف میرود بلکه هلاک میشوند و انسان هم
نصیب درین سعادت دارد و هر کس مستغرق سعادت سباع شد نزدیک است سبع وار بمیرد و
[illegible] سعادت و تخم شیاطین که مقبول ابلیس ملعون شوند شقاوت و اضرار و اضلال و مکر و
حیله و شر و فتنه انگیزی است و هر کس مستغرق سعادت شیاطین باشد نزدیک است که وقت
مرگ بسوء خاتمه مبتلا شود اعاذنا الله و سعادت ملائکه دوام ترقب و حضور و شهود و رضا
جوئی الهی والطاعة بهانه و طلب زیادتی عرفان و رضوانست و دوری از انصفات مذمومه مذکوره
و مجالسه معنوی الهی و اشتغال بطاعت خدای و انسان هم نصیب درین سعادت دارد پس انسان اگر
متخلق به سعادت ملائکه شد و بلکه بالکلیه دست از سعادت شیاطین برداشت و مستغرق
در سعادت بهایم نشد وقت مرگ ملائکه وار وفات میکند آیا نشنیده که شیخ یعقوب چرخی
وقت سؤال ملکین چونکه در حیات مستغرق تلاوت قرآن بوده در جواب ملکین گفته بود
انی آمنت بربکم فاسمعون و آیا نشنیده اند بعضی شبانها وقت مرگ حین تلقین
کلمه شهادتین را گفته بودند هر هر بوره بوره زجر گوسفندان و آواز کردن سگان بسبب آنکه در
حیات دلش مستغرق الفت با اوها بوده و مستغرق خیال و تدبیر احوال اوها بوده و آیا نشنیده اند
کما تعیشون تموتون یعنی حال موت تابع بحال حیات است لهذا این مقدمه در اول مکتوب عقاید

و مکتوب بعبادت و مکتوب مساجد و مکتوب اوراد و مکتوب فکر نوشتم زیرا عبودیت سه صنف است
تصدیق بقلب مکتوب عقاید اشاره باوست و اقرار بزبان مکتوب ذکر ترغیب باوست
و عمل بجوارح و ارکان مکتوب عبادت اشاره و اعانه براوست جمله بحدیث شریف این
نوع عربیست برای برادران افضلترین هدایاست از جمیع هدایای [illegible] روی زمین
افضلتر است روی ابن عباس علیهما الرضوان که ما اهدی مسلم لاخیه هدیة افضل من کلمة
حکمة یزیده الله بها هدی او یرده عن ردی از شما بجا دارم که هدیه قبول کنند و بخوانند
و جا بجا کوشش و هند ملول نشوند حدیث است که از عظم اخلاق حسنه مؤمن است که حصلا از
استماع خیر زین سیر نمیشود قال تعالی و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین و سیری شدن علامت
و مقدار نیست نخ نخ که خدا بکسی بگوید تو مومنی فافهم پس اهتمام بخواندن و کوشش و ادن
مکتوبات مجتنب لازم است زیرا اغلب این افاده زاد در راه آخرت میکند که بجمیع علوم حاجت
حیثیم این عالم و دنیا را منزلگاه مسافران عالم بقا و کذرکاه طالبان سعادت لقا کردانیده
تا درین منزل و ملاحظه مهلت و زمان فرصت و مزرعه آخرت زاد راه سعادت ابدیت
بدانیم بی تلاوت زاد راحله قصد سفر بادیه قیامت نکنیم و این مکتوب از جمله است برای فرمان الحمد لله
ناصحان بطاعت و فرمان بردار و اطاعت حضرت باری جل جلاله اما خواننده اندیشیده ام خصوص
مریدان طالبان را ترغیب باوراد و احزاب اولیا بیند و ترغیب باینکه حتی معنی اجمالا بفهمند
و بلکه اگر کسی معنی را بداند اما اهل غفلت باشد و بعض بخواند تواجد ندارد و عبث
آنچه بجای شاو برای اهل غفلت صلاح باشد که بوزد و سازند غرض برادران خود خواهم کرد و نیز

مصلحت

مصلحت باشد اوراد قرآن است یکی سوره فاتحه است شیخ ابن حجر علیه الرحمه فرموده سوره
فاتحه از بقره که هشت جزو است زیاده تر است افضلتر است یعنی ثوابش زیاده تر است بدلیل حدیث
الا اخبرکم باخیر سورة فی القرآن الحمد لله رب العالمین یعنی خبر بدهم شما را به نیکوترین سورتی
که در قرآن است الحمد لله است و در حدیث دیگر تعدل ثلث القرآن است یعنی خواندن فاتحه
بثلث قرآن ثوابش حساب کرده اند و شیطان لعین سه نوبه از حسرت و تأسف چنان
صیحه عظیمه کرده که اصلا در هیچ وقت صیحه چنان نکرده باشد یکی وقت نزول فاتحه زیرا که
علم داشت که چه دولت عظیم است برای امت محمدیه و حتی جناب باری فاتحه را بر کنز عرش
که تا عبادی که قرآن نخوانده اند نصیب او باشد در قرآن اعظم سوره باشد نا امید نباشند و اعظم
سوره ها و افضل فهم حمت خود بیان نماز اند ختم و امام غزالی علیه الرحمه ترتیب ربع فاتحه
فرموده صبح بیست و پنج ظهر بیست و پنج عصر بیست و پنج مغرب ده عشا پانزده بار بخوانند و عجیب
آنکه صد بار خواندن فاتحه ذکر فرموده چه برای دنیا و چه برای آخرت و حساب کرده ام این صد بار
بنظر اینکه از بقره افضلتر است از سه صد و سی و پنج جزو که هفت ختم و بیست و پنج جزو میکند
و لذا هفتاد هزار و پانصد سطرهای قرآن و از سه هزار و چهار صد ورقه خواندن افضلتر است که خوانده
مرویست که فاتحة الکتاب شفا است برای کل دردی یعنی چه حملا و چه قرائتا و چه محوا اورده
بنویسند و بخورند و اما اگر بحروف منقطعه نویسند بشویند تا تاثیر زیاده تر دارد و جعفر صادق
چنان بوده برای دفع تب چهل بار بر قدح آب خوانده و بروی بیمار میپاشیده و بافیر اخذ میدادند
تا شر و لات بر مزید فضلش میکند یکی ام القرآن حضرت عایشه علیها الرضوان روایت کرده

کرام القرآن نزد خدای تعالی عظیم تر است از عرش تا ثری و وجه تسمیه اش ام الکتاب آنست که اول قرآن
و اصل این همه کتبهای منزله است و نام دیگر فاتحة الکتاب که پیش قرآن این سوره است
و قرآن خوانان اول این را میخوانند نام دیگر کافیه و شافیه چنانچه ذکر شد شفا دهنده است
مدحش کهیعص در همه کتبهای منزله است محمد بن علی گفته حقش کهیعص که اولش حمد و ثنای خدا و تمجید
و میانه اش عبودیت و اخلاص و آخرش دعا بهدایت و حفظ از غضب خدا و حفظ
از ضلالت و برای حفظ ایمان هم ورد قرآنی برای عامی و غیر عامی اصلح است و حضرت
خضر علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام از حضرت محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم پرسید برای حفظ
ایمان چه نافع است فرمود از جبرئیل پرسیدم گفت از رب العزة شنیدم که هر کس این
سوره تنها و آیات را پس از هر نماز بخواند محفوظ الایمان میشود فاتحه و آیة الکرسی و آخر بقره از
لله ما فی السموات وما فی الارض تا آخر بقره و آیه شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة
و اولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم و در بین آیت این حدیث وارد
شده و انا اشهد بما شهد الله به و استودع الله هذه الشهادة وهی لی عند الله ودیعة
تا ان الدین عند الله الاسلام قل اللهم مالک الملک تا بغیر حساب و قل هو الله
احد و هر دو قل اعوذ و خواص مجموع اینها حفظ ایمان است پس خواص یکی یکی جدا جدا عرض برادران
خود نمایم الحمد خواص فاتحه ذکر شد حدیث است آیة الکرسی اعظم آیات قرآنست حدیث و کرد کس
پس از هر نماز آیة الکرسی بخواند هیچ چیز از آن کس از دخول جنت منع نکند الا مرگ یعنی چون
مرد اهل بهشت میشود واما ندانستم این خاصیت مطلق است یا نه زیرا که حدیث مقید بود بهر

اوراد

تا برای کسی این نفع و برکت شده یعنی را بجا آرد و بحضور دل بخواند والله اعلم و امام یونس علیه الرحمة
در حق حسن تصنیف کرده مرحوم نوشته که پیش از سلام عصر جمعه هفده بار بخواند و در جای خلوت حالتی
در دلش پیدا شود اصلا انحوره بنهد حدیث است که آیات آخر بقره شفا دهنده اند حدیث دیگر
خدای تعالی حب او را واجب داده ای امت تعلیم زنان خود کنان و اولاد خود را تعلیم کنید زیرا که صلوات
و قرآنند و دعایند خواص آیه شهد الله با دعای مذکوره اینست که حدیث فرموده هر که آیه
شهد الله با این دعا بخواند روز قیامت او را آرند و از طرف خدا گفته میشود که این عبد
با من تعهد بسته امانت و من از همه کس احق شدم بوفا بعهد او را به جنت ببرند بار از
چنان است از صحیفه عهد در باره لوحی نوشته و به ساق عرش معلق میشود تا روز قیامت
وان روز بعهده میشود که امانت نزد خدا داده بودید امانت را بگیرد و هیچ کس بر آن اطلاع از
دست نمیدارد بخلاف طاعت دیگر که بعضی طاعت بغیبت مثلا از نامه اعمال
محو میشود و در نامه آن کس که غیبتش او کرده نوشته میشود و در موقف خوانند صحایف اعمال
صاحب عمل شکایت میکند میگوید پروردگارا کرام الکاتبین ظلم بر من کرده اند فلان طاعت من نوشته ام
نوشته اند جوابش داده میشود لا ظلم الیوم ظلم در این روز نمیشود اما غیبت فلان کرده
از نامه اعمال تو بنامه اعمال او نقل شده و هکذا چند کبایر دیگر محو کننده اعمال صالحه اگر
چون حسنات اما آیه شهد الله با این حدیث که اصلا محو و نقل نمیشود امانت الهی نزد خدا الله
لا یضیع ودایعه غرض هیچ اعمال صالحه نه شفیع نماینده خدا در آن الا انکه باعث نجات
ملیا شده والله اعلم و آیه قل اللهم حدیث است پیغمبر صلی الله علیه وسلم طلب نمود که ملک

أدنا لتنبيه وتعليم

فارس و روم با مت من آیند مسلمان شوند این آیت نازل شد حدیث دیگر اسم اعظم درین
آیه است حدیث دیگر معاذ شکایت قرض نمود گفت حضرت فرمود ترا تعلیم کنم بنوع دعائی
که دعا بان کنند اگر چه چون کوه احد قرض بر تو باشد خداوند عالم اداش میکند بگو قل
اللهم مالک الملک تا آخرش پس رحمن الدنیا والآخرة ورحیمهما تعطی من تشاء
وتمنع منهما من تشاء فارحمنی رحمة تغننی بها عن رحمة من سواک اللهم اغننی
(او روایة تعطیهما من تشاء وتمنع منهما من تشاء)
من الفقر واقض عنی الدین وقونی فی عبادتک وجهادک و سوره اخلاص حدیثش
مشهور است که به ثلث قران است حدیث دیگر هر کس هزار بار اول بخواند نمیرد تا
جای خود را در بهشت می بیند و بروایتی دیگر یا کسی جای او را می بیند و یا خودش اگر چه وقت
ممات به بیند امی بر او آنحضور صلعم روز عرفه آنقدر بخواند حدیث پس از ختم روز عرفه
دعایش مقبول بشود و بروایتی نفس خودش از خدا خریده حدیث دیگر خواندنش برای خویش
و اهلش و اولادش برکت است یعنی بطریق اکثار والله اعلم تا اینکه بار بار بخوانند این حدیث
نمی باشد الا ثوابش عظیم است حدیث پس از هر نماز هر کس دوازده بار بخواند بنوعی حب
حضرت و رضوان خدا می شود حدیث دیگر خواندنش برائت از شرک و سبب حضور ملائکه
و لعنت شیطان است و در حوالی عرش هم دهد شفاعت میکند میگوید خدایا نظر
مرحمت بر قاری من کن حدیث مرفوع من قرء سورة الاخلاص فی مرضه الذی یموت فیه لم یفتتن فی
قبره وامن ضغطة القبر حدیث دیگر هر کس حین منزل خود رود و سلام کند و یکبار
قل هو الله احد بخواند فقر از منزل او نفی میکند حدیث دیگر صحابه تنگی فقر خود گو حضرت
فرمود

فرمود هر وقت داخل خانه شدی سلام کن اگر کسی دران خانه بود و اگر نبود سلام بر نفس
خود بکن و بخوان قل هو الله احد یکبار بعد پس صحابه چنان کرد خدا تعالی رزق را برای او بسیار
بنوعی حتی افاض علی جیرانه یعنی حتی بهمسایه میداد حدیث روایت که جبرئیل نازل شد
گفت یا محمد معاویه بن معاویه مزنی وفات کرد آیا میخواهی نماز جنازه بر سرش کنی پس بال
و پرش بر زمین زد و نه درخت و نه بیشه ها و نه کوهها حتی تلهها ماند که پست شدند جنازه
اش دیدم نمازش کردم و دو صف ملائکه بر او نماز کردند و هر صف هفتاد هزار ملائکه بودند
گفتم یا جبرئیل بچه باین منزل رسیده گفت بسبب قل هو الله احد و قرائت آن که در حالت رفتن
و باز آمدن و قیام و قعود و در کل حال حدیث دیگر اگر کسی اراده سفر کند و دست بدر و جانب
در خانه خود بگیرد و یازده بار سوره قل هو الله احد بخواند خدای تعالی حافظش میباشد تا باز می آید یعنی
حافظ خویش و خانه اش میباشد والله اعلم حدیث دیگر خواندن قل هو الله و معوذتین سه بار بر کفایت
میکنند از کل شئی و برای عام و غیر عام مجموع آنکه ذکر شده جهة حفظ ایمان نافع است
اما خواص یکایک هم ذکر شده در بعضی خواص چنین حدیث فرموده خواندنش برائت از شرک است
ظاهرا همه خواص بر آن بعض چنانست که باید معنایش بدانند چه علم آن حدیث
مطلق فرموده لکن چنانکه عرض کردم بدون دانستن معنی اصل ثواب عظیم دارد اگر چه خواص نباشد که
اثر آن معنی قرآن بدانند بخوانند عظیم تر است و حدیث امت را توصیه فرموده بنام که هر کس
پس از هر نماز معوذتین بخواند حدیث دیگر پیغمبر بخوانید معوذتین که خدا نیست در قیامت
بمعوذتین نیست که هر دو قبر شما را منور میکنند و شیطان را از شما دور میسازند و نیارد

می اندازند و میزان گران میکنند و دلالت صاحبان خوانان به بهشت مینمایند حدیث دیگر
شیخ سیوطی روایت کرده از عقبة بن عامر و لن تقرأ سورة احب الی الله ولا ابلغ من قل
اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس فان استطعت ان لا تدعهما فی صلوة فافعل
برادران منجیات سبعه را ورد صباح و مساء باید یعنی هفت سوره نجات دهنده یا از
از بلاهای دنیا و آخرت چون الم السجدة و یس و حم دخان و اذا وقعت و تبارک الملک و قل
و الم تنزیل خواص جمیع منجیات مذکور است و خواص یکی یکی را عرض برادران دینی میکنیم حدیث است
خواندن الم السجدة و تبارک الملک در بین مغرب و عشا با حیاء آن شب است حدیث است هر که
الم سجده و تبارک الملک پیش از نوم و بعد از عشا بخواند نجات می یابد از عذاب قبر و محفوظ
میشود از فتانین یعنی نکیر و منکر و معلوم حدیث با آنست که سوال ندارد و یا بمعنی اینکه بسهولت
جواب او ها میشود بنحوی هر دو سوره مذکوره تلقین او میکنند والله اعلم و یس هر کسی در هر شب
بخواند چون بمیرد در درجه شهید باشد و وقت وفات تشنه نمیشود و شیطان از او وقت نزع
ظفر یاب نمیشود و حدیث است ان لکل شیء قلبا و قلب القرآن یس یعنی خلاصه و لب آنچه در قرآن است
موجود است از اثبات نبوت محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم بقسم بقرآن و از دلایل توحید از خلق
کردن لیل و نهار و قمر و فلک و چندها مواعظ و عبر و وعد و وعید که در هر یک سوره قرآنی از جمیع
اینها کمی جمع شده کم جمع در یس است و حدیث دیگر خواندنش یکبار ثواب ده ختم دارد که یس
در آن ختمها نیست و حدیث طولانی دیگر در آن حدیث فرموده کسی از قلت رزق و طعام خوف دارد
که کفایت نکند یس را بر آن بخواند کفایتش میکند حدیث دیگر کسی یس بنویسد و بشوید و بیاشامد

داخل

اوراد

داخل میکند در شکم او هزار یقین و هزار نور و هزار برکت و هزار رحمت و نزع میکند از او
هزار غل حدیث دیگر ثابت مرده که یس بر او خوانده شود الا تخفیف میشود از او سکرات موت
و علما گفته اند هر وقت خوف برسد از دشمن و حاکم و غیره چون یس خوانی بآن نیت
دفعش میکند حدیث است که مدحش در توریة است با اینکه نام یس را بچهار نام نامیده
یکی معمه یعنی پوشانندهٔ صاحبش بخیر دنیا و آخرت و دفع بلای آخرت میکند دیگری دافعه
یعنی دفع کل شری از او میکند دیگری عزیزه یعنی ملایکه او را بعزیزه نام میبرند و دیگری قاضیه یعنی
قضای حاجت دنیا و آخرت میکند و هر کسی در صبح چون پیش از حوایج بخواند موجب قضای
حوایج آن روز میشود و مثلها چون صبح خواند اعطی یسر یومه و شب خواند کذلک یعنی عطا شد
باو سهلی کارها آن روزش و شبش حدیث است هر کس صبح حم دخان خواند هفتاد هزار
ملایکه صلوات براو میدهند تا شب و شب همچنان تا روز حدیث است هر کس هر شب اذا وقعت
الواقعة بخواند یعنی هیچ شبی ترکش نکند ابدا فقری باو نمیرسد و در روایتی احتیاج باو نمیرسد
حدیث دیگر زنهای خود ان تعلیم کنید سوره غنا را صحابه پرسیدند یا رسول الله سوره غنا کدام است
جواب فرمود اذا وقعت برادران هر چه حدیث برای وسعت رزق فرموده چنانچه برای رزق
دنیا نفع است هزار چندان برای دین و ثواب و حسنات نفع دارد پس مردم مسلمان را باید مقصود
بالذات حسنات باشد بالتبع کدام یکبار خواندن اذا وقعت بجوده هزار و نود حسنات است
چند ها از وسعت رزق افضل است اعظم و اهم تر است و انفع و ارفع تر است و ارجی و ابقی
تر است مثال اینها برای ماموم سبحان الله برای سهو امام به نیت ذکر و اعلام امام بگوید نفع

رزق چون

وسعت رزق و قت برای برکت زیاد ...

میدهد اگر محض برای اعلام بگوید نماز باطل شود و نفع هم یابد پس آنکه حق عزیز هرچه حاجت
برای رزق بخواهد لابد بجهت آن بخوانند در باب وسعت رزق ما توجه نوشته ایم و در
احادیث وارده در فضل سوره تبارک الملک روایت شده یکی فرمود آن چه دارم بودم که سوره تبارک
الملک برای کسی شفاعت کرد تا خدای تعالی او را عفو کرد یعنی در قبر حدیث دیگر هی المنجیة من
عذاب القبر یعنی این سوره نجات دهنده از عذاب قبر دیگر نه تاویل حصر نیست که نجه از
جمله طاعات نجات دهنده از عذاب قبر است که تخلف ندارد و الا توبه و سایر طاعات نجات دهنده اند
نه چون او که تخلف نشود و هم تاویلات دیگر دارد یکی خدای تعالی قاری را بتوبه مثلا عفو میکند نه
اینکه بطریق شفاعت و جدال با ملائکه عذاب و لذا در حدیث دیگر منش مجادله نهاده که
بود که چه تبارک شفاعت و جدال کننده نیستند حدیث دیگر کسی مرد با او هیچ نماز خدا غیر تبارک
الملک نبود وقتی بقبر مدفون شد ملک عذاب آمد سوره تبارک الملک بمقابل او استقبال
و [illegible] گفت نخواهیم ترا عاجز کنم زیرا [illegible] از کلام الله هستم و [illegible] نه برای تو و نه برای او و نه
برای خود [illegible] اگر خواهی معذب نشود برو [illegible] خدا [illegible] شفاعت
[illegible] برو [illegible] از طرف ملائکه و انبیاء [illegible]
برو حاضر انبیاء [illegible] رفت و گفت یا رب [illegible] در این کتاب تو [illegible]
کرده [illegible] و خوانده [illegible] سوزانی و عذاب [illegible] در سینه او [illegible]
اگر بوی عذاب میدهی مرا از کلام خود [illegible] فرمود [illegible] غضبناک
شده جواب داد خدا یا حق است غضبناک شوم فرمود او را بتو بخشیدم و شفاعت تو قبول

نمودم

نمودم پیش آمد و ملک را اخراج نمود پس آن مرد را بهشت برد و گفت مرحبا باین دهن که مرا بسیار
خوانده مرحبا باین سینه که مرا بسیار حفظ کرده مرحبا باین پای که بسیار [illegible] مرا خوانده
وقتی این حکایت کرد نماند در مدینه هیچ کس نه کبیر و نه صغیر نه حر و نه عبد الا که تعلیم
کرد پس حضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را منجیه نام نهاده حدیث دیگر حب دارم که تبارک الملک
در دل هر مومنی ثابت باشد یعنی اینقدر عظیم و انفع است حدیث دیگر هر کسی پیش از خواب تبارک
الملک خواند پس چون خوابید خدا ملکی را مامور میکند برو بالش جهت محافظه بر سر وی [illegible]
بیدار شود حدیث دیگر همراه اوست بر سر مصاحبش در قبر جدال میکند [illegible] در حدیث دیگر [illegible]
مجادله است حدیث دیگر روز قیامت کسی را می آورند در دنیا هیچ گناهی ترک نکرده که از [illegible]
[illegible] موحد است و از قرآن هیچ ندانسته بجز [illegible] یک سوره خوانده [illegible]
که او را بنار برند در جوفش چنانکه شهاب بروز میکند و میگوید خدایا من از کلام تو که بر نبی
خود نازل شده بوده ام [illegible] خوانده این حرف را میگوید و تکرار میکند تا او را به بهشت
ببرند و این سوره تبارک الملک است [illegible] از فضایل سوره [illegible] منجیه است [illegible]
از ذکر خدا اینقدر کفایت است [illegible] که در سوره روم است [illegible]
حین تمسون و حین تصبحون و له الحمد فی السموات و الارض و عشیا و حین تظهرون
یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی و یحیی الارض بعد موتها [illegible]
یا یحیی الارض فاحیی قلبی بنور الایمان [illegible] من الغشاوة و الزیغ و کذلک تخرجون

بورد صباح و مساء سازند بر ادراك نا ملی در بلاغت و اشارت باین آیت کنند که معلوم
صبح از عشا اشرف تر است بلبود ذکر حین تصبحون از تمسون مقدم باشد و حکمت
اینست که منشاء تقدیس تسبیح که عند رویت آثار قدرت قاهره باهره است و مشاهده آثار
اکثر و بغایت در روز میباشد و کمال این رویت حسب المقدور در آخر روز بحصول می آید فورا
در انوقت تسبیح تقدیس اقتضا کرده میشود و نیز حمد شکر خدای تعالی بر نعمتهای لا تحصی حین
تذکر و یاد نعمتها میباشد و کمال یاد شان در آخر روز میباشد ولذا و عشیا فرمود حدیث دیگر کسی
خواند در حین داخل صبح شد فسبحان الله الآیة رسیده باشد انچه از و فوت شده در ان شب و هم
تقصیرات آن شب و روز میکند حتی که در حق حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
فرمود الذی وفی بدان سبب که هر بار که صبح شدی و سبحان الله حین تمسون و حین تصبحون
خواندی ایت را وافی اگر بگوید این آیه قرآنست و او صحف داشته جواب اینکه باین مضمون
تسبیح کرده حدیث دیگر هر کس داخل صبح شد بسبحان الله و بحمده [illegible] نفس
خود را از خدا [illegible] و هم آیه آخر سوره حشر لا یستوی تا آخر
سوره بخواند [illegible] و در [illegible] علیه کل خطیئة عملها و در روایتی اگر صبح خواند در ان
روز بمیرد بشهیدی بمیرد و اگر شب خواند و در ان شب بمیرد بشهیدی بمیرد و حدیث
[illegible] کسی اراده کرد از خدا مقصودی بطلبد باسم اعظم بخواند در اول سوره حدید ده آیت
تا علیم و آیه حشر لا یستوی بخواند [illegible] بگوید یا من هو کذا [illegible] هکذا [illegible] اسئلك كذا
وكذا و امام علی رضی الله عنه به برادر علیه الرضوان گفت باین دعا [illegible] کنند که خسف

شوم

شوم خسف می شوم حدیث دیگر هر کس آخر حشر در صبح بخواند بعضا هزار ملائکه تا شام صلوات
برا و میدهند و دفع شر شیاطین و جن و انس از و می کنند و اگر شب بخواند هکذا و من جمله
ورد قرآنی که جامع نفع دنیا و آخرت است آیه حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت
وهو رب العرش العظیم حدیث است هر کس صبح هفت بار و شام هفت بار بخواند کفاه الله
ما اهمه من امر الدنیا والآخرة و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال نبی الله صلی الله علیه وسلم
اذا قال العبد حسبی الله سبع مرات قال الله و عزتی لاکفینه صادقا او کاذبا و این
جمله را خوش است بورد ساختن حسبی الله لدینی حسبی الله لدنیای لما اهمنی حسبی الله لمن بغی علی
حسبی الله لمن حسدنی حسبی الله لمن کادنی بسوء حسبی الله عند الموت حسبی الله عند المسئلة
فی القبر حسبی الله عند المیزان حسبی الله عند الصراط حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو
رب العرش العظیم برادران عام و اهل غفلت حق [illegible] بعض را بورد
سازند [illegible] کلمه شهادتین را بورد ساختند و کلمه الله و مشایخ علیهم الرحمه گفته اند هر کس مرید
[illegible] روزی باشد هزار ذکر جلاله بکند [illegible] میکرد و انکس [illegible] از اهل
یقین [illegible] ذکر [illegible] اگر [illegible] از ذکر [illegible] مشغول شد یا الله ذکر
[illegible] بگوید [illegible] ذکر خفی الله میکند و غیر [illegible] عمل کند این فایده [illegible] کلمه
لا اله الا الله هم بورد سازد و معنی دانستن این کلمات حاصل است [illegible] که خدای تعالی
بخواهد و موفق گرداند [illegible] کلمات طیبات بر خود [illegible] معین کند [illegible]
مقدار بر خود [illegible] و بحضور دل بخوانند تا ازین عمل [illegible] دل و [illegible] سعادت

[illegible]

حال فایز نشوند و هم صلوات کوچک بوزد و سازند و معانیش بدانند اول پس از آنکه
معانیش را دانستند بار بار به حضور می خوانند و باری که بغافلی بخوانند آنهم مقبول
میشود این خاصیت صلوات است که بعد از دانستن معنی بغفلت خواندنش مقبول است
نه سایر اذکار زیرا اقل ما یکون باید مجملاً معنا را بداند یا بوجه ما متکلم در دعا می تصور کند
که این لفظ تسبیح و این ذکر تعظیم و ثنا و خدمت آنکس یا قبلی از اهل ثواب فایز میشود و خاسر
و محروم نمی گردد بشرطی حین تکلم و ذکر با این مقصود تعظیم و ثنا بخواند اگرچه ثواب ناقص
میشود برادران بقدر سختیهای قیامت برابر این است خدای تعالی اسباب نجات جنت کرم
فرموده و چون برای دنیا سعی داریم و مشقتهای می کشیم و غمها میخوریم هزار یک آنها را برای
نجات از سختیهای قیامت سعی نداریم با وجود هزار یک مشقتها و ماندگی دنیا در مباشرت
اسباب آن نجات عقبی بما نمیرسد خداوند جل جلاله بما و برادران عقل کرم فرماید تا با آن عقل
بفهمیم براه نجات برویم و طالب نجات آخرت شویم با وجود سختیهای قیامت و عذاب
و آلامش نسبت به آلام دنیا که زائل شود و هم لذاتش بدلیل حدیث که نیست این عالم که در وفا
بالنسبه عالم جزا و بقا مگر چنان است که یکی از شما انگشت بدریا زند ببیند چه
مقدار از آب با انگشت بدر بیاید پس چنان حقیقت این عالم بالنسبه عالم جزا و سزا نیستی
نیست همچنین آثار لذات و آلام این عالم با آثار لذات و آلام آن عالم نسبت نیست لهذا
شفقت بسیار میخواهد برای حفظ از آن آلام بی نهایت عقبی شفقت بکنیم والسلام علیکم و رحمة الله
و برکاته سنه ۱۳۰۰ م — کتبه عبد الکریم ...

مکتوب عبادات

عبادات

مکتوب — بسم الله الرحمن الرحیم — عبادات

بسم الله والحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله و بعد برادران این مکتوب محبت
خوانان و همه مکتوبانم بنص حدیث افضل تر از هدایای دنیوی است که سلاطین برای یکدیگر
بفرستند امید است که چنانچه هدایای دنیویه را قبول میکنند و بآنها مسرور میشوند هدایای محبت
بخوانند برای مسلمانان و گوش دادن مسلمانان بآنها بدیده را قبول فرمایند و گوش دادن بمکتوبات
مرا بیک خلق کسی است که حدیث فرمود که از اعظم اخلاق حسنه مومن است که از اصلاح استماع
خیر دین سیر نمیشود قال الله تعالی و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین حیث معلوم آنکس منتفع نشود
بی طاقت گوش دادن بطول میداشت و طاقت گوش دادن علامت انقطاع شدن است
و انقطاع شدنش بنص آیت دلیل اینست که در نزد خدا مومن نشایسته و این بشارتست
نه چنانچه که عالمی بخوبه خانه فرستادم مکتوب برای بخوانند وقت ندهند که گوش بدهند کفتند
شغله میخوانیم ترا نمیخواهیم و عمل بهر طرف خانه رفته گوش دادن مقصود بشارتست و ترک دادن
وعید شدیدست بر وعده و وعید هر دو معلوم بشوند بدین حدیث که مرویست ما اهدی مسلم
لاخیه هدیة افضل من کلمة حکمة یزیده الله بها هدی او یرده عن ردی مرویست
ایما عبد جائته موعظة من الله فی دینه فانها نعمة من الله سیقت الیه فان قبلها بشکر
زاده الله نعما اخری والا لکانت حجة من الله علیه الی ان قال و یزداد بها سخطا مرویست اذا حمل
رجل کلمة من الله الی اخیه المسلم کان خیر له من حجة و عمرة ومن عبادة سنة و هم حدیث تعلم

یک مسئله و بنا بر این تعلیمش ثواب هزار رکعت نماز سنت دارد پس ای برادران پیشتر در باب
ترک نماز یا درست نبودن نماز بواسطه خللی و یا ترک رکنی شرعی فریضه به جهت نشستن
البته بسمع قبول رسیده باشید نجات از آن گناه عظیم که در آن خلاصه ذکر شده البته خواهان باشید
و شرایط و مبطلات نماز با خبر و دانا نمی‌باشند و نیز فاتحه و تحیات را درست که اند پس لازم آمد که
جزء از ثواب نماز فرض و سنت و وضو و جمعه و جماعت عرض نمایم تا که انشاء الله پس از قضاء
نماز فرض در فعل زواید و سنتهای نماز و سایر سنتها سعی نمایند و نماز جمعه و جماعت را بجا آرند
یک رکعت نماز فرض چه ادا و چه قضا بهتر از هفتاد رکعت سنت است پس هر وقت یقین شد که
قضا بر سر شما مانده قضا نکنند حرام و باطل است و بلکه شروع بکردن سنتها نمایند و نماز بهمه انواعش
افضل و اکمل زاد آخرت است معلوم خدای رحیم این عالم دنیا را منزلگاه مسافران عالم بقا
و گذرگاه طالبان سعادت لقا گردانیده تا درین منزل و مکان مهلت و زمان فرصت مزرعه
آخرت شود سعادت ابدیت بدست آریم بزاد و راحله قصد سفر باقیه قیامت بکنیم برادران موفق
شوند بر عمل اینکه درین فریضه عرض نمایم و تعلم و تعلیم این فریضه را از اعظم زاد سفر قیامت
بقضای حاجت رسند اگر صحرا بود روی و پشت بقبله نکنند یکی حسنه و کفارت یک گناه است
آن گناه و حرام است در روی باد و آفتاب کنند مکروه است نکنند ثواب است مروی است که چهار کس اند
در جهنم از اذیت اهل دوزخ میدهند یکی از ایشان از مقعد ایشان بیرون آید باز در دهان
کسان میرود و فریاد میکنند و فریاد بهلاک خویشان دارند بنوعی که اهل دوزخ از ایشان تبری
پرسیده میشود که این دور از رحمت خدا کیستند که ما را اذیت دادند و جواب ایشان گفته میشود که

این

این دور از رحمت خدا آنانند که از بول پرهیز نداشته اند و با بول نشسته اند لهذا آگاه
شود قول امام شافعی و نزد امام اعظم علیهم الرضوان استبراء واجب است مروی است که خدا تعالی
یکی از ملایکه موکل کعبه بر اینکه هر که آبدست بجا کند و نظیف بشوید که خوب جای آبدست و عورت
شرعاً پاک نماید آن ملک دعا کند چنانچه آن مرد خویش نظیف کرده خدایا او را از گناهان پاک
کند و طریق استنجای مقعد که بوی دست نماند معلوم بوی مقعد هم مانده پس دست را باب پاک
بشوید پس آب پاک را بگیرد مقعد را چند باره بشوید اما وقت استنجای مقعد با آب شگفتن مقعد را
یعنی مر جولب مقعد را ضم نکند بهتر خاک کند و هر چه از بهتر خاک ظاهر شود حکم ظاهر دارد و نجسی نماند حتی
برای جنابت ضرورت نماز که باطل میشوند یعالم و خیل تحیا فی الدین ترجمه بعضی مرد عالم را تعلیم
اما باب پاک استنجا کنند و آب پاک را و حیث یکی اینست اقل ما یکون اقل قدر قلتین
باشد بنوعی عرض و عمق و طولش ده ذراعی و ربع ذراعی باشد و بحری طاهر در غایت متغیر شده
باشد بنوعی که بار نگویند آبست و اگر بگویند آبست از طهوریت نمی افتد اما که با واب بگویند
جز آب چوش آب متغیر شد طهوریت اما طاهر است حتی قلتین باشد بلکه هر متغیر شده باب
مطلق مانده مطهر نیست اما بملاقات نجس متنجس میشود و بسیار قلتین دیده
و ترید و دوشاب بیقدر متغیر شده پس اهل آنجا استنجا در آن کرده اند کسی اعلام او
که باستنجا نجس شده و اما آب اگرچه قلتین باشد بجبر نجس او فی تغیری شده نجس است و اگر آب
جاری باشد اگر روانه آب یعنی جریانش نه کناره حساب نیست قلتین که ذکر شده بود حکم قلتین مذکور
دارد و اگر قلتین نبود بقدر مثقال ذره نجس بمیانش افتاد پاک نیست نه استنجا با آب درست

ونه وضوء و نماز ایشان باطل میشود مرویست که سعد بن معاذ علیه الرضوان وفات کرد حضرت
علیه الصلوة والسلام فرمود وقتی روحش بعرش رسید از فرح قدوم آن روح عرش بلرزید
وقتی او را دفن کردند تنگی لحد مبارک حضرت متغیر شد صحابه فرمودند چرا متغیر شدی یا رسول الله
جواب فرمود سعد را عذاب داد گور دعا کردم کشف شد پرسیدند از چه شد جواب فرمود
ظاهر آنست که از بول احتراز نمی‌کرد پس فرمود عامة عذاب قبر از غیبت و بول است و هم
سنت الوضوء [illegible] بعد از وضوء دو رکعت سنت است بکنند و در اولی آیه
ولو انهم اذ ظلموا انفسهم فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله
توابا رحیما و در ثانیه ومن یعمل سوءا او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفورا
رحیما بخوانند مرویست اشربوا اعینکم من الماء عند الوضوء یعنی آب وضوء بمیان چشم دهید
سنت است روشنی چشم است و مفهوم احادیث در باب وضوء صحیح چنانست تا طول [illegible]
قیامت امت محمد علیه الصلوة والسلام غر المحجلین نام [illegible] و در حضرت آب وضوء [illegible]
دوست میدارد [illegible] سفید در قیامت [illegible] سفید [illegible] بطهارت [illegible]
بخلاف فقهای دیگر [illegible] از [illegible] وضوء آب [illegible] کبیره
نشست وضوء [illegible] قطره آب وضوء از هر اعضا [illegible] اعضا [illegible]
نشود خصوصا [illegible] نماز که در وقت مغفرت [illegible] و تمامی گرفته شود [illegible]
همه بلطف [illegible] تمام نوشته میشود [illegible] ایمان را [illegible] مومن [illegible]
کسی چنان بود مومن [illegible] و هم حدیث است که مداوم بر وضوء باشید [illegible] رزق [illegible]

میشود

عبادات

میشود و مداوم وضوء منزله صایم قایم دارد خصوصا نوشتن بر وضوء باشد قال ابن عمر علیهما
الرضوان تعرج الروح الى الله في منامها فاذا كان طاهرا يسجد تحت العرش والا يسجد
قاصیا بعیدا وغسل جمعه سنت عظیم است خصوصا نوعی که اهلش غسل جنابت هم بکند
و خوش نیت رفع جنابت با نیت غسل سنت جمعه [illegible] ثواب عظیم ذکر شده اگر بر نیت [illegible]
مباد اعوام بگویند باین عمل قلیل این ثواب جلیل لایق نیست و کسی [illegible] نماز [illegible] و تجدید
کرده حسنات برای او نوشته میشود اما بعضی از [illegible] حنفیه است [illegible] صالحی لازم است
فقها چنان مقرر نموده اند که اگر در وضوء اول رفع الحدث گفته مثلا استباحة الصلوة بگوید
اگر استباحة الصلوة مثلا گفته اداء فرض الوضوء بگوید [illegible] وقتی تجدید سنت است بوضوء
سابق نماز کرده باشد و اگر نه تجدید سنت نیست [illegible] وضوء ساخته اند بعد از
تمامی وضوء [illegible] سنت است و [illegible] یک رکعت نماز با سواک بهتر از [illegible] رکعت است
که بدون سواک بگذارند [illegible] که حضرت جبرئیل آمده توصیه سواک [illegible] حضرت فرمود خوف
کردم ازین تاکید بر سواک فرض شود شیخ ابن حجر علیه الرحمه [illegible] خصلت السواک ذکر کرده
من جمله حدیث [illegible] لازم سواک [illegible] ده خصلت من جمله مطهرة للفم و مرضاة للرب
[illegible] این [illegible] خصلتها است نفع دین و دنیا است حتی برای نفع دنیا این حدیث ذکر
فرموده [illegible] [illegible] یا سیاه سفید میکند [illegible]
بعد از طعام سواک [illegible] امر رسول [illegible] دین هم دنیا است مرویست
طیبوا افواهکم یعنی بسواک فان افواهکم طرق القرآن [illegible]

رکعت پنج و رخت درش سماق بسیار خوبست دا٫ما فضائل اذان بمفهوم احادیث
شریفه اینست که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اگر ناس میدانستند چنانچه من میدانم که
چند ثواب عظیم در صف اول جماعت و در اذان است بر سر آنها با قرعه یا جنگ می کردند
برادران برای اهل غفلت برکت عظیمست که بشنیدن اذان از غفلت بیدار میشوند که شیطان
بیدادی آو او از سلف روایت شده که جواب اذان کفارت غفلت یا بعض اذان سابق
و این اذان بخشد و آن جای که در روز اذان خوانده میشود اگر عذابی که باید نازل شود آن جای آن
روز از عذاب محفوظ باشد و هر چند خشک و تر و کلوخ و سنگ و جن و انس آواز موذن را می
شنوند روز قیامت شهادت برای موذن میدهند و از خوش تا بانجا یت صد شب
میرسد اگر پر از گناه باشد مغفور میشود یعنی صغیره اما از کسی که مرتکب کبیره شده هم رحمت و نظر
خدای بطرف او می باشد از اذان فارغ میشود و حضرت دعا فرمود که خدایا موذنان را بیامرز
والبته دعای آن خلیل خدای مقبول خواهد شد یکی از محبوبان خدا موذنان صالح اند که گردن
او ها روز قیامت بالا که بهشت و گردنان دراز ترست و این معنی که ایشان از خجالت سرفرود
نمی آورند و او ها نه پس معلوم میشود که بلند ترمیشود و وقتی که اهل قبرستان از قبرها می آیند با ذان
گفتن بحشر می آیند و اگر کسی لله بغیت سال موذن باشد برای شهادت ن دوزخ متعذر
نمی شود و حساب نمیکرد و بروایتی حساب محاسبه ایشان نمی باشد و نمی ترسد در قیامت و اندوه کین
غمگین نشود از فزع اکبر در بعضی روایت ذکر کرده که حافظ قرآن هم این فضل دارد و البته اگر لله باشد
این خاصیتها دارد و معلوم هر طاعتی برای غیر خدا باشد مقبول نمی شود حتی روز قیامت منادی
ندا میکند

عبادات

ندا میکند ای کسانی که طاعت و عبادت برای غیر خدا کرده اید بروید جزای خود را از او ها
بگیرید نزد خدا نصیب شما هیچ نیست آنچه کرده اید برای آن بود که خلق بگویند فلانی صالح یا سخی
و یا شجیع است و بیان و رد و علتهای طاعت در مکتوب علیحده عرض شده و هر کس که با ذان
او بجماعت آید و یا نماز کند هم شریک ثواب او ها میباشد و هر کس آواز اذان بشنود
و سخن دنیائی نکرد تا از اذان فارغ میشود و جواب اذان بتمامی داد بهر کلمه یک صد هزار
حسنه بنام او نوشته میشود و اگر سخن دنیوی کرد گناه عظیم است و بان ثواب عظیم جسیم نمیرسد
و مغبون و خسارتمند میشود پس معلوم شد که سخن کردن در وقت اذان ضرر دارد و یکی
فوت ثواب یکی استحقاق عذاب و در کتاب دیدم مولف معلوم نبود روایت کرده که در هر
شهری که موذن بسیار بود عمرهای آن شهر کم بود و هر جا بدوام اذان داشت بنا در ویران
شود و هر کلمه که موذن بگوید حضرت باری جل جلاله بحضور ملایکه بجواب می آید و میفرماید صدق عبدی
شهد الله اکبر و در هر کلمه شهادتین این تصدیق میفرماید و حی علی الفلاح گفتن صدق عبدی
بشارت و وعده عظیم است عا فهم فاخبر و بشر و در زمانی بلال اذان گفت که گفت اشهد ان محمدا
رسول الله یهودی گفت بسوزاند خدای دروغ گو را چون بخانه در آمد طمع کنیزه چراغ را بیفروزد
آتش بجو و شعله بسر رسید بسوخت دعای خود قبول شد خویش دروغ گو بود مردود از اکرم
عباد الله مرد خدا آنانند که رعایت الشمس والقمر والاوقات هم یعنی کیستند آنان فرمود موذنانند
الحدیث پس برادران اهل جماعت موذن خود را بحب بنند و حساب او کنند و بعد از چند فضائل
دیگر و اما آنکه ایشان از خانه برای جماعت رو بمسجد کنند خداوند عالم جل جلاله در کلام خود فرموده

وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ ومراد از آثار جای قدمهای ایشانست که بمسجد برای جماعت
میروند و مفهوم احادیث شریفه چنانست که هر کس است نماز صحیح بتمامی گرفت و روی
بمسجد نهاد در هر خطوه و هر قدمی که بر میدارد و چندهزار یک حسنه و کفارت یک گناه و رفع
یکدرجه است و وقتی که نماز فرض بتمامی ادا نمود تا وقتی که در مسجد بنشیند و سخنهای دنیائی
نگوید ملایکه کرام صلوات بروی میدهند و میگویند اللهم صل علیه و می گویند خدایا رحم
باد برو او را بیامرز و توبه اش قبول فرما و آن نشستن بفعل نماز حسابست یعنی نشستن
او در مسجد بخضوع و خشوع بعد از نماز فرض و یا بانتظار نماز جماعت بطاعت حساب است چون
نماز بجا آوردن ثواب دارد پس هم در نماز که تا منقطع تا سلام ثوابست آن نشستن لا ینقطع
ثواب طاعت است بحکم مسلمانی طالب این دولت باشید نقلست که وقتی امام حسن رضی الله عنه
بدرگاه مسجد رسید تذلل اظهار کرده پس گفت چون خواست بگوید الهی عبدک ببابک ضیفک
ببابک سائلک ببابک عاصیک ببابک ذلیلک ببابک مهموم و مکروبم مغموم
خجالت بارم بقاپو تو آمده ام رحمت و عفو میخواهم مهر زبان بگوید سهلست عن علی رضی الله عنه
ان الله عز و جل اوحی الی المسیح ان اخبر بنی اسرائیل ان لا یدخلوا بیتا من بیوتی الا
بقلوب طاهرة و نفوس وجلة و ابصار خاشعة و ایدی نقیة الحدیث و ترجمه نکردم
تبرکا بالفاظ حدیث نبوی نمودم و هم الفاظش سهل و قریب الفهم است مرویست که حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم فرمود در آخر زمان قومی پیدا شوند که سخن دنیائی خود شان در مسجد میکنند نیست مر خدای
هیچ حاجت در ویها یعنی حضرت باری جل جلاله او ها و اعمال او ها نمیخواهد و سخنان که لایق بدیوان او باشد

دران

عبادات

دران مسجد نکند که بکنند خلاصه گناه اوها از حسنات شان زیاده ترست بر کوران من که این
کلام شنیدند نگویند هر گاه احوال چنان باشد ما بآن جماعت نمیرویم و بلکه بگویند انشاء الله تعالی
میرویم و کلام دنیائی در مسجد نمی کنیم و نمیگوییم امید است که انشاء الله شیطان علیه اللعنة ظفر برد
چنان نکنند و نگویند و احادیثها که در باب ضرر کلام دنیائی در توی مسجدها کرده است
در مکتوب علیحده ذکر شده اگر کسی مشتاق باشد و بتواند باید که سخن دنیائی در مسجد
میکنند بطرب چوب اوها را بیرون کنند و اوها سو زجر نمایند تا اوها از مهلکه نجات دهند
برادران و خواهرانم تا که این عریضه بتمامی بیان فضایلهای نماز و جماعت و سنتهای و جمعه و اذان
و وضو نگنجانید تا تمام حالی شوند که برای حوالت قیامت چه نفع کار دارد روز بروز چه سود و چه
فایده بشما میرسد تجاویز می کنم تا اندکی حالی شوید اگر در دنیا کسی قباحتی کند و مباشر آن ظالم او
بگیرند و شروع بچوب زدن او بکنند و طلب جریم نمایند آن کس دولتمند باشد یقین ده و صد قران شوده
میدهد تا از آن قباحت و تجریم و ضرب نجات یابد روز قیامت چنانست مباشر آن خدا از ملایکه
عذاب جوی هر کسی [illegible] نماز نخواند او فروخته میکنند [illegible] و کوشت بگذارد استخوانش
بجدا و مو استخوانش بجدا سر تا قدمش می گیرد و برابر هر یکی از کسانی که نماز نخوانده مقداری که حضرت
منتقم حقیقی مقدر فرموده آن مذنب تارک را عذاب میدهند و نمی میرد و در دوزخش ماند بر کوران من
بحسب حال بگوید آن کس چه قدر رشوه میدهد تا از یک گناه و عذابش خلاص شود و معلوم
اگر همه دنیا از آن او باشد میدهد مشروط با ینکه از آن عذاب عظیم و هولناک نجات یابد و آن قدم
که کفارت یک گناه است بگیرد آن ثواب میکنم که چه قدر ده و روغ است این صد قران زیاد از خانه ما جمع

افتی ما بکوان حوصد قدم میشود و بهر قدم یک حسنه که در آن وقت تنگ و غذاب باو میرسد و درجه
میدهد الحسنة هم بمثل آن این چهار صد قران و بهر قدمی درجه معقول میشود و این شش صد قران
اگر پنج نماز بجماعت بروند مشروط باینکه نماز در شروط نماز موافق شرع انور باشد از طرف
رفتن تا بمسجد با فارغ و سود شش کیسه پول و دولت باقی بخانه خود رجوع می نماید و بخانه
خود میبرند و دولتی است نه ظالم و نه دزد و نه تاراج و نه طمع و صون از دزدی نمی گیرند مگر شیطانی
بر آید یا بجسد و یا بکیفه و یا بغیبت مسلمانان که شیطان باو میکند لکن حوالت را از دست خود
و بتلف بدهد و اعمال باقیات صالحه اند و آنچه تخمین کردم صد هزار بار کم و هیچ نگفتم که روز
زیاد تر است و وقتی اهل جماعت بمسجد رسیدند دو رکعت نماز تحیة المسجد بجا آورند و زیاده
سخن و غیاثی نکنند ثواب شان انقدر بیحد است اگر ان را عرض بر ادائی بنمایم خوف آن دارم
که بعض ضعیف الاعتقاد باور نکنند و خدا نخواسته هلاک شوند اما آنقدر از ثواب که ذکر شد
کفایت است مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم باو تعلیم طریق دین و هدایت میکرد و یکی از
طریق هدایت آن بود که نماز را در آن مسجد گزاریم که اذان در و گفته شود مرویست که امشب ملکی آمد
گفت یا محمد آیا میدانی گروه عالم اعلی یعنی عالم ملکوت و آسمان در چه چیز حرف میزنند گفتم
آری در درجات و کفارات و نقل اقدام بسوی جماعت و در وضو شستن تمامی در اوقات
سخت و در انتظار نماز بعد از نماز و کسی مداومت باینها کند زنده بمثابه بخیر میمیرد و بخیر و مغفور
میشود مرویست که از اهل جماعت کسی به بیماری و یا بوجه دیگر غایب شد پس از مده روی مسجد
نماد و حضرت باری بروی آنکس بشاشت بنهایت استقبال او میکند بسان کسی حبیبش

چند مدة غایب شده باشد ناگاه او رسیده بیند آن بشاشت تمام استقبالش میکند خدا چنان مسرور میشود
یعنی حضرت باری جل شانه بسبب اویش بطالب مسجد است و رضا در آن بکار دارد مرویست
که آیا شما را دلالت کنم بر آنچه خداوند تعالی بدو گناهان محو کند و درجات شما بلند کند صحابه گفتند آری یا رسول الله
ما را دلالت فرما فرمود تمام شستن وضو در وقت مشقت و نقل اقدام سوی مسجد و انتظار
صلوة بعد الصلوة در مسجد و مژده بدهید آنانرا که در تاریکی شب بمسجد میروند بنور تمام در روز
قیامت یعنی در عرصات و در سر پل صراط و وقتی که خلایق در خوف مبتلا شده باشند و آنها نه
که فرو رفته اند در رحمت خدا تعالی و هر وقت کسی را دیدند که رفتن بمسجد برای طاعت بعادت
کرد برای او شاهدی بدهید که صاحب ایمان است و او از اهل الله و در احادیث مفهوم میشود
که حضرت صلی الله علیه وسلم تحقیقا قصد کردند بعضی از رفتن بمسجد جماعت و سبکی و فتور نفس از رفتن بمسجد
جماعت از علامت ضعف ایمان و علامت نفاق گردانیده مرویست کسی که بار آواز اذان بشنید
و بجماعت نرفت در دفترخانه خدا المنافق نوشته میشود مرویست که هر وقتی نماز میآید ملکی ندا می کنند
یا بنی آدم برخیزید بسوی خاموش کردن آتش که گناهان بر سر خود افروخته اید یعنی نماز کنید تا نار
محو عذاب نار که بگناهان نتیجه می آید رفع شود مرویست وقتی که خدا تعالی اراده نزول بلای
بقومی و آفت نظر باهل مساجد آن قوم میکند یعنی نظر احترام و انعام باهل مساجد شان میکند و سایه
او ها حرف آفت و بلا از ان قوم ها میفرماید یعنی از ان قوم حرف بلا و آفت میفرماید زیرا حدیث است
کسی بمسجد رود و بزیارت خدا میرود و حق است که اکرام زیارت کننده خود کند و معلوم یکی از
اکرام زوار خود این باشد که بلاها را معاف فرماید و دنیائی برادران دینی خویشان و خویشان و همسایگان

دانستن گذشته و عفو فرماید مرویست که مجاهد گفت که آن کاهل از یوم یکماه کسی از عبدالله
بن عباس رضی الله تعالی عنهما پرسید کسی صایم الدهر و قایم اللیل است اما بجماعت نرود و در جمعه حاضر نشود
جواب فرمود که فی النار است مرویست که آورده شد جماعت در جمعه تا اجتناب از مساجد نفاق است
مرویست که هر کس ترک کند جماعت را بی رخصت منافق است یعنی که عذر نداشته باشد ای عزیز نیست
کسی بشنود احادیث فضل جماعت را و ترک آن عادت کند الا از برون شده باشد از تعظیم خدا و حق
ربوبیت و نیست عرفت شرف و سعادت و فلاح دنیا و آخرت الا بتعظیم حقوق ربوبیت که لازمه
آن دوام بر آن و محافظت است و تا این اطوار از دلش بیرون نرفته باشد ترک جماعت نتواند
عادت کند مرویست که هر کس بر سر فعل دوازده رکعت نماز سنت مداوم باشد و مواظبت کند
الله خدای تعالی از برای او به بهشت منزل و قصری برای او بنا نماید و چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت
بعد از ظهر و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشاء و دو رکعت قبل از صبح حدیث است
که دو رکعت قبل از صبح از دنیا و ما فیها خیر است نقلست که هر که در رکعت اولای سنت
صبح الم نشرح و در ثانیه الم ترکیف بخواند بواسیر ویرا زحمت ندهد و بر خصمش غالب باشد و برل
نیت خواندن قران در هر صباح بود و حضرت صلی الله علیه وسلم در اولی کافرون و در ثانیه اخلاص خواند
ای برادر شما جمع نقل حدیث کنید [illegible] مروی است که حضرت علیه الصلوة والسلام
وصیت فرموده بسه چیز بروزه بودن سه روز در هر ماه و فضل نماز وتر و دو رکعت سنت
صبح و پیش از زوال شمس درهای آسمان گشوده میشود و چنان خواهش دارد که در آن وقت خیر و عبادات
از آسمان رفعه آن وقت جناب شریف است که همه مخلوق غیر جن و انس که غافلند از خدا تسبیح باشند
برسیم

عبادات

به تسبیح و نقارت میآیند و مقصود آنحضرت چهار رکعت قبل از ظهر بوده چهار رکعت
قبل از ظهر که مؤکد شده بآن سبب است که حضرت مداومت کرده و حکمت مداومه نیست شرف
وقت و هم اینکه بفعل آنها بعضی آخر اوامر جماعت میشود آنان بشرایط متقدمه نماز مشغول باشند
بجماعت برسند و الا پس از ظهر راتبه هم چهار رکعت است و مؤکد نیستند زیرا وفد عرب
از اطراف می آمدند برای شنیدن احادیث و وعظ از وعظ را با تأخیر بجا نیاورده و تارک
مرویست که چهار رکعت پیش از ظهر ثواب عتق و آزاد کردن عبدی از اولاد اسمعیل دارد
مرویست خدا رحم کند بآن کسی که پیش از عصر چهار رکعت سنت کند [illegible] دعا حضرت
[illegible] مرویست که [illegible] امت من که [illegible] چهار رکعت
نماز پیش از عصر [illegible]
مرویست که [illegible] راتبه مغرب ملایکه حفظه روز که اعمال صالحه مؤمنان میگیرند
[illegible] اعمال روز [illegible] مشقت است یعنی متوقف میشوند بر فعل راتبه مغرب تا با فرض
مغرب [illegible] لهذا حضرت [illegible] بعد از سلام
از نماز مغرب سخن دنیائی نکند این دو رکعت راتبه در اعلا علیین نوشته میشوند مرویست
که هر کس او این شش رکعت پس از نماز مغرب بگذارد بعد از سلام دنیایی و کلام [illegible] خلاف
الشرع نکند برابر عبادت دوازده سال است [illegible] شش رکعت کفارت گناهان [illegible]
سخن دنیایی در مسجد گفتن مطلقا حرام است [illegible] مکروه است [illegible]
[illegible] و این هم برای خدا [illegible] کسی است که یک سخن دنیائی بی فایده آنقدر ثواب

عظیم و دولت آخرت از دست خود بدین تعلف برد و گناهان بکردن خود آورد و این
دو ضرر عظیم بخود رسانید و در همه لیالی رمضان بعد از عشا بیست رکعت تراویح سنت است
و قتی وحی بشر و عیشش آمد چند شبی بجماعت کرد و پس فرمود هر کس در خانه خود کند چنانچه
بود تا ایام خلافت امام عمر علیه الرضوان شبی در رمضان امام علی علیه الرضوان حدیثی برای
عمر روایت کرد از ان حدیث عمر امر باد ایشان بجماعت فرمود در مکتوبات که حدیث را نوشته ام
مرویست که هر کس نماز ضحی کند و روزه ماه رمضان و روزه در کل شهور ایام بیض تمام کند تا نهایت
نه در سفر و نه در حضر نوشته میشود برای او اجر یک شهید مرویست که چون انسان شب بخوابد
شیطان علیه اللعنه سه گره بسته میکند بر سر او و بر هر گرهی که بسته میکند باو میگوید شب
دراز است بخواب و چون آدمی بیدار شد و نام خدای یاد کند یک گره گشوده میشود و چون وضو ساخت
نماز گزارد گره دوم وا میشود و چون نماز بجا آورد گره سیوم وا میشود و چون داخل صبح شد داخل
میشود بنشاط نفس و پاکی نفس و اگر نه داخل صبح میشود به بی نشاطی در عبادت و سستی جسد
و نفس خبیث و پلید بخیر نرسد یعنی بشود آن سه گره شیطان بسته [illegible]
تعیین شد مرویست که کسی وضو داشت و خوابید ملکی موکل کرده میشود هر وقت در زیر لحاف
بیدار شد و جنبید آن ملک میگوید خدایا این عبد خود را عفو کن زیرا با طهارت خوابیده و اگر
خیر دنیا و قیامت از خدا طلب کند مقبول میشود مرویست که امام علی رضی الله عنه گفت که
حضرت فاطمه رضی الله عنها از عمل خانه دست او پر آبله و سینه مبارک او خراشیده و ریش شده
بود پس روزی حضرت فاطمه حاضر بود خادمه برای خدمت از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم

عبادات

آنحضرت رو بحضرت فاطمه کرد و فرمود تقوی خدا کن و فرایض خمسه بجا آر و عمل خانه خود کن
و چون هر وقت بر سر جای خوابیدن روی سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله و سی و چهار
بار الله اکبر بگوید این چند کلمه برای تو از خادم خیر است و حضرت فاطمه عرض کرد که [illegible]
فرمود خدا و رسول خدا راضی شدیم و خوشنودیم یعنی خادم نمیخواهیم برادر کار خانه هر کس مشقت
عمل بدنی بود و [illegible] قسمت خواهید [illegible] بعمل آرد معین او [illegible] و برکت آن ورد
مانند کشش [illegible] مرویست که افضل صیام بعد از صیام رمضان صوم شهر الحرام است و فضل
نماز بعد از فرایض خمسه نماز شب است مرویست که در بهشت درختی است که خلعتهای فاخره از
بالای آن بیرون می آید و بار میگیرد و در پایین درخت اسپها از طلا و یاقوت و لجام از زر و یاقوت
نه بول و نه روث میکنند پر و بال دارند هر قدم آنها بقدر بصر است اهل آن طبقه بهشت
سوار او میشوند تا نگه اوشان در جنه [illegible] این عبادات [illegible]
باین فضل رسیده اند جواب آن داده میشود که او نماز شب کرده اند و شما در خواب بودید و روزه
[illegible] و شما روزه خورده اند و او سخاوت [illegible] بخیل [illegible] جهاد کرده اند و شما
کافران کرده اند شما نرسیده اند و [illegible] والله اعلم ظاهر استدلال به یکی ازین صفات مستحق اقامه
طبقه [illegible] میشود لیکن چنان مفهوم میشود که جامع این همه صفات مستحق اقامه طبقه علیه میشود
تا مثل کانه دقیق مرویست که [illegible] بیک صحرا [illegible] منادی باواز بلند ندا میکند کجا اند
آنانکه در دار دنیا [illegible] بوده اند تتجافی جنوبهم عن المضاجع یعنی شب خیز و بیدار هم اند
گفته اند این آیه در شان [illegible] متهجد است که جدا میباشد سر بالین غفلت نهند [illegible] پهلو از بستر راحت

وکرم و فرش نرم تهی کنند بر قدم نیاز بایستند و در شب دراز با حضرت بی نیاز راز گویند
پس او بر همه خیر تو را کاملم ایشان را به بهشت داخل میشوند بدون محاسبه باو و اما پس اهل جهنم میکنند که
برخیزند بسوی محاسبه بروند مرویست که در هر شبی ساعتی است اگر برای کسی اتفاق شود در آن
ساعت طلب خیر دنیا و یا آخرت الا خدای تعالی آنرا باو عطا میفرماید مرویست که حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود لازم قیام شب شوید زیرا بتحقیق شب خیزی دأب صلحای پیشین بوده
و تقربیست از خدای تعالی و کفاره گناهانست و آن مانع از گناه و رهیبانست از غیبتها و دردها
درجت و رفع بیضها و مرویست که نماز در مسجد من برابر هزار نماز است و در مسجد الحرام برابر صد هزار
ارض رباط برابر دو هزار هزار است و زیادتر این همه دو رکعت نماز است که بنده صالح در جوف
شب بجا آورد و اراده نکند بآن دو رکعت نماز الا آنچه نزد خداست را اما مراد این دو رکعت
آن دو رکعتیست که با حضور و خشوع و خضوع ادا شود نه چنانکه عوام نماز بی روح و بی خشوع
و بی نور میکنیم بقرینه که گفت بنده صالح معلوم است تا نماز بخشوع نکند صالح نیست البته با خشوع
نباشد آن فضیلت بی نهایت ذکر شده نداند مرویست که حضرت باری جل شأنه وحی فرمود
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام فرمود که دروغ میگوید آنکس ادعای محبت من کند که شب بیاید
شد از من بخواب یعنی از من غافل باشد و برنخیزد و ذکر خدا نکند و نماز نگذارد مرویست که خدای تعالی
خنده میکند یعنی رضا میشود برای دو مرد یکی در شب سرد از جای خود و دست نماز بگیرد و دوست از خواب
بیدار [illegible] و حبیب خود برادرو و نماز کند خداوند عالم بملائکه میگوید ملائکه چه چیز است که ای
عمل این بنده مرا کرده ملائکه در جواب گویند ربنا رجا آنچه نزد تست و خوف آنچه نزد تست خداوند عالم

میفرماید

عبادات

میشوند آنچه را که او کرده عطا کردم باو و از آنچه خوف داشته ایمن نمودم مرویست که در آن
سیصد و شصت و شش مفصل موجودست و هر روز باید از برای هر مفصلی صدقه کند صحابه علیهم الرضوان
گفتند طاقت نیاریم که طاقت این همه صدقات داریم فرمود سهل است دو رکعت نماز ضحی باید آورد
از تحویل آن همه صدقات کفایت میکند مرویست که هر کس دو رکعت نماز ضحی بگذارد گناهان او
مغفور میشود اگرچه بقدر کف دریا باشد مرویست که کسی نماز صبح بجماعت گذارد و در مصلای خود
نشسته ذکر خداوند عالم نمود تا شمس بقدر رمح بلند میشود و سخن دنیائی نکرد و نماز سنت بجا آورد
ثواب حج و عمره تام تام برای او نوشته میشود مرویست الثابت فی مصلاه یعنی آنکس در مصلی
نماز صبح ثابت باشد و بنشیند و ذکر خدا کند تا طلوع شمس ابلغ تر است در طلب رزق از ضرب فی
الآفاق یعنی سفر تجارت بآفاق جهان و اطراف ارض یعنی این را بدوست کنند قال الثابت فی مصلاه
فرمود و ما الضارب فی الآفاق نفرموده و این سیاق عبارت اشاره ست بر دوام این عادتست و اگر تنها یک
بار یا چند باری باین برکت فایز میشود مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم به جعفر یا به عباس فرمود
یا عم آیا بخشش کنم و آیا تحفه بدهم و آیا بتو بخشم و آیا برای تو قدرت کنم ده خصلت را وقت تو
آنرا بجا آوری بخشد خدا ترا گناه اول و آخر کهنه و تازه خطا و عمد صغیره و کبیره و گناهان پنهان
و آشکار چهار رکعت صلاة التسبیح بکنند اگر طاقت دارند هر روز یکبار آن نماز را بجا آورند و یا در هر جمعه
یکبار و یا در هر ماهی یکبار و یا در هر سالی یکبار و یا در مدت عمر خود یکبار بکنند برادران خود سبب نفع
عظیم آن یعنی نماز را چنان تاکید فرموده که اگر در مدت عمر خود یکبار آن نماز کنند باید از دست خود ندهند
نبوی شیخ عبد الرحمه فرموده که این فضل را شنیدند و این نماز را ترک نمودند متهاون بالدین است عادتا

وبدین معالجات ندارد مروی است که کوری رسید گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم کور شده ام فرمود دو رکعت
صلاة الحاجت بکن و پس از سلام بگوید اللهم انی اسئلک واتوجه الیک بنبیک
محمد نبی الرحمة علیه الصلوة والسلام یا نبی الرحمة صلی الله علیک وسلم انی اتوجه
بک الی ربی فی حاجتی هذه وهی ان یرد الله الی بصری لتقضی لی اللهم فشفعه
فی ثلاثا بعد سه بار بگوید خدایا شفاعت نبی محمد در حق من قبول کن و این نماز را هم
در مکتوب دیگر نوشته ام آن کور نماز کرد و دعای معهود خواند فی الحال بیرون چشمش بینا شد
فضل و طریق فعل شرح با کمال در مکتوب علیحده نوشته ام و هم صلوة الاستخاره حدیث است که هرگاه
کسی را کاری پیش آمد صلوة الاستخاره کرد علامت سعادت اوست اگر نکرد علامت شقاوت اوست
و نماز توبه قال الله تعالی ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین بعد ... حدیث
وارد که هر که ... کنند بدل نادم و از ... شوند ... بار دیگر روی
بآن ذلت ننماید اگر ... خلق ... او ... از ...
از خلق ... نماز توبه ... الله تعالی او را عفو خواهد
نمود و کسی اهل سعادت باشد البته ... کند ... توبه
میکند پس شمول این آیه کریمه بود که فرمود ان الله یحب التوابین خواهد شد و دوست
و محبوب خدا خواهد گردید و نماز رد الضالة یعنی چیزی که از کسی گم و فوت شده باشد چند بار نماز کند
انشاء الله تعالی به وی رسد بعد از سلام سه بار بگوید اللهم هادی الضال وراد الضالة
اردد علی ضالتی بعزتک وسلطانک فانها من عطائک وفضلک الکریم بانیکه شش
هفت

عبادات

هفت مکتوب بحث نماز چاشت بودن ... کرده ام در فضل ... بدنیه ... چاشت بود در
کرامت ... انواع ندارد ... شیخ ...
کرد ... مغرب و فرض ... در هر شب جمعه چهار رکعت به نیت ... سکرات موت تخفیف
عذاب قبر و تجویز علی الصراط در هر رکعت خمس عشر مرة بعد از فاتحه اذا زلزلت بخواند
شود از برای حفظ ایمان در هر دو رکعت قل سنت ... در هر رکعت بعد از
یکبار انا انزلنا در شش ... هفت بار اخلاص و معوذتین یکبار و بعد از سلام اللهم ...
بالایمان واحفظه علی فی حیاتی وعند وفاتی و ... نماز حفظ
قرآن عظیم از امام علی کرم الله وجهه ... شکوه ... حضرت علیه الصلوة والسلام
... الذی بعثنی بالحق ...
... چهار رکعت ... سجده رابعه تبارک
بعد از سلام ... تسبیح صلوات ... صلوات ... در مکتوب صلوات الحاجة
نوشته ام ... این دعا ... امام علی ... نماز کردم ... شنیده ام از ...
دعا ... اللهم ارحمنی بترک المعاصی ابدا ما ابقیتنی وارحمنی ان اتکلف ما لا یعنینی
وارزقنی حسن النظر فیما یرضیک عنی اللهم بدیع السموات والارض ذا الجلال
والاکرام والعزة التی لا ترام اسئلک یا الله یا رحمن بجلالک ونور وجهک ان تنور
بکتابک بصری وان تطلق به لسانی وان تفرج به عن قلبی ... صدری وان
تستعمل به بدنی ... یعیننی علی الحق غیرک ولا یؤتیه الا انت ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

حدیث است که اگر اراده حفظ قرآن کند پنج آیت حفظ کند پس پنج آیت هر بار پنج آیت را
محکم حفظ کرد و نقل به پنج دیگر کند و همچنین تا آخر بیت است که چنان کند لا ینساه و این
نماز برای همه طالبان علم نفع دارد و هر نماز که در کتبها کم موجود است تفصیل نوشتم اما آنکه
بسیار است چون صلوة التسبیح مثلا احتیاج نبود عرض نایم و باین سبب تفصیل آنها عرض
نکردم اما نام صلوة التسبیح و توصیه ادا کردنش بسبب بسیار مستحق اجمال نه بتفصیل نوشتم
و چهار رکعت است افضل در شب نیست که بدو سلام ادا شود و در روز به یک سلام اما در روز
افضل پس از زوال و قبل از فعل ظهر ادا شود و اگر در شب ادا کنند سوره‌های که بعد از فاتحه
میخوانند از طوال المفصل باشد چون سوره حدید و حشر و صف و جمعه و تغابن ... در این
اولی است و بیش از قصار المفصل چون اذا زلزلت و العادیات و الهاکم التکاثر و ...
و پس از فاتحه و سوره پانزده بار تسبیح مشهور سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر
در احیاء و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم زیاد کرده و ده ده بار در رکوع و اعتدال و سجدتین
و جلوس بین السجدتین هر ده ده بار بخواند حتی پس از سجده دوم در جلسه استراحت هم ده بار
بخواند اما که بقیام رکعت دوم و چهارم الله اکبر انتقال ندارد زیرا که فعل نشده که فی تحت
و تسبیح مذکور در قعود و تحیات قبل از تحیات بخواند و اگر سهوا ... تسبیح رکوع ترک کند در حرارت
از بعد اعتدال بر کرده و در اعتدال تسبیح ... نکند و بلکه در سجده اول قضا کند رکن طویل است
بیست تسبیح ... سنت است بعد از تحیات قبل السلام این دعا بخواند اللهم انی اسئلک
توفیق اهل الهدی و اعمال اهل الیقین و مناصحة اهل التوبة و عزم اهل الصبر و جد

اهل

اهل الخشیة و طلب اهل الرغبة و تعبد اهل الورع و عرفان اهل العلم حتی اخافک اللهم
انی اسئلک مخافة تحجزنی بها عن معاصیک و حتی اعمل بطاعتک عملا استحق به رضاک
و حتی اناصحک فی التوبة خوفا منک و حتی اخلص الیک النصیحة حبا لک و حتی اتوکل علیک
فی الامور و حسن الظن بک سبحان خالق النور و صلوة سفر و عند رفتن سنت است و وضو و سنت
بین الاذانین و صلوة التحیة و صلوة الاستخارة و صلوة بعد از خروج از حمام و صلوة الشکر بهجوم
نعمت یا اندفاع نقمت و صلوة نزد خروج از بیت و هم نزد دخول در بیت و ... رؤیة قوس قزح ...
شب ... و صلوة ... و صلوة بعد از استسقا ... تسبیح ... و غیر از آن کثیرا انواع ... انهم
دلالت ... بتفصیلش ... و صلوة القبور مشهور است شیخ سیوطی نقل کرده و در مکتوب ...
... و هم شیخ سیوطی علیه الرحمه گفته که روی عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال من
رجل یصلی رکعتین فی اول یوم من محرم یقرء فیهما ... فاذا فرغ یرفع یدیه و یقول اللهم
انت الابدی القدیم و هذه سنة جدیدة اسئلک العصمة فیها من الشیطان الرجیم و اولیائه
و العون علی هذه النفس الامارة بالسوء و الاشتغال بما یقربنی الیک زلفی ... رضاک
یا کریم یا ذا الجلال و الاکرام و اسئلک خیرها و اعوذ بک من شرها و استکفیک مؤنتها و نقلها
فی عافیة برحمتک یا ارحم الراحمین ... خلق الله ملکا یقف عند الشیطان ... علی نفسه و وفقه
لرضاته و ان عاش الی آخر السنة یقول الشیطان ... جمیع السنة ... نماز جمعه ...
جمیع شرایط جمعه با جماعت و در حقی کفایت ... جمعه ...
هر خطوه و قدمی که بجمعه برود ثواب بیست حسنه است و اگر غسل جمعه کرد روز به پیاده بمسجد رفت و ...

امام شود وگوش بخطبهٔ دارد و هیچ سخن دنیا نگفت و لغو از و صادر نشد و هم غسل بجمعه کرده
باشد برای او بهر قدمی عبادت یکسال با روزه و قیام شب باشد نوشته میشود مرویست که حسنات
در روز جمعه یک بده سائر ایام های دیگر است و هم گناه در آن روز یک بده ایام های دیگر است یعنی
آنقدر این روز شریف است مرویست که فرمود روزی جمعه بمن نشان داده جبرئیل آمد چیزی چون
آئینهٔ سفید بدستش بود گفتم یا جبرئیل این چیست گفت یا رسول الله این جمعه است خدای تعالی بتو نشان
داده تا برای تو عید و برای قوم تو بعد از تو هم عید باشد و برایشان خیر کثیره و بسیار است شما روز قیامت
اول کنید و هم مسلمانان و یهودی و نصاری هم تابع شما باشند و قضا و دیوان حق تعالی در حق شما پیش از همه است
یعنی خلاصی امت محمدیه از محاسبه پیش از همه و سائر خلق است از اهل تکلیف و این نعمت عظمی است
و برادران اگر جمعه را بتلف بندگی و دیوانگیست و در وی ساعت نیست کسی در آن ساعت دعای
خیر کند و در آن خیر قسمت داشته باشد الا خدای تعالی آنرا باو کرم میفرماید و یا استعاذه از شر کند الا
خدای تعالی از آن شر و هم شری بزرگتر از آن دفع میکند و جمیع ملایکه نام جمعه را به یوم المزید میبرند یعنی
روز قیامت زیادت خیر است برای امت و اعمال شان بالمضاعف نوشته میشود در دنیا برای جمیع
مرویست که روز جمعه سید الایام است نزد خدا و بزرگتر است نزد خدا از روز عید قربان و عید رمضان
و پنج خصال در وی است خلق آدم و آمدنش بروی زمین و وفاتش و ساعت استجابت دعا در وی و قیام
قیامت و نیست ملک مقرب و نیست آسمان و ارض و باد و کوه و بحر غیر جن و انس الا روز جمعه خوف دارند
یعنی میدانند که قیامت در آن روز قیام میکند و خوفناک میباشند اما غیر ذی روح جمادات هم میترسند
مبادا خلق عالم شدن در وی کند پس معذب می کنند و هم میدانند آن روز را اعدام میکنند از این

جمعه

جهة که حقیقت بترسند اما برادران انس و جن اگرچه بدانند لکن بسبب غفلت و قساوت مغرور و مقهور
نفس شیطان هیچ وعد و وعید متاثر نمیشود مرویست که روز جمعه با شب بیست و چهار ساعت است
و نیست ساعتی از آن ساعتها الا در آن ساعت مر خدا را ششصد هزار از آزاد شده از نار میباشند مرویست
که جز و هم شما ... از اهل بهشت کسی است باز ندارد او سوا از جمعه که از سختی و سرما سختی و باران
وکل و حلاوت برادران خصوصا کار دنیائی برادران من معلوم شد که شرف آن روز زیاده از دیگر
مذکور شد زیاده است یکی از صلحا مرده در خواب دیدار مرده پرسید که ما زیارت شما می آییم آیا می
دانند گفت در شب و روز جمعه میدانیم گفتم چرا از روزهای دیگر نمیدانند گفت بسبب تفضیل جمعه
و بزرگی قدر او است و از امام یافعی علیه الرحمه نقل است که روز جمعه بارسیما مرده های اهل اسلام در شب
و روز جمعه در عذاب نمیباشند رفع عذابشان میشود و امام بیهقی نقل فرموده که کسی عاصم نام
در خواب دیدار احوالش پرسیده بود گفت جرم ولو گفت در باغی از باغهای بهشتم و شب و روز
جمعه با دوستان مرده اجتماع داریم و این هم از فضل جمعه است و حتی مرویست که کل روز دنیا زمانه
جهنم را افروخته میکنند مگر روز جمعه نباشد مرویست که همه ایام دنیا در بهشت خوشان محشور میشود
مگر روز جمعه روشن و صاحب نور میباشند و آنانکه نماز جمعه بتلف نبرده الله اعلم بان روز میدهند
چنانکه خلق احاطه بعروس کرده بخانه بزرگ ابر ... بعضی بفرح و شادی تمام در صحرای محشر راه میروند
و آن روز جمعه برایشان روشنی میدهد در تاریکستان قیامت و روی شان مثال برف سفید و بوی خوش
چون بوی مشک از وی ها می آید و بکوهها کافوری باد میروند انس و جن اهل محشر بوجه تعجب نظر باو ها
میکنند تا به بهشت داخل میشوند کسی دیگر باوها نمی باشند مگر آنانکه موذن کراه و آجره موذن بوده اند

یعنی آن مؤذن دیگر که جمعه در آن اذان شده او هم با اهل جمعه محشور میشوند برکت اذان علقمه
علیه الرضوان روایت کرد با عبدالله ابن مسعود بجمعه رفتیم عبدالله سه نفر در مسجد دید پیش از وی به جمعه
آمده بودند عبدالله فرمود که من چهارم و چهارم هم از خدا دور نیست من گفتم چرا همچنان گفتند گفت
از رسول صلی الله علیه وسلم شنیده ام که فرمود بتحقیق ناس در قیامت بنشینند در خدمت خدای تعالی
بقدر رفتن شان بنماز جمعه اول و دوم پس سیم پس چهارم مرویست که نماز جمعه حج فقرا است سعید
بن مسیب علیه الرضوان گفته است من بجمعه بروم احب تر است نزد من از حج تطوع مرویست که بتحقیق شما را
در کل روز جمعه حج و عمره است حج شما بکرها رفتن بسوی جمعه و عمره شما انتظار نماز عصر بعد از
جمعه است برادران من کسی بجمعه رفت و لغو کرد ثواب اش نماند و باطل میرود حتی اگر کسی سخن
کرد باو بگوید سکت لغو است باید اشاره کند و هم کسی قرآن نخوانده اند این ورد عظیم پس از سلام
از نماز جمعه هم ممکن میشود بخوانند بشرط سخن با کس نکند و از هیئت سلام الحمد بخواند تا آن هیئت نشسته
بنشینند فاتحه هفت بار اخلاص هفت بار معوذتین هفت هفت از سلف شیخ ابن حجر علیه الرحمه روایت کرده که
کسی چنان کند از جمعه تا جمعه دیگر ایمن شود و محفوظ باشد از شیطان لعین و ثواب اش بسیار است و امام غزالی
هفت صلوات و هفت استغفار زیاد کرده و گناه ترک جمعه و جماعت در مکتوب دوم گرد ذکر شده و شیخ ابن حجر
در زواجر فرموده کسی که جمعه بر سر او شد عناد کرد گفت جمعه نمیکنم و نکرد اگر چه ظهر کند باید حاکم او را حد
بکند خلاصه ترک اش گناه کبیره است برادران اگر برکات دنیا بخواهید فعل نماز جمعه را وسیله برکات کسب مالش
کنند زیرا وعده قرآنی است امر که فضل من بجوئید بعد از گذاردن نماز جمعه البته هر کس این عمل بامر خدا کند سبب کسب
مال میشود قال الله تعالی فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَوٰةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ یعنی

پس

عبادات

پس از نماز جمعه پراکنده شوید و فضل من از زمین طلب کنید یعنی میدهم و اگر بفهمند فعل نماز جمعه وسیله
عظیم است برای طلب دنیا و یک نماز جماعت که دو نفر باشند یکی امام و یکی مأموم به بیست و هفت نماز است
که بدون جماعت کنند برادران آیا عجب نیست که از هیچ چیزی خوب که دارای جزوی باشد بالای بیست
هفت عدد از آنها چیز خوب یک دکرش مثل او جنبه دل غمگین کنند و غیبه میشوند اما بیست و هفت نماز بیک
نماز بد میدهند اگر یکی بیست و هفت چیز به یک چیز بدهند خلق او را بیوقوف میگویند و اما اینکه عجب تارک
جماعت را بیوقوف نمی گویند مرویست که کسی نماز عشا را بجماعت بجا آورد گویا نصف شب احیا کرد و کسی که
نماز صبح بجماعت کرد گویا بهر دو نماز جماعت احیای تمام شب کرده مرویست اگر آن ثواب جماعت
صبح و عشا را که من میدانم شما دانا بودندی بجماعت صبح و عشا هر روز می آمدند اگر بسر چنگ میرفتند
ثقیل ترین نمازها بر منافقین نماز عشا و صبح است در احیا از ابن عباس علیهما الرضوان مرویست که
هر کس شب جمعه یا روز جمعه سوره کهف بخواند وی را نوری بود از جای خود تا مکه معظمه و کفارت گناهان
میباشد و از درهای ملائکه تا جمعه آینده محفوظ میشود مرویست که کسی بعد از سلام نماز جمعه معتاد
و بگیرد این دعا را بخواند و مداومت کند پس کل روزی ترک نکند اگر بخواند اما در روز نماز جمعه پس از نماز
جمعه بخواند اگر درجای باشد جمعه که شود حق تعالی او را بی نیاز کند از خلق روزی او رسد من حیث لا یحتسب
رساند دعا اینست اللهم یا غنی یا حمید یا مبدئ یا معید یا رحیم یا ودود اغننی بحلالک عن
حرامک و بطاعتک عن معصیتک و بفضلک عمن سواک اما وقتی بعد از نماز جمعه میخوانند
از جهات خود در سلام بخواند و کلام نگوید تا تمام می خواند مرویست که هر کس هر دو شب عید را احیا کند
دل او نمیرد در آن روز که دلها می میرند برادران معلوم شد بنای دین اسلام بر پنج چیز است کلمه

طیبهٔ شهادت و نماز فرض و روزهٔ رمضان و زکوة فطره و حج اگر استطاعت داشت و به ترک یکی
ازینها خلل در اسلامیت آن کس افتد عجب اگر کسی خانه نشین یکی از ده های خانه اش بیکاره
باشد خوب نشود قبول ندارد و باز درستش نکند و با آن خلل که در خانهٔ ایمان است چگونه رضا شود
واما شعب اسلام و اعمال حسنات بسیار است در مکتوبی علیحده مذکور شده و بحث زکوة و صوم هر یکی در
مکتوب علیحده مذکور شد مرویست کسی که تنها حج کرد و در ایام حج حتی یک کلمهٔ فحش نگفت و هیچ فعل
چیزی که بدان فاسق شود نکرد و وقتی از حج باز گردد چنان رجوع میکند که چنانچه از مادر خود پیدا شده
باشد و به گناه هیچ باقی نماند از هیچ گناه هیچ [illegible] مگر حق الناس اما اگر حجش مقبول شود مختار است
که حضرت باری تعالی روز قیامت صاحبان حق را رضا میکند تا صاحب حق او را عفو کنند مرویست کسی
برای حج از خانه خود بر آمد هر قدمی بلند کند یک حسنه و کفارت یک گناه است هم چنین هر قدمی [illegible]
نماید چنان [illegible] واما طواف بازار و که هم اعتقاد [illegible] ابراهیم و اسمعیل است و هم طواف صفا و مروه
بازار که هم اعتقاد عبدیت واما وقوف عصر عرفه حضرت خداوند عالم جل جلاله امر و مرحمت و عظمت خوش
با آسمان دنیا می آید و تجلی بران ملائکه [illegible] می نماید و فخر بر سر ملائکه که حاجیان عرفه میکنند و میفرماید که عباد
من از راه دور بقاع فرآمده اند سرشان لخت و پایشان برهنه و مویشان پژمرده و غبار آلود امید رحمت
من دارند [illegible] عرفه میکنند و میگوید اگر گناهان شما بعدد ریگ ریگستان و بعدد قطره باران
و یا کف دریا باشد گذشتم و عفو عموم پس باز گردید عباد من مغفرت من از شما و هم از کسی که شما
رجا از او کردید واما رمی جمار شیطان هر سنگی که رمی کند کفارت یک گناه کبیره است از گناهان هلاک
کننده واما قربانی ذخیرهٔ قیامت است واما حلق موی سر که می تراشند هر مویی یک کفارت یک گناه است

واما

عبادات

واما طواف بیت الله که میکنند گناهان نمانده در وقتی که طواف میکنند ملکی می آید و دست بر پشت
مرد حاجی میزند و میگوید هر عملی من بعد میکنی مختار زند واما از بهره که پیشتر کردی مغفور شدی
یعنی الحال گناه تو نماند از هلاک و عذاب خلاص شدی من بعد اختیار بخود است هر گاه ز رخم بجای
خود داری بعد ازین نجات که شد قباحت هلاکت دوباره نکنند و هر بارهٔ دریافت صرف کنی یک
[illegible] یعنی بیکران برای خود صرف مکن که بر جهل [illegible] آن است که بفقرا بدهند و وقتی لبیک لبیک
میگوید ملکی از آسمان جواب میدهد که تر لبیک زاد تو حلال و الاغت حلال و حجت مبرور و گناهت
مغفور و اگر حرام باشد ملک میگوید لا لبیک زادت حرام و نفقه ات حرام و حجت غیر مبرور و حج
مبرور آن است که در ان ایام حج از گناهان پرهیز کنند و حتی باید یک کلمه فحش نگوید و با رفیقان خود امین
[illegible] باشد و ارکان و شرائط و مبطلات حج در مکتوب خود نوشته ام برادران فضایل اینهمه
عملهای صالحه بسیار اند و این خلاصه از آنها [illegible] و لازم آمد اجمالا و اعمال چه عبادات
و چه معاملات طریقی عرض نمایم تا اعمال عادی [illegible] عبادت بان طریق هم طاعت شود و آنچه در حق اعمال
بر سر شما واجب است همه بدانند و اعتقاد کنند و عمل نمایند اجمالا تمام مطیع گردانم کسی تعلیم نمیکند [illegible]
و کسی اعتقاد نکند کافر است برادران بدانید هر چه فرض عین [illegible] تعلیم آن بر مکلف واجب است
و تارکان تعلیم ازین جهت گناه کار اند و این تعلیم بمراتب است بر مرد فقیر تعلیم شرائط ارکان اسلام واجبست
معرفة الله و معرفة رسول الله و نماز و روزه با ارکان و شرائط و مبطلات آنها در مکتوبات ان جل جلاله
[illegible] خدمت شما کرده ام تعلیمات آن تمام [illegible] واجبست و عمل واجبات و اعتقاد [illegible]
وجوبست زیرا که ترک تعلیم و عمل هر دو طرف گناه بار و بعدم اعتقاد کافر است زیرا معلوم من الدین

بالضرورة منده و بر مرد غنی معرفة اینها بتمامها و عمل بآنها واجبست و هم معرفة زکات و حج بار کان و شرایط و مبطلات و عمل بآنها واجبست و عدم اعتقاد کفرست و بر مرد اهل بیع و شری انها واجب اند علماً و عملاً و اعتقاداً و هم معرفة عقود صحیحه و فاسده کذلک و بر مکلفان جمیع فقراء و اغنیا معرفة اعمال اسلامی پس از معرفتشان اعتقاد شان بحسب الامر شارع واجبست مثلاً واجب بواجب حرام بحرام سنت و مندوب بسنت و مکروه کذلک و معرفة حلال بحلال و حتی عمل بخلاف مشروع حرامست با وجود ترکش حرام نیست زیرا تعلم کیفیتش نمیخواهد اما اعراض از سنت نبویه حرامست و عاید عالم تلاعب بالدین میکند از مرد مفتر کفرست و اگر کسی تعلم نکند پس عمل کند حرامست زیرا موافق مشروع نمیباشد و اعمال عباد بعضی بوجه طاعت و عبودیت مطلوبند و بعضی بوجه مصلحت عباد و از طاعات بعضی بدون نیت صحیح نمیباشند چه جای ثواب و بعضی بدون نیت صحیحند اگرچه واجبست اما بدون نیت ثواب ندارد چون رد حقوق یا استحلال و چنین ترک منکرات و محرمات و در اینها تا نیت امتثال و اجتناب نیاورند ثواب نمیباشد اما خروج ذمه از عهده است و حتی صنایع که فروض کفایتند نیت نمیخواهند ولی ثواب ندارند تا نیت نیاورند که این فرض کفایت است میکنم تا بخیر از مطالبه نجات یابد بخ بخ برای اهل صنعت که چه دولتی است اگر تصدیع زبان خویشان و دل خویش باهم دو کلمه بدهند و نیز اعمال هرچه حلال باشد چون اکل و شرب مثلاً وقتی به نیت تقوی علی الطاعة و روزه باشند طاعت اند و چون جماع به نیت اینکه امر بمعاشر معروف شده و به نیت ولد صالح و تکثیر امت که حضرت فرموده روز قیامت مباهات بکثرت امت میکنم و در هر عملی نیت اطاعة خدای و رضای او باشد ثواب است معین طاعتست و اینها هرچه فعل است بقصد امتثال امر شارع و هرچه ترک است بقصد

امتثال

عبادات

امتثال نهی شارع بطاعت میگردد و بلا نیت خروج ذمه است فقط پس تا غافل نشوم در کار آخرت که شغل عمده چنانچه در کار و بار دنیا کوشش دارند بهره مشغول شویم اما اهتمام بآخرت احق تر و انفع تر است و معلوم شما باشد هر وقت کار و بار دین جهان در شکنجه حسب الشرع بعمل آوردند و کرام الکاتبین در دفترخانه خدا شاد و مثلاً با اهل جماعت و اهل جمعه و اهل سنت و روزه و شب بیداری و روزه دار و نیکو کردار نوشتند و با اهل آن کار حاضر گردیدند که بعذر رفتند آن طاعت ممکن نشد و یا شب بیداری نشد و یا عذر شرعی دیگر داشتند انقطاعشان معذور نشد تا بعد روزبروز کاتبان ملائکه آن طاعتها برای شما نوشته کنند چنانچه برای همه آنان که بالفعل انقطاعها را میکنند مثلاً کسی از اهل جماعت بیمار شد باید روزبروز کسانی که بجماعت مسجد میروند ثواب جماعت بمثل او هم برای او هم نوشته شود و اگر غنی کسی فقیر شد احسان که طاعتش بوده از صدقات و غیره و نیت او اینچنان بوده که تا عمر دارد غنی باشد آنچه بود است کسی ببعد پس فقیر گشته مرحمت الهی چنانست که به همه سال آنچه در حالت احسان کسی برای او نوشته خواهد بود و هر عمل دنیای کننده نفقه و کسوه برای عیال و کسانی که خدا نفقه ایشان بر سر او واجب کسی و پیدا کند برای او هم بطاعت نوشته میشود اما اینکه در دین دارند و بآن نقص است رضا مند اند شما را خدا و برای قیامت کرده و این دولت بنهایت ارزانت شما داده و بتلف برده برادران خیلی لازم نزد کسی عالم دین حقانی کامل و درست کنند و خوب ان بدانای دین نمیدانند اما چنان نیست و بدون تعلم بافواه دنیای دانا دینی ممکن نمیشود و تا بقبر نرویم پشیمانی نمیبینیم آن وقت پشیمانی چه سود دارد و بیقین بدانند چه سود ندارد والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

سنه ۱۳۰۷

کتبه عبد الکریم ...

هذا مکتوب — بسم الله الرحمن الرحیم — سنن الصلوة

الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله وبعد برادران سابقا عریضه در باب ترک نماز
وعریضه در باب فضایل فرض وسنت نماز وعریضه در باب مبطلات نماز بخدمت نوشته ام اکنون در این
عریضه بیان عدد سنتهای نماز شروع بود لیکن فقط الله تم آنکه انتها سه بیان نمایم تا آنچه از سنتهای نماز
دانسته اند بیاد شان آورم وآنچه ندانسته اند بدانند زیرا خداوند رحیم جل شانه این عالم دنیا را
منزلگاه مسافران عالم بقا وگذرگاه طالبان سعادت ابدی گردانیده شاید در این منزل ومکان
مهلت وزمان فرصت مزرعه آخرت شده سعادت ابدیه را برداریم بخود در راه قطع
سفر بادیه قیامت بکنیم وچونکه اعظم شعایر عبادات بعد از اصول دین از فروعات دین نماز است که
افضل طاعات بدنیه است تحمل وسعت داشته این مکتوب در حق او برای دوستان بوجه هدیه ارسال
کرده ام زیرا بحدیثی که ابن عمر علیهما الرضوان روایت کرده کل مکتوب من فضلین هدایا است که
برای دوستان خود بفرستد قال صلی الله علیه وسلم ما اهدی مسلم لاخیه هدیة افضل من کلمة الحکمة
یزیده الله بها هدی او یرده عن ردی پس برادران که افضل طاعات بدنیه که نماز است موافق
مکتوب مبطلات محب ومحفوظ وموافق مکتوب سنتهای نماز وآداب ظاهره وباطنه اش ادا کنند لا شک
بذخیره عظیمه قیامتی فایز میشود واقل ما یکون هر سنتی ثوابش یک درجه است چه سنتهای نماز فرض
وچه نماز سنت واما واجبات نماز فرض وما لابد منه از نماز سنت هر یکی از آنها بمقدار سنت
پس هرگاه کسی ادای یک سنت کند ده حسنات برایش نوشته میشود واگر ادای همه سنتها کند حسناتش
بسیار میشود وعلمای حسنات سنتهای داخل فرایض خمسه با حسنات سنتها پیش از تکبیر تحریم جمع کرده اند

وباینقدارش

سنن الصلوة

وباینقدر ارشاد رسانیده اند جزاهم الله خیر الجزاء استطرادا بعضی که فرضند ذکر می کنیم بسیاری
عوام خصوصا عملشان اینست اهتمام اینست که چنانکه باشند سنت است بدانید که پیش از دخول در نماز این
قدر سنت است دل را از ماسوی خالی کنند لانه اقرب الی الخشوع والمحصل له استحضار المصلی
عظمة من یناجیه حتی از خوف عقاب دور باشد واز طمع ثواب دور داشته تا آخر نماز وبلکه بدل آورد
که این نماز برای اطاعه امر خدا میکند بنفس خود عبودیت است این نماز را بخشوع که حضور دل است
وخضوع که سکون اعضاء است از هیبت وشرم از خدا جل جلاله ادا میکنم زیرا هر وقتی در اول نمازی
این خیال را بدل آورد دوام خشوع ودوام خضوع کرده است سنت است سهل میگردد حتی بعضی گفته اند
خشوع در بعضی از نماز شرط است یعنی اگر نبود نماز باطل است خلاف قوی وار ودر وجوبیتش است لیکن اهم سنتهای
است ومفوت ثواب بالقدر است که خشوع در وی نوشته وتدبر در معانی آنچه در نماز خوانده میشود سنت است
ومعین است بر حصول خشوع ودفع خیالات مضر لهذا پس از اکد سنت خشوع استحضار معانی آنچه
در نماز خوانده میشود اکد سنتهاست ونیز سنت است دخول در نماز بنشاط ودوام داشتن تا آخر نماز وچون
استحضار معانی اعون است بر حصول خشوع بنشاط زیرا خداوند عالم جل جلاله در قرآن مذمت منافقین
بکسل وبنشاط کرده قال الله تعالی واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی ونیز سنت است نقل نمودن
برای راتبه بعدیه وغیره از جای فرضش چه نماز ادا وچه نماز قضا ونیز سنت است نقل از جای راتبه قبلیه
برای ادای فرض اگر نحو فضیلت صف اول ویا مشقت خرق صف مثلا معارضه او نکند واگر
منتقل نشد فصل کند بنحو کلام چون اضطجاع که بعد از سنت صبح حضرت کرده الا نهی فی مسلم عن وصل
صلوة بصلوة الا بعد کلام او خروج ونیز پیش از دخول در نماز خود خالی کند از غلبه بول وغایط

ویح کرده و میگویند زیرا مزید خشوع‌اند اگرچه اشتغال باین سنتها باعث فوت جماعت باشد مگر خوف
خروج از وقت باشد آن وقت اشتغال جایز نیست فی التحفة و یسن له تضریع نفسه قبیل
الصلوة و ان فاتته الجماعة و لیس له الخروج من الفرض اذا طرء له فیه و لا تاخیره اذا ضاق
وقته الا ان ظن بکتمه ضررا له یبیح التیمم فحینئذ له حتی الاخراج عن الوقت انتهی و دایما
تا آخر نماز نگاه بجای سجده کند نه باطراف دیگر که باعث غفلت دل است حتی پیش از تکبیر
تحریمه الی وقت رفع [illegible] و تشهد مسجود و در نماز خوف بدشمن نگاه کند و در سجده هم چشم بر هم ننهند
بلکه جای سجده نگاه کنند تا چشمش باو سجده برد علاوه آنکه چشم بر هم نهادن در سجده کار یهود است
و اگر نگاه کردن جای سجده دل را مشوش کند چشم را بر هم نهد اما اگر نماز بر سر سجاده ملون و منقش
ادا می نمود باز چشم بر هم نهد اگر صفوف پیشین یکی لخت بنحوی که زیر جامه اش شق بود واجب است
که چشم بر هم نهد و یا اگر جامه اش کوتاه بنحوی جثه قضیب ذکر و انثیین و جای مقعدش نمایان بود
نگاه کردن باونها کراهت دارد باز بنابران تغمیض سنت است و هر لباسی که بخود پیچیده و پیچیده اند
در همه نماز ها و تا آخر تا که [illegible] سجده برند و علامات تشمیر ثوب ساعدین و تعمیم ساقین و عدم تشمیر جامه زیر جامه
و دامان قبا و علامات شده و سطر و عدم غرز [illegible] سنت اند و در نماز نمودن آنها تا آخر نماز مکروه است و دوام آن
هر شخص سنت است و اگر پوست پاره ساتر گردد آنرا در ساز نیز یعنی دست و پای و دهن را برهنه
نماینده اما کشف جبهه واجب است و ترکش مبطل است سجده او و بطلان نماز نتیجه میدهد و اگر پاره سجده
نبرد و در رجاء و امید و ترحم خدای تعالی داشته باشد نه یاس و اینکه باید انسان در بین خوف و رجا باشد حالاوه دیگرات
نیز در نماز مطلوب نیست و دوام آن رجاء و ترحم تا آخر نماز و اینکه سابقا ذکر شد که نماز را محض لله کند

نه از خوف

سنن الصلوة

نه از خوف عقاب و نه برای رجای ثواب منافی سنتیت حصول رجا و ترحم نیست زیرا منشاء
منشاء هر یکی مختلف‌اند زیرا منشاء ارتکاب فعل نماز محض رضاجوئی خداست و منشاء رجا و ترحم
صدور عبادات از وی است پس عبودیت باعث ارتکاب فعل نماز و صدور باعث حصول رجا است
و از اینکه ستر عورت واجبست و عورتش از رجال و جاریه اگرچه مستولده و یا مبعضه باشد مابین زانو
و ناف است و بحکم ما لا یتم الواجب الا به فهو واجب جزئی از زانو و ناف سترش واجب است و لازم
می آید که ستر جمیع باقی زانو و ناف تاکد سنتیت دارد و ستر باقی بدن غیر از روی و کفین و رجلین
سنت است و دوامش تا آخر نماز کذلک لکن زیر از زنان حره غیر از روی و یدین تا کوعین هر چه ظاهر
شود اگرچه بقدر یکتار مو باشد مبطل نماز است و دوام ستر و جوب واجبست تا آخر نماز و عمامه را به بندند زیرا
بدون عمامه نماز مکروه است و بر هر دو پای قیام کنند نه باینکه بر یکپای بر سنگینی بدن براو زیاده بود و دوامش
و اگر قیام بر یکپای نمود کراهت دارد و حین قیام انگشتهای هر دو پا مستقبل القبله باشند خصوصا
حین تکبیر تحریمه تاکد سنت دارد و نیز نزد ابو حنیفه علیه الرحمه واجب است و دوامش و بین هر دو پای
بقدر شبری باشد در قیام و در رکوع و سجود و دوامش و انگشتهای پا باید که ضم نکنند و دوامش و هم حتی الامکان
پشت را در قیام خمیده نکنند و دوامش و هم وقت قیام حتی الامکان میل بجانب راست که شرف دارد و میل
بجانب چپ نکنند و دوامشان و تلیین مفاصل و دوامش و تلیین مناکب و دوامش و بطن تمام هر دو
پای در قیام بر زمین نهند و دوامش و در قیام کلی سر را فرود آورند و دوامش و غالب اینها که ذکر شد
قبیل از تکبیر تحریمه مهیا کنند و دوام اینها تا تمامی نماز هم سنت است و نیت بلفظ آوردن و استحضار معنی آن
فی القلب بدل زیرا هم معین است بر مقارنه نیت با تکبیر تحریمه که هر باره گفتن نیت بدل بمقارنه گفتن تکبیر تحریمه

که واجب است زیرا اگر مقارنه عرفی نکند نماز منعقد نمیشود و پیش از تکبیر تحریمه در قیام حین تلفظ نمودن
به نیت مستقبل القبله باشد اما استقبال قبله حین گفتن تکبیر تحریمه واجب است و لفظ اداء و یا قضا
گفتن و بیان عدد رکعات خصوصا الله تعالی گفتن تاکد سنیت دارد و پس وقت تلفظ به تکبیر تحریمه
هر دو دست را بلند کند بنحوی که کف هر دو دست رو بقبله باشند و اگر در اول تکبیر تحریمه ترک رفع یدین
نمود اگرچه عمدا باشد سنت است در اثنای تکبیر رفع یدین کند سنت است نه پس از تکبیر تحریمه و همچنین در باقی
هیئات رفع یدین در انتقالات و میل بعد و کف نکنند و اما کمال رفع یدین پشت هر دو دست مقابل
هر دو گوش و انگشتها مفتوح و ابهام مقابل نرمه گوش باشند و سر انگشتها مقابل بالای گوش که حاصل سر انگشتها
کنند انگشتها منضم جا باشند جدای انگشتها کم باشد و از اول تلفظ همزه تکبیر آهسته آهسته دست بلند کند
بنحوی که آخر لفظ تکبیر آخر رفع یدین شود بنحوی که آخر مقارنه رفع یدین با گفتن لفظ تکبیر رسیدن
سر اصابع به بالای گوش بباید و پس از اتمام گفتن تکبیر به ترتیب دست بپایین آرد چنانچه ذکر میشود و چه
مرفق از هر دو جانب جدا باشد و لکن جدا باشند نه بغش و گفتن لفظ نیت سر بیست که بنحوی خوش شود
بعد به لفظ صحیح نیت آورد و در معاشر اند و وقتی دست را بلند میکند دست بیع نظر زاید و مقارنه
معنی نویت اذ اصلی فرض الظهر مثلا در سر و در دل با تکبیر تحریمه واجب است و در امر مقارنه فقها بسه
صورت ذکر کرده اند صورتی که سهل باشد و ابن الرفعه فرموده این حق است این است فی شرح المحرر و الذی
اختاره النووی رحمه الله تعالی فی شرح المهذب و التنقیح تبعا للامام و الغزالی الاکتفاء بالمقارنة
العرفية عند العوام بحيث يعد مستحضرا للصلوة سواء اقترنت باوله ام باخره ام بوسطه
انتهی پس اگر مقارنه عرفی نکند نمازش منعقد نمی شود چنانچه ذکر شد اما مقارنه ربع رکعات مثلا

واداء

سنن الصلوات

واداء و یا قضا و یا مستقبل القبله سنت است ولی مقارنه لله تعالی چون آنها نیست بلکه تاکد سنیت دارد
در پس سعی کنند اما اینها گفته نمیشود و مقارنه بکنند بسیار صعب است اما مقارنه مقتدیا با تکبیر تحریمه برای
ماموم جمعه و یا جماعت نماز معاده واجب است اما جماعت نماز های دیگر اقتدایش سنت است نهایت اگر
مقارنه نمود انعقاد نمازش بمنفردی میشود لکن آن وقت باید متابعه امام نکند و الا نمازش باطل است زیرا
منفرد است لکن اگر پس از تکبیر تحریمه خود جل اقتدا بیابد و لو آن وقت نماز باطل نشود و فضل جماعت دارد
این مسئله بر عوام خفیه است بر علما واجب است که تعلیم کنند که بیزار کرد اهل جماعت اند و لازم جاهل را در تکبیر
تحریمه تفخیم و تشدید لئلا بزعل النیة فی قلبه و هم که نشود در هیئات قیام بین یدی رب خود افتد
و نیز اگر امام باشد نیز بگوید و نباید تکبیر تحریمه ماموم علامی مقارنه تکبیر تحریمه امام نماید پس نمازش منعقد نگردد
زیرا باید به ترتیب گفتن امام و ماموم علامت بیان ذاته نمیرسد و لیکن تکبیر انتقالات تفخیم و مد لام جلاله
سنت است و راء لفظ اکبر ترقیق نخوانند و تبیین تکبیر تحریمه واجب است و بلا تکلف و بلا افراط و رعایه لسجع
و بلا تکلف در لسجع و تدریج لفظ تکبیر با اقتران اما صعب است اما تدبر اجمالا و ترک گفتن زیاد غیر مفرد
چون تحلل اوصاف الله که کم باشد چنانچه الله عز و جل اکبر و مضر تحلل او صلاه است که بسیار باشد کالله لا اله
الا هو اکبر اما تعقیبیت اوصاف طویله مضر نیست چون الله اکبر من کل شیء و اجل و اعظم
و وقف حتی بقدر بکنف در بین لفظ الله و لفظ اکبر تحریمه و وقف کند خلاف سنت است و اگر بقدر نفس
در بین لفظ الله و لفظ اکبر تحریمه وقف کند نمازش منعقد نمیشود و اسماع لفظ تکبیر تحریمه بگوش خود واجب است
و سر تکبیر گوید و اگر صدا بلند کند مبطل نیست و هم سنت نیست اما برای امام و مبلغ اگر محتاج به تبلیغ اند و
رفع صوت بتکبیر تحریمه و تکبیرات انتقالات سنت است و آنها در نماز چهار رکعتی بیست و یک اند و در مغرب شانزده

ودر نماز صبح وه اند بغیر تکبیر تحریم اینها برای منفرد وسریه اند و باید امام و مبلغ برفع صوت خود بمحض
ذکر و یا ذکر با اعلام اراده کنند زیرا اراده اعلام فقط مبطل نماز است برادران امثال سبحان الله
و ذکرهای که در نماز برای اعلام مشروع عند آن وقت ضرر ابطال نماز نمی‌بیند که قصد قرائت مثلا مقارنه
بجمیع لفظ سبحان الله کند و اگر نه نماز باطل است فتفطن فانه مزلة القدم واین مسئله بسیار خفیه
وکثیر الوقوع است بر علما واجب است که تعلیم مأمومیان فرمایند شاید ازین مزلها نجات یابند ولی در شرح اعلی
مذکور است که صحب مقارنه بجمیع لفظ در حق مردم عالمست نه جاهل زیرا از دقایق دین است عوام باو ما
مواخذ نباشند یعنی که از اول تسبیح مثلا که مرد عامی بیادش آمد که مراد از وی تنزیه است مواخذه نمیشود و هم
باید مبلغ در اول نماز شروع تکبیر تحریم خود اعلام مأمومیان را کند بدانکه بمعیت آوردن نماز تکبیر اعلام
بگوید پس تکبیر کرا احرام نماز خود ببندد زیرا هر کس پیش از او احرام نماز ببندد نمازش منعقد نمیشود زیرا مبلغ
حکم امام دارد در تکبیر تحریم و در موقف یعنی اگر پیش از مبلغ مصلی که بواسطه آن مبلغ نمازش منعقد
میشود احرام نماز بست و یا پیشی گیرد در سجاد نمازش باطلست واین مسئله هم بر عوام مخفی است و وقتی
که دست برای تکبیر بلند میکنند سنت است که از ابتدای تکبیر دست را آهسته بلند کند و با آهستگی پایین
آورد الا تکبیر تحریم نباشد زیرا و دو سنت است که به تیزی به تیزی به پایانش آورد زیرا این تیزی تابع به تیزی
گفتن تکبیر تحریم است ورنه کراهت دارد و هر دو دست پایانش بسینه بعد پس هر دو دست در بین سینه و ناف
بگیرد بنحوی که کف دست راست بر پشت دست چپ نهد و مفصل بانگشتها بگیرد و یا انگشتها منشور اطراف
دراز در دست دراز کند و صابع دست چپ منشور نباشد و هم منضم نباشند در هر صورت ولی ارجح مبانات است
و هم هر دو مرفق را بعد دو جانب بکشد ... روز چون بعضی بجانبین ضرب کنند پس سکته کند بقدر
یک

سنن الصلاة

یک سبحان الله اگر منفرد بود و یا امام بود و لیکن مأموم پیش رفت بعد سنت است که پس بگوید الله
اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا فسبحان الله بکرة واصیلا و خواندنش متصل بتمامی سکته
مذکوره باشد و تحسین الفاظش و تحسین لهجه را و هر دو بلا تکلف و معنی را بداند و مستحضر معنی باشد
و اجاهل و سرا بگوید و افضل بعد ادعیه اینست وعلی وجهت وجهی است بقرینه اینکه عدم رضای
مأمومیان بخواندنش مانع خواندن امام نمیشود و غفلت در نماز مفوت ثواب است علاج با تحصیل
جمیع معانی اجمالا آنچه در نماز خوانده میشود میباشد و برای ما که اهل غفلت هستیم اینست که تعلیم کنیم معانی
هرچه در نماز خوانده میشود و هم بر ذمه خود لازم گردانیم اینکه کل بار که نماز بگذاریم بگوییم ان شاء الله درین
نماز مستحضر جمیع معانی اجمالا او بما بشویم شاید خسارت تخفیف و خاتم ورا ز محروم و مایوس نگردیم پس شروع
بدعای استفتاح کند یعنی وجهت وجهی تا آخر معانی را بداند و مستحضر معنیش باشد و هم سنت است که
دعای استفتاح بخواند و انا من المسلمین بگوید نه اجاهلا و تحسین لفظ و تحسین لهجه هر دو بلا تکلف
و مأموم اگر امامش جهر کند این دعا را بخواند سنت است که بسرا بخواند باید استماع قرائت امام
که سنت است از وی فوت نشود و چون دعای استفتاح تمام شد سنت است که بقدر سبحان الله سکته کند پس
متصلا تعوذ نماید و تعوذ خواندنش در کل رکعت سنت است اگر ممکنش شود با تحسین الفاظ و
تحسین لهجه و هر دو بلا تکلف و اگر ابتدا به تعوذ نمود دعای استفتاح از وی فوت خواهد شد و سرا تعوذ بخواند
و معنا را بداند و مستحضر معنی استعاذه باشد اما جهالا و اغلب عوام در بلند شدن برای رکعت ثانیه مثلا
شروع بفاتحه خواندن میکنند بر راه بعد چنانکه کنند نمازشان فورا باطل خواهد شد و اگر بسهو و یا فسیان
بود هرگاه بیادش آمد باید هرچه کرده و خوانده حساب ننماید ورنه نماز باطل خواهد شد و عادت گرفتن

بخواندن تعوذ و بسیار ضرر دارد زانکه میشود رعایت ما فی الباب تعوذ از زیرش می رود پس ابتدا
بفاتحه نماید و بر سر هفت آیات فاتحه سنت است که وقف کند بقدر یکنفس نه موقف بر سر علیهم اول
نکنند زیرا نه جای وقف و نه نفس است آیت است و اگر وقف کرد سنت است که باز اعاده نماید از لفظ
علیهم نه از اول آید و بر سر علیهم ثانی جایز نیست زیرا حرام است عمدا وقف غیر بر جای که موضع
وقف نباشد صرح بهذا ابن حجر فی باب التیمم و این مسئله خفیه کثیر الوقوع است و واجب است برانکه
در تلاوت خوش از فاتحه و غیر فاتحه از سوره ملاحظه نماید آنچه اجماع قراء بر وجوبش است از مخارج حروف
و مد و شده و انقلاب و استعلا و استفال و غیر آن مثل مد و وقف لطیفه در بین نستعین و تا نستعین و در المستقیم
مثلا جایز نیست پس هر گاه وقف نمود باید اعاده آن شی نماید زیرا مخالفه اجماع است و بعد کلمه میوه یکی
نس و یکی تعین و اگر اعاده آن شی نمود بلکه اگر تغیر معنی پیدا شد و عمدا چنانچه خواند نماز باطل است و اگر نه قرات
آن کلمه باطل است پس اگر طول فصل نشد اعاده آن شی نماید و اگر عود آن نمود و سهوا بر کوع رفت پس
باز گفته طول فصل حاصل است باید آن شی باز نماید و رنه در هر دو صورت نماز باطل است و در کر عمدا برکوع
رفت نیز نماز باطل است و مد ولا الضالین واجب است نیست پس هر گاه مد او اکثر از اقل مقدار
که اجماع بر او است ادا نمود باز جنگرید اگر نقص حرف یا تغیر معنی پیدا شد عمدا چنانچه خواند نماز باطل است
و اگر نه این هم چند مسئله مستعین است و سنت است که مبالغه در تشدیدات فاتحه و سوره و تحیات نماید
و نه کراهت وارد باید فاتحه را موافق تجوید بخواند و سنت است معنی فاتحه را بداند و مستحضر معنی باشد اجمالا
باشد و به ترتیل بخواند و تحسین لفظ و لهجه و بهره بلا تکلف و در نماز جهریه بجهر و سریه بسر بخواند چه امام
و چه منفرد و ماموم مطلقا بجهر نخواند و تدبر در معنی کند و هر گاه فاتحه را تمام خواند بقدر سبحان الله سکته کند

پس

سنن القراءت

پس متصل بسکته آمین بگوید و آمین خوش بشنود و معنی آن بداند و مستحضر معنی باشد اما اجمالا
و تحسین لفظ و لهجه و بهره بلا تکلف و معنیش اینست که یا رب دعای که برای هدایت کرده ام و هم
دعائی که امام کرد قبول فرما زیرا اهدنا الصراط المستقیم دعا است یعنی خداوندا ما را رهنمایی
و ما را بر سو راست بر آنچه نوشته ام و خوانده ام پس اهدنا تا عموم مجاز علیه شد زیرا معنی حقیقی که طلب آن است
و معنی مجازی که طلب ثابت قدمی است اراده میکنند قلت اگر امام هاشمی وقت نعبد و نستعین و اهدنا
الصراط تا آخر خواندی و السلام علینا گفته اللهم یا رب این دعا جمیع مامومین ما را اسلام کن و بدل
از تبارکات تو با وجود شود و سنت است که رفع صوت بآمین کنند ولی اهو تر از آمین نمودن امام
یعنی بنا بر رعایت ادب در حق امام و هم تا که بعد ماموم بآمین امام بشنوند زیرا آن وقت ماموم اقتدا او
از امام بآمین سهل شود و سنت است برای امام نه ماموم و منفرد از خواندن سکوت بین و لا الضالین
و آمین و رب اغفرلی سر آهسته بگوید و معنی را بداند و مستحضر معنی باشد و اجمالا با تحسین لفظ و تحسین لهجه
و بهره بلا تکلف پس معنی آمین نیز معنی رب اغفرلی یا دعای طلب هدایت سابق اراده کنند
و پس از آمین سنت است برای قاری فاتحه رب العالمین بگوید چه امام و چه منفرد و معنایش بداند و مستحضر
معنی باشد اما اجمالا و تحسین لفظ و تحسین لهجه و بهره بلا تکلف و اگر امام ترک لفظ آمین کرد تا که
سنتیت دارد که ماموم بآن بلند آمین گفت تا امام بشنود او هم آمین کند و سنت است که آمین کردن
ماموم مقارن آمین گفتن امام کند نه پیش از او و نه پس و اگر امام پس از فاتحه بقدر مذکور سکته
نکرد سنت است که ماموم در گفتن آمین متابعت امام کند و اگر مقارنه نکرد اینکه نشد آمین خوانده و اما یا
تاخیر شد از وقت خوش اگرچه امام شروع بخواندن سوره کرده باشد سنت است که ماموم آمین کند

و لا وقتی سنت است که طول تاخیرش از سکته تحیه زیادتر نباشد و اگر موافقه امام اتفاق نشود
پس از امام آمین کند اگر امام تاخیر آمین کردن از وقت سنت نمود باید ماموم انتظار امام
نکشد بلکه پیش از او آمین کند و اگر ماموم با امام فاتحه خواند بنگرد اگر فاتحه با هم تمام کردند یک آمین
کافی است و اگر پیش از امام فاتحه خود نمود و آمین بر از فاتحه خود گوید باز سنت است برای متابعه
امام آمین دیگر کند و باز سنت است آمین بتخفیف میم بخواند مد به یای آمین دهد اگرچه آمین
غیر ممدود بخواند و هم بالف آمین بوزن فعیل سنت است پس از آمین مصلی منفرد بقدر سبحان الله سکته
کند پس سوره بخواند و امام تاخیر جهر قرائت سوره کند بقدر اینکه ماموم فاتحه را تمام کند بنحوی که خفیه
بعضی سوره بخواند که خیال کرد که ماموم از فاتحه فارغ شد آنگه باقی سوره بجهر بخواند و یا خفیه
بذکری که مشروع باشد مشغول شود و دعا که مشروعست اینست اللهم باعد بینی و بین خطایای
کما باعدت بین المشرق والمغرب اللهم نقنی من الخطایا کما ینقی الثوب الابیض من
الدنس اللهم اغسل خطایای بالماء والثلج والبرد براوردن ذکر اینها برای مبالغه در تطهیر
گناهان است پس حقیقت و مجاز اینجا عطف میخواهند این معنی را اراده کنند که یا رب وقتی آب نبود مامور بودیم
که برای استنجا و یا وضو و یا تطهیر نجس برف و یا تگرگ را بآب کنیم شاید تطهیر که از عبادات مطلوبست
بجا آید پس نیز بهر نحو ما را عفو و غفران از رحمات تو ما طلب داریم و یا سکته بفکر دل از آثار قدرت
قاهره خدا کند پس جهرا سوره بخواند در صبح و ظهر طوال المفصل یعنی در نماز صبح طوال المفصل بخوانند چونکه
در بین خودشان تفاوت دارند و در نماز ظهر قریب بطوال بخوانند اما در صبح جمعه سوره سجده و سوره هل اتی
هل اتی بزرگ بخوانند و در نماز جمعه یا این دو سوره و یا سوره جمعه و منافقون بخوانند و یا سبح اسم و سوره

و یا سوره

سنن القرائت

و یا سوره اعلی و سوره غاشیه بخوانند و در نماز عصر اوسط المفصل بخوانند و در عشا قریب باوسط
بخوانند و در نماز مغرب قصار را بخوانند طوال المفصل از سوره حجرات تا سوره عم و از او تا والضحی
اوساط است و از او تا سوره ناس قصار است اما سوره رکعت سابقه از سوره رکعت لاحقه
درازتر باشد الا در جایی که امر شارع بر خلاف آن وارد شده باشد چنانکه سوره اعلی و سوره غاشیه در عشا جمعه
زیرا سوره اعلی نوزده آیه و شش سطر و غاشیه بیست و شش آیه و ده سطر است و سنت است در نماز
مغرب شب جمعه در اولی کافرون و در ثانیه اخلاص بخوانند و از سوره ضحی تا سوره ناس در ختم هر سوره
تکبیر سنت است و ترتیب قرآن بخوانند یعنی سوره متاخره را در رکعت سابقه نخوانند و سوره متقدم
در لاحقه و معانی سوره را بدانند و تدبر معانی سوره کنند اما اجمالا سنت است و سوره را بتجوید بخوانند و ترتیل
و تحسین لفظ و تحسین لهجه و جهر بلا کلفه و سوره تمام سنت تر است از آیات خواندن اگرچه آیات از سوره
مگر بعضی آیات معینه که امر شارع بر وارد شده باشد چنانچه آیه آخر بقره و آیه اواخر آل عمران در نماز
فجر و سنت است امام تانی سوره را بخواند و ذکر دعا هم چنانست و در افعال هم تانی سنت است شاید
آنانکه ناتوانند بسیار از امام متاخر نشوند ماموم و منفرد و در تانی مذکور هم چنانند شاید متخلف معذور شوند
چون امام و اگر ماموم بنا بسرعت امام مثلا ممکن نشد در دو رکعت اولی سوره بخوانند سنت است که در
رکعت ثالثه و رابعه بخوانند و هم مسبوق چنانست و اگر ماموم اگرچه مسبوق نباشد در رکعت ثالثه و رابعه
پیش از امام از فاتحه فارغ شد سنت است که سکوت نکنند بلکه سوره بخوانند و یا دعا مشروع بخوانند مثل
اللهم باعد الخ تا امام برکوع میرود اما قرائت از دعا اولی تر است چه جای سکوت و اگر در نماز جهریه
آواز شنید سنت است که ماموم سوره نخواند و اگر نه سنت است که صفا نماید و تفریق سوره قصیر کرده باجمال

آیه باشد خلاف سنت است ورنه نه اگر امام در هر دو رکعت اولیین ترک سوره نمود سنت است مر مأموم را
خواندن سوره در اولی اگر ممکن شد واگر نه کراهت دارد مبادا متأخر شود و بتأخیر فاحش نماز باطل
کرد و مداومت بسورهٔ معینه پس از فاتحه اگر سورهٔ ذکر نبود سنت است و گرنه مکروه است مگر
شارع او را معین کرده باشد زیرا جلال سیوطی از عقبه بن عامر روایت کرده که لن تقرء سورة
احب الی الله ولا ابلغ من قل اعوذ برب الفلق ومن قل اعوذ برب الناس فان استطعت ان
لا تفوتهما فی صلوة فافعل و بیان اقتصار شب بر سوره‌ای مذکوره بقصد تخصیص بآن وقت مکروه نیست
و در نماز جهریه سنت است که مأموم استماع فاتحه نماید و اگر ممکن نشد فاتحه بخواند اگر چه مبلغ باشد زیرا آن وقت
قرائتش مکروه نیست و جهر بقرائت فاتحه و سوره در نماز جهریه برای منفرد سنت است و برای امام الحرمت
اما در غیر تلاوت و تکبیرات برای امام مطلق جهر مکروه است و پس از خواندن سوره باز سکته نماید بقدر سبحان الله
آنگه برکوع رود و این وصد و بیست و چهار سنت است هم و وقتی برکوع میرود تکبیر سنت است ولام جلاله را
مفخم خواند و را اکبر هم مفخم خواند و وقف بر هر حرف راء نماید و عدم تکریر و تحسین لفظ و لهجه
بلا کلفه و معنی را بداند و مستحضر معنی باشد و اجلال الله بسر تربیت باشد چه منفرد و چه مأموم اما امام جهرا بخواند
از اول هوی برای رکوع شروع بتکبیر کند و تکبیر مقارن رفع هر دو دست باشد این اصل سنت است
و کمال سنت رفع هر دو دست است در همه انتقالات با نشر اصابع و تفریج میانه و میل لیسر انگشتها
و کمی میل و حین رفع بین اطراف اصابع مقابل اعلای گوش و ابهام مقابل نرمهٔ گوش و بطن
کفین رو بقبله باشند و بیان ثانی جلالت بگوید و مد بلام جلالت بدهد تا هر دو کف دست بزانو میرسند
و اما این مد در تکبیر تحرم سنت نیست چنانچه ذکر شد و بیان فی فرو آید و تفریق انگشتها هم سنت است

بهر دو دست

سنن الصلوت

بهر دو دست هر دو زانویش بگیرد و بر سر زانو جدا انگشتها کم باشد و روی انگشتها بقبله باشند
و مبالغه در انحناء رکوع نکند و اگر بسبب انحنای سر نیش هر دو کف دستش بزانو رسید آن رکوع
باطل است و این مسئله مخفی است و پشت و عنق مستوی باشند و هم سنت است نصب هر دو ساق و فخذ نماید
و زانو را بهم نچسپاند و بین هر دو زانو بقدر یک شبر باشد و شکمش از زانویش دور باشد و مرفقش
از جنبین جدا باشد و کمی جدا باشد و فوراً بعد الاستقرار با انتهاء انحنای در رکوع سبحان ربی العظیم
بگوید و بجای ضم و معنی هر دو را بداند و مستحضر معنی هر دو باشد اما اجلالا و تحسین لفظ و تحسین لهجه و بجز
بلا کلفه و بسر تربیه بخواند و هم ثلاثة بگوید و وتر باشد یا یکدفعه یا سه دفعه یا پنج یا هفت یا نه یا یازده
نه زیاد تر اما امام از سه بار زیاد تر نخواند مگر مأمومین راضی باشند و هم برای منفرد و امامی که مأمومینش
راضی باشند اللهم لک رکعت وبک آمنت ولک اسلمت خشع لک سمعی وبصری ومخی وعظمی
وعصبی وشعری وبشری وما استقلت به قدمی لله رب العالمین سنت است و اگر نه سنت
نیست هر گاه راضی بود ... سنت است که اینها بعد از سه بار سبحان ربی العظیم وبحمده بخوانند
بعد از یازده بار و بیان فی بخوانند و معنی را بدانند و مستحضر معنی باشند و اجلالا با تحسین الفاظ و حسن لهجه و بجز
بلا کلفه و از ابتداء رفع سر از رکوع پس از اذکار شروع بسمع الله لمن حمده کند و با انتهاء رفع سر
انتهاء این ذکر شود و سمع الله لمن حمده سنت است و از ابتداء رفع سر رفع هر دو دست کند و تا انتهاء
مقارن به سمع الله باشد چنانچه ذکر شد و مکشوف الیدین با نشر اصابع و تفرق کم باشد لیسر اصابع میل کند و میل
کم باشد اطراف اصابع با اعلای گوش برابر و ابهام بنرمهٔ گوش و هر دو کف متوجه قبله باشند و مرفقین دور از
جنبین و کمیه زیرا البسیار رفع فحش دارد و معنی را بداند و مستحضر معنی باشد اما اجهرا مأموم و منفرد سرا بخوانند

واامام و مبلّغ جهرا بخوانند با تحسين لفظ و حسن لهجه و بهره بلا كلفه و بتكلّف بخوانند والّا مر حلال را نخوانم
خوانند و نه بلا مر جلاله و بهره و پس از انتهاء رفع يدين و تسميع و استوار شدن با تسكين دست بجا ارسال
نمايد پس در قيام اعتدال بگويد ربّنا لك الحمد حمدا كثيرا طيّبا مباركا فيه ملأ السّموات
وملأ الارض و ملأ ما بينهما و ملأ ما شئت من شئ بعد سر را بگويد چه امام و چه منفرد
و اينها بتمامى بخوانند در همه حال نه تنها و در نماز صبح چنانچه اهل زمانه تخفيف بنماز صبح كه از و جنازه بخوانند
و بعض نيز بنهند و مستحب معنى باشند امّا اجلالا با تحسين لفظ و لهجه و بهره و بلا كلفه و نيز بعد از ذكر
مذكور اهل الثّناء و المجد احقّ ما قال العبد و كلّنا لك عبد لا مانع لما اعطيت و لا معطى
لما منعت و لا ينفع ذا الجدّ منك الجدّ براى منفرد و امامى كه ماموميش راضى باشند سنّت است و بعد
بگويند و بعض ابدانند و مستحب معنى باشند امّا اجلالا و تحسين لفظ و لهجه و بهره بلا كلفه و سرا بگويند و از
ابتداء هوى براى سجود كه از انتهاى اولى اعتدال است ابتدا بتكبير انتقال كنند تا بسجده ميروند مد
بلام الله دهند تا اول سجده و تفخيم و تكبير خويش سنّت است غير امام و مبلّغ سرا بگويد و بجهر بگويد و تا
تكبير خوانده و وقف بر سر اكنند و را هم مفخّم خوانند معنى ابدانند مستحب معنى باشند امّا اجلالا با تحسين لفظ و لهجه
و بهره بلا كلفه و اول زانو بتمامى بزمين نهند و مستور باشند پس هر دو كف دست و مقابل منكب باشند پس جبهه
و انف امّا كشف جبهه واجب است و كشف بينى سنّت است و بايد باين دستور سجده برد نه دست پيش از
زانو بر سر مصلّى نهد چون شتر كه آن منهى است امّا نهادن بعضى از جبهه با زانو يا كف است يا بعضى
بطون اصابع هر دو پاى بعين نهادن جزء از كل يكى از اينها در آن واحد چون اطمينان بر مصلّى واجب است
اگر چه آن بعض اندك باشد فى شرح البهجة صحّح النّووى وجوبه نقلا عن نصّ الامّ للمجد المذكور و هو
محكم

هذا

سنن الصلات

هذا امرت ان اسجد على سبعة اعظم على الجبهة و اشار الى انفه و اليدين و الركبتين و اطراف القدمين
انتهى و يكفى وضع ادنى جزء منها الّا فى الجبهة و المعتبر فى القدمين بطون الاصابع و فى اليدين باطنهما
سوى الاصابع و الراحة ذكره فى المجموع انتهى و فى شرح المنهج و يجب وضع جزء من ركبتيه و من
باطن كفيه و من اصابع قدميه فى السّجود لخبر الشّيخين امرت ان اسجد على سبعة اعظم الحديث
و فى البجيرمى فى حاشيته قوله و باطن كفيه و هو ما ينقض الوضوء و قوله و اصابع قدميه اى باطنها
و لو جزأ من اصبع واحدة من كل رجل و بدا انتهى يعنى در هر دو سجده واجب است پس اگر در سجده
ثانيه بعضى از بطون اصابع يك پاى بر سر مصلّى نهاد چنانچه غالب مشاهده و واقع ميشود كه تغيير
هيئة جلوس بين السّجدتين كرده قرائت ميكنند و بسجده ثانيه ميروند نماز باطل است اگر بوجه صواب اعاده
ننمايند و بسيار از عوام باين درد مبتلى و مبتلا شده رحم الله امراء علّم النّاس ما يهلكهم امين و امّا كل
يكى از اعضاى مذكوره بتمامى با تمامى بطون اصابع رجلين بزمين نهند سنّت است و هم سنّت است كه دست
با مكشوف باشند بشرطى كه پاى ش در خف نباشد نه كشف آن از دو منش و چين تشت دست در نماز سنّة است
كه پشت دست بزمين نهند و بر سر دامن كسى سجده نبرد و اگر نه كراهت دارد و وقتى كه بسجده رفت فورا
سبحان ربّى الاعلى بگويد و اين تسبيح كه ... سنّت است و بخواند ختم كند و وتر باشد يكبار و سه بار يا پنج يا
هفت يا نه يا يازده لكن بشرطى اينكه امام نباشد امّا امام از سه بار زياده نگويد مگر ماموم راضى باشند سرا بگويد و بتلفّظ
بخوانند و معنى را بدانند و مستحضر معنى باشد امّا اجلالا و تحسين لهجه و تحسين لفظ و بلا كلفه و شكم بقدر يك شبر از
زانو بلند باشد و هر دو مرفق از جنبين دور امّا كمى دور باشند امّا زن شكم با زانو و مرفق بجانبين بپيوسته نمايد و مرد
ذراعش بزمين نهد و اعتماد بر كف هر دو كشش و نهد و انگشتها بزمين نهند و مستور باشند رو بقبله انگشتهاى منضم باشند

وبین هر دو زانو بقدر شبری باشند و هر دو پا منصوب باشند و انگشتهای پایش رو بقبله باشند و در الوقت
اعتماد بر کف و بطون انگشتها دهد و منفرد و امامی که مأموم پیش راضی باشند اللهم لک سجدت وبک
آمنت ولک اسلمت سجد وجهی للذی خلقه وشق سمعه وبصره بحوله وقوته فتبارک الله احسن الخالقین
بخواند و هرگاه امام خواند سنت است نیز مأموم بخواند و الله اکبر و بسرا بخواند و بنا [illegible] بگوید معنی را بداند
و مستحضر معنی باشد اما اجمالا و تحسین لفظ و حسن لهجه و هر دو بلا تکلف پس بعقب تمامی ذکر متصلا رفع
سر کند و از اول رفع سر تکبیر گوید اما غیر امام سرا گوید و امام و مبلغ جهرا خوانند و همه ترغیب کنند و ازراء
رفع سر که شروع بتکبیر کرد همه با لف الله دهد و در انتهای رفع سر انتهای تکبیر آید و لام جلاله مفخم خوانند
و وقف بر سر راء کنند و راء را مفخم خوانند و تحفظ از تکریر راء و تحسین لهجه و بلا تکلف و بعد از استقرار
فوراً رب اغفر لی وارحمنی واجبرنی وارفعنی وانفعنی واهدنی وعافنی واعف عنی [illegible]
سرا باشد و بنا [illegible] گوید و معنی را بداند و مستحضر معنی باشد اما اجمالا و تحسین لفظ و حسن لهجه و هر دو بلا تکلف
و هر دو بطون کف دست بر سر فخذ نهد و سر انگشتها نزدیک اول طرف زانو باشد و انگشتها منشور باشد
روی انگشتها متوجه قبله و مضموم باشند نه مقبوض و نه مفرج و در همه جلسات با فرش [illegible] نشیند
و هیئات سجده القای بطون اصابع رجلین بنماید پس بسجده ثانیه رود و تکبیر گوید از ابتدای
هوی شروع بتکبیر کند و مد با لف الله دهد تا انتهای هوی بسجده ثانیه و لام جلاله مفخم خوانند امام و مبلغ
جهرا بگویند و غیر او سرا بخواند و بنا [illegible] تکبیر گوید معنی را بداند و مستحضر معنی باشد اما اجمالا و تحسین لفظ و
حسن لهجه و هر دو بلا تکلف بعد الاستقرار باز فوراً سبحان ربی الاعلی بگوید و تسبیح خویش بعقب آن [illegible] سجده
ضم کنند و وتر باشند یکبار یا سه یا پنج یا هفت یا نه یا یازده نه زیاد تر که را [illegible] سرا بخواند و بنا [illegible]
بگوید

مسئلن القلق

بگوید و معنی را بداند و مستحضر معنی باشد اما اجمالا و تحسین لفظ و حسن لهجه و هر دو بلا تکلف و نیز تشکر
خود بنده در مکان شکر از سجده و بلند و هر دو مرفق از جنبین دور شده اما کمی جور باشند و ران شکم را زانو و
مرفق را جانبین پیوسته نماید و مرد زانوانش بر زمین نهد و اعتماد بر کف هر دو دست گذارد و انگشتها بر فخذ
نهد و منشور باشند و رو بقبله باشند انگشتها منضم نماید و بین قدمین و بین هر دو زانو بقدر یکشبر باشند و
هر دو پا منصوب و انگشتهای پا رو بقبله باشند و در آن اعتماد بر کف و بطون انگشتها دهد و چون رفع سر از سجده
ثانیه تکبیر گوید و از ابتداء رفع سر شروع کند تا انتهای رفع سر انتهای تکبیر آید بنحوی که مد با لف الله دهد
تا تمامی قیام رسد فی التحفة لکن بحیث لا یتجاوز سبع الفات و لام جلاله مفخم خواند بتفخیم راء و تحفظ از
تکریر راء و وقف بر سر راء نماید و بتجوید حروف تکبیر و حسن لهجه و هر دو بلا تکلف و معنی را بداند و مستحضر معنی باشند
اما اجمالا و غیر امام سرا بگوید و امام و مبلغ جهرا بخوانند پس جلسه استراحت و خفیه باشد بقدر مقت الف
و هرگاه امام جلسه استراحت را ترک نمود بانحو مأموم سنت خیز و است بیری و خستگی و یا امام سریع القرائت بود
جلسه استراحت [illegible] است مبادا مأموم متخلف شود از امام بدو رکن و نماز باطل گردد و چونکه این تخلف مبطل
[illegible] فعل جلسه استراحت فقها بتحریم این جلسه تصریح کرده و تحریم جلسه استراحت مخفیه است و در جلسه استراحت
هر دو کف دست بر سر فخذ نهد و نزدیک بزانو باشد و انگشتها منشور [illegible] روی انگشتها متوجه قبله باشند مضموم
باشند نه مقبوض و نه مفرج پس بلند شود و بسوی رکعت ثانیه پس سنت است که حین قیام از سجده و یا تشهد
اعتماد بر کف هر دو دست و انگشتهایش که بر زمین است دهد بنحوی که انگشتهایش مضموم نباشند زیرا این نوع
قیام [illegible] است بقیام [illegible] بر وضع [illegible] اینکه این نوع قیام از ذات رسالت پناه صدور یافته چنانچه
شیخ بهائی علیه الرحمه روایت کرده و در روایت دیگر حین قیام صلی الله علیه و سلم هر دو دست بر زانو نهاده که قیام نمود

یعنی حضرت صلی الله علیه وسلم هرچه تشریع فرموده اند فقها گفته اند که اگر مصلی مباشرهٔ صورت اولی نکند
سنت است که موافق صورت ثانیه قیام کند و سند شان این است که حضرت صلی الله علیه وسلم قیام چون صورت
اولی کرده اند بسبب فقها تفضیل صورت اولی داده اند و نیز نقل کرده اند که در صورت اولی هیات
رکوع قاعد روی عید به فعل رکنی از جنس افعال نماز بعد ابطال نماز است بر وجهی که اتباع حضرت صلی الله علیه وسلم
کم آنکه موقوف علیه فعل نماز است نمی بینی انتقالات نماز را بجوا لیکه چند افعال واجبه است بسبب آنکه
اتباع حضرت است و هم موقوف علیه نماز است از قاعده ان المبطل لا یفتقر لتحصیل المندوب بیشتر هم صحیح
بار سجار خم باشند که وقتی قیام نماید بطمانیت نکنند و هم دران وقت یک بار بیش مقدم نکنند زیرا البعض
الخطا الی القبله است هم اعتماد بر یک دست نهند که بر یک چیز نه زیرا اعتماد بر یک دست و دو وقتی که بر دو دست
کراهت دارد و چونکه نزدیک است که سینه اش از قبله خارج شود و هر گاه سینه اش از قبله خارج شد نمازش
باطل کرده و قیاس بر سنت مختلف برای جلسهٔ استراحت در یک صورت هم نماز را بیک دست بر زمین بعد از قیام حرام
باشد اما ندیده ام که علما تصریح کرده باشند لیکن هذا الاحتیاط لازم است و بسیار از عوام این را در نماز مطلقا
سنگ غافلند و در جلسهٔ استراحت جلوس بین السجدتین بعد از کمال نشستند و در هر دو جلوس بین زانوی مرد بقدر
یک شبر و مقدور الاصابع و انگشتها رو بقبله باشند و نصب پای راست کنند و انگشتهای پایش رو بقبله نماید و در سائر
رکعات باقیه کمال رکعتی اولی در ستور مشتمل بر جمیع سنن است غیر دعای استفتاح و تسبیح پیش از دعای مذکوره و غیر از
سنتهای از تکبیر تحریم و غیر از سنن سورتهای رکعت ثالثه و رابعه نیست که عرض میشود و در ادای نماز جماعت
طاعت است غیر از انفاق مال و افضل همه طاعات بدنیه است لهذا حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده که نماز خیر موضوع است
بر لذا امت مرا ای بمی تا عوام هم او نستن فاتحه و تحیات و نه دانستن سنتها و مبطلات نماز این خسارت است

اختیار

سنن الصلاة

اختیار کرده همین عاقبت دروانگی است و ای بیچاره اهل غفلت اسباب سعادت مهیا است چرا
بی مبالاتی و عدم اقتصار آن همه حسنات را از دست داده بود اعتدال در رکعت ثانیه نماز صبح
پس از من شنو بعد قنوت سنت است پس هر دو دست بلند کند اما با اعتدال نه بحیا لغو و هر دو کف
از جبین جدا نماید یعنی جدا نماید نه بلند تا زیر [illegible] کف دست [illegible] نماز صبح و قنوت
که بلای [illegible] بالا [illegible] فی [illegible] و کذا ینبغی ذلک
لکل من دعی لدفع البلاء و لحصوله المستقبل لانها نسب المقصود و هو الرفع بعد ما تقاصد تحصیل
شیء فانه یجعل بطون کفیه الی السماء [illegible] انتهی و انگشتها [illegible] و سر انگشتها
که ضمیمه و مکشوف [illegible] دست [illegible] امام [illegible] آهسته
و تفسیر [illegible] معنی [illegible] لفظ [illegible] صلوات حضرت رسول
و بر آل و اصحاب و تسلیم [illegible] علی النبی و آله و صحبه و سلم زیرا صلوات [illegible]
شده و لهذا فقها نهی [illegible] آخر قنوت صلی الله علی محمد [illegible] امام در قنوت بلفظ جمع [illegible]
و هم جهرا اما [illegible] از جهر قرائت فاتحه و سوره [illegible] انک تقضی و لا یقضی علیک
و این آمین کردن هم نیز [illegible] از جهر قرائت [illegible] سوره [illegible] مثل مقتدی [illegible]
جهر میخواند [illegible] و نیز در صلوات پیغمبر و آل و اصحاب [illegible] تسلیم [illegible] آمین گوید
و برای منفرد [illegible] قنوت [illegible] قنوت [illegible] غیر مشهور [illegible]
اللهم انا نستعینک [illegible] منفرد و سر آهسته خواند و امام جهر [illegible] معنی [illegible] مستحب [illegible] باشد
تحسین لفظ و حسن [illegible] در قنوت [illegible]

و آنکه سنت است لیکن اتمام قنوت بقدر نفس سکته [illegible] برای سجده کند [illegible] صحیح
نباشد چهار رکن [illegible] و ادراک ابتدای هوی ابتدای تکبیر کند و ماموم سرا بگوید و امام و مبلغ جهرا بگوید و مد
بلا مد [illegible] سجده و [illegible] تفخیم لام الله و تفخیم راء اکبر و [illegible] و تحفظ از تکریر راء و تحسین لفظ
و حسن [illegible] بلا لحن و تحیات اول [illegible] بین مفاصل [illegible]
[illegible] کف دست بر نزدیک زانو باشد
و خنصر و بنصر و وسطی ضم نماید و مسبحه را ارسال نماید و ابهام را با او ضم نماید و سر مسبحه مقابل زانو و سر انگشتها
دست چپ برابر مقابل اول زانو باشد و دست چپ [illegible] الاصابع و مستقبل القبله و مضموم باشند و
مقبوض [illegible] نزد همزه لفظ الا الله در شهادت رفع انگشت مسبحه کند بنحوی که [illegible]
[illegible] رفع اخلاص باشد در توحید [illegible] بر انگشت [illegible] کند و تا [illegible] قیام از تحیات اول
و [illegible] سلام [illegible] مسبحه را بر زانو نهد [illegible] تا قیام و [illegible] سلام [illegible] کند زیرا [illegible]
[illegible] استحضار توحید و اخلاص باشد [illegible] احوال [illegible] و مسبحه را تحریک
و اگر تحریک نماید کراهت دارد [illegible] بطلت صلاته بخلاف حرکات متوالیات عامدا
عالما قال ابن قاسم [illegible] در رفع آن نکند زیرا [illegible] ترک رفع صوت بشهادتین کنند
زیرا رفع صوت بشهادتین کراهت دارد و تحیات سرا بخوانند و معانیش بدانند و [illegible] باشد اما
اجمالا و تحسین لفظ و [illegible] بلا لحن و صلوات [illegible] در تحیات اول امام نووی در منهاج فرموده
سنت نیست و ابن حجر در تحفه فرموده که مختار اینست که سنت است و پس از اتمام [illegible] رفع بسوی قیام
در رکعت ثالثه و تکبیر گوید و [illegible] بلا [illegible] تمامی قیام [illegible] رفع کف [illegible] دست رو بقبله باشند

و میل

سنن الصلوات

و میل [illegible] کند و پشت بر سر دست مقابل کتف باشند و انگشتها منشور و ابهامها بر [illegible] گوش
و سر باقی انگشتها مقابل بالای گوش کمی میل بر انگشتها کند انگشتها منضم نباشند [illegible] انگشتها کم باشد
و [illegible] پایین آورد و بر سر دست در پایین سینه نهد و در بین سینه و ناف بگیرد بنحوی که کف دست
راست بر پشت دست چپ نهد و مفصل [illegible] بانگشتها بگیرد و یا انگشتها منشور بطرف ساعد دست [illegible] کند
چنانچه در بحث تکبیر تحرم ذکر شد و منفرد سرا بگوید و مبلغ امام جهرا بگوید و معانیش بداند [illegible] باشد اما
اجمالا و تحسین لفظ و [illegible] بلا لحن و امام [illegible] خواند [illegible] و اگر [illegible] وقف [illegible] تحفظ
از تکریر راء و اگر امام رفع [illegible] کرد چنانچه سنت است [illegible] که ماموم متابعت امام کند [illegible]
که مسبوق [illegible] امام [illegible] تکبیر گوید [illegible] اگرچه تکبیر رفع سر از سجده ثانیه کرده باشد [illegible] تحیات
اول جای خودش نیست و اگر امام تشهد اول [illegible] واجب است که ماموم [illegible]
تمام کند خصوصا [illegible]
متابعت امام [illegible] برای سجده [illegible]
از [illegible] رکن طویل که این در صورت [illegible]
تا [illegible] مفارقه [illegible] در تحیات [illegible]
خشوع [illegible] مانع خشوع [illegible] و اگر سجده سهو [illegible] قصد
ترک [illegible] سجده [illegible] سنت است و اگر قصد ترک [illegible] سجده [illegible] سنت است [illegible]
قصد اتیان بسجده سهو [illegible] بنشیند قال ابن قاسم [illegible] بنحوی نقل کند که [illegible]
رکوع [illegible]

در تشهد اخیر امام با افتراش بنشیند و در افتراش و تورک سنت است که نصب پای راست کند
و انگشتهای پایش رو بقبله باشد و تبلیغ مفاصل ظهر و تبلیغ مناکب ترک میل بجانب از جهات
اربعه قوام خلف یمین و یسار و کف دست راست نزدیک بزانو نهد و ضم خنصر و بنصر و وسطی کند و سبابه را
ارسال نماید و ابهام را باو ضم کند و سر سبابه مقابل با ذکر زانو نهد و انگشتهای دست چپ باز مقابل با زانو
و اصابع منشور و مضموم و مستقبل القبله و بر زانو نهد بر سر قلند نهد و سبابه را معقود جز عقد [illegible]
و تشهد با همزه لفظ الا الله رفع سبابه کند بنحوی که [illegible] رفع باقی باشد تا سلام
و نگاه کردن بانگشت سبابه همچنان زیرا هر دو باعث ادا است اختصار توحید و اخلاص اند و هم تا خاتمه نمازش
بر تمام احوالش باشد و سبابه را بجنباند و اگر بجنباند کراهت ندارد و در رفع سبابه مبالغه نماید زیرا ادب نیست
و سر التشهد را بخواند و معانیش بداند و مستحضر معنی باشد تا اجلال و تحسین لفظ و حسن لهجه و جهر بلا لحن
و حین خواندن کلمه شهادتین آواز را بلند نکند و صلوات بر آل در تشهد اخر نزد قلیل سنت چه جای
قول اصح و اگر ماموم تشهد اول را پیش از امام تمام کند سنت است که ماموم سکوت نماید بلکه شروع
در دعای تحیات اخیر کند و دعا بخواند تا امام بر خیزد و مسبوق هم چنان کند تا امام بر خیزد و یا خود سلام دهد
و این مسئله خفیه اند و در تشهد اخیر زیاده از صلوات بر آل تا حمید مجید سنت است حتی برای امام بشرط
آن امام [illegible] محصور باشد و عدم [illegible] محصور نباشند و در نماز ذکری نیاید که اقتدا او باز نماید
و هم متعلق نباشد تعیین او تا حق مردم [illegible] وقت شروع بنماز
انقدر وقت مانده باشد که نماز را بتمامی بگنجاند نه اینکه خروج اوقات بعضی و آنکه زیاده است اللهم صل
علی محمد عبدک و رسولک النبی الامی و علی آله و ازواجه امهات المؤمنین و ذریته و اهل

بیته

سنن
سنن الصلات

بیته کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و بارک علی محمد عبدک و رسولک
النبی الامی و علی آل محمد و ازواجه امهات المؤمنین و ذریته و اهل بیته و صحبه کما بارکت علی ابراهیم
و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و این صلوات را بداند و سر آن بخواند و معنا را بداند و مستحضر معنی شود تا اجلال
و تحسین لفظ و حسن لهجه و جهر بلا لحن [illegible] و دعا [illegible] بعد التحیات چون اللهم اغفر لی ما قدمت و ما
اخرت و ما اعلنت و ما اسررت و ما اسرفت و ما انت اعلم به منی انت المقدم و انت المؤخر
لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک و چون اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم و من عذاب القبر
و من فتنة المحیا و الممات و من فتنة المسیح الدجال بخواند زیرا هر دو ماثورند و نزد افضل [illegible] است خلاف
فی وجوبه و سنت است برای امامی که منتظر نحو و داخل نباشد که دعا را از قدر اقل تحیات و واجب
و قدر اقل صلوات واجبه از حضرت صلی الله علیه و سلم زیاده نخواند بلکه افضل اینست که قدر آن قلیل تر خواند
زیرا که مساوی اوله باشد کراهت وارد و این مسئله خفیه است اما برای منفرد تطویل جایز است مادام [illegible]
از اینکه در سهو افتد بخلاف ماموم زیرا او تابع امام است و دعا را سرا بخواند و معنا را بداند و مستحضر معنی
تا اجلال و تحسین لفظ و حسن لهجه و جهر بلا لحن [illegible] و سلام دوم سنت است اگر چه امام ترکش کرده باشد لکن
اگر عارضی پیدا شد حین سلام دوم چون حدث و خروج وقت جمعه و تخرق خف و نیة اقامت [illegible] مسافر
مسح کننده و تمامی مدة مسح و یا چون شک در تمامی مدة مذکوره آن وقت سلام دوم حرام است سنت چونکه
سنت تبعیت بنماز دارد و این مسئله هم مخفیه است و سنت است سلام اول یعنی بمقارنت ابتدای او نیت
و قصد خروج از نماز کنند و لفظ سلام نزد [illegible] فصل و لفظ علیکم بجانب راست بگوید و فصل این
بقدر سبحان الله باشد و رحمة الله و برکاته بگوید اگر امام [illegible] سلام از او [illegible] و اگر نه بلا فصل

و باین دستور بجانب چپ سنت است و در سلام دادن بنحوی سر را بگردانند اگر کسی در پشت او بجانب
آن طرف نزدیک باشد روی او را ببیند و در سلام دادن اول سینه اش از قبله خارج شد نماز باطل است
و ادراج سلام یعنی تیز خواندن سلام سنت است تا که با تمام التفات سلام تمام شود و منفرد و ماموم بسلام
اول نیت آرد به سر هر کسی که از طرف یمین او است از ملائکه حفظه وغیره و بسلام دوم به سر هر کسی که از طرف
چپ او است از ملائکه حفظه وغیره و بعض مشایخ مثل خواجه [illegible] تمام کند اما اولی سلام اول است و امام همچنان
نیت آرد بسلام اول بر حاضران که بر طرف راست [illegible] بسلام دوم آنچه بر طرف چپ باشند لکن بر کسی
که محاذی پشت او باشد بهر کدام از سلام قصد او کرده سلام کند و ماموم نیز [illegible] غیر ماموم میان صف اخیر همچنان
در نیت سلام خلف و اما صف اخیر نیست سلام امام دارد و سنت است که ماموم بعد از هر دو سلام
امام سلام دهد زیرا تمام شد سلام [illegible] ماموم پیش از میم علیکم سلام اول امام مبطل نماز نیست و پیش از
میم علیکم سلام ثانی مبطل نماز است [illegible] بر ظاهر کلام نووی [illegible] مجموع لما نقل عنه
[illegible] یکره [illegible] سنة من سنن الصلوة [illegible] تحقیق علماء متأخرین خلاف الاولی است
انه مکروه زیرا اختلاف هست که آیا سلام دوم از نماز است یا نه و آن مسئله خفیه و کثیر الوقوع است ولی
مسئله بنا بر قول اول خفیه مغفره است و هم سنت است که [illegible] و منفرد و سلام بسرعت بخوانند و امام
و مبلغ [illegible] تکبیر گویند و معنی سلام بدانند و مستحضر معنی باشند اما اجلال و تحسین لفظ و حسن لحن [illegible] بلا تکلف
برادران علاوه سنتهای مذکوره سنت نماز بسیار است من جمله سنت است که مرید اقتدا او سوای مقیم
نماز اگر نشسته بودند پس از اتمام شدن اقامه نماز برخیزند مادام سبب پیری و خستگی سست خیز
نشده باشند و اگر نه سنت است وقتی برخیزند که برابر شوند بتکبیر تحرم امام [illegible] و اگر ایستاده بودند بنشینند

دل نیز

سنن الصلوة

و سنت است که بعد از نماز صبح و عصر و پس از فرایض پیش از ادای رواتب بخوانند مگر خوف فوت رواتب کنند
و مذکور شد هر سنتی از سنن نماز و از پیش یک مدلول است بر نیت قیاس ثواب سنتهای مذکوره نماز [illegible]
برادران از حضرت باری جل شانه و عظمته و نعمه می طلبیم که توفیق کمال حرمت کنند چنانچه شب و روز در زیر
و شفقت براه بردن اهل عیال و خشم [illegible] در زیر و تعقیبات بودن از احوال قبر و قیامت
افتند اقل ما یکون برای درستی این دولت عظیم و نعمت جسیم سعی و اهتمام کلی نمایند بنحوی که فایده صحت
و بطلان نماز و وجیبات تعلیم کنند و یاد گیرند به تمامی ارکان و ابعاض و هیئات و آداب ظاهر و باطنه
ادا نمایند خصوصاً خشوع در جزء نماز شرط است یعنی اگر منعدم در جزو از اجزاء نماز خشوع [illegible] نمازش
باطل است پس نماز برای [illegible] این ثواب عظیم دست نمیشود و برای نصیبه شدن آن ثواب عظیم
مذکور که در نماز است این بار شفقت بدل و بدن نهند یعنی اگر حساب کنیم در ظرف یک شب و روز
که بیست و چهار ساعت است مقدار [illegible] مشغول میشوند بادای فرایض خمسه با رواتب [illegible] باقی
که بیست و دو ساعت است برای شفقت دنیای فانیه [illegible] نصیحا صحاح [illegible] حدیث
ایما عبد جائته موعظة من الله فی دینه فانها نعمة من الله سبقت الیه فان قبلها بشکر
زاده الله نعما اخری والا کانت حجة من الله علیه [illegible] ویزداد علیه بها سخطا فلهذا
میدان سعادت فراخ است گوی نیک برانند و وعظ واعظان بشنوید حدیث است که از اعظم اخلاق حسنه مؤمن
است که اصغاء استماع خیر دین سیر نمیشود و رحم الله امرء [illegible] و السلام علیکم
و رحمة الله و برکاته آمین

کتبه عبد الکریم سنه ۱۳۰۷
تمت شد در بیست پنجم شوال
[illegible]

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم فطره

الحمد لله وحده والصلوة على من لا نبی بعده وبعد برادران خدا ایشان را سعادت دنیا و آخرت نصیب
کرداناد این و این مکتوبات من بحدیث شریف افضل نموده است که برای دوستان اهدا شود مرویست
ما اهدی مسلم لاخیه هدیة افضل من کلمة الحکمة یزیده الله بها هدی او یرده عن ردی وانا
رضی الله عنه بیوسته از صحابه رضی الله عنهم بر سبیل تحفه میفرستادند و میگفت قال النبی صلی الله علیه وسلم اهدی الی تحفة فی
اما چنین دوستان ما در اندرو محبت از آن دوستیم که ما در اند که گوششان باحادیث نبوی کشیده و اگر گوش نهند
حدیث ما بیهوده بشود و برعکس بجز و مزید نعمت و اگر گوش ندهند حدیث دیده نشود و بعید بشرو سخط الهی
حدیث بیستاینما عبد جاءته موعظة من الله فی دینه فانها نعمة من الله سیقت الیه فان قبلها
بشکر زاده الله نعما اخری والا کانت حجة من الله علیه لیزداد علیها سخطا وهم
انواع این نوع مکتوبات بحدیث انواع تفضیل کرده اند و حدیث ذکر کرده شد مرویست انه اهل رجل
کلمة من الله الی اخیه المسلم کان خیرا له من حجة وعمرة ومن عبادة سنة حدیث دیگر تعلم یک مسئله بحر
پس تعلیمش مسلمانان را ثواب هزار رکعت سنت دارد پس کسی این تفضیل را نداشت و رحم بمسلمانان خبر
نداشت نامرد و متهاون بالدین است و درین روزها به بلا کنباید باران مبتلا شده ایم حضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم سبب آنرا ذکر فرموده تا امت آنحضرت توبه از آن کنند لهذا هر کس از گناهانی که سبب نباید باران است
در وقت احتیاج توبه کند و آن کس بر یست و آن گناه را او هر از آن شکر کند و اما نصیحت اینکه گناه را ان
نباید شنید به کبر به نفطینه نشونند و باعث هلاک خویش و خلق نگردند نقل است که در ایام موسی علیه
الصلوة والسلام چند سال نبارید موسی مناجات کرد که پروردگارا رحم بعباد خود کن وحی آمد چگونه رحم
بعباد

دو فکر کردن از عظمت و قول کم موعظ
کرد شکر است تا هر بیز ...
...

فطره

بعباد عاصی عصیان بنمایم اما عبدی دارم از نور ضیائم طلب از نور کف رجا کنند باران بباراند و گوش آن عبد
گفت دعا کرد باریدن را باید واقعه در مکتوب دیگر نوشته ام سفیان ثوری میفرماید وقتی امت مغضوب شد
بسبب عصیان و طغیان اگر مرد محزون و غمزده از سیاه خوف از خدای تعالی و قیامت از برای معصیت امت
بگرید و دعا کند باری تعالی آن امت را رحم میکند زیرا که گریه نفوس آن غمزده و آه گرمش بجای مانع استجابت
دعا را میسوزاند استجابت میشود بلطف او قرهٔ بیتش نیم یکی چنان پیدا کنند دعا برای کنند اما آن شخص
درین ایام نادر است و یکی از شعور اعظم اسباب نباریدن باران و قت احتیاج منع زکوة فطره است ضرب
المثل کردی به یکی کل چهار نمی آید باینکه اهل شهر زکات و فطره الحمد لله میدهند شوم این به شرع وقع
نیستو اهل شهر بنظر بر رقیه این ولایت حساب کنید پس بگوئید به یکی کل نهار نمی آید و ما تا فی هستیم
طلان از بدل زکات بعضی بیکر زنند و تقلید امام اعظم علیه الرضوان نمیدانند کنند بر از مستحق بکر فاهل
ولایت نادره و میمانند پس چه باره زکات و فطره نمیدهیم و یا تعلیم تقلید کنیم تا خلاص شویم والله اگر
حاکم زکات اغلال و بیحمار ابر وزرنمی کرفت از صد صاحب زکات یکی زکات نمیداد و قیاس بنه فطره
حاکم علاقه نمیکند با آن سبب اکثر و اغلب فقرا آگاهی و ولایت مانع خود شده اند گرفتار گردیده اند و معلوم است
غالب اهل ولایت باین درد مبتلا شده اند از بدل حیوان و مویز و از اغلب و نباتات بجای غلات بول
میگیرند پس صاحب مالی زکات شرعی را ادا نمیکند و یا تصدیع بخود روید تقلید کنند نمیکنند و اگر تقلید کنند نمیدانند
اما فطره اکثر اهل ولایت نمیدهند مگر قلیلی چونکه حاکم نمی ستانند و آنکه فطره میدهند بعضی حرفی بفقیر
مستحق میدهند و طلب ابراء ذمه اش از تنگی میکنند و برا نمیشد مقصود الله فرض شدن زکات و فطره نیج
جز نیست یکی اینکه آیا این عبد در راه مولای خود ضرر مالی اختیار میکند یا نه و قتی دلش فتور نمیدهد بر غرق

خسیسی از دلش محکم شده میشود یکی باعث این ادا، مقصود که ضرر عالیست از وجوه فرض شدن
زکات و فطره اینست که ادای زکات دوای این درد خست است یعنی ادای زکات و فطره قطع
عرق و ریشه خست میکند دوم زمان پنج چیز مذکوره تا ثوابش بیک بمقدار رالشی نوشته میشود مثلا
یکی از آن ۲ زکات به مقدار قرآن احسان است که بفقراء میدهیم یعنی بدهند و یکی گندم زکات به مقدار من
گندم است ورنه اندم فطره به عدد ده یوز درهم گندم است که بفقراء و دو استام به هر سیم انکه تا چیزی
بفقراء برسد چهارم انکه عید ایام سرور است تا چیزی بدست فقیر رسد او هم سرور پیدا کند و قتی از برای
فرمایش کرداند هرچه مقصود حاصل نمی شود پس معلوم شد نه زکات تمام و نه فطره درین ولایت
ادا نشده خصوصا که باصناف ثمانیه نمیرسانند و نمیدانند تقلید علمای متاخرین کنند که بسه صنف
یا سه فقیر از یک صنف و یا بیکی از یک صنف جایز است چنانچه در کتب فقه مقرر است و اگر بکسی
بعضی اگر گندم کفایت فطره دارد و چند عیال دارد و نزیر بود آن کولا قبول کند اما درست با و زند و نقل کند
جایز است اما اگر نزد او برای بدست آوردن گندم حیله شرعی میکنند نقل با زن اگر آن فقیر و هم از کور میخرد و باید
برای خرید و فروختن کور وکیل بگیرد تا دادن فطره درست شود اما کشش یکشش در هیچ صورت بگو … برای
دین تصدیع خود شان نمیدهند و اگر ببینیم مستحق میشود این کشمکش بوجه حقی ببینیم احتیاط نیست و وصی
میگیرد درست است اما باید در همه صورت مذکوره قبول و نقل بعمل آرد و اگر ببینیم بر هند بوصی یا وارث یا بزرگ
قریه یا محله برهند برای شان قبول و نقل کند حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که منع زکات و فطره شد در وقت
احتیاج باران حبس باران میشود و آن حضرت علیه الصلوة والسلام صادق و مصدق است ضرر دنیای
عامه عباد و ولایت از منع زکات و فطره منع باران است چند ضرر دنیای ذکر داده و ضرر خصوصی

فطره

صاحب زکات و فطره اینست که ارکان اسلام و ایمان پنج اند یکی کلمه طیبه شهادتین بزبان و تصدیق
بدل دوم نماز درست سیم روزه درست چهارم زکات و فطره درست پنجم حج عمره است بشرط استطاعت
هر وقت یکی از اینها نداشت چون جانب دیوار خانه نقص بود و علاج شود یکجانب ایمان و اسلامش بود میشود
و اگر یکطرف دیوار او ده خانه هم شود رخنه نمی شود که انظر فرا درست نکنند عجب انسان یکطرف
ایمان و اسلامش نماند رخنه شود که نماند و این همه ضرر ضرری نباید و ضرر خراب شدن یکجانب اسلام و ایمانش
و یکی ذکر ضرر عذاب قیامت چه بقرآن عظیم و چه بحدیث شریف بوز قیامت روز نیست از اهوال و شدائد
عذابش بود از حی آن روز اولاد بیگناه موی سرشان سفید میشود با وجود که بیگناه اند که معذب
شوند و از او ما روشن است عذاب ندارند اما که دیدن و شنیدن اهوال و عذاب مخلوق را از هیبت
و خوف موی سرشان سفید میشود قال الله تعالی یوما یجعل الولدان شیبا یعنی شیب از عذاب
یعنی روز نیست ما کرده اند که کودکان را پیر و موی سرشان سفید از درازی و کثرت هجوم غموم و …
عذاب مخلوق زیرا بسیاری اندوه آدمی را زود پیر گرداند حدیث است هم ساعة هرم سنة
یعنی چنانچه بگذشت یکسال بدن کم میکند و ضعیف میشود اول با اول بهم یکساعت بدن منقصر میشود
در دنیا اگر وارثان مقتول قاتل را بگیرند و به بیرون شهر برند تا او را بکشند بیک موی ریشش سفید میشود
با وجود در دنیا مکافات … نیست الا در محاربه خوف بسیار است اما امید نجات هم هست …
قیاس کنید چندها سخت است در قیامت پنجاه هزار سال است قال الله تعالی فی یوم کان مقداره خمسین الف
سنة یعنی روز قیامت اندازه پنجاه هزار سال است از سالهای دنیا و طریق طول اینقدر است که
قیامت پنجاه موقف است و خلایق در هر موقف هزار سال باز داشته شوند زیرا هر موقف عذاب … گناهی است

صاحب آن گناه در آنجا برای تعذیب هزار سال باز دارند و آن زکات و فطره بشبکهای آتشین میشود
و بعضی برای پیشانی و بعضی برای پهلو و بعضی برای پشت ملک عذاب آن جایهارا بآن شبکهها داغ
میکنند مثلا گر پیشانی را داغ کنند تا مغزش میسوزد تا به پشت سر میرسد و بعد از آن بقدرت قاهره خدای تعالی
فورا کالاول درست میشود مثلا از پشت سر که داغ میکنند بآن دستور تا پیشانی میخلد فورا کالاول خلق
میشود و هکذا هزار سال چنان معذب میشود پس بتقدیر خدای تعالی آن شبکهها با فعی عظیم میشود و حمله برو میبرد
انکس از او فرار میشود و آواز میکند مرد مرا بگیر آن مال حرام که مرا از زکات و فطره ندادی مرا بگیر و از او
خلاصی نمی شود و دست بدهن افعی میکند و سینه اش و سرش و همه اعضایش پاره پاره میکند و میخورد
پس او سوق می کند باز کالاول جسدش درست میشود باین دستور چند هزار سال از آن پنجاه هزار سال
قیامت در آن عذاب می ماند پس شبکهای کالاول مبدل میشود و ملک عذاب باز بدستور سابق که جای
معینه اش داغ میکند و بعضا آیت که در معنی سیطوقون ما بخلوا به یوم طوق گردنش میشود و افاده میدهد
که کسی از مانع بهره نوع توبه نوبه معذب میشود با بعضی بشبکهها و بعضی با فعیها در کتب فقه حدیث تعبیر
یافتم و این پنج ضرر یکی خبار بودن و یکی عدم رکن ایمان و یکی این دو نوع عذاب تا پنجاه هزار سال قیامت
و یکی فوت ثواب بهای روزهای رمضان که ملک کاتب اعمالش نمی تواند ثواب یکروزه رمضان بنویسد عرض
جناب باری می کند خداوندا نمی توانم ثواب یکروزه رمضان بنویسم حضرت باری میفرماید نمیتوانی ثواب
یکروزه بنویسی اما بنویس که فلان روزه رمضان گرفته از عیب دگر چنانچه مفهوم میشود اگر تر زمین پر
بار زر سرخ و زر پور فرش شود خدای تعالی بجزای یکروزه رمضان بعیالم دهد راضی نمیشود که آنچه باو عطا کند جزایش
تمام شده مگر از خزانه قیامت جزای او تمام کند پس یکروزه ثوابش چنان باشد مگر ثواب سی روزه شود چنده

باشد

نظم

خلاصه

باشد و به نداوت سه ازرم گندم این همه ضررها می بینند و روی میدهد و البته اگر خدا ناخواسته این بعث سی
هزار خانه و از آن ایلات تاراج شود پس کسی نزد بزرگ عسکر رجا کند تاراج رد شود بزرگ عسکر
رجا قبول کند و بگوید بشرطی سه بوز درهم گندم بیاورند تاراج را رد میکنم آن سه ازرم گندم نیاورند و هرچند
این ثواب ماه رمضان هزار مضاعف از بیشتر هم تاراج زیادتر است که بسبب ندادن این سه بوز درهم گندم
بزرگ عسکر نداده و تاراج رد نشده و اختیار این ضرر عظیم دنیا برای نفع جزئی دنیا علامت شدت
بدبینی و کم عقیده است با شدت چونکه وحشت است و خدا حافظ او نباشد و در وقت وفات از سبب ایمان ایمن
زیرا امام غزالی علیه الرحمه یکی از اسباب سلب ایمان اعاذنا الله تعالی شدت تعشق بدنیا و خست حساب که هر وقت
از معشوقه فراق میشود از این حسرت به رضای الله تعالی نیست بدلا میشود که این کار بار میکند از معشوقم عشق دور میباید
و برینغ میشود روایت حصار کنید مال خودتان بزکات و مداوا کنید بیماران خودتان بصدقه برادران
فلیس برانیکه اگر شد حصار کنید ثواب رمضان و اموال خودتان و جمله سر و جسد خودتان بسر فطره و غیر این نیز با مبالغی
با آنهمه خسارت عظیمی نزد بعضی مجتهدان تارکان رکن اسلام بعد وجود کافر شدند اما نه چونکه کافر حربی زیرا نزد آن
مجتهد کفر شدید و کفر خفیف ثابت است جاحدش کفر شدید تارکش کفر خفیف داد پس هرکس از برادران اکثر
شریعت مذهب خود آن داده و سر فطره نیز داده برادران شکر کنند که محفوظ شدند و هرکس که نداده بسبب نیا ریوف
باران و هلاک خود و عاقبت شان شدید بدلیل عاجز و مهموم و مغموم و نادم و زهره طرق شود پس توبه کنند که بعد
مو ... مثلا بعد یکی از مصیبتهای عظیم روی داده حتی بغیرها موافق شرع خرج نمیکنند زیرا باید خواهی کسی
امین عدل موثوق به باشد و یکی از رختی نگاه کنند پس که معین مشد مالک ضامن مقدار معین زکاتش شود
پس مالک صرف کنند و الحال چونکه این شروطها بعمل نمی آورند کسی را ربع با به نمیتوانند میوه بازار بخورد پس الکرم

بخورند و عبادت و دعا دارند یا دو باره زکات بدهند و تمامی سر فطره بدهند یا تعلیم تقلید امام اعظم رضی الله عنه کنند
تا زکات و فطره ایشان در ذمه نماند شاید به برکت توبه برادران هلاک نشویم باران بیارد و اگر چه درست است
ما هیچ گناه داریم اما حضرت رسول صلی الله علیه وسلم این دو نوع گناه را سبب نباریدن تعیین فرمود یکی زکات
و فطره ندادن و یکی عمل غیر حق در کیل و پیمانه و سنجیدن نقص زرع و دوم جور و الیاء در حدیث شریف طویل
آخرش و اذا جارت الولاة قحطت السماء نیز سبب قحطی است و اما گناه باریدن غیر خواهان و معاقبه هیچ یک با سبب
گناهها چنانچه حدیث فرموده است که رنجیدن خدای تعالی از جمیع امت بعد رضای او از جمیع ما و علامت رنجیدن
اینست که قیمت همه بها و هر چیز گران و عمر کوتاه میشود بیشتر در فقرا غلبه خلق عمر شان به پنجاه سال و شصت و هفتاد
سال نرسیده متوفی میشد و این عمر غالب در عمر چهل یک و کمتر متوفی میشود مقدر رسول الله صلی الله علیه وسلم و قلت
فایده معامله و کساد بازار میشود و غالب آب سر چشمهها و کهریزها در تنها قصیل میشود و جور ظلم سلطان شدت
میکرد و تبعه او بلکه باقی خلق به تبعیت او ها از حرام پرهیز نمیکنند و اشرار بر فقرا مسلط میشوند چون
اغلب عشایر و اشقیا ترا چاره کنان ده ها مسلط تر شده اند و ضرر از عشایر زیاده تر رسیده اند و بر سر شغل
اگر چه هر چه نوع اشقیا خوف خدا ندارند اما عشایر یکی خوف حکومت داشتند الترام جبناو ما و دیگر حکومت انده این
خوف هم ندارند و فقیر و فقرا دست از فعل ناز بر میدارند و این همه امور را که صادر شده است اینها موجود گشته اند
همه علامت غضب الهی است از همت و فرمود سبب کثرت من امة بعلامة امتها کسالو چون در وصف
نمی رسند و حضرت رسول صلی الله علیه السلام خبر چنان داده است که اینها از شومی گناهان که ذکر شد نه به جای ما حق است
که پشیمان و زاری و گریه کنیم و خاک بر سر خود کنیم و بنالیم و گریه برای گناهان خود از حق تعالی است از اینکه
کرده برای نباریدن باران آنکیم اما سبب نباریدن چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم منع باران از زکات و فطره و غش در پیمانه و سنجیدن است

برادران

فطره

فطره

برادران همه مبنای این همه گناهها بخل و شر و سیاری خست طبیع است چنانچه حدیث خبر داده که محق الاسلام
محق الشح شیء بغض شح در راه دین و ایمان و بقای ایشان و مبنای اسلام بر سماحت و جود است زیرا واجب
تسلیم نفس و روح و مال بحقوق خدای تعالی است اما کسی که بخل داشت انفاق مالش نمیتواند بالطریق الاولی در راه
رضای مولی و طلب خدا انفاق از بذل نفس و روح ممنوع میشود پس بخل به حدی که ایمان را از آن محق و منهدم
میکند زیرا بخل بمعنی سوء الظن بخدا است که اعتماد بر سر مال میباشد نه بر خدای تعالی و اگر نه کسی یک دانه است اقل
ما یکفی هر روز شتا نان با دو سبد هر ماهی نورنان میکند چهار حقه و نیم میشود هر سال ششصد و نیم گندم میکند
این خسارت بخیلان و لشکری ایوا اگر سه یوز در هم گندم سال ابد با بعد و لشکر شق میشود و بعضی میدانند
با نصیب و نه بر خانه بر و سگ دارند و حمایت نداشت و خورش غیر از شش من و نیم گندم این است جبرئیل
علیه السلام چند وقت بخدمت حضرت نیامد حضرت عاجز شده چنان فرمودند که قطع وحی شده بعد که آمد
پرسید در پی بعد چرا نیامدی گفت ما نمیتوانیم در خانه ای که سگ در وی باشد ملائکه رحمت و برکت بان خانه نمی آید
بچه سگی در خانه بود نمیدانسته بخدا او نمیدانستند بان سبب نیامدم پس سگ خسیس و لایی بی فایده
و باضرر چند غله میدهند یا میدهند نفع دنیا که ندارد و سبب رفع برکت و خسارت نمیدانند اگر از راه
دین و ایمان یک من السر فطره بفقرا و مستحق بدهند خسارت میدانند و یا بر عرض بلای امام جماعت و غسل مرده
و ثمن خواندن نماز جنازه و تلقین خوانده بدهند بد گران است سبحان الله از این قلت و ضعف دین و ایمان
روایت صلاح اول هذه الامة بالزهد و الیقین و هلاک آخر هذه الامة بالبخل الحدیث والرجا
تعجیل زکات و فطره کم و بمستحق رسانید خلاف دارد که یوم وجوب فطره و یوم وجوب زکات ان مستحق حاضر
باشد حتما بمستحق خارج الایشان داده واجب است وقت وجوب جایز است اگر بوکیل فطره داده بود حضور شخص نفع

نداردو اگر نه باو حرام است و اجبست ازترش کند و این مسئله خفیه و غیر معمولة است وقوع دارد و نادر نیست
تمام شد بعون الله و ایاکم من نومة الغافلین و حشرنی و ایاکم تحت لواء سید المرسلین آمین
والحمد لله رب العالمین اللهم اغفر لکاتبه و لمصنفه و لمن وعظ المسلمین بحرمة سید المرسلین
وآله و صحبه اجمعین کتبه عبد الکریم [illegible]
سنه ۱۳۰۷

واجبات

مکتوب واجبات بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله و بعد بر مسلمان عاقل و غیر عاقل واجب است که هر چه بروی
واجب شده بداند و تعلم کند و اعتقاد بوجوب آن داشته باشد و عمل بآن کند ادا نماید و واجب است که طرف خالق
گناه بار است در قیامت عذر نیابد بدانکه بحکم آنکه اهل ابنی ندانسته کوشش بمعرفتش طوق انهید چند لهذا
تعداد واجبات را اجمالا براو [illegible] بوجه اقتصار نه جهة [illegible] اراده خواهیم کرد پس اگر کوشش باین گم [illegible] نهند فقهاء
بالدین اند و باعث مزید سخط الهی است و اگر کوشش بهند باعث و موجب مزید نعمتهای خداست زیرا حدیث است
ایما عبد جائه موعظة من الله فی دینه فانها نعمة من الله سبقت الیه فان شکر زاده الله نعما اخری و الا
کانت حجة من الله علیه الی ان قال و یزداد علیه بها سخطا اول واجبات معرفت الله است بحسب طاقت بشریه
و اقرار بوحدانیت و بصفات ثبوتیه و سلبیه و در مکتوب عقاید فی الجمله نوشته ام و در مکتوب شغل عاید
واجبات ذکر بیان شده چنانچه ایمان بکل ما جاء به النبی صلی الله علیه وسلم و من جمله ایمان نبوت همه انبیاء علیهم الصلوة
والسلام خصوصا به نبی خود آن صلی الله علیه وسلم و شناختن او که نامش محمد المصطفی است واجب است
معرفتش که عرب است پدرش عبد الله جدش عبد المطلب پدر جدش هاشم اسمش آمنه بنت وهب و ایمان بمعصومیت
همه انبیاء علیهم الصلوة والسلام و ایمان بسؤال القبر و عذابش و نعمتش و نشر و حشر و حساب و میزان و صراط و جهنم
و بهشت و وضوء و غسل از جنابت و حیض و نفاس و تیمم و عوام تعلیم تیمم بر واجب نمیدانند و کسی علم او نمی
کنند و نماز و صوم و زکات و فطره و علمش بوجوب حج و فعلش بعد از استطاعت و جهاد و شرط وجوب وقتی
چون کفار غلبه کنند و داخل بلاد اسلام شوند و این پنج واجب باز ارکان و شروط [illegible] چون [illegible] قبله شرط صحت
نماز است معرفت ادلة قبله چون معرفت جدی مثلا متوقف علیه هم واجب است و مبطلات که معرفتش هم واجب است

هر یکی در مکتوب جداگانه نوشته‌ام و وفا بعهود و غیر آن بشرط عهود و خوبیش و اخلاص خدا در عبادات و حسن
و در ترک عصیان در مکتوبها اشارت بآنها شده و طاعت خدا و رسول خدا و اولو الامر تا آنها امر بخلاف امور
شرعیه و یا مستحسنه عقلیه در منکرات نکنند و امر بمعروف و نهی از منکر در مکتوب علاحده ذکر شده و وثوق
بعهد الله تعالی و وعده و وعید خدای تعالی و حب فی الله و بغض فی الله و عطا له و منع له و تخلق باخلاق خدا چون
سخا مثلا و معرفت هوای نفس بطریق محاسبه نفس و تهذیب اخلاقش و مجاهده شیطان بمخالفه‌اش
و رجاء الی الله و الخوف من الله و الصبر علی بلاء الله و الاستحیاء من الله و عدم القنوط من رحمة الله و الرضا
بقضاء الله و ستر عورت و طلب علم واجب و شکر بر نعمة الله و صبح و شام بگوید اللهم انی احمدک و اشکرک
علی ما اولیتنی من النعم التی لا احصیها و لا استحقها الا بفضلک و صرفت عنی من النقم التی استحقها
عنی بفضلک و کرمک و یاد خدا و ذکر الله تعالی یعنی آنکه در شب و روز بشغل دنیا در غفلت نشوند ذکر خدا
نگذارند این واجب است اگر مرده‌اند نمی‌کنند نه و گران و ابواب آن بطلها و محزون نشدن بمافات دنیا
یعنی رضا بقضا و بطر و شطارت نشدن بدست آمدن دنیا یعنی واجب است که مسرت به غایت بدل
خویش نرسانند بایں سبب که دنیا فانی و بقا ندارد اما نه که مسرت این مسئله خفیه است و هم لا بد
و دنیا مستحقر باشد زیرا یکی از خوف خ و دام شیطان است و بطر بنعمة الله و فخر بدنیا و تعظیم و تکبر بدنیا
علی عباد الله است و اینها کبائرند و عدم اتباع هوا و غیر آنها که مخلوقات و مقدورات الهی و تفکر
در آثار قدرت خدای تعالی در مکتوب فکر بعضی طریق تفکر نوشته‌ام و هم فضلش که تفکر یک ساعت به از عبادات
شصت سال است نوشته شده و ترک اتباع هوا و نفس خلاصه ترک هر چه حرام باشد و واجبست خصوصا
کبائر ترک شان شد و واجبست و از هفت صد زیاده ترند یعنی هفت صد و چه بکنی عبد مسلم است

پس

واجبات

پس هر نیک گناه بدو طرف بسته یا چهار گناه عبارت است یکی ترک واجبات و یکی ارتکاب کبیره گناه ممنوع
شدن بحق اعظم نعمتهاست و در این که نعمت عطا ایمان است شیخ سیوطی میگوید حفظ صحت بدن اسلام واجبست
و فرض عین است حفظ صحت جسد بمعرفت مضرات جسمی و پرهیز از آنها و معرفت آنها واجبست و حفظ
صحت دل از امراض قلبیه و نیز معرفت امراض دل چون ریا و حسد و کینه و عجب و بخل و خست و تکبر
و استخفاف مسلمانان بعین حقارت نگاه بآنها کردن و تجسس بدل از احوال آنها و امثال اینها زیرا که ما لا
یتم الواجب الا به فهو واجب زیرا تا معرفت واجبات نباشد ادای واجبات که واجبست ممکن نمی‌شود و واجبات
مالیه بسیارند زکات و فطره مذکور شدند و انفاق بر نفس خود چه طعام باشد حمایت نفس خود کند از گرسنگی
که او را کم قوت کند از طاعت و صوم مثلا نماز و یا او را شب کور گرداند اما از سیر خوردن از طریق زیادت
و هم یکی است از واجبات که از اول شروع به خوردن طعام تا انتها بیاد خود آرد که نعمت خداست با عطا کرده
و برای ما خلق کرده تا شکر آن بجا آرند و اگر زیاده تر در تفکر افتد سنت است که بسم الله بقدرت قاهره‌اش این
لذت در آن طعام غیر آن خلق کرده و هر طعامی و میوه لذت و بوی جدا و این مسئله وجوب بالا آورده
بغایت خفیه و بلکه به غایت نادر الوقوع است چه لباس حمایت خود کند تا علت برو اسیر و علتهای دیگر باو نرسد
حفظ صحت بدن هم فرض عین است از واجبات و غایت علتها که بانسان میرسد از سرما و تخمه از طعام است
و چون انفاق نفقه بر کس نه که نفقه بر سر او آید و در ریختن انفاق بر مضطر آن وقت که انفاق بر او شد
هلاک میشوند و انفاق در تحصیل هر واجبی که بدون آن انفاق مال بوجود نیاید مثلا چون جماعت که فرض کفایه است
در هر قریه یا محله تا انفاق نکنند امام بدست نرسد چنانچه جماعت واجب است انفاق مال برای تحصیل امام هم
واجب است زیرا ما لا یتم الواجب الا به فهو واجب انفاق در سراج مثلا و علیه القیاس جهاد که واجب شود

و انفاق بر یتیمان بکس وبه مال وبه اقتدار و در محله بر اهل بر اهل محله و در قریه بر اهل قریه واجب است
وچون تکفین مرده بکس وبه مال وچون انفاق مال در دفع کبیره که روی داده چون شرابخانه و قحبه خانه
که فحوخ شیاطین اند برای مسلمانان که مقهور نفوس شیاطین اند اگر آن را اهمال بشود و چاره کرده نشوند
قبیل ومن العصمة عدم القدرة و انفاق مال در دفع این را اهمال و فی ... نوع هیچ وارد
ولکن این نوع برای کسانی که طالب طریق سعادت باشند و دنیا را از دین زیاده نخواهند مهیا شود وچون
انفاق در دفع کسانی که اراده استیلا بر مسلمانان نهب واحراق ویا قتل کنند چنانکه اشقیا در روهات
بعضی اهل قضا به دشمنی کسی از قریه برون بکوهها میروند وفساد می کنند صرف مال برای دفعش خصوصا
اگر شوکت پیدا کرده باشند چون عشایر [illegible] واجب است آنچه بقدر [illegible] انتهار الخبط التحریر وارد
وهر کس وجه ذکر دانست باحسانش [illegible] کند جزاه الله خیر الجزاء والسلام علیکم

ورحمة الله وبرکاته آمین

حرره فی ۱۳۰۷

فی [illegible]

سنة ۱۳۰۷

ص ۲

مکتوب ۶۱ — بسم الله الرحمن الرحیم — الصق م

الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله وبعد برادران خود اسلامی که موجب سلام ایمان و جان فرزندان
باشند میرسانم پس اگرچه همه کس بطریق بر اجمال یا تفصیلا عالم است اما شنیدن وعظ از غیر در دل
تاثیر زیادتر دارد و بان زیادتر معتقد میشود لهذا افضل رمضان و کناه فقیر بقدر گنجایش و لطیفه
نه همه احادیث را عرض برادران خود خواهم کرد حدیث آگاه نمودن غافلان را از افضل صدقات حساب نموده
که چنان باشد تقصیر مکتوبات من نفرمایند خصوصا حدیث که فرستد مسلمان هدیه برای اخ خود افضل
از کلمه دینی که خدا تعالی بآن کلمه هدایت آن اخ را زیاد کند ویا او را از هلاکی رد فرماید لفظ مبارک حدیث
تنوشتم زیرا در غالب مکتوبات نوشته ام برادران چنانچه مهدایای دنیا فی المسرور میشوند و قبولش میکنند و رد تش
نمی نمایند هم هدیه من که انفس هدایاست مسرور شوند و رد نفرمایند و از خواندنش پس تأمل نشوند زیرا
حدیث که از عظیم اخلاق حسنه مؤمن است که اصلا از استماع خیر دینی سیر نمیشود پس اگر گوش نمیدهند رد است
و رد تش موجب سخط الهی است وقبولش موجب زیادتی نعمتهای خداست زیرا حدیث ایما عبد جائته
موعظة من الله فی دینه فانها نعمة من الله سبقت الیه فان قبلها بشکر زاده نعمة اخری و الا کانت
حجة من الله علیه لیزداد بها سخطا و قبول کردن مکتوبات موجب زیادی نعمتها و رد تش
موجب سخط الهی باشد نشاید رد کنند و نخوانند و هم زیرا حدیث انا حمل رجل کلمة من الله الا خیر للمسلم
کان خیر له من حجة و عمرة ومن عبادة سنة و کسی نخواهد داشت باین نوع عبادات ذخیره سفر قیامت
در دنیا تحصیل میکنند زیرا معلوم که خدای رحیم این عالم دنیا را منزلگاه مسافران عالم بقا و گذرگاه طالبان
سعادت لقا گردانیده تا در این منزل و مقام مهلت زمان فرصت مزرعه آخرت تولید سعادت ابدیت

برداریم بزاد راحله قصد سفر بادیه قیامت نکنیم و بعد از آن توحید و نماز فضل زاد آخرت از او است و در کتاب اسلام
من جمله روزه با نوع عشرت و منظور از این عبارت آنست که ثواب آن بر او در آن تمامی حاصل شوند که کسانی فضل رمضان
می کنند و کرده اند چه قدر گناه بکردن او از او میرسد و رسیدن و بچه قدر از ثواب مغبون نشوند و شدند روایت است
که از طرف حضرت باری جل جلاله بر سر کل مسلمانان در اول بلوغ عشق دو ملک بنوشتن اعمال او موکل میشوند یکی بر سر
دوش راست و دیگر بر سر دوش چپ بان عبد ملک راست جناب حضرت باری جل شانه امر میفرماید که هر وقت
این عبد من نیت بر عبادت و بر حسنات بفعل و به قول و چه حال کرد برای آن عبد من از او بنویس اگر چه آن نیت را
بفعل نرساند اگر نیت را بفعل رساند یک نیکی به ده یا بیشتر از آن فعل آن عبادت برای او در نامه اعمال او حسنات
بنویس حتی اگر نیت بکند مثلا هر چه اموال دارد و قیمت هزار کعبه باشد احسان کند بنویسد اگر چه پس نادم شود
و تفریق نکند کسی از سفیان بن عیینه پرسید آن ملک چه میداند آن عبد عزم حسنه کرد جواب فرمود چه نور خدای علیم خبیر
و قدیر بوی خوش لایق بان طاعت خلق میکند ملک بان بویش میکند میداند و می نویسد از قدرت قاهره خود بعید
نیست علم بان غیب را ملک عطا کند و ملک بهره بنشد بعید نیست بوی کند پس معرفتش لهذا حضرت فرمود
نیة المؤمن خیر من عمله علما گفته اند که بعض از احادیث جامع الکلم اند و بعبث بحکمت غیر این خبر است
نداده و لعمر معجم من جمله حکمه خیریت اینست طاعت است اصلا ابدا عجب ریا دخل بان ندارد من جمله دخول
اهل جنت بجنت و اهل نار بنار باعمال است اما خلود به نیت است تا حال وجه تا حال نیت که آن مرد با آن
نامرد نیت ولش چنانست که ابد الابد باند بر آن حال بنا فافهم حکایت کرده یک عابد از بنی اسرائیل
بجانب پشته ریگی گذر کرد در آن وقت قوم بنی اسرائیل قحطی بود و در دل خود فکر کرد و گفت کاش این پشته
ریگ آرد بود و از این من جمعیت و بفقراء و مسلمانان میدادم حضرت باری جل علا بیک نبی از انبیای بنی اسرائیل وحی

کرد برو بفلان عابد بگو اگر پشته ریگ آرد میبود بفقرا میدادند خدا تعالی برکت نیت خوب تو بر پشته نوشت
و اما ملک یسار به مجرد نیت گناه را نمی نویسد تا بفعل نرسد آنوقت که بفعل رسید یک را یک بنویسد
و از بعضی تا سه ساعت صبر میکند نمی نویسد شاید توبه کند و از بعضی سه روز مامور امر ملک راست است
و میگوید صبر کن شاید توبه کند روایت است که روز قیامت بکسی نامه اعمال میدهند پس نگاه میکند که در وی حج
و عمره و جهاد و صدقات نوشته شده آن عبد میگوید خدایا این نامه اعمال من نیست و من این طاعت
نکرده ام پس او را میگویند این روز نیست که در این خطا و فراموشی و غلط نیست این نامه است که در دنیا
نیت کرده بودی اگر مال می یافتی اینها را میکردی پیش ما تحقیق بود اگر مال می یافتی میکردی بر آن
و قبول کرده ام روایت است که حضرت علیه الصلوة و السلام فرمود هر که در بامداد صبح نیت نکو کند امروز یعنی تمام
روز خدا را طاعت و عبادت میکنم خدای تعالی بر او بنویسد ثواب طاعت آن روز اگر چه آن روز
معصیتها کند ای عزیز سبحان الله از حلم و رحمت و فضل خدا لهذا حدیث است نیة المؤمن خیر من عمله
سبحان الله از این بد وفائی و بی حیائی ما و از این بد حقوقی ما و از این غایت حماقت و کم دینی ما و از این جهل
و نادانی ما و از این سفاهت و جهالت ما و از این دون همتی و خسیسی و وجه دیگر در نیت ریا و عجب نیست
و در عمل ممکن است ریا کند و عجب پیدا نماید معلوم شد که چنان باشد در روی دیده خیر است فافهم
من نگر که فضل و رحمت خدا تعالی در حق عباد خود بچه درجه و مرحمت رسیده نظر باستغراق عصیان از روز ندارد
و بلکه نظر محض نیت طاعت آن روز دارد و طغیان و عصیان عباد را به چه آبرو کشیده و اما مسلمانان وقت
یکروزه فرض کرفته اند الا تعیین نمیتوانند ثواب را تمامی بنویسد عرض جناب احدیت جل علا میکنند که چه بنویسیم
حضرت باری جل شانه میفرماید که بنویسید فلان روزه رمضان گرفته روزه از من است من خود جزا او در قیامت

زائم وادیعنی بغیر از خدا کسی دیگر ثواب روزه را نمیداند و نمیتواند بنویسد برادران من تامل کنید که ثواب
یکروزه رمضان آن قدر بی پایانست که ملک نمی تواند آن را در ضبط آرد چه جای تمامی روزهای رمضان
حدیث قدسیست همه اعمال بنی آدم کفارتست مگر روزه زیرا بدرستی روزه از منست و من خود جزای
بنی آدم میدهم بروزه یعنی روز قیامت کسانی که حقوق بر سر صاحبان روزه دارند از حسنات او حقوق
خودشان اخذ می نمایند و حسنات بکفارت برای صاحبان روزه میشود مگر روزه که حضرت باری جل جلاله
از نمیخواهد آن روزه صاحبان حق را بقصور و قصور رضا مند میسازد و ثواب روزه برای صاحبان روزه ذخیره میکند
و بفضل خود ثواب روزه آن مرد را که هیچ ثوابش نمانده به بهشت میبرد فلهذا حدیث میفرماید که از
برای صایم دو فرح و دو سرور میباشد یکی وقتی افطار یعنی چونکه نفس مشتهای خود از طعام و شراب سیر میکند یکی
وقت لقا بحضرت باری تعالی جل سلطنته یعنی چونکه در آن وقت که انسان از همه اوقات محتاج ترست
در هیچ وقت چنان محتاج تر نبوده و فقیر نگشته زیرا اهل حقوق همه حسنات او را اخذ کرده اند و ثواب
عظیم روزه که ذکر شد ذکر میشود و حضرت ارحم الراحمین برای او ذخیره فرموده بار عطا میکند و صاحبان
حقوق آن ثواب نمی گیرند آن صایم فرحناک میشود البته این فرح بقیاس با سرت اول تفاوت ما بین آسمان
و زمین دارد پس اگر حقوق مسلمانان بر سرش نبود مراد از اینکه فرمود از من با وجود همه طاعات از او است مراد آنست
و برای رضای او است و جمیعش نیست همه طاعات [illegible] بحسب لیاقت عامل تفاوت دارد اما
صوم بحسب لیاقت مکرم با و سخاوت خداست روایت که ثواب یکروزه بمنت نیست که اگر حضرت رب
کریم پر بزمین زر بآن صایم یکروزه سنت کرم نماید خدا تعالی بآن جزا راضی نمی شود [illegible] ثواب
و جزای آن یکروزه سنت تمام میکند و علی هذا فرض روزه یکماهه مقدار است پس قیاس کنید روایت

وقتی

صح

وقتی کسی چیزی را نزد آن صایم معصوم سنت خورد ملائکه صلوات برای او میدهند برادران بموافق حدیث
یکروزه رمضان بهفتاد روزه سنت است که چنانکه باشد معلوم خداوند عالم بهفتاد بار پر بزمین زر راضی
نمی شود بجزای صایم یکروزه رمضان بدهد بلکه تمام ثوابش در قیامت میدهد و عطا می نماید از خزانه فیض
و برا بنا ذکر شد دلالت میکند حدیث که فرمود نمیداند ثواب روزه الا الله تعالی و هم حدیث که ثواب را
برای انسان علم خدای عز و جل حصر میکند لهذا ملائکه کاتب اعمال ثواب صوم را نتوانند نوشت روایت کسی یکروزه
سنت بگیرد و بجلسی نیست که یک روزه است خدای تعالی بهیچ ثواب راضی نمیشود با و بدهد غیر بهشت روایت
که نوم صایم عبادتست سکوتش تسبیح عملش مضاعف و دعایش مستجاب و گناهش مغفور در حدیث مطلق آمده
مراد چه صایم فرض و چه صایم سنت و حدیث طولانی روایت شده اول که نزول وحی جمع شده اول شب
اینست که وقت افطار از اول روز رمضان حضرت عزت امر بجبرئیل کرد که قدح شراب طهور برای محمد صلی الله علیه و سلم
بیاورد آمد رسول الله فرمود بود امت نمیخورم حضرت عزت فرمود نصیب او را بر او داشتم بس افطار کرد بقیه که
قدح ماند امر صادر شد که جبرئیل بیاید در همه خانهای صایمان نثار کند قطره قطره یعنی قطره مبارک که باهل آن خانه
رسید اهل آن خانه از آتش دوزخ نجات یابند اما به ده خانه نرفت خانه که در او خمر باشد یعنی اگر به او خمر خورند و خانه
صور تمثال حرام در آن بود و خانه که اسباب فساد چنگ طنبور و سایر آلات لهو و نرد در او باشد و خانه اهل غیبت و نمیمه
و خانه اطفال زانیه و خانه رجالش عاشق پرش و خانه محتکر و خانه که یتیم را بیازارند و خانه مانع زکات
و خانه عاق الوالدین این ده خانها تا قیامت محروم از آن رحمت شدند و میشوند والله اعلم تجربه است در کل
رمضانها کسی بنظر گذراند و احوال خویش که دارد در عاقبتش برکات آن قطره و بمن رمضان از سایر ماهها
زیاده تر و خوشتر میباشد و اما آن ده خانها کثرت بعافیت دارند اگر میشنید از بعض رمضان میباشد اما تحقیق

رفا بیتی روا کو بود چیزی را که چند بود که رفا بیت سوخته میکرداند روایت که روزه سپر آتش جهنم است
یعنی که وقتی در حشر شراره و دود بر سر اهل محشر بیاید و بعضی از اهل محشر میگیرد که بدوزخ میبرد و هم
در بعضی مواقف پرده های آتشین احاطه بآن مواقف داده اند صیام سپر آن نوع شراره آتش میشود و با
مراد اینست که صیام یعنی صوم از گناهان دور میشوند تا مستحق عذاب بآن شرار نشوند روایت که روزه
سپر است ما دام او را بدروغ و غیبت نداده و شق نکند یعنی که بغیبت مثلا چون سپر شق شد نفعی نماند
صوم نیز آتش نمیباشد و منع ضرر نمیکند روایت که حضرت جل الله جل جلاله بموسی فرمود یا موسی عطا
کرده ام بامت محمد صلی الله علیه وسلم دو نور که ضرر نمی رساند بایشان دو ظلمت موسی گفت آن دو نور چیست
خداوند جل جلاله فرمود نور رمضان و نور قرآن موسی گفت آن دو ظلمت چیست خدای تعالی فرمود ظلمت قبر و قیامت
روایت شده که بهره و در روز قیامت شفاعت کننده اند و ملائکه در همه روزهای رمضان استغفار برای صایمان
امت من میکنند تا وقت افطار والله اعلم روایت که سه طایفه در روز قیامت حساب طعام خوردن سپر او نیست
اگر حلال بخورند صایم و متسحر و مرابط روایت که ماهیان در دریا تا وقت افطار استغفار برای صایمان امت من میکنند
روایت که رمضان تا رمضان کفارت گناهانست که در بین آن دو رمضان صادر میشود بشرط اجتناب از کبایر
روایت شده که روزی حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اظلکم شهر عظیم یعنی سایه افگنده بر شما ماه بزرگ و سایه
کرد مراد بسایه رحمتی است که بامت می بخشد و لذا اظلکم فرموده نه غیرآن کیس فرمود ست بیشتر سرور کند
بجانب مسلمانان خیر تر باشد برای او از این ماه رمضان و نیست سروری که بجانب منافقان شرتر باشد برای ایشان
از ماه رمضان و مومن در آن ماه استعداد قوت انفاق و صدقات و عبادات حاصل میشود و منافق در اتباع
غفلات و اتباع عورات مسلمانان میشود ای برادران غافل از قدر حقوق آنها دار باشید و خوید و خیلشان

[illegible]

صوم

نوم باتباع غفلات و اتباع عورات درین ماه مبارک است از تسمیه حضرت نامش بمنافق بنهره طریق شوید
خدا انشاء الله از این بدنامی حفظ کند و امام عمر علیه الرضوان چنان بود که در اول دخول رمضان میگفت مرحبا
مرحبا بمطهرنا شهر کله خیر صیامه نهاره و قیام لیله والنفقة فیه کالنفقة فی سبیل الله تعالی
از انس علیه الرضوان روایت گفت پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم نشسته بودم چند نفری از یهود آمدند گفتند یا رسول الله
چرا خدای تعالی بر تو و امت تو سی روزه رمضان فرض گردانیده رسول فرمود که بدرستی پدر و مادر ما آن درخت
که نهی از نو شده خورده وقتی بدنیا آمدا آنچه خورده بود یکماه در جسد او ماند بعوض ابتلا که خدای تعالی
فرزندان او بروزه داشتن یکماه یهود گفتند راست گفتی روایت که ماه رمضان بده ماهست و شش روز شوال بدو ماه
و این صیام تمام سال حساب است برادران با صیام الدهر اینقدر تفاوت دارد که برای صیام الدهر یک مرتبه نوشته
میشود اما او یکسال و صیام سنت انواع دارد یکی ایام البیض فضیلی دارد یکی اینست گفت بشارت ده
امت خود و لیکن بروزه ایام البیض و مداومه بآن بروشن شدن دلهایشان و سفید شدن رویشان است
حدیث دیگر ایام البیض جبر دارد سینه صدر الصدر یعنی غش و حسد و وسوسه السینه و روزه دوشنبه و پنجشنبه
حدیث که روز دوشنبه و پنجشنبه بسیار روزه دارید ملائکه حفظ عمل خلق در آن روز بر خدای تعالی عرض میکنند
طاعت را قبول و گناه را عفو میکند دوست دارم روز عرض اعمالم روزه دار باشم و صوم عشر ذی الحجه هر یکی
بصوم یکسال است اما عرفه بدو سال و کفارت سال سابق و لاحق است عن ابن عباس علیهما الرضوان ما من
ایام العمل الصالح فیها احب الی الله تعالی من هذه الایام یعنی ایام ذی الحجه و فی روایة فاکثروا فیهن
التکبیر و التحمید و التهلیل و الدعاء و الاستغفار و الصدقة و فی روایة الویل لمن حرم خیر الایام
العشر اما عاشورا کفارت سال سابق است روایت که حضرت فرمود که برنا آمده ماه رمضان ماه برکت که خدای

حضرت باری عز و علا نواله شما را برحمت میپوشاند و رحمت را نازل میکنند و گناهان را ساقط و تباه میفرماید
و دعا را قبول میکند بنگرد برغبت شما در طاعت و صوم و عبادت که در آن ماه دارند میکنند و فخر بشما بر سر ملائکه
میفرماید برادران من بر ماه چنان باشد چون که در این ماه با طاعه کنند بیشتر حضرت باری جل جلاله بیند زیرا
بدرستی مرد شقی آنکس است که در آن ماه محروم رحمت خدای عز و جل شود یعنی در آن ماه آنقدر رحمت بی غایت
و مغفرت بی نهایت است که کسی با طاعه امر خدا نوعی نکند که شمول آن رحمت بی غایت و بی نهایت شود معلوم
آنکس محروم و از اهل شقاوت خواهد بود نعوذ بالله و از این بدا حوال خود کند مرویست که در آخر روز هر روز
وقت افطار شش صد هزار نفس از صایمان امت محمد صلی الله علیه و سلم از نار دوزخ عفو میشوند و در شب آخر هر چند در جمیع ایام
رمضان عفو شده اند آنقدر صایمان امت عفو میشوند یعنی شب عید رمضان اما از صایمان نه از تارکان صوم برادران
بدون عذر شرعی اگر قتل رمضان کنند و یا نکنند اما در آن ماه مبارک در طاعه خدا نکوشند و در پی بعصیان الشیطان
کنند هر ساعت در رنجانیدن دل حضرت خالق حق کوشند البته همچون صوم محروم اینهمه برکات و حسنات
والذی و مغفرت خواهند شد در روایت شده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود اگر عباد میدانستند که ماه
رمضان چه دولت است آرزو میکردند همه ماه سال رمضان باشد مرویست که هر کسی در ماه رمضان هر روز
هفت بار بگوید یا رب مرا از دوزخ عفو کن میگوید یا رب بنده تو عفو میخواهد یا رب از تو او را عفو کن و آن
کس هر روز هفت بار بگوید یا رب مرا بهشت عطا کن بهشت میگوید یا رب بنده تو مرا میخواهد یا رب او را بمن
برسان روایت شده که منادی ملک از آسمان در هر شب رمضان تا طلوع فجر ندا میکند ای طالب خیر روی بخیر کن
و ای طالب شر کوتاه از شر کن و کارت خود ببین آیا کسی میباشد که طلب توبه کند تا توبه او را قبول کنیم
و آیا کسی هست سوال هر مقاصد خود کند تا باو عطا نماییم مرویست که امام علی علیه الرحمة و الرضوان در وقت خلافت امام عمر

رضی الله عنه

صوم

رضی الله تعالی عنه حدیث سه برای امام روایت نمود و از آن حدیث امام عمر امر باجتماع برای تراویح کرد
و گفت از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم شنیده ام که در جانب راست عرش موضع هست نام او حظیرة القدس
پر از نور و در او ملائکه هستند حساب و ضبط عدد آنها بغیر از خدا کسی نمیداند عبادت میکنند که یک لحظه غافل
نیستند هر ماه اول شب رمضان داخل شود رخصت از حق بروی زمین از خدای تعالی می طلبند تا با جماعت
امت محمد صلی الله علیه و سلم نماز کنند او ها را رخصت میفرماید و هر شب رمضان بزمین می آیند و هر کس مس کنند بسعادت
ابدی فایز میشود و پس شق نکرد و امام عمر فرمود که ما باین سعادت احق تریم و بنای جماعت تراویح نماد تا
رفقای جمع عظیم ملائکه گردند و مستوجب سعادت ابدیه فایز شوند برادران اول کرده وصی تراویح گردان هر
چند شبی بجماعت تراویح کرد پس فرمود بترسم که بر امت واجب شود هر کس در خانه خود تراویح کند تا ایام عمر چنان بود
غافل برادران مرد شقی آنکس است که خود را رفیق ملائکه نکند و طالب آن سعادت ابدیه نشود و در تراویح نیاید خجالت
بار و شرمندگی و خسارت عظیم است مرویست مرد صایم و ذاکر در رمضان مغفور است و هر کسی در آن ماه چیزی از خدا
عالم طلب کند محروم نمیشود مرویست که هر کس افطار یک نفر صایم دهد سبب مغفرت گناهان او و آزادی از
دوزخ است و هم اجر و ثواب صوم که برای آن صایم باشد برای او هم نوشته میشود و بدون اینکه اجر آن ناقص گردد صحابه
ایراد فرمودند یا رسول الله همه کس از ما بقدر افطار نداریم رسول الله فرمود که خدای تعالی ثواب عطا میفرماید به کسی که افطار صایم
بخرمای و یا بیک شربت آب و یا شیر بدهد یعنی کسی بقدر افطار نداشت که بدهد و یکدانه خرما داشت داد و آن ثواب
که ذکر شد باو میرسد مرویست که هر کس افطار صایم دهد خدای تعالی ملائکه را امر میفرماید که همه لیالی رمضان صلوات
بروی دهد یعنی استغفار برای او کنند مرویست که ماه رمضان اولش رحمت و اوسطش مغفرت و آخرش آزادی از دوزخ است
مرویست چهار خصلت در رمضان بسیار کنید دو خصلت از آنها خدا را خوشنود میکنند و دو خصلت غنی نیستند لابد

[illegible]

لابد منه الله و آن دو خصلت که خدا از شما راضی شود کلمهٔ شهادت و استغفار است و آن دو دیگر طلب بهشت و استعاذه
بخدا از دوزخ است روایت بهشت این چنین سال تا حول دیگر مزین کرده میشود برای دخول قدوم رمضان
و از اول شب رمضان در زیر عرش بادی میوزد نامش مثیره بر سر درخت بهشت و حلقه‌های درهای قصورها و زر
و لبان بالا اوراق درخت و حلقه‌های درها بآوازی می‌آیند که بهیچ کس آوازی از آن خوشتر و لذیذتر نشنیده و از آن
آواز خوشتر حور العین ببام قصور خود می‌آیند و می‌گویند ای رضوان امشب چه شب است بلبیک جواب ایشان میدهند
که امشب شب رمضانست و درهای بهشت از برای روزه داران امت محمد صلی الله علیه و سلم گشوده شد روایت که در اول
رمضان حضرت باری جل شانه برضوان امر می‌فرماید که درهای بهشت را گشاده کنید و بمالک که درهای جهنم و جحیم از روزه داران امت
محمد صلی الله علیه و سلم بسته کنید و با جبرئیل که از زمین برو و مرده و بر شیاطین زاغ و زنجیر کن پس او را
بیجا راندازند تا روزه از امت حبیب من تباه نکنند روایت که اعمال امتهای سالفه بنظر حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم دادند عمرات خود کوتاه دیده و دانستند که با این عمر بعبادت امتهای عمر دراز برابر امت سالفه
بوده فایز نمی‌شوند عاجز و مغموم شد لهذا حضرت حق جل شانه برحمت بر رسول خود فرمود چنانچه بمقتضی عمر امت
کوتاه نمود جبر آن نقص عمر را بایشان فرمود بلکه ثواب طاعت ایشان بسیار و مضاعف مشروع فرمود بعضی
چنان مضاعف که باقی جبر عبادت عمر دراز شود چون لیلة القدر که با و کرم فرمود که از هزار ماه خیر است و خوب تر
روایت که رسول صلی الله علیه و سلم خبر یافته بود که در بنی اسرائیل کسی بود در هزار ماه پیوسته شب و روز بعبادت مشغول بود
رسول الله و جمیع اصحاب تعجب کردند در این واقعه برای تسلی دل رسول الله آیت لیلة القدر خیر من الف
شهر نازل شد و این واقعه سبب نزول این آیت است تأمل برادران حضرت حق عم نواله ثواب اعمال امت محمد را
که مضاعف کرده بر سه مقدار است زیرا که امت بر سه صنف‌اند ظالم لنفسه و مقتصد و سابق بالخیرات چنانچه در آیت است

صنف

صنف اول موحد اند اهل تخلیط و مراعی انواع محرمات و مجتنب نیستند و محفوظ هو الله نیستند
خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا حسنات ایشان را یکی بده مضاعف میشود صنف که مقتصد اند حافظ علی
حدود الله هستند و علی سبیل الاستقامه اند حسنه ایشان بهفتصد و چار صد سبعه علی مطیعی میشد لهذا مجازات بسبع
اضعف یک مقدار است یا یک بهفتصد میشود و صنف ثالث السابقون المقربون تضعیف حسنات ایشان
در علم خدا تعالی میشود هم تضاعف حسنات یا بشرف زمان است چون لیلة القدر و ماه رمضان و شب جمعه مثلا
و یا بشرف مکان چون مسجد الحرام کعبه و مکه زادها الله شرفا و تعظیما مثلا یکنماز و یکروزه در و بعد هزار است و در حرم
مدینه منوره و قدس افضل از انهاست که در سایر امکنه معمول شوند و یا بشرف عامل و کثرت تقوی
و تقرب عامل است روایت که دو رکعت از مرد صاحب ورع از هزار مخلط خیر است و مع اینکه لیلة
القدر از هزار ماه خیر است بیست که یک رکعت نماز در شب سی هزار رکعت نماز است که در غیر آن ادا شود
و خواندن یک جزو قرآن در آن شب سی هزار جزو است و یک دینار بفقرا دهی سی هزار دینار است در غیر
آن شب چنان که ندوا لله اعلم و معلوم است که اگر موفق باشند در عمر یک شب لیلة القدر طاعت میکنند
که بعمر سی صد سال امتهای سالفه از قدر طاعت ممکن نشده و نمیشود و اگر در آن شب کوشش نکنند و اما عبادات
را ه برود و حیات آن شب بعمل بیا و لو آن شب بشمار نیست است که عمر غایب و اگر احیا آن شب بطاعت
بکند ثواب او از نصد برون است پس حضرت صلی الله علیه و سلم با آن کرم مذکور مسرور گشت و خطاب مبارک شان
شد و بیود که حبیب خدا که افضل همه انبیاء و همه امتها که عمر امتش کوتاه بعد اگر خدا خواسته بهشتصد
و نهصد سال بعبودیت آورها و فرعون نهاد پیدا میشد و باین عمر کوتاه امت و نیا را بدست و مر گرفته اند دین را
متروک کرده اند و اگر گرد نسازد بر دین و حسنات بمقابله قرآن شد از اختیار دین شود آن ده قرآن بتلفیر و

وآن ده قران اختیار میشود و کار دین بتلف میرود باک ندارند باین عمر کوتاه وجدا شدن از غفلت دنیا
بسوی دل در دنیا مستغرق شده دین متروک گشته اگر عمر دراز شود هم خدا بالکلیه از یاد خلق رفته
کار دین و ایمان مشکل میشد از خدا این بد احوالی ما روشن بود هم رحمتی که با صاحب امت علیه الصلوة والسلام
داشته هزار شکر عمر ما کوتاه فرمود روایت که حضرة باری جل شانه در شب لیلة القدر امر بجبرئیل میفرماید که با
کوکبه ملائکه با علم سبز بروی زمین بروند ببام کعبه ایشان آنجا فرود می آیند علم را ببام کعبه می نشانند جبرئیل صد بال
بر سر صد بال بسط میکند و می گشاید و آن صد بال از مشرق تا مغرب تجاوز میکنند و آن صد بال را از شب قدر بالش
در هیچ وقتی بسط نکرده و گشاده نمیشود پس جبرئیل ترغیب ملائکه می نماید که بمیان صحابه امت محمدیه صلی الله علیه وسلم
بروید و سلام از قایم و مصلی و ذاکران کنید و مصافحه او بنمایید و آمین بر سر دعای ایشان بکنید و هر کسی که در این
شب جبرئیل با او مصافحه کند آن کس را دلش رقیق و به قوت و چشمش با گریه میشود و وقتی که صبح طلوع کرد
ملائکه ندا و الرحیل الرحیل میکنند یعنی ای ملائکه جمع شوید کوچ کنیم پس ملائکه در خدمت جبرئیل جمع میشوند و از و
می پرسند که حقتعالی جل جلاله چه کرد در حوائج امت محمد صلی الله علیه وسلم جبرئیل جواب میدهد که خداوند عالم نظر رحمت باو
کرد در این شب هر کس را عفو فرموده یعنی بقدر استحقاق خود هر کس را عفو فرموده و هیچکس بی نصیب نمانده مگر چهار طایفه
یعنی نظر رحمت و عفو نصیب ایشان نشده و نمیشود مدمن خمر و عاق الوالدین و قاطع صله رحم و آنانکه دل ایشان
با مسلمانان کینه دارد است روایت که شب عید رمضان را شب لیلة الجایزه است هر وقت شب عید آمد و طلوع
فجر آشکار شد حضرت حق ملائکه را بهمه معموره عالم میفرستد در سر کوچها ایستاده میشوند باواز که همه مخلوقات بغیر از
انس و جن میشنوند و میگویند و ندا میکنند ای امت محمد از خانه بیرون آیید بطرف خدای کریم رب کریم که عطا میکند کثرات
و گناه عظیم را عفو مینماید بیایید و وقتی که صحابه برای نماز عید برآمدند و جمع شدند حق تعالی جل جلاله بملائکه

امر

صوم
صوم

امر میفرماید که جزای آنکس که کار را بکرده شده چه چیز باشد ملائکه عرض میکنند الهنا و سیدنا جزای ایشان
است که اجر شان بتمامی تسلیم شود پس حضرت باری میفرماید که بدرستی من میکردانم شما را گواه که جزای صیام شان
رمضان و شب بیداری ایشان مغفرت خود و رضای خود را نمودم پس حقتعالی جل شانه رو بطرف جمیع صحابه کرده روی
زمین میکند و باز میفرماید یا عبادی طلب کنید مقصد خود را بعزت و جلال خود نیست طلب کنید امروز چیزی را برای دین
جمع برای آخرت که نفع دارد الا بشما میدهم یعنی رد نمیشود و نیست که طلب کنید برای دنیا الا بانظار میکنم
برای شما یعنی اگر برای شما مصلحت باشد عطا میکنم و اگر نه نمیدهم بعزت و جلال خود میسوگند که تا وقتی که
شما دوام مراقب من باشید و بعزت و جلال خود شما را ذلیل نمی نمایم در بین اصحاب حدود بر گردید بخانه خود
معفو بری مرا رضا شدید و از شما رضا شدم پس باین کرم و لطف که خدای تعالی عطا میفرماید در آن وقت
افطار امت از تمامی ماه رمضان و بروز عید میرسد ملائکه مسرور و مستبشر میشود برادران حتی ملائکه برای
این مرحمت عظمی برای ما که بعطا میده مسرور میشوند حتی که ماها احق تر باین مرحمت مسرورتر بشویم تا بحدی که ما
فوق فوقش نباشد و شکرانه چنان بنماییم که از طاقت خود ما خارج و چنان طالب شویم که ببرکات این مرحمت فایز
شویم و کسی که این حالت نصیب او نشد خود را از اهل شقاوت حساب کند برادران اگر در رمضان بواسطه جهل
و به سبب آنکه خوردن مبطلات روزه و یا مبطلات ثواب روزه صادر شود و مبطلات ثواب چون غیبت و بهتان و دشنام
و کینه با مسلمانان و هر چه صاحب شرع علیه السلام مبطل ثواب گفته فرمود چون ریا مثلا حدیث است که هر کس ترک
نکند حرف دروغ و عمل با وی هیچ حاجت نیست مر خدا را در اینکه طعام و شراب را ترک کند و یک بشود از چهار
طایفه که مذکور شد تحقیق در این روز عید مبارک مرحوم و مغفور نشود اما اگر مبطلات ثواب یا روزه را لا شد و تحقیق
مرحمت مرحوم و مغفور میکردد اما اگر بعد از عید به باره شرع در معاصی بکنند و بکناه خود شود مستحق بغول ...

فصوم را از شرف روزهٔ رمضان و روز عید نمی باشد حکما گفته اند روزه برسه وجه است صوم روح و آن قطع
امل است و صوم عقل و آن مخالفه کردن هوا و صوم نفس و آن منع از خوردن و آشامیدن و مباشرت
پس ای برادر اگر روح سوم صیام نگردانی باید عقل و نفس را صیام گردانید و امساک کنید از گناهان چون
غیبت و نمیمه و سوگند بدروغ و نظر بشهوت روایت که روزی حضرت رسول الله علیه و سلم امر بروزه گرفتن
اهل مدینه فرمود و فرمود افطار نکنند از اهل مدینه کسی تا آنوقت من دستور میدهم ایشان پس وقت افطار
بگیرکی آمدند و رخصت میطلبیدند و رخصت میداد تا بحدی که مردی آمد گفت یا رسول الله دو زن جوان عمر بروزه گرفته اند
و حیا میکنند که بخدمت تو بیایند ایشان را دستوری ده تا افطار کنند جواب نگفت و نداد و رفت بار دیگر باز آمد و عاده
سخن کرد پس پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود بیا رید ایشان را پس آمدند رسول الله صلی الله علیه و سلم قدحی را طلبید گفت یکی از آن زنان
قی کنی یعنی قی کن پس قی کرد از ریم و خون و زرد آب و چند پاره گوشت با کمتر کار آورد و گفت بزن دیگر
شما هم قی کن او هم چنانی قی نمود حضرت فرمود بتحقیق آن دو زن روزه دار بوده اند از چیزی که خدای تعالی برایشان
حلال کرده است یعنی طعام و مشروبات افطار کرده اند بر چیزی که برایشان حرام کرده است یکی از ایشان پیش دیگری نشسته
پس گوشتهای مردم خورده اند یعنی غیبتها کرده اند ازین حدیث معلوم شد که کسی گوش بغیبت نهد در ضمان
غیبت باشد شریک غیاب است حدیث قدسی است که خدا از میفرماید که هر کس جوارحش بروزه نباشد از آنچه که من حرام کرده ام
نمیخواهم اینکه آنکس ترک طعام و شراب کند برای من برادر من معلوم شد اعضا عمل گناه کرده میشود مثلا چشم نظر
و گوش استماع غیبت و دست دزدی و قتل و غضب و زبان دروغ گفتن و به پای رفتن برای فعل حرام و قیاس بر اینها اعضاء
دیگر در فضایل احادیث ذکر شده بعد از هر حدیث مدح یافته و جمع کرده اند و در مدح شهر رمضان هذه فیها هذا
هو شهر الصیام و شهر یتلی فیه القران و شهر الرضوان و شهر الغفران و شهر یفتح فیه ابواب الجنان و تغلق

فیه

صوم
سوم

فیه ابواب النیران و شهر التوسعة علی العیال و الضیفان و شهر الامان و تکثر فیه الصدقات و تقبل
فیها النفقات و تضاعف فیه الحسنات و ترتفع فیه الدرجات و تمحی فیه السیئات و یعتق فیه الرقاب
و تکثر فیه الثواب و ینزل فیه جبرئیل و یتلی فیه التنزیل و یغفر فیه الکثیر و القلیل و من صام عن الطعام
و الشراب فصومه عادة و من صام عن الحرام و افطر علی الحلال فصومه عبادة و من صام عن العصیان
و افطر علی العصیان فصومه التقوی و من صام عن الذنوب و افطر علی التوبة فهو صائم طاهر و من صام
عن سوء الاخلاق و الریاء و افطر علی الاخلاص و الصفاء فهو صائم سالم و من صام عن موافقة النفس
و الهواء و افطر علی بساط التفکر و الرضاء فهو غانم و من صام عن طول الامل و افطر علی تفکر قرب
الاجل فهو صائم زاهد روایت هر کسی ایمانا و احتسابا ماه رمضان بروزه باشد مغفور میشود گناهان ما تقدم
او بتصدیق و یقین کامل بروزه بگیرد و راغب ثواب باشد و بداخل شدن رمضان مسرور و طیب النفس شود
و دل او را زحمت نداند و استکراهش نکند حتی طول ایامش غنیمت شمرد چونکه آنوقت ثوابش بسیار تر
میباشد بدین سبب رمضان بمغفرت گناهان ما تقدم او شود نه اینکه احوالش بخلاف جمیع مذکور به آنوقت رمضان
بمغفرت گناهان او چنانچه باید کفایت نخواهد شد و الله اعلم برادر من زیرا تقرب آنحضرت حق جل و علا مجرد
روزه گرفتن رمضان و ترک شهوتهای نفس از طعام و آب که در غیر روزهٔ رمضان حلال است تمام نمیشود بلکه کمال
تقرب بترک محرمات که در سایر اوقات هم حرام است میباشد مثل ظلم عباد و عداوت با ایشان بهتک عرض ایشان
و چون اذیت همسایه و امثال آنها در مکتوبات کبار نوشته شده اند خلاصه باید صیام ماه رمضان بالا تمام دیگر از
ارتکاب منهیات و فعل محرمات مسیح از اطلاق مساوی نکردند بلکه احتیاط دور از منهیات زیاده تر باشند لهذا حضرت
صلی الله علیه و سلم فرمود که بسیار از صایمان حظ و نصیب ایشان از صوم شان گرسنگی و تشنگی است که هیچ برادر من الم از کامل

کنید حکمتش معلوم است زیرا تقرب بترک مباحات بار تکاب محرمات از جمله محالاتست اگرچه اعاده صوم
و قضا لازم نمی آید اما ثوابش نمی ماند روایت شده که صبری که در قرآن و حدیث مدح او متعدد واقع شده
سه نوعست صبر بر مصایب و صبر بر طاعات و صبر از معاصی کسی صبر از مصایب بخلق و شیوه او شد حدیث صحیح است
که خدای تبارک و تعالی برای آنکسی که صبر از معصیت بخلق او شد و صبر کند سیصد درجه نویسد ما بین هر دو درجه
مثل ما بین ارض و سما و کسی که بر سر طاعات صبر بخلق و شیوه او شد حدیث است که خدای تعالی ششصد درجه برای
کسی که صبر بر سر طاعات بخلق و شیوه او شد می نویسد که ما بین دو درجه آن مثل ما بین تخوم ارض تا منتهای
هر هفت طبقه ارض و کسی که صبر از معصیت بخلق و شیوه او شد حدیث است که حق تعالی جل جلاله نهصد درجه
برای کسی صبر از معصیت بخلق و شیوه او شد می نویسد که ما بین هر دو درجه مثل ما بین تخوم هفت طبقه زمین
تا منتهای عرش چو بار برادران که کمی ایمان بی نهایت علم و قدرت خدا داشت این کرم خیر بسیار بود و بهمال الحی از ان
دور تعجب نمی افتد برادران در روزه این سه صبر موجودست و صایم بهر سه مرتبه فایز است زیرا صوم صبر است
از مصیبت الم جوع و عطش و ضعف نفس و صبر است بر طاعت و صبر است از چیزی که حق تعالی جل جلاله از آن حرام
نموده چون خوردن طعام و شراب و چون غیبت و بهتان و امثال آنها و یک از وجوه صبر و حکمت حدیث است
با اینکه مقدار ثواب صوم غیر الله خدا نیست که صوم جامع این سه انواع صبر است از فقیه علیه الرحمة نقل
گفت عبدی بخواهد نایل بفضایل رمضان شود و بثواب که از رسول الله علیه الصلوة والسلام مروی شده
فایز شود و لایق آنست حق حرمت و احترام رمضان بداند و عمل آرد و آنست حفظ زبانش از غیبت و دروغ
و بهتان و دشنام و قذف و نمیمه و فضول کلام و حفظ سایر جوارحش کند از لغظ یا ورزیدن و حفظ دلش
از حسد و تکبر و کینه و حقد و عداوت با مسلمانان و از ریا و یأس از رحمت و یا عجب و خوف و اینکه با تمام عمل
کرده

کرده فایز بفضایل میشود اما لابد بین الخوف والرجا باشد آیا این دولت عظمی از او قبول شده یا نه
و حدیثست که صوم رمضان در ما بین زمین و آسمان معلق میشود و ملکان آنرا عرض جناب حق نمیکنند تا مقبول
گردد تا فطره بتمامی تسلیم فقرا میشود و اگر مرد صایم فطره را نداد صوم رمضانش مقبولش نمیشود برادران
من تأمل کنید که خست این زیاده تر نمیشود از آنانها همه ثواب که ذکر شد و رد آنها و لست به نهایت قیامت
دست بر دارد بجهت بودن درم کند که بکیف این بر قیامت را تبدیل نماید اگر آنکس عاقل باشد باید شب و روز
شیون برای بد احوالی خود کند از کم دینی خود بترسد و زهره طرق گردد برادران سنت کسی که قبل رمضان کند البته
روزه سنت دخل ندارد و لهذا ثواب دوشنبه و پنجشنبه و ایام البیض و عشر ذی الحجه و عرفه و امثال آن نهان
بنفع نوشتیم معلوم که قاتلان رمضان این ثواب عظیم روزهای سنت هم خاسر و محروم میکردند برادران
از احادیث ترهیب از افطار رمضان و قتل آن بدون عذر شرعی بنده قلیل عرض نمایم روایتست که کسی یک روزه
رمضان بدون عذر شرعی بخورد و لکن تا همه دهر را به قضای آن روزه بگیرد جبره نقصان آن روزه نمیشود و بعض اگر طول
عمرش از اول دنیا تا آخر دنیا باشد و او هم بروزه باشد جبر آن یک روز نمیشود والله اعلم و این خبر از جهت فوت
ثواب و اما از جهت آنکه از ارکان قتل روزه خلاص شود و نجات یابد نزد بعضی مجتهد علیهم الرحمة یک روزه
قضا نجات می یابد و نزد بعضی سه هزار روز بروزه باشد از شمراه آن یکروزه و نزد بعضی یکماه و اگر کسی تاخیر
قضای صوم کرد تا رمضان دیگر داخل شد چنانچه قضا واجب است برای هر روزی یک مد از انچه بفطره او واجب
بوده فدیه بر او واجب است که بدهد و اگر مثلا ده سال تاخیر شد قضای او نکرد برای هر روزی ده مد و همچنین اگر کسی
مرد و قضا نکرد بنا بر اختلاف که آیا جایز است کسی قضای صوم از بدل او کند یا نه بنا بر هر دو مسئله باید برای هر یکروز
تاخیر یکساله مد فدیه بدهد یکی فدیه تاخیر و یکی فدیه فوت قضا از نفس میت از خود اگرچه بنا بقول اول کسی قضا

از بدل او کم نباشد اما اگر تکرر سالها که تاخیر از جهت شده بود تکرر فدیه تاخیر میشود نه فدیه فوت زیرا
تکرر تاخیر موجود است تکرر فوت نه زیرا فوت میت یکبار است وعده کم کمی از زرشت کنم که روایت حدیث
که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده در آنجا بین که خوابیده بودم دو کس آمدند مرا بکوه سخت بردند گفتند بالا رو گفتم مرا این
طاقت ندارم گفتند برایت سهل و آسان میسازیم بالا رفتیم تا وسط کوه رسیدیم ناگاه آوازهای شدیده
وصیحات مهیبه شنیدیم گفتم که این آوازها چه صوت است گفتند عوعو وغوغاء اهل نار است پس مرا بردند
رفتیم قوم مرا دیدیم اوها بعراقیب یعنی با استخوانهای بالای پاشنه کشیده کردن ها متصل است آویزان که دهنهای پوست
هر دو جانب دهن ایشان شق که بودند بهر دو جانب دهن او ها خون ریزان بسیار که با او گفتم این کیستند گفتند آنان
که قبل از وقت غروب افطار روزه کردند الله برادران من چنانکه بسیار از علمای کثرت مشاهده میکنیم بجز
اشاعیدن آن حدود بی فایده وبی سود خود را باین هلاک میرسانند برادران این شق کردن جانبین
دهن در عالم قبر تا از قبر بیرون بیاید چنانچه میباشد ملک عذاب هر بار جانبی دهن شق کرد تا میرود جانب
دیگرش شق کند اینجانب شق شده بقدرت قاهره خدا کالاول درست میشود پس سابقا شقش
میکند وهکذا تا بیرون می آید برای عبرت شما از کسی شنیده ام نه در کتاب دیده ام حدیث روایت کرده که
روز قیامت زبانیه دوزخ یکی از امت مرا بدوزخ میبرند و فریاد میکنند زبانیه میرسم گویم که این از
امت من است میگوید یا رسول الله نمیتوانم دست از او بردارم زیرا خصم شدید دارد از او میپرسم خصمش
کیست میگوید خصمش صیام رمضان است طلب میکردم در رجا او نمیکنم برادران من در این باب احادیث
بسیار اند اما اینقدر که ذکر شد کافیست والسلام علی من اتبع الهدی واجتنب الردی حرره المذنب
عبد الکریم اللهم اغفر له ولوالدیه ولسائر المسلمین

هذا

اجمعین آمین آمین
سنه ١٣٠٢

فضایل صلوة

هذا مکتوب فی فضائل الصلوة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد وآله اجمعین اما بعد برادران معلوم است که اسباب سعادت وعبودیت اجتناب
از معصیت وفعل طاعت است وهر دو نشانه قوت ایمان اند وخلاف آن نشانه ضعف ایمانست وحصول
عبودیت که امتثال اوامر خدا واجتناب از مناهی اوست منحصر به سه قسمت تصدیق بقلب واقرار بزبان وعمل
بجوارح وارکان وهر عبارتی که جمیع اقسام ثلاثه بود قوت ایمان باو زیادتر میباشد لهذا در این عریضه عرض
آن عبادت میکنم واین عریضه که نزد شما میکنم هدیه نفیسه بلکه انفس هدایا باشد که محب برای محبوب
خود میفرستد بدلیل این حدیث که از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده ما اهدی مسلم لاخیه هدیة افضل من کلمة
حکمة یزیده الله بها هدی او یرده عن ردی یعنی نیست مسلمی هدیه برای برادر خود میفرستد افضلتر از
کلمه دینی که بآن کلمه خداوند عالم هدایت او را زیاد کند یا او را از هلاکت بر گرداند روایت انما عبد جائته
موعظة من الله فی دینه فانها نعمة من الله سیقت الیه فان قبلها بشکر زاده الله نعما اخری والا کانت
حجة من الله علیه الی ان قال ویزداد علیه بها سخطا یعنی هر بنده که از طرف خداتعالی موعظه در دینش رسید
یعنی اعلام او کرد اگر قبول کرد بشکر خداتعالی نعمت بسیار دیگر برای او زیاد میکند وعید هدیش واگر رد کرد
گوش باو نداد وعمل نکرد وآن نعمت برای حجت میباشد واین حدیث دراز بود در آخرش میفرماید و خدا سخط
برای او زیاد میکند واین حدیث در عده بشارت است برای نعمتها که شنیده قبولش کنند وعید است برای سخط
مخالف نزار قرآن مبین ناطق است قال تعالی ولئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید برادران
من همه مکتوبات من موعظه است از طرف خداتعالی هدیه ونعمتی است هر که خدا خواسته چنانچه بهدایا دنیوی سرور

جشوند و به ممنونیت هدایا را قبول می کنند مکتوبات محبت لاسیما خصوصا امثال این مکتوب بنا
بر حدیث مذکور افضل هدایا نیست مسرور نشوند و قبول نکنند نشانه ضعف ایمانست زیرا حدیث
که اعظم اخلاق حسنه مؤمن است که اصلا از استماع خیر دینی سیر نشود و ای عزیز اگر سیر شوی و گوش ندادی
علامت ضعف ایمانست چنانچه عمل کردن بسبب زیادتی قوت ایمانست شنیدن مواعظ و پند گرفتن اعظم
فضل و وصف عظیم است زیرا حدیث شریف لقد سبق الی الجنات عدن اقوام ما کانوا اکثر الناس صلوة
ولا صیاما ولا حجا ولا اعتمارا ولکن عقلوا عن الله مواعظه فوجلت قلوبهم وخشعت منهم الجوارح
واطمئنت الیه نفوسهم الحدیث یعنی آن قوم که در جنت عدن داخل بهشت شده اند و سبقت از رفیقان نموده اند
با وجود آنکه نماز و روزه و حج از ایشان زیاده تر نداشته اند بجهت این حال ایشان که بشنیدن مواعظ خشیت القلب
بدل و جوارح پیدا کرده اند خلاصه حضرت صلی الله علیه وسلم که بیاد وعظ عبادت و عذاب او و عقبت [illegible]
است بر داشته اند و عوام نیز [illegible] مستغرق گشته اند [illegible] منجمله حدیث است اذا حمل
رجل کلمة من الله الی اخیه المسلم کان خیر له من حجة و عمرة و من عبادة سنة و اعظم زاد سفر قیامت
چنانچه ذکر شد که سبب تقویه ایمانست و معلوم که غذای روح این عالم دنیا منزلی و مسافران عالم عقبی
و گذرگاه طالبان سعادت لقا گردانیده تا درین منزل و مکان مهلت و زمان فرصت مزرعه آخرت
زاد سلوک آخرت و سعادات ابدیه سو بر داریم [illegible] و قصد سفر با [illegible] نکنیم درین [illegible] افاده
انفع وارفع و اعظم و اکرم را [illegible] این بار چه [illegible] امید است بر حقیر [illegible] مؤمنان بخوانند
و از [illegible] گوش دهند برادران عرض [illegible] که میزان عقل آنچه عرض [illegible] ایمان خویشتن [illegible]
[illegible] تمامی گوش و فکر دل با این میزان [illegible] ایمان [illegible] با این میزان [illegible] موازنه کنند [illegible]

بعد از آن که

فضایل صلوة

بعد از آن با هزاران شکر کنند یا هزاران اسف بخورند و توبه شوند و انابه کنند ای غافلان اگر حاکمی امر کند
از یکی از شما که فلان کار کن و فلان کار مکن هرگاه درین امر تخلف کنی ترا میکشم و یکبار ابا کنی مؤکل کرد
که دایما مترقب احوال وی شود خیر و بد جزئی مؤکل بعقید بسیاست حاکم خلق داشته بیشک و محافظ [illegible]
امر میکند این حرفیست بدیهی چونکه بعده ایمان بحرف حاکم داشته پس انکار نشود که حق تعالی در چندجای
در قرآن امر کرده مثلا بنماز و زکوة قال الله تعالی واقیموا الصلوة واتوا الزکوة و هم در جای نهی از گناهان
فرموده و ملک کرام مؤکل کرده تا احوال او و عقوبت نبیند از لجزای عظیم کنند بیم اگر کسی مر امر آن
و نهی عمل نکند و از ایمانش ضعیفست یا نه و بمرتبه وعده و وعید حاکم مذکور وقع و تاثیر در دل وارد
یا نه و آنچه بزبان گوید که ایمان و باور رم زیاده تر است دروغ است یا نه نمی بینی امام عثمان علیه الرضوان فرموده
ما یزع الله بالسلطان اکثر مما یزع بالقرآن وزع ای کف و منع زیرا مخلوق از مهیبت دنیا زیاده تر خوف
دارند نه قیامتی و اگر بگوید خدا غفور و رحیم است در جواب او بگویند خدا هم شدید العقاب است و از آن اشد تر
و بیباک است و شیخ انجم گفته کسی روی بعصیان کند و بگوید خدا غفور و رحیم است فریب شیطان و علامت شقاوت
و شدت عذاب الهی است [illegible] که [illegible] نفس میرود و از حق تعالی امیدوار عفو و امرزش
میباشد نقلست که شیخ ابو بکر کتانی [illegible] بعد از فوت او [illegible] دیدند که بر سر گورستان استاده میگریست
گفتند این گریه از چیست گفت چگونه گریه نباشم که هر جنازه بگورستان بیا و رند اغلب ایشان لبو و خانه [illegible] میفلا
برادران عوام آن زمانها چنین این زمانها بوده اند پس وای حال ما اهل این زمانها برادران درین مکتوب چنانکه
فضایل افضل طاعات بدنیه بیان نموده ام اما علمیه از بدنیه افضلتر است فرضش چون عقاید مثلا در فرضش و تنقیش از
سنتش و در مکتوب عقاید آنرا عرض برادران کرده ام و ضرورت گفته نماز در مکتوب [illegible] شده با برادران

اهتمام کلی بفعل آن بوجه کمال کنند چونکه نماز جامع اصناف عبودیت است بسبب قوت یقین و ایمان است

حدیث فرموده الصلوة خیر موضوع یعنی نماز خیر ترین طاعاتست که برای امت خدای وضع تشریع فرموده

زیرا قوة و ضعف ایمان عبد مطیع بفعل نماز که عبارت بجمیع ارکانست ظاهر میشود و هر کس قوة ایمانش

بسیار تر باشد زیاد تر و خوبتر نماز را ادا مینماید و اهتمامش باجتماع شرایط و ارکان و آداب ظاهره و باطنه زیاد تر

میشود و زیاد تر طول بقیام و قنوتش میدهد و بشارت بایشان بآن حدیث که فرموده من استطاع منکم ان

یستکثر فلیستکثر یعنی کسی استطاعت دارد که بسیار ادا کند بسیار بکند و علما که حکما بوده گفته اند در نماز

دوازده هزار خصلت موجود است لیکن از انها بهمه را ضبط اجمال گفته اند این دوازده هزار در دوازده خصلت

جمع است برادران متعجب نشوید زیرا یکی از خصلتهای نماز اینست که نماز چنانچه فرض دارد و سنت دارد

و حساب کرده ام درین خصلت فرایض خمسه که سنتها شان شانزده رکعت و چهل و پنج خصلت است پس معلوم

یکی ازین دوازده خصلت که جامع دوازده هزار اند این خصلت اینست معلوم مکتوب است نماز معلوم میشود

صدق رسول الله صلی الله علیه وسلم که الصلوة خیر موضوع و نیز دلیل براینکه نماز خیر موضوعست حدیث است که فرموده

ان الله لم یفرض شیئا افضل من التوحید والصلوة ولو کان شیئ افضل یعنی افضل از توحید و نماز چیزی

می بود افترضه یعنی آن چیز را بافضلتر فرض میکرد افضل ازین زیاد تر نمیباشد که در قرآن نماز و توحید را بیکجا

پیوسته قال تعالی انتی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی واقم الصلوة لذکری فکما ان التوحید منتهی العلم

کذا ان الصلوة عبارة کمال للعمل حتی فیه التوحید کما قال لذکری ای لتذکیر المعبود و عطف واقم الصلوة

علی فاعبدنی من قبیل عطف الخاص علی العام و این عطف دلالت میکند براینکه نماز افضل عبادات است

بعد از توحید زیرا حکمت عطف خاص علی العام اینست هم بدلیل حدیث که فرموده در روز قیامت اول محاسب

علیه العبد الصلوة و وقتی در موجز است تر و اگر تر طاعات باشد معلوم در ملاقات و ثواب نیز افضل تر و اگر تر

طاعات بجهت آن و امام قرافی علیه الرحمة گفته اگر مرا مخیر کنند در بین دخول فردوس و گذاردن دو رکعت نماز

اختیار این دو رکعت نماز میکنم زیرا دخول فردوس حظ نفس خودست و این دو رکعت عظیم آنچه خدا از عبد طلب

فرموده و مطلوب خداست و مطلوب خدا از مطلوب نفسم مقدم ترست و حتی حدیث در فضل تکبیر تحرم

فرموده اذا کبر العبد سترت تکبیره ما بین السماء والارض یعنی نورش بین سما و ارض پر میکند

یعنی ثوابش اینقدرست و هم بدلیل اینکه جامع عبادات جمیع ملائکه عالم ملکوتست قیاس شود چون عبادات

اهل و نباتات از روزی که خلق شده اند در قیام و قعود و تسبیح میکنند خلاصه نماز خیر تر و افضلتر عبادات بدنیه است

بان دلیلها و بدلیل آیه ولذکر الله اکبر زیرا بعضی مفسرین برانند که مراد بذکر الله نماز است یعنی اکبر طاعات بدنیه

و عبودیت است و نیز دلیل براینکه افضل است حق تعالی در سوره مؤمنون مدح مؤمنان میکند از جمله مدحش

ببعض اوصاف مکرر مدحش بفعل نماز که اولا باعتبار مداومت شان و آخرا باعتبار محافظه آداب ظاهره و باطنه اش

و مدح بیشتر بر دوام او صاف که ذکر کرده و شیخ بیضاوی علیه الرحمة فرموده این تکرار باین نحو دال بر افضلیت نماز است

و نیز در سوره قد افلح تکرارش باین نحو دلالت بر افضلیت نماز میکند زیرا اولا مدح مؤمن که بخشوع در نماز

که نماز ایشان بخشوع است قال تعالی الذین هم فی صلوتهم خاشعون ثانیا مکرر مدحش میکند بمحافظه اش یعنی ادایش

در اوقات خودشان و بمحافظه آداب ظاهره و باطنه شان قال تعالی والذین هم علی صلوتهم یحافظون و نیز در سوره

فتح مدح صحابه را بکثرة نماز کرده با وجود اینکه همه طاعات بسیار کرده اند قال تعالی تریهم رکعا سجدا و این آیت دلالت

بمزید فضل نماز میکند بچند وجه یکی باکثار نماز طلب فضل و رضا خدا میکنند و مراد آیت چنان است زیرا یبتغون

فضلا من الله و رضوانا در جنب رکعا سجدا ذکر کرده و اشاره بدین دارد که دلیل بر فضل نماز و علامت بفضل و رضا

باکثار صلوات دیگر اعلام بموجبیت اکثار صلوات هم بود و دلیل برین موجبیت این است که در بعض احو
ال بنماز وصح تمام نشد یبتغون فضلا من الله ورضوانا فرموده پس تمام صح کرد سیماهم فی وجوههم
من اثر السجود که فرموده تواهم فضیلت است بر دلالت بر دوام و اکثار بر نماز میکنند تامل حدیث الصلوة
خدمة الله فی الارض یعنی چنانکه کسی بجا آرند خدمت پادشاهی کند میخواهد ملازم خدمت باشد نزد او شود نیز
مرد مؤمن باید بجا آرند ملازم خدمت مولای خود شود با حیثیت خدمتها از دوام اکثر و آن خدمت که حیثیت ملازمه
فعل نماز بخضوع و خشوع است چنانکه کل روز پنج بار طلب فرموده ملازمه می آید اما نه بملازمه خضوع و خشوع حضور
ملازمه ندارد و از نوادر نوع منقول است که فرموده اکرام امر میکنند و بعضی دخول فرض و کذا رکعت و دو رکعت نماز دو رکعت
نماز اختیار میکنم زیرا دخول فرض حق نفس خودم است و دو رکعت نماز مطلوب حضرت است یعنی امتثال امر مولی
مقدم است لذا از روی عبد برادران حضرة رسول الله صلی الله علیه وسلم این خدمت مولی ملازمه که لایق باشد بما فی شان دلهم
وتعلیم فرموده است جزی الله عنا نبینا خیر الجزاء و دلیل اینکه هیچ طاعت بطریق فرضیت امر ملازمت آن نکرده شد
غیر نماز و هیچ طاعت چون او کثرت انواع ندارد زیرا حسب کدام نماز سنتی نوع زیاده دارد برای فی قوی است خبر
شدن موضوعیت نماز و لطف عظیم از طرف رب العزة غنی که این کار سهل عظیم را برای امت تشریع
فرموده امر ملازمه اش کرده پس محروم آنکس است که پشت ازین دولت بی نهایت کند یا بر کشتیها
کردنش بنحوی که توبه نشده باشد و از طاعات غیر فرض از مسنونات امر ملازمه ذکر کرده و این امر نیز
دلالت بر افضلیت ذکر میکند و نقطه مقابلش غفلت از خدا است که غفلت از خدا اقبح احوال است چنانچه
صاحب گلشن راز فرموده بیت هر آنکس غافل از حق یکزمانست ۝ در آندم کافر است اما نهانست ۝
اگر آن غافلی پیوسته گردد ۝ در اسلام بروی بسته گردد ۝ جناب حق تعالی افضل فروض بدنیه که نماز است

اگرچه

فضایل صلوة

اگر چه امر بملازمه اش فرموده اما حد ان معین کرده و بعذر ترکش مشروع کرده و قبول فرموده اما در ذکر حق حد ترا معین
نکرده و عذر برای ترکش مشروع نساخته بلکه امر بملازمه مداومه اش در جمیع احوال نموده قال تعالی الذین یذکرون
الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و ذکر را بهیچ ظرفی زمان و مکان و لحوق از احوال بر او خارج و فارغ نیست
و نمیشود حدیث الصلوة عماد الدین و عماد یعنی نماز اصل و اساس عبادت و ایمان است و نماز جامع
کل عبادت مخلوقات است مثلا قیام در نماز عبادت اشجار و نباتات است و از روزی که خلق شده اند بامر رب العالمین
در قیامند همه متوجهند بقبله حقیقی که رحمت اقبله تو است بارها و بکوهها آهسته میشوند زیرا همه اشجار و نباتات
و غالب کوهها و قبرها بقبله اند و بدلیل حدیث جریده که حضرة صلی الله علیه وسلم جرید و نخل بر سر قبر دو معذب
نشاند فرمود تا ذکر کند تخفیف عذابش میشود و هم کل شجره و نبات قد اینها ذکر را با وعطا و الهام فرموده
تا آن ذکر از ایشان تر و خشک نمیشود و نکسی اقتدار نبرید و قطعش از دو میل مرد مخالف کسی است که ترک
نماز است که جامع جمیع اذکار است و از نماز جدا که عدم غذا بلکه جوارح است محروم است قیاس کنند که چند قوم محروم
و بقطع از رحمت بچه مرتبه میرسد و رکوع عبادت چهار پایان است از روزی که خلق شده اند در رکوعند و هم عبادت ملائکه
آسمان دوم است از روزی که خلق شده اند در رکوعند و تسبیح میکنند و سجده عبادت حشرات است همه در خاک اندوهم
عبادت ملائکه آسمان سیم در معراج فرموده که بآسمان سیم رسیدم صفوف ملائکه سجود دیدم همه بودند پرسیدم این
چنین عبادت ملائکه سیم است همه در خضوع و خشوع و تسبیح و تقدیس بودند جبرئیل گفت از روزی که خلق شده اند
در این عبادت اند تا قیامت و از خدا طلب کن که این عبادت بتو دادست تو علی شود پس گفت سلام بر او کنم
سلام کردم حق تعالی سلام را بگوش آن جمیع ملائکه لا تحصی میرسند سر بلند کردند و رد سلام کردند باز بسجده رفتند
لهذا در سجده در نماز اقتدا و ذنوب شدند در رکوع و هم چنانکه عبادت ملائکه آسمان اول و دوم و سیم و چهارم بآسمان چهارم

در معراج برای دخول [illegible] طلب شدند و قعود در نماز برای تحیات و جلوس بین السجدتین عبادت که بهما و تعلیا
وجود و مدرست و اینها همه عبادت ملائکه آسمان چهارم است از روزی که خلق شده اند بر ان افتاده اند تسبیح و
تقدیس میکنند شب معراج حضرت او صلی الله علیه وسلم دید و بار جبرئیل این عبادات طلب کرد عطا شدند و مرد مصلی
چونکه در جمیع انتقالات ذکر مشغول است در شمول امر آیه الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم میشود
و این همه دلیل بر افضلیت نماز است و هم نماز جامع انواع عبادات است غیر انفاق مال از جمیع انواع اذکار
از تهلیل و تکبیر و تحمید و تسبیح و استغفار و دعا و شهادتین ایمان و تلاوت قران و صلوات و تحیه و از اعمال بدنیه
چون صوم که امساک است در هر چه بر صایم حرام است بر مصلی نیز حرام است باید امساک کند و زیاده تر چون کلام
و حج که قصد بیت الله است نماز نیز قصد بیت الله است و هم شرائط بشروط و خروج است و هم جامع جهاد نفس است
بخشوع و نفی خطرات که مشتهای نفس است و در حدیث جهاد النفس جهاد اکبر جهاد است و نماز ثمره عظیم است
برای درخت حیوان انسان و درختی که این ثمره نداشت آتش او را نمی سوزاند یعنی چوبی که صاحب ثمره باشد
چون درخت تازه آتش او را نمی سوزاند حتی خشک شدن ممکن نباشد آتش با او افروخته نمیشود و او را نمیسوزد بلکه
بواسطه چوب دیگر افروخته و سوخته میشود و مراد اهل طاعت خصوصا طاعت نماز که آتش او را نمیسوزد مگر بواسطه
تعلق با خلاق ذمیمه و دوستی با نامرد و فاسق اما شجره بی ثمره خشک و درخت بسیار خوب آتش با او افروخته میشود خصوصا
چوبی که صاحب ثمر نباشد چون نیم بصاحب شک که بگردی از آن نمی میشود بسرعت در آتش او را میسوزد و بعد از آن حق
آن هر نوع را حیثیت خلق فرموده تا عباد از این دو نوع عبرت گیرند و تصور این حالت حکمت نمایند و امام غزالی رحمه
الرحمه در شرح حدیث الصلوة عماد الدین فرموده زیرا در دو ارکان است و نوع مرتبت العزت جبار است بقیام
در رکوع و زیاده تر بسجود و در جمیع روی زمین خدمتی است مطلوب گشته و خدمت بزرگان نباید پست و تهاون بلکه

بجد و جهد

فضایل صلوة

فضایل صلوة

بجد و جهد و تذلل باید کرد و حکما گفته اند نماز امانت است نماز خدمت است نماز قربت است نماز سر دین است نماز مفتاح خیرات
و طاعات نماز بنده که است نماز زاد آخرت است نماز سبب دخول جنت است نماز حجاب دوزخ است نماز عماد دین
حدیث دیگر الصلوة نور المؤمن و این حدیث مرده است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که باعث او که در دنیا نور روی
مومن و جمالش پیدا میکند تارک نماز ظلمت است و این مشاهده میشود و نور قلب مومن است و هرکس که حضور
و خشوع ادا کند احساس انشراح سینه و قلب خود میکند و انشراح سینه علامت نور قلب است که پیدا شده و هم نور
قبر میشود نمی بینی که روایت شده دو رکعت در تاریکی شب کنید برای ظلمت قبر حدیث است صلوة الرجل نور
فی قلبه فمن شاء منکم فلینور قلبه حدیث دیگر الصلوة میزان فمن اوفی استوفی یعنی نماز ترازو است که
هر کس طالب حیات سعادت باشد باید از قوت حیات سعادت که قوت است بنماز پیمانه کند و اگر مصلی نماز را
با مراعات ارکان و ابعاض و هیئات و سنن و آداب ظاهره و باطنه چون خشوع و حضور تماما ادا کرد اخذ
حق و مزد خود بکمال خواهد کرد برادران این حدیث اشارت بآنست که کسی چون تطفیف کرد وعید ها
که در حق تطفیف نازل و روایت شده هم روایت در حق مصلی شده که چنین حضور خلق نماز را نیکو تمام با
خشوع میکند در خلوت نه و دیگر حدیث الصلوة مکیال فمن اوفی اوفی به یعنی و من طفف فقد علم ما
للمطففین حدیث دیگر که ملائکه اعمال بنی آدم مینویسند وقتی که کسی از نماز فارغ شد از یکدیگر می پرسند آیا ربع
نمازش ناقص است یا ثلثش مثلا زیاده تر یا کمتر حساب میکنند انقدر با حضور بجهه ثواب مینویسند یا قیراطی مینویسند
و خشوع و حضور مثلا هر کدام حاصل شده و آن ذکر حاصل است و اگر مشتهای نماز خشوع است نزد بعضی از
علمائی که اهل باطن اند خشوع را در جزء نماز گفته اند و بعضی از آنها برآنند که فوتش مبطل نماز است ابن
عباس علیهما الرضوان روایت است که وقتی که نبی علیه الصلوة مبعوث شد مامور شد امر کنید به پنج خصلت خصلتی بجب

المثال یکی نماز گفت مثل نماز کمثل رجلی است طلب کند بخدمت و حضور پادشاهی او اذن این داد و پیش پادشاه
بالطف و مرحمت تعالی باو کند حاجت او برآورد پس اگر کسی ادنی مبالات بحضور و ملاحظه او نکند و روی
بپادشاه نکند نگاه بطرف راست و چپ کند البته محروم الطاف پادشاه میشود و فافهم برادرا که از اهل غفلت
مغفلی هرچه در نماز خوانده میشود بخوانند و انقضا بجو و کند حضور در نماز و بدست آوردن آن سعادت و دولت
بپایان سهل است و باستحضار معانی آنها استغراق بحضور میشود و از اول نماز تا آخر مناجات با رب خود میکند و کم نزدانست
اگر شهادتین بالدین و دیوانه نباشد تعلم معانی آنها میکند نمی بینی که بزبان فارسی بمحبت عربی بعده کم زبان عربی
میآموزد و به محبت ترکی کند لکن پس عذر نباشد اگر مرد مصلی عاقل باشد دلش بکار خود میسوزد و علاجش میکند و از
طرف آنچه لازم است است خواندنش استحضار هرچه خوانده میشود و هم ثواب است و معلوم سؤال مقصد دین و دنیا از خدای تعالی
در نماز بقبول و بحصول نزدیکتر است کسی اوقات دیگر عبد از خدای تعالی طلب کند خصوصا در جمیع عمر خود کلی لا بد ازین
بکرات و مرات آن دعاها جامع مطالب … از خدا که عبد مصلی مشروع که چه است ثم و ثانیا تخلف قبول ندارد و از دعای
ثبوت بر هدایت و سلامت و هدایت بخشیدن او و این دعا در قیام بین یدی رب خود و در جلوس بین السجدتین طلب
عفو و مغفرت و رحمت و هدایت و عافیت جسد و ایمان و اولاد و اموال و خصوصا در تحیات در قعده و جب طلب
سلامت ایمان و جسد خود و سلامت اهل و بیت و خدای تعالی بمرحمت قبول اینها از مصلی در صلوة مشروع کرده بشرط
آگاه دار معانی باشد و اگر نه طلب حساب … که معلومات باشد باین دوام و تکرار همه مقبول شد ما از غفلت
دین سؤال و خسارت … باین خسارت دهند چه ضعف ایمان و چه نهایت حمق است و اما
افعال نماز معنا لا نداند تا ملتفت باستحضار آن نشویم اما باید از اینکه قیام بر رب العزة است و سجده تذلل بر جلال
رب العزة است بر این هم پس لا بد است از نیها غافل نشویم و از حضرت علیه الصلوة والسلام مرویست که خدای تعالی در جهت …

موذن

فضایل صلوة

موذن میفرماید صدق عبدی ملائکه گفت الله اکبر در بین ملائکه میگوید صدق عبدی بشارت عظیم است
زیرا که گفت حی علی الفلاح یعنی بیایید باین کاری که فلاح و رستگاری از غضب خدای و عذاب قبر و قیامتی باو است
خدای تعالی چون کلمات در بین ملائکه میگوید صدق عبدی میگوید و گفتن صدق عبدی وعده باینست که او
بنماز عبد را رستگار میکنم از غضب و عذاب و هلاکت وان الله تعالی لا یخلف المیعاد ولذا حق است که حضرت
فرموده نماز خیر موضوع است و گفته اند اصل و جمیع اینست که انسان در نماز متعاهد در قلب خود باشد اینکه غرق تفکر
در مالایعنی نباشد کل بار بدل آید معالجه و رفعش با یعنی کند حال خشته جهاد و دشوار و افضل است و کسی که در غیر
نماز چنان نکند در نماز مالک بقلبش نمیباشد برادران فکر کنید اگرچه تفکر در مالایعنی در حد نفس خود مذموم است
و این هم دلالت بر مزید فضل نماز میکند فافهم قلت اگر مصلی امام باشد وقتی که نعبد و نستعین و اهدنا
تا آخر فاتحه میخوانند و السلام علینا در تحیات میگوید باین دعاها کل یا برای جمیع مؤمنان هم اراده کنند
تا برکاتش عمو و برادرها کند و اما طریق حضور ماموم در جهریه چنین که امام فاتحه میخواند اینست که بسم الله الرحمن الرحیم
خواند ماموم بدل نه بزبان بگوید اللهم ارحمنی بجاه هذین الاسمین المعظمین الحمد لله رب العالمین
خواند ماموم بدل بگوید لک الحمد علی نعمک و علی ما حفظتنی من نعمک دوباره الرحمن الرحیم گفت بدل
بگوید اللهم ارحمنی فی الدنیا والآخرة یا مالک یوم الدین و تکرار رحمن الرحیم در فاتحه نزد ما عظیم است از
رب العالمین معبود را ایاک نعبد خواند بدل بگوید اللهم اعنی علی عبودیتک و ایاک نستعین خواند بدل
بگوید اللهم اعنی علی طاعتک اهدنا الصراط المستقیم خواند بدل بگوید اللهم ثبتنی علی ما هدیت
و اهدنی الی ما لا اهدیت غیر المغضوب گفت بدل بگوید لا تغضب علی و لا الضالین گفت بدل بگوید
رب لا تضلنی و اعفنی و اغفر لی و اهدنی آمین گفت بدل بگوید یا رب استجب دعائی وای ما خوانیم ان شاء الله تعالی

* قلب صح

در کل یکی از اینجا یا دانکه حدیث زعم کنید که وقتی گفت الحمد لله خدا تعالی با ملایکه میفرماید حمدنی عبدی
و بکذا تا اخر الحمد و وقتی امام سوره میخواند استماع آن ثواب عظیم است جهد کن تا دل در خیال نیفتد و در همه
دعای امام آمین بلفظ بگوید نقل است که جبیر رضی الله عنه وقت وفات وصیت کرد که کیفیت نجات در چهار است
نماز با سهو و غفلت و صوم با غیبت و دل با خیال و قوت حلال مرویست که یاد مرگ کن در نماز کسی یاد مرگ
کند در نماز لایق میشود که نماز را خوب ادا کند یعنی یاد مرگ پیش از احرام نماز بیاد مرگ خیالات دنیا
در دل نماند حضور که از عبد بعینه مطلوبست میشود لاکه از دنیا بیرون میرود خشوع پیدا میکند و گفتم یعنی پیش از احرام
زیرا شهود حضور حق بیاد مرگ در نماز کرامت دارد تامل وان قطب زمان ابو مدین مغربی نقل است که گفته
مروی شده که بتحقیق نوشته میشود از صلوة عبد الا مقداری که قلب او از آن غافل نباشد و بنا برین حدیث
علماء متفقند برانکه ثواب صلوة منفرد بقدر حضور دل او است و بعضی که جماعت کبری نباشد چون منفرد
حساب کرده اند و اگر کبری باشد اتفاقا همه مثابند اگرچه غافل باشند و بعضی برانند که غفلت دل ضرر بمنفرد میرساند
و لیکن تا نه با اهل جماعت آیا کبری باشد یا نه و حدیث سابق را حمل بر منفرد کرده اند و مقوی این قول آنست که این
اشارت احادیث علماء چنانچه مفهوم کرده اند که الله سبحانه و تعالی بنا بحضور دل یکی از اهل جماعت جبر غیبت قلوب
غافلان میکند و مراد از حضور دل امام است خدا جلت رحمته عفو برکت حضور دل امام بر جمیع اهل جماعت غافلان
میکند برای لیلی ذی فردی بفضل خود صلوة کامل نوشته میشود یا که نماز لیلی فرد در از افراد اهل جماعت جمع صلوة
واحده است لهذا استفتت امام صالح باشد و قول کعب الاحبار برانکه ذکر شد بدلیل آورده اند که فرموده در توریة
دیده ام که از امت محمدیة کسی سجده می افتد خدا تعالی جمیع صفوف خلفش عفو میکند و مراد از آنکه کسی سجده میافتد
امام است که غافل نباشد و مراد صفوف ماموم است و اما کعب گفت بعینه نیست مثل وسط غیرها ایستم باوجود فضل

صف اول است

فضایل صلوة

صف اول است که آنت یا نه پیش از همه کسی ایستاده باشد بسجده اوا امر زیده شوم یعنی بر امام حصر نکرده بلکه تعمیم نموده
آن مرد غافل نباشد وجه ماموم باشد و از اینجا بدانست عظمت اینست که بعضی سلف صالحین رسیده که در وقت
جماعت نماز بسته شد خدا تعالی نظر بدل امام و ماموماان میکند اگر خیر در دل امام بود یعنی غافل نبود برکت حضور
دل امام از جمیع ماموماان رضی میشود و نماز شان قبول میفرماید و اگر خیر در دل امام نبود و نظر بدل ماموماان میکند حتی
اگر در دل یکی از وی ما خیر بود از اهل جماعت راضی میشود و نماز شان قبول می فرماید و عفو شان میکند و اگر جمیعا
غافل بودند خدا تعالی نظر برین میفرماید که آن جمیع در اول کار برای رضای و عبودیت او قیام بین یدی او
مجتمع شده اند از همه راضی میشود و نماز شان قبول میکند مترجم میگوید پس از شنیدن این رحمتها تارکان جماعت
اگر از خبث احوال نا زهره طرق بشوند حقست اما احتیاط نیست که اعتماد بر قول اول دهیم که گفته هرگاه
جماعت کبری نباشد چون منفرد حساب است مترجم گوید در کتب فقه تفحص کردیم ندیدیم جماعت کبری چه حاصل شود
و اگر کسی در کتابی تعینش دیده الی وقت فراید جزاه الله خیرا اما قیاس بر افتراط عدد جمعه چهل کمتر نباشد بعید
بگویند جماعت اکبر اینست چهل یا قریب بچهل باشد حدیث است که نماز کن چون نماز مودع حدیث است که زید از امام عم
رضی الله عنه بر عمال خود نوشت که بتحقیق اهم کارهای شما نزد من نماز است پس هر کس حفظش کند معلوم دین
خود شد حفظ کند و کرده و هر کس تضییع داد آنکس لحق ما سوای او از دینش ضایع کننده تر است و مراد امام عم
علیه الرضوان آنست که حمایت دعیه کند از تضییع نماز زیرا هر کس نماز نبود ضایع ندارد یا که تی دین را بضایع ندید
و آیة ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر رالیل بر انست حدیث است من لم تنهه صلوته عن الفحشاء
والمنکر لم یزدد من الله الا بعدا حدیث است لیصلی الصلوة بغیر وانداخت چیزا و سوا از اوایش در وقت
خود و آن نماز خیر است برای او از همه اهل و مالش پس ابوالزر انقدر برای اهل و مال پیدا کرده کنالنشتها

واگر سال بیچاره و بدحال خواهی ماند هزار ریگی برای آن کار که بحدیث بملک تو خبر نرسیده است از بهر این کار خواهی زحمت
مشقت نمیکنی عن قتادة ان دانیال علیه الصلوة بیان اوصاف امت محمد کرد من جمله گفت نمازی میکنند
اگر قوم نوح میکردند غرق نمی شدند و اگر قوم عاد میکردند باد صرصر او را نمیبیند و از سانیدند و اگر قوم ثمود
میکردند بصاعقه هلاک نمیشدند پس قتادة که این حدیث را روایت کرد گفت علیکم بالصلوة فانها
خلق المؤمنین پس معنی این مکتوب معلوم میشود که ای مقصران برکشید و ای مقصران اندیست نکردنش و ای معیلان
غافلان و را و را این نعمت عظیم با دارش بحق کوشند حدیث است هرکس نماز کرد یعنی نماز جمیع اسباب دارش
باشد آنکس آن روز در ذمه الله باشد و در عهده خدا باشد که عهد کرده محافظ عبد باشد که چنان باشد فلا یطلبنکم الله
من ذمته بشیء یعنی نوعی نکنند که خدای تعالی بهیچ شی از ذمه از تو مطالبه کند زیرا خدای تعالی هرچه از ذمه خود طلب
معلوم باد بر رسد پس کشانکشان بر سر روی او را بجهنم ببرد حدیث دیگر من نور بالصبح نور الله قبره و قلبه
و قبول صلوته یعنی هرکس نماز صبح کند چنانکه افق آسمان روشن شود حمده و مداوم باشد بر فعل نماز صبح در اول وقت
باین فضیلت مذکوره که تنویر قبر و قلب و قبول نماز است فایز میشود حدیث دیگر هرکس حاضر نماز جماعت صبح شود
و هیچ رکعت ازو فوت نشد کانما احیا نصف شب کرده و عشا همچنان کانما نصف احیا کرده و از حدیث دیگر
مفهوم میشود که هرکس این عادتش باشد دو برات باو عطا میشود براتی از نار و براتی از نفاق حدیث دیگر
الصلوة تسود وجه الشیطان و سیاه شدن روی شیطان کنایه از ذلیل است روایت است که نماز اعظم اسلحات
برای مومن بر شیطان روایت که وقتی کسی داخل نماز شد خدای تعالی روی رحمت باو میکند تا دلش حاضر باشد
روی باو میکند و روی بر نمیگرداند مگر ازو فارغ شود و یا بجهات دنیا بازافتد یکی از اسرار سجده است حدیث است
که آتش جهنم جمیع اعضای بنی آدم را میخورد الا اثر سجود شان که خدای تعالی بر آتش آن را حرام کرده و چند حدیث دیگر است

قال

فضایل صلوة

قال تعالی نماز را در میان خود و عبد خود تقسیم کرده ام هرچه عبد من طلب کند برای او عطا باشد و لعبدی ما سئل و نیز
گفت الحمد لله رب العالمین خدای تعالی میفرماید حمدنی عبدی که الرحمن الرحیم گفت میفرماید اثنی علی عبدی
یعنی ثنا من کرد عبد من که گفت مالک یوم الدین میفرماید مجدنی عبدی یعنی تعظیم مرا کرد عبد من که گفت
ایاک نعبد و ایاک نستعین خدای تعالی میفرماید هذا بینی و بین عبدی و لعبدی ما سئل و باقی فاتحه هذا
تا تمام فاتحه از جمله و لعبدی ما سئل است هزاران شکر و هم هزاران شکر که عبودیت و با کرم کرده شده برادران
حیف صد هزار حیف که خدای تعالی با عبد خود بین ملائکه بجواب آید و آن عبد خیالش در جای دیگر باشد و هم
در تحیات السلام علیک ایها النبی خطاب با نبی است صلی الله علیه و سلم و معلوم باد حضور مخاطب غیبت و لغو
حاشا در نماز لغو مشروع باشد پس باید دانست که خدای قادر و قیوم بقوت قاهره اشتیاق قدر تصور و تمثل
رسول خود و غیبت و حجه بحضور هر مصلی یحتمل بصورت مثالی حاضر باشد جواب سلام کل مصلی روی زمین بکر
کند حاشا الله از قدرت قاهره خدای تعالی و فضل نبی باز و بعید چنانکه از امت مثل غوث الاعظم و ابن عربی و
مولانا جلال الدین رومی سوقوت تمثل را داده باشد که در چهل خانه برای ضیافت دعوت و طلب او را نمودند در وقت
معینه ایشان در آن وقت معین در چهل خانه حاضر بودند و یا خدا بالقدرت قاهره خویش نور رسول را چون نور
شمس برکون عطا فرموده که مقابل کل مصلی به تمثل نوری حاضر میشود و رد سلام می کند و یا خدای تعالی از قدر قوه
سمعیه باو عطا در مطلق فرموده که السلام علیک ایها النبی جمیع امت را می شنود و معلوم که خدای تعالی
هم معرفت همه اشخاص امت باو عطا فرموده پس یکبار به علیکم السلام جمیع رد سلام میکند یا میگوئیم اسرار
النبوة نهایت ندارد و کیفیت حضور نبی و رد سلام که موجود است نمیدانیم پس خجالت هر مصلی بغفلت خطاب
با نبی خود کند و چند احادیث متعدده روایت شده اند که کسی است نماز و وضوی خوب گرفته و نماز که آن نماز

کفارت گناهان او که در بین آن نماز و نماز سابق از او صادر شده می باشد بشرط آنکه شخص مرتکب کبائر نشده
و در مادهٔ کفارت بودن برای گناهان بین نماز سابق احادیث متعدده روایت شده اما در یک حدیث
اینجا هم شرط باجتناب کبیره نرسیده حتی چند حدیث روایت شده که هر کس برای جماعت برود در هر قدمی یک حسنه
و رفع یک درجه و کفارت یک خطیئه می باشد مرویست که اعظم الناس اجرا فی الصلوة ابعدهم الیها بالممشی
فابعدهم والذی ینتظر الصلوة حتی یصلیها مع الامام الحدیث و این هم دلالت بر فضل عظیم
برای نماز که حتی رفتن و حتی انتظار برای او این ثواب عظیم داشته باشد حتی بمنزل خود میرسد که خطوه بر خطوه
هم حساب می شود در رحمت غوطه ور او فرو رفته می باشد و این فضل رفتن بنماز باشد ما را فضل نماز چه مرتبه می باشد
و این هم فضل عظیم است که ابوهریره رضی الله تعالی عنه روایت میکند که از آن وقت که عبد روی مسجد کرد یک ملک ثواب
او می نویسد و یکی را گناه محو میکند والله اعلم این فضل هر عبدیست که صالح باشد و خدا تعالی از او راضی باشد نه
عام است از رموز اگر چه حدیث شریف است هر کس که خواهد سخن با خدا کند قرآن را بخواند و از سر این فضل فضل نماز
بنگر که کسی در نماز باشد قاری قرآن نباید نزد مصلی صدا بلند کند مبادا نماز او بروی مشوش کند پس معلوم مناجات
عبد با رب خود بنماز افضل است و مناجات خود بقرآن خواندن است خارج نماز علاوه بر این در نماز مناجات بقرآن هم جمع است
مرویست که مصلی سه خصلت دارد از عنان آسمان رحمت بر سرش می ریزد و ملائکه احاطه او می نمایند تا عنان آسمان و ملائکه
ندا او میکنند میگویند اگر مصلی می دانست مناجات با که دارد بر نمیگردید و مدام نماز میبود و ظاهر است این فضیلت
برای کسی است که نماز را بالخضوع و خشوع غیر غافل بخواند حدیث دیگر هیچ حالتی از احوال عبد نزد خدا دوست تر نیست
از اینکه خدا او را ببیند در سجده برود و پیشانی بخاک آلوده شود و در همه احوال [illegible] از خدا تعالی نزدیکتر است
مستند این حدیث آیهٔ واسجد واقترب فرموده و در حق عبادت ذکر نموده و نماز مفتاح جنت است که کلید صفوت دارد

صفوت

فضائل صلوة

و صفوت ایمان نماز است و از صاحب مفتوح است تا اقرب است که حدیث بشد الصلوة مرضاة
للرب و حب الملائکة و سنة الانبیاء و نور المعرفة و اصل الایمان و اجابة الدعاء و قبول الاعمال
و برکة فی الرزق و راحة البدن و سلاح علی الاعداء و کراهة الشیطان و شفیع بین صاحبها و بین ملک
صاحبها و بین ملک الموت و سراج فی قبره و فراش تحت جنبیه و جواب للمنکر والنکیر و مونس فی
قبره الی یوم القیامة فاذا کانت القیمة یکون ظلا و تاجا علی رأسه و لباسا علی بدنه و نورا یسعی
بین یدیه و سترا بینه و بین النار و حجة له بین یدی ربه و ثقلا فی المیزان و نورا علی الصراط و
مفتاحا للجنة لان الصلوة تسبیح و تحمید و تقدیس و تعظیم و قرائة و لان الصلوة افضل الاعمال
لاول وقتها ابن بادرش مراد اینست که نماز درست با همه آداب ظاهره و باطنه سبب این همه نعمتهاست قیل
ان مثل الصلوة مثل کسیست بزرگ کریم اطعمهٔ لذیذه و اشربه درست کند از یکی لذت چشیده چیز دیگر
لذت دیگر خدای لطیف جواد کریم دعوت عباد خود بنماز فرموده افعال مختلفه در او مشروع کرده طلب تعبد تشرف
باو ما نعم و در هر یکی برای غیر اهل غفلت لذتهاست صفوت نماز هم و لذت نماز خطاب در بین عبود و معبود است
میدهد که یک نماز اعظم تر از همه لذیذ دنیای فانیه است فافهموا یا اخوانی واعقلوا یا احبائی وافرحوا یا اصحابی
و نقلست قال ابن القیم الصلوة مجلبة للرزق حافظة للصحة دافعة للنقمة جالبة للبرکة
سیما اعطیت حقها من التکمیل ظاهرا و باطنا حدیث نماز مثل نهریست از آب شیرین بر در
کسی جاری باشد که روزی از آن پنج بار غسل در آن نهر کند آیا هیچ چرک بر تنش میماند یا نه و احادیث که کسی وضو
کامل بشوید و دو رکعت نماز کند خدا هیچ گناه ما تقدم و ما تأخر او را عفو میکند بسیارند اما در حدیثی قید هم است
که در آن دو رکعت لا یحدث فیها نفسه یعنی در حضور باشد و نفسش بخیالات دنیا مشغول نشود علاوه برین قید [illegible]

ان العبد اذا قام یصلی اُتی بذنوبه کلها فوضعت علی رأسه وعاتقه فکلما رکع او سجد
تساقطت عنه واین حدیث ظاهرش بشارت عظیمه است زیرا نه مقید بشرط حضور است و نه مقید
بصفت فوت است اما بعید نزدیکست این فضل عظیم برای مصلی خاشع و خاضع باشد و مراد از ذنوب
صغایر باشد برادرانا امید است که صغایر مراد باشد برای ما که خاشع نیستیم هم کفارت باشد بخ بخ بسیار بشارت
هزاران شکر مرویست اول وقت یعنی وقت گذاردن نماز در اول وقتش رضوان الله و وسطش رحمة الله
و آخرش غفران الله مرویست که روزی حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بجماعتی از صحابه گذر کرد گفت اتدرون
ما قال ربکم یعنی آیا دانسته اند که چه فرموده پروردگار شما تا سه بار اتدرون ما قال ربکم حدیث فرموده گفتند
نه فرمود که ان ربکم یقول من صلی الصلوة لوقتها وحافظ علیها یعنی هر کس نماز شود در وقت خود گذارد
ارکان و واجبات و ابعاض و آداب ظاهره و باطنه از ابعمل آورد و حفظ کند ولم یضیعها استخفافا بحقها
و بضایع نکند نماز را یا بترک یا بنقصانی که ذکر شد و توبه پیش چشمش حقیر نباشد فله علی عهدا ان ادخله الجنة
ومن لم یصلها لوقتها یعنی بتاخیر از وقت خودش ولم یحافظ علیها یعنی چنانچه بیان محافظت محافظت
نکند و یضیعها استخفافا بحقها حتی که ذکر شد بحیز را نران شئت عذبته وان شئت غفرت له
یعنی در مشیت خدا باشند اما بعزته اینکه تقدیم عذاب فرموده از عذاب نزدیکست و ... از احار مغفور میشوند
عن عمر علیه الرضوان قال رأی رسول الله صلی الله علیه وسلم رجلا صلی فاخف صلوته قال اتدرون هذا لو مات
علی هذا مات علی ملة غیر محمد پس ای عزیزان هر کرا ذره ایمان بود این مقدار تهدید کافیست و لا امروز
غافلان متنبه نمیشوند مرویست که بعضی صحابه نماز کردند و بانتظار نماز دیگر نشستند حضرة رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
بشارت باشد که خدای تعالی فتح الباب سماء از شما کرده و مباهات بشما بر ملائکه کرد و گفت ببینید بعبادم که نماز فرض را
ادا کردند

فضایل صلوة

ادا کردند و منتظر نماز دیگر نشستند مرویست که هر کس چنان کند مادام سخن نکند و نشست چنانچه در نماز
باشد بلا حضور در ثواب است و ملائکه شمار مسجد صلوات بر او نمیدهند و دعا میکنند و میگویند اللهم اغفر له
وارحمه و توبه او را قبول کن و رحمت بر او نازل میشود تا بر بیرون نماز کنند قرع رحمت الهی میکنند و مداوم
قرع باب رحمت کند البته تا آخر فتح الباب بر رو میشود یعنی مغفور میگردد مرویست منزلت نماز در دین بمنزلت
سر از بدن است از جسد پس که سر انسان چون بریده شود حیاتش نمی ماند و چون اعضاء دیگر هر چند بریده شود حیات
میماند اما نقصان میشود لهذا امام عمر و علی علیهما الرضوان ترک نماز بکفر دانسته اند یکی از چهار مذهب اسلام که امام احمد است
علیه الرحمه تابع بقول ایشان است پس بر راه نماز چقدر سر نشسته در دین معلوم که چقدر موضوع است از دین برای آنست
عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما که پیغمبر گفته چه عمل از اعمال تمام خیر تر است فرمود الصلوة پس گفت پس چه عمل فرمود
الصلوة تا سه نوبت این دستور بالصلوة جواب داد مرویست که هیچ چیزی در دین نیست که برکوع ارزد تا بشیطان
کسی که اهل دین باشد و اهل نماز نباشد خیر از دین نمی بیند مرویست خصلتان لا تکونان فی عبد کاسلانی عمله
تبقا المحاسن الصلوة و صدق الحدیث حدیث است خدای تعالی خوش میشود از جوانی حیوان ... که در سر
کوه اذان گوید پس نماز کند خدای تعالی بملائکه میگوید که نگاه کنید بعبدم که اذان گفت و نماز گذاشت بتحقیق او را عفو
کردم و او را به بهشت میبرم و هم یکی صحابه در خدمت بر سر حضرت داشت حضرت فرمود که غنایم کافران آمده برو
کن چه میخواهی تو میدهم گفت یا رسول الله از تو بزرگتری نیست نزد خدا آخرت میخواهم حضرت فرمود اعانت کن
دهند بکثرت سجود یعنی در آن بین که شفاعت تو میکنم تو نماز بسیار کن تا مستحق شفاعت من شوی ای عزیزان اگر
عبادتی افضلتر از نماز می بود بآن عباد امر میفرمود که بوسیله سازد و بکند و ربیعه علیه الرضوان گفت آب وضو
بار حضرت آوردم که وضو گرفت فرمود طلب کن هر چه میخواهی همان سخن گفت که صحابه مذکور بار گفت که آخرت

و رضای خدای خواهم حضرت رسول صلی الله علیه و سلم با و گفت اعانه ام بده بکثرت سجود حدیث است که هر کسی وقت نماز
بتمامی بگیرد و بتمامی نماز کند و تمامی رکوع و سجود و حضور و خشوع بعمل آورد نماز بر سرش می ایستد چون
پارچه سفید منور و میگوید خدا ترا حفظ کند که مرا حفظ کردی یعنی از خلل و در های آسمان باز اند مفتوح میشود
تا بمقام قبول برسد و شفاعت صاحبش میکند و اگر خلاف مذکور کرد چون پارچه سیاه می ایستد و میگوید
خدا ضایع کند ترا بضایع بردی چنانچه مرا ضایع بردی و در های آسمان از و بسته میشود و چون لباس کهنه او را پیچیده
میکنند و بروی او می اندازند یعنی مقبول نمیشود حدیث است که مادام مومن محافظ نمازش باشد شیطان
از و مخوف و متنفر میباشد یعنی هر کسی که اهل نماز باشد و حفظ ارکان و آداب ظاهره و باطنه آن کند شیطان
جرئت بر اغواء و گمراهی او ندارد و اگر محافظت نباشد و بعضا بعض اداء و بعضا ترک کند جرئت براو پیدا میکند و او را در
مهالک عظیم می اندازد و طمع در و پیدا میکند و سابقا عرض کردم که نماز سلاح مومن است بر شیطان پس این
حدیث مراد او معلوم میشود حدیث ذکر الصلوة امان فی الارض یعنی باعث امان است از تعجیل
گرفتاری دنیای و غضب جباری بسبب گناهکاران چنانچه حدیث است که خدا هر وقت اراده کند که عذاب
بر اهل ارض نازل کند چون نظر بعمار مسجد نمود که متحابین فی الله و مستغفرین بالاسحار اند صرف عذاب
میکنند حدیث است که در کوه ذا آدم علیه الصلوة و السلام چون دملی برو فتاده قیام نمود نماز کرد به پایین آمد
بسینه اش رسید پس قیام نمود نماز کرد با بهام پایش رسید پس قیام نمود نماز کرد خراج نماند نقل است که وهب
بن منبه گفت نیست وسیله در طلب حوائج و رفع مصائب نزد خدا تعالی چون نماز حتی مومنان اولین
و انبیاء و عظمای اوها طلب کشف کرب عظیم بنماز کرده اند و امید داشته اند و کمی نبوده که بروی روی بهد بفزاع بفعل نماز
نیایند او را بوسیله نسازند حدیث است کان اذا حزبه امر صلی یعنی وقتی کار مهم روی داده و برو نماز مشغول شدی

ویاغمی

فضایل صلوة

و یا غمی باو رسید که شروع بنماز کردن سنت نمودی بامید کشف آن مهم برکت آن نماز زیرا متعین است
بر دفع جمیع بلاها با عانه خالق که معنی آن نماز قصد او کند و بقای او و تقرب بید الجود و لشأن بر برکات
در حق کسیکه روی باو کرده حمایت او کند و کفایت او باشد چه جای خالق اکبر جل جلاله و حتیا بالکلیه روی باو
ظاهرا و باطنا بنماز ممکن میشود اطاعت علی شود لهذا نماز خیر موضوعت و لهذا کان علیه الصلوة و السلام
اذا حزبه امر صلی و قیل قال سنبه ان الحوائج ان تطلب الی الله عند الی الصلوة و کانت الامور العظام
تکشف فی الاولین بالصلوة کلما نزل باحدهم کرب الا کان مفزعه الی الصلوة و روایات مر وصحی
کرب بقا عرض کردم و با بنیها فضل و نفع صلوة الحاجة که در مکتوب علیحده نوشته ام معلوم میشود و مرغوب علیه باشد
خصوصا که حدیث است که چون بحضرت علیه الصلوة و السلام اندوهی رسیدی فرمودی یا بلال ارحنا بالصلوة یعنی
ازین اندوه ما را نجات ده بنماز و در حدیث خود این بنده که حق تعالی خواهیم جسم و روشنی چشم در نماز خواهیم نهفت
چنانچه حدیث و قرة عینی فی الصلوة و اما این زمان کسانی خود را مسلمان میخوانند که راحت در معاصی
میجویند و روشنی چشم در محظورات و تعبیرات بندو بزینت و زیور زنانه و تماشا می دانند دین محمد حسرتا
برای او ما میکنیم و لا دارم میترسم اگر بگویم زبانم بسوزد و اگر نگویم دلم بسوزد چشم تاریک میشود بیت مرا درد است
اندر دل اگر گویم زبان سوزد و گر پنهان کنم ترسم که مغز استخوان سوزد نقل است که عبد الرحمن بن عوف علیهما
الرضوان روزه سنت کمی داشت باو گفتند چرا روزه کم داری گفت میترسم که از فعل نماز ضعیف شوم نماز
مهتم تر است روی اول ما یحاسب به العبد یوم القیمة صلاته فان کان اتمها کتبت له تامة
فان لم یکن اتمها قال الله تعالی للملائکة انظروا هل تجدون لعبدی من تطوع تکملون بها فریضته ثم
الحدیث یذکر الزکوة و الصلوة کذلک علی ذلك رحمة الله علیه فانه وجد فضلك فی میزانه قیل له

ادخل الجنة مسروراً وان لم يوجد شيء من ذلك امرت به الزبانية فاخذ بيده ورجله ثم قذف
به في النار باجعه این مرد تارک الصلوة نبوده پس واویلا برای تارکان صلوة وظاهر این حدیث که
جبر بالنقص فرائض بسنتهاست لایق بهمه کس نیست بلکه لایق بکسیست که اسباب استحقاق آن رحمت داشته باشد
چونکه خدای تعالی ازو راضی باشد والله اعلم ودرین همه طاعات بسیار در حق انبیا امر بانعام او کنند نیز شود جبر
نقصانات نشود نه غیر او ودلالت بر افضلیت او می‌نماید روایت است خمس صلوة این پنج نماز هر کس
محافظت نماید باشد برهان ونور ونجات او شود در قیامت واگر محافظت او ننماید باشد نه برهان ونه نور ونه نجات او
شیئاً وحشرش با فرعون وهامان وقارون وابی بن خلف خواهد شد حدیث دیگر روز قیامت از عملها اول حساب
با او از نمازست اگر نمازش درست وصالح باشد سایر عملش صالح ومقبول خواهد شد واگر فاسد باشد سایر عملش
فاسد ومردود خواهد شد ای عزیز فکر کن وقتی که مقبول نشد سایر طاعات موقوف بر نماز بوده طرف باشد
ومعلوم که نماز خیر وافضل همه طاعاتست لهذا فرمود نماز خیر موضوعست عماد الدین است برادرا اینکه
همه طاعات بوحی بعد بواسطه جبرئیل علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام از امت مطلوبه مقرر شده فرضیت فرایض
خمسه بوحی بلا واسطه شب معراج فرض شده واینکه در شب معراج از امت مطلوبه مقرر شده فرضیت
وواجبات غیر نماز فرض نشده بلکه خصوصاً او فرض شده دلیل قویست بر افضلیت نماز وهیچ طاعتی
فضل نماز ندارد ونزد خدا تعالی چون او عظیم نیست حدیث دیگر ملکی موکل است بر اینکه در هر وقتی نماز
بسوی زمین ندا می‌کند که ای بنی آدم برخیزید آتش که بنفس خودتان افروخته‌اید بفعل نماز خاموش کنید
حدیث دیگر هر کس بعد نماز را ترک کند خدای تعالی نامش مینویسد در دفتر فلان باد خلاف ناریعنی اگر تو بگو
ورنماز قضا نمی نامش محو میشود مرویست که حضرة صلی الله علیه وسلم در حق تارکان نماز کند یا ... فرمود والله اعلم

تارکان

فضایل صلوة

تارکان نماز باین اشکال از وجه‌ها این تجاهر بالفسق واین عصیان رب العزة کرده شود کبیرا میکوشیم
کردن شمار قطع کنند وبنا باین حدیث نزد امام شافعی رضی الله عنه تارک قتلش حلالست بشرط آنکه اگر
اخراجش از وقت ضرورة وآنان که تعلم مبطلات نمازشان نمیکنند همه نمازشان باطل است وهمین حکم دارد
وافضل وخیرترین اعمال نماز ادا کردن در اول وقتش است وتعجیل برای ونیت نماز افضلست چون نماز
صبح بجماعت مستوابی چون نماز صبح جماعت حضرة علیه الصلوة والسلام فرموده حاضر شدن جماعت
صبح احب ترست از قیام واحیای شب تا صبح وهر کسی نماز عصر که بجماعت بکند ونشست بانتظار مغرب
نشست مشغول بذکر وتلاوت بود نه غیر چنانچه در نماز باشد حساب است او بهم بعتق هشت غلامان از اولاد
اسمعیل وسبب مغفرتست وبلکه شفاعت او میکنند ملائکه آمین برادرانی بعد از نماز صبح
تقسیم ارزاق وبعد از عصر تقسیم خلعت باطنی میشود ولهذا افضل برای نقشبندیه آنست که مجلس توجه
وختم وبرای قادریه عقد مجلس حضوریه بعد از عصر باشد تا همه صور تمامی مذکور فایز شوند برادرا فضل نماز
چنانست که در بهشت کل عبد برای پنج وقت نماز حضرة جل وعلا کریم بصحبت ملائکه کرام هدایای برای آن عبد بهشتی
میفرستند که در بهشت او موجود نباشد برادرا پس معلوم که افضل عبادات نماز است که ولدینا مزید در اوقات
نمازها نعمتهای مخصوصه مزیده از نعمتهای بهشتی آن مرد مصلی کرم وعطا وابداع فرماید که در بهشت او نباشد
برکت فعل نماز که در دنیا کرده برادرا چنانچه مفهوم میشود اگر تارک الصلوة بسبب ایمان نشد در بهشت رفت ازین
اکرام وحالات ونعمت بی نهایت محروم خواهد شد والله اعلم برادرا واقعه مقرر شدن این پنج فرض نماز چنین بوده
که در معراج پنجاه نماز فرض شد پس وقتی حضرة رجوع کرد بموسی رسید پرسید چه فرض شد حضرت فرمود پنجاه
نماز موسی گفت امت تو بهلاک خواهد رسید زیرا طاقت روزی اینقدر نماز نمی کنند بمقام کریم رجوع کن شاید نماز تخفیف شود

رجوع کرد پنج نماز تخفیف شد موسی او را باز گردانید نیز پنج نماز دیگر تخفیف شد موسی او را باز گردانید
نیز پنج نماز دیگر تخفیف شد علاوه نه نوبه حضرت را پس گردانید پنج پنج تخفیف شد پس موسی تخفیف شد
حضرت فرمود شرمم می آید که دیگر بروم و رجا نمایم و نیز هم حکمت مقرر شدن پنج نماز آنست که نمازها بر یکی
بر یکی از انبیاء فرض شده بکفارت زلّه که و برای حضرت فخر است که جمع آنچه بر انبیا فرض شده
با امت او عطا شده و مژده است چنانچه هر نمازی کفارت زلّه آن پیغمبر که در آن وقت آن زلّه از او
صادر شده برای امت نیز کفارت گناه می باشد فلهذا در معراج پس از نه نوبه بازگردیدن بسخن موسی رجوع نمود علیه السلام
خطا آدم در وقت صبح گندم خورده نماز صبح بکفارت آن بر او فرض شده داود پیغمبر نیم روز مژده قبول توبه
نماز نیم روز بر او فرض شده توبه سلیمان در وقت عصر بوده بنا بر آن نماز عصر بر او فرض شده شام وقت بشارت
یعقوب بوده کفارت شکوه حال که نزد کسی کرد نماز شام بر او فرض شده وقت خفتن یونس از شکم ماهی برون
آمد قبول توبه شش نماز عشا بر او مقرر شده پس همه را امت محمد فرض شد و کفارت جمیع اوقات شب و روز
گردیده که بجز ای آن شکر خدا را و این هم دلالت بر افضل بودن نماز می کند که در معراج بی جمیع عبادات که همه
با نهاد شده بود مأذون در اظهار کردن امر نماز بود و این هم دلالت بر افضلیت نماز میکند از آنچه بر امت
فرض شده اول نماز فرض شده خصوصاً که اول فرض شد بسیار فرض شده پنجاه و بیخ فرض چنان
طلب شده و دلالت بر شدت مطلوبیتش می کند و این مطلوبیت را اول فضل عظیم است که این پنج فرض
ثواب پنجاه اصلش دارد و گفتهم حدیث است اوّل شیء یرفع فی هذه الامة الخشوع فی الصلوة حتی
لا تری فیها خاشعاً و هم حدیث است اوّل ما یرفع من اعمالکم الصلوة یعنی بمقام عرض اعمال پیش از
همه عبادات عرض میشود و تامل حکمت اینکه نماز های فرض هفده رکعت اند شیخ ابن حجر علیه الرحمه ذکر و نقل کرده

که بیداری

فضایل صلوة

که بیداری مسلمانان در شب و روز چه اهل طاعت چه اهل عمل دوازده ساعت است و بعد از غروب بی ساعت میشود
و حتی اهل طاعت البته تقصیر را انها دارند و خدای رحیم و لطیف بمقابله تقصیر هر ساعتی یک رکعت نماز
که افضل کفارت است مشروع و فرض کرده تا جبر تقصیر آن ساعت باز شود و حکمت اینکه نماز صبح دو رکعت است
اینست که نشست بدن اکثر از خواب که هنوز باقی است تخفیف بعبد کرده که دو رکعت بر وی فرض شده
و هم ابتداء شغل اهل عملت بار کار و بار عجلا بوده آمد ناو نقص دارند و در ظهر و عصر چهار رکعت فرض شده
چونکه کمال اشتغال و زوال کسالت بدن از روز بعد میشود و بنا بگردش عبد در طلب رزق و در وقت مغرب سه رکعت فرض
شده چونکه وتر روز است چنانچه حدیث صحیح و هم تنگی وقت و کثرت اشتغال عملت و نماز عشا بنماز ظهر و عصر
ملحق شد شاید نقص شب از روز بشود زیرا که در روز سه فرض است و در شب دو فرض و هم بوسعت وقت و آسایش است
اهل عملت که در عشا چهار رکعت فرض شد بارادت پس از شنیدن این حکمتها کسی که بشر از شدت شقاوت
که پشت از این رحمت و دولت باقیه کند بسوی که خود را مستغرق و آلوده جیفه دنیای فانیه نماید و در حدیث شریف
حدیث کرد او است که کسی اول نمی در نماز دو اینکه عمرش دراز شود نماز را خوب بگذارد یعنی بحضور دل و خشوع
و تمامی ارکان نماز را نیکو بکند الحدیث و هم حدیث در حق جماعت صبح و عشا چنان نیز آمده که این دو نماز نیکو ثقیل و گران است
نماز نماز است بر منافقان و اگر صحابه اگر چنین نمی بودند آنچه درو مانده است یعنی از ثواب برای فعل او با جماعت باشتاب به ایشان می آمدند
می آمدند اگرچه بر سر جنگ یعنی از شدت مرض شدن ناتوان او از کثرت ثواب ایشان چون چار پا با این می آمدند اگرچه از ضعفی
که عارض شده پیاده نتوانند بیایند بالجمله آنچه عرض کردم جزئی از فضیل مطلق نماز بود اما انواع دارد
و طریق فعلش وجوه دارد بهر نوع مخصوصاً نماز بادیه ای از این فضایل ذکر دارد و نیز بعضی از آن وجوه و فضایل در
سه مکتوب دیگر عرض بر اداران نموده ام چون مکتوب ترک نماز و مکتوب جماعت و مکتوب عبادات و مکتوب حج است

بین باشی بغدادی و مکتوب سنتهای نماز که چند نوع دارند ودران مکتوب حساب کرده ام حسنات سنتهای نماز
غیر فرضهای نماز شصت و نه هزار و هفتصد و هفتاد و دو حسنه است و هیچ فرض از طاعات اینقدر انواع
ندارد و این تعدد دلالت بر افضلیت نماز میکند ای عزیز بخدا لایزال قسم غالب اوقات در تأسف
احوال شمایم و شما بی خبر انید و آنان که خبردارند تکبر میکنند عوض آنکه محبت صحیح افاده کنند و خودشان کتابهای زیادی در
و سینهٔ ایشان لوح المحفوظ نیست و از یکی از علمای قزان پرسیدم که اهل قریهٔ شما اله محمد طالب بن الله
چرا مکتوبات مرا وا نمیخوانند گفت تقصیر نکرده ام زیاد تر براینها گفته ام گوش و فهم ندارند الحمد لله اما
ارجو دارم در باب تارک نماز بدانم چه گفته اند پیش من هم بگویید گفت گفته ام ترک نماز حرام است
و بدعت است گفتم دیگر چه گفته گفت عجب شما باور ندارید بسیار گفته ام گفتم آخر چه گفته بگو گفت گفتم ترک
نماز حرام است هر چند تکرار میکنم اول و آخر همین حرف را میگوید بخدا قسم به تصدیع بسیار از کتب های معتبره کثیره
جمع هر مکتوبی کرده ام آن بیچاره نه کتب های مرا داشت و نه از حرفها مکتوب مرا خبر داشت و نه زیاد تر از آنچه
از او نقل کردم گفت ای عزیزم مکتوبات محب الفقراء حاضر است و لیکن استنکاف میکنند وعظ مسلمانان بمکتوبات
مرا دهند نه به آن مستکبران ثواب میرسد و نه خوششان بایشان ثواب عظیم امروز هر فایز میشوند
و نه بایشان وعظ او مسلمانان بفهم در دین صاحب فهم میشوند انا لله و انا الیه راجعون والسلام

علی من اتبع الهدی و اجتنب الردی

کتبه عبد الکریم

سنه ۱۳۰

مکفرات

مکتوب مکفرات بعضی الفاظ که بکفر می انجامند و در دنیا و عقبا سوء الخاتمه ... لا بد است ازان که اجتناب نمایم ضرورت وبه نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وبعد برادران بدانید که پرهیز از عصیان
از فعل طاعت و حسنات افضلتر و اجتناب از منهیات و مشتبهات از امتثال اوامر زیاده تر است خصوصاً
پرهیز از اکبر کبایر متفق علیه که حدیث آنها سبع موبقه یعنی هلاک کننده نام نهاده آنها نه کبیره اند و بالاتر کبایر
که به هفتصد میرسد و اعظم آنها کفر و شرک بالله است زیرا هلاک کننده ابدیست نه سایر کبایر اعاذنا الله تعالی
منه و من سایر الکبایر آمین و اقوال و افعال کفر هر وقت از کسی صادر شد یا بوجه اعتقاد یا بوجه عناد
یا بوجه استهزا و استخفاف آنکس مرتد و کافر میشود و در جمیع مکفرات که نوشته یکی ازینها سبب مکفرات
یا اعتقاد یا عناد یا استخفاف و اعظه باین مکتوب اینها سه نزد کلی مکفری افاده کنند لازم است پس واجب است
فوراً استتابه از او کنند و اگر توبه نکرد حاکم شرع او را بکشد و اتفاق ثواب جمیع طاعات و عبادات و حسنات
ساقط و تباه میشود و بعقلی قیامت میکرد و وصد بار توبه کنند و رجوع شود ثواب حسنات جمیع نمیشود
و نزد جمیع مجتهدان مثلا اگر عمرش پنجاه سال باشد باید نماز و روزه و زکات و فطره و حج و جهاد و سایر واجبات
آن پنجاه سال را قضا کند ما سبق از ارتدادش هر چه بوده باطل و بی سود میکرد و اگر منکوحه داشت تصرف
نکرده فوراً بائنه میشود و اگر تصرف کرد پس که استعفار دید آنگاه توبه کرد بائنه است باید دوباره زن را نکاح کند
زیرا بکفران زن حرام میشود و اگر نه تا مرگ زنا میکند و اما قبل از تمام شدن عده بشوی توبه کرد طلاقش رجوع
میشود و اگر پیش از رجوع و توبه مرد با کافر ابدی جهنمی است و اگر حاکم بعد از استتابه و توبه نکردن او را بقتل رسانید
و بعد از مرتد شد ثواب قتل او را باعتقاد کافر حربی افضل است و نباید در مقبره مسلمانان او را دفن کنند

یا در مقبره کافران مدفون شود یا جیفهٔ خبیثه‌اش را سگها بخورند مبادا مسلمانان ببوی بد جیفهٔ او متأذی
شوند یا بجهود اگر ذمی در دیر و کلیسا مرده در جبت اسود دفن کنند اما مرتد در فن او جز جیفه‌اش سگها بخورند
اگر مرد و رجوع نشد و ترمیم نکرد میراثش به پدر و مادر نمی‌رسد و حاکم باید صرف بیت المال کند و حالا حاکم
اهتمام باین مسایل ندارند پسران و نسلش بغیر حق املاک و مالش و میراث آنکس میخورند و هم این مرد
توبه‌اش نیست نادم و رجوع شود عزم کند که باری دگر برسر چنان گناه نرود و کلمهٔ طیبهٔ شهادتین بلفظ
بگوید و تبری از آن قول و فعل مکفر بنماید باین هر چهار مسلمان میشود نه یکی پس معلوم که پرهیز از همه احکام
زیرا باین همه دردها و هلاک مذکوره مبتلا میشود و اگر نطق بکلمهٔ کفر شود پس ادعا کرد که توبه کرده ام ظاهراً
مطلقاً کافر میشود و باطناً هم کافر میشود مگر اعتقاد ظاهر کلمه نداشته باشد و درست بگوید و هم کافر میشود و باطناً
چیزی موجب کفر باشد اگرچه بقول یا فعل اظهار نکند و اما بوسوسهٔ شیطانی مثلاً تردد در ایمانش و یا در
وجود صانع بدلش بیاید یا نقص در ایمان و یا سبی آمد بدلش مرگ خوشتر بود و بغایت استکراه کند
و هر چند سعی میکرد رفع نمیشد و بحدیث شریف این استکراه باین غایة عین ایمانست و معلوم از شیطان
ندانند و اگر از خوشش می‌بود باین مقدار استکراه نمیداشت اما از این جهة که شیطان وسوسه در دل او جای
گرفته عف عف میکند نه در دل وی وقت است از حسرت بمیرد و هم هر فعل انعصار شود و بعد و استهزا
بیین و صریح باشد که بعد و استهزا که چون سجدهٔ صنم کافر میشود اما سجده بر انسان اگر قصد عبودیت
نباشد بلکه بسجده لله بطرف آن مخلوق تعظیم آن مخلوق میکند چنانچه مریدان سجده بر مرشدان خود
میبرند حرام است و اگر نه کفر است زیرا قصد عبودیت مشکل است لهذا بعضی کلمات و افعال که عامه
عوام باو ها گرفتار شده اند عرض برادران می‌نماییم تا از ان ضلالت و هلاکت خوشتان را حمایت کنند برادران

مکفرات

بدانند که هر کسی بکسی بگوید بدین و یا بگوید کافر باد و بگوید مراد تو چه بود اگر گفت آنچه او بر آن هست دین
نیست بگو کافر شدی نادم شو تبری از آن قول کن و اگر نه قتل تو حلال است اگر گفت مراد من آن بود
که در معاملات و نشست و برخاست با مسلمانان دین و انصاف ندارد باو بگو کافر شدی اما تعزیر شدید بر تو
لازم آمده اگر گفت هیچ نیت نداشتم باو بگو آیا اعتقاد چه از این حرف داری اگر گفت آری بگو کافر شدی
زیرا محض بر تو نیست که اسلام را بکفر دانستی اگر گفت بگو از نفیدانم یا گفت از من این حکم پوشیده است و درست
گفت زیرا قریب العهد باسلام بود یا نشو نمای او از علما دور بود باو بگو کافر نشدی اما توبه بر تو لازمست
و در غالب آنچه عرض برادران مینماییم این تفصیل سابق که کفر کند یا بوجه اعتقاد یا عناد و یا استخفاف
نباشد کفر نیست ای عزیز انسان هر وقت بدروغ بگوید خدا میداند که مثلاً ترا دوست میدارم و یا خدا
میداند آن کار کرده ام و یا نمیکنم و بداند دروغ میگوید یا بگوید خدا این سخن باین نوع امر بکند قبول نمیکنم
زیرا نسبت غلط در علم خدا العلم خدا درست که بخلاف واقع میداند کفر است اما اگر مقصود مبالغه است
کفر نیست اما حرام است یا پیغمبر بگوید یا ملک بگوید عوام این حرفها را میگویند یا جبرئیل بگوید باور قبول
نمی کنم و یا شاهد باشند قبول ندارم کافر میشود و باین معنی کفر است که نسبت کذب باو ها است تکذیب
او ها است و یا بگوید جمیع مسلمانان شاهد به دهند تصدیق او ها نمیکنم زیرا از جملهٔ او ها چون انبیا و ملائکه شرع
و جمیع دلالات بعصمة جمیع انها میکند و یا بگوید خدا بد بود من نمیدیدم و یا بگوید بدون مشیت و خواهش خدا مثلاً
من این کار میکنم بسیار عوام این حرف را میگویند که بدون ان شاء الله آن کار میکنم و یا بسخریه و استهزا با اسمی از اسماء الله
کنند و بدانند که نام خدا است بقصد نام او و اگر نام او مشترک باشد تا آن قصد نباشد کفر نیست استهزا بوعده خدا
مثلاً حدیث بلغ فی طاعات قلیل ثواب عظیم میگوید پس چون عقل به بعد میدانند استهزا با آن وعدهٔ خدا می کنند

کفر است و همچنین استهزا بر وعید بعذاب فوراً کافر میشود یا بگوید بوجه استهزا یا عناد آن نماز و یا آن مسجد سجده نشود
روی نماز با او نمیکنم و یا بکسی چنان بگوید و بگوید بر خدا بهشت عین جو هر داخل آن بهشت نمیشوم و یا از آن نمیخواهم
اما بوجه عناد و یا بوجه استخفاف بگوید و یا استخفاف بر چیزی که طاعة باشد بکند کافر میشود و یا بگوید خدا اگر فلان پیغمبر
کند ایمان باو نمی آورم چیزی که نام نبی یا ملکی یا آیتی قرآن و یا فتوای علمی و یا مسئلهٔ شرعی در آن چیز نوشته آنرا
عناد و استخفاف بر چیزی مستقذر و یا پلید باشد اندازد و یا باو ساید و یا لگد کند کافر میشود و بسیار عوام
فتوای علما را در وقت محکمهٔ شرع بوجه عناد بر زمین میزنند و بعضی گفته اند مسائل علم رسمی چون نحو این حکم
دارد و یا بعناد و یا باستخفاف چیزی نجس در مسجد طلا کند و یا بیندازند و اگر زنی بزار از روحش گفت کاش
شوهر خود بهتر است از اینکه با تو باشم کافر میشود این حرف بسیار واقع میشود و اگر نام معظم در انگشتری باشد
با آن در دست استنجا کند حرام است اما بقصد تعظیم نام بنجاسات کند کفر است و بسبب حضرت محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم
چنان کافر میشود و مرتد و غلیظ است نزد امام اعظم علیه الرضوان صد بار توبه کند باید حد آن کشته شود و بعضی
علماء شافعی نیز با نند و با انکار نبوت یکی از انبیاء کافر میشود اما با انکار نبوت نبی اختلاف در نبوتش باشد
کافر نمیشود اما حرام است مثلاً بگوید لقمان نبی نیست زیرا اختلاف در نبوت لقمان دارد و یا تمنی کند کاشکی
من پیغمبر میبودم یعنی از بدل محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم کافر میشود حتی در یک قول و مسئله تکذیب پیغمبر کند
کافر میگردد و خلاصه بطور کلی نسبت نقص و عیب به پیغمبر و هر کافر است و با انکار یکی از امور معاد چون
بعث و زنده شدن و میزان و صراط و حساب و عذاب قبر کافر میشود و با انکار صحبت حضرت ابوبکر رضی الله عنه
با حضرة صلی الله علیه وسلم و آنکه حضرت عائشه رضی الله تعالی عنها و تفضیل حضرت علی کرم الله وجهه بر یکی از
انبیاء علیه الصلوة والسلام یا تفضیل ولی از اولیاء الله بر نبی کافر میشود اما بسب شیخین یا معاویه فاسق میشود

و نزد

مکفرات

و نزد بعضی علماء شافعیه هم کفر است صحابه از جهت اینکه صحابیت انکار کند کفر است اگر کسی از این
مکفرات بشرایط و وجوه مذکوره ثلاثه که در اول مکتوب ذکر شد به چیزی گفت به سه مصاحبی که در اول
بیان شد نمیرسد و مبتلا به بلاها میگردد و خبر تکذیب پیغمبری حتی در امور دنیائی کفر است مثلاً بگوید لعق
اصابع و یا کشتن چراغ شب در وقت خوابیدن به چه جهت چراغ کشتن هیچ نیست کفر است و یا عیب منافی
جلالت نبوت باشد به پیغمبری یا ملکی نسبت دهد چنانچه مشاهده میشود بسیار عوام صحرانشینان با بعید
چهره را به بیند او را تشبیه عزرائیل علیه الصلوة والسلام میکنند و وقت نزع کسی آنش مثلاً دشنام میدهد
و شمشیر بدست میگیرند بمیدان محاربه در می آیند که عزرائیل بکشند از فقیه معروف نامی شنیدم که فلان خویش
و فلان حکایت بر اینکه و گفت فلان مرد تا وقت مرگش تا هوش داشت عزرائیل نتوانست روحش بگیرد بر قفت
می آمد لب خود را بدندان میگزید و طلب شمشیر و سپر میکرد و عزرائیل را سب میکرد و چون بیهوش ماند روحت
دید آمد روحش قبض کرد که اگر مقصودش محض نسبت پلیدی بآن شخص باشد فقط عیب ندارد بلکه او و چهره
عزرائیل مراد و بان عیب باشد و اگر مقصود هیبت باشد کفر نیست یا بکسی از وجه مقابل کردن آن با القرآن در
تعظیم بگوید سر تو مثل جزو قرآن است سوگند بسر تو یا عزم کرد که پس کافر شد و چه بود کافر میشود و چه
دیر و یا تعلیق کافری خودش چیزی کند و یا بزبان و یا بدل بگوید مثلاً فلان این ظلم لازم کند کافر میشود و اعتقاد تعالی
تجاوز حو کافر میشود و اینکه بحدیث نفس ... خلاف عزمت ان بحدیث نفس خطور شیطانیت
میاید می رود و استقرار ندارد و بدل مسلمان گران است اگر مرادش باطل است بشد تنقید نفس خود باشد از کافری
مثلاً کافر نمیشود اما حرام است و یا اعتقادش بچیزی که در دین حلال و یا حرام و یا واجب باشد و معلوم من الدین
بالضروره باشد بعکس حکمش بداند و اعتقادش کند و یا شک افتد و یا وقتی چیزی حرام بخورد و یا بنوشد

باستخفاف یا بعناد بسم الله گوید و یا بلفظ سنن و سروتب و عیدین و امثالها مشروعیة او را کافر میشود
زیرا مشروعیة معلوم من الدین بالضرورة است و یا کسی گفت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از خوردن طعام
لعق اصابع کرد در جواب کسی بگوید این کار ادب نیست کافر میشود زیرا اعراض از سنت نبویست و عیب
گرفتن از وست و برین قیاس چون قلم اظفار و قطع شارب و اکتحال معلوم کرد که آداب آن حضرت عیب شده
ادب در وی نیست حدیث است من لم یحلق عانته ولم یقلم اظفاره ولم یجز شاربه فلیس منا
و اگر کسی بکسی گفت لعنت بر تو و آباد تو تا آدم اگر مرادش غیر انبیاء باشد کافر نمیشود اما تعزیرش لازم
می آید آدم داخل عبارت نمیشود اما اگر نزد آنکه ما بعد الی داخل حکم ما قبل نباشد و هم بگوید لعنت بر همه
علما کرد [illegible] عموم مرادش باشد انبیاء داخل میشوند کفر است و هم مطلق بگوید آن حکم دارد اما اگر
نوعی [illegible] نباشند اراده کند کفر نیست و هم با نزدش ممکن باشد نبی بعد پیغمبری مبعوث شود کافر
میشود زیرا بنص قرآن عظیم حضرت محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم خاتم الانبیاست و حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام که در ایام دجال ملعون از آسمان نزول میکند و قتل دجال میکند چهل سال ایام او میباشد بشرع خاتم الانبیاء
عمل میکند و یا تمنی کند که آن حرام چون زنا و ظلم که نزد همه ملتهای سابقه حرام بوده کاشکی حلال می بود کافر میشود
اما بشرط کفر است آنکه کسی تمنا میکند چنان بداند تحریم آن کرده خلاف عدالت خدا بوده و اگر نه آن تمنا حرام
و گناه است اگر کسی بگوید غنا از قرآن برای دل نفع و تاثیر زیادتر دارد چون او است کفر است اما بچیزی که
حلال شده حرامی که در ملتهای سابقه حلال بوده چون خمر مثلا کافر نمیشود بعضی گفتند بیا خمر چنانچه منهمک شده
سبب با نهاک [illegible] وقت [illegible] میگویند در قرآن نص تحریمش نشده
این قول کفر است بنص قرآن انسان کافر میشود بلکه اگر بوجه استهزا بگوید این حرف هم کفر است و اگر هم بگوید این

چشم

مکفرات

چشم خود خدا را دیدم و یا بگوید مطالعه شفاها با خدا کردم کفر است زیرا متضمن نسبت صفات
حدوث بان منزه است کاللون والجسم والترکیب والاحتیاج و هم رضا بکفر کفر است اگرچه رضای ضمنی باشد
مثلا یهودی آمد طلب اسلام کند و کسی بدو یا اشاره کند که صبر کن و یا بگوید مسلمان مشو و یا بگوید مرا تلقین کن
کلمهٔ طیبه شهادتین تلقینش نگوید و گفت که فرصت کن فردا یا یکساعت دیگر تلقین تو میکنم حتی اگر میان
وعظ و یا قرآن خواندن باشد و طلب تلقین کرد و گفت صبر کن تا خلاص میشوم فورا کافر میشود اعاذنا الله
کسی اگر بکسی بگوید کافر شو اگرچه باشاره باشد فورا کافر میشود باتفاق میشود زنی بزاد از شوهر میگوید
کافر شو تا باینه شوی خلاص و نجات یابی از تنگی جزئی به تنگی کلی ابدی میرسد خود هم کافر میشود و هم آنکس
فورا کافر میشود اگر بوجه دعا بر کسی بگوید مسلوب الایمان شو رضا بکفر نیست بلکه دعا بعقوبت ابدیست
و کسی شدت مرض بیند اگر و پس بگوید مرا بلا [illegible] بکش کفر است زیرا رضا بکفر است و یا کسی بیاید [illegible] مثلا
بشده زود که گفت تو کافری گفت بلی کفر نیست اگر گفت بلی و مقصودش رضا بنسبة کفر با او نباشد
بلکه مقصودش این باشد که رحم با او نداند چون کافران چون این مسئله است کسی بکسی بگوید تو کبر [illegible] دارد
جواب بگوید بلی یعنی رضا به نسبت کفر ندارم کافر نیست و اگر بلا بوجه عناد و یا رضا بنسبت کفر با او بود کفر است
کافر میشود و هم بکسی تارک الصلوة مثلا بگوید ترک نماز مکن خدا مواخذه و معاقبه تو میکند جواب بدهد اگر
خدا عذاب دهد ظلم بر من میکند زیرا من بیمارم و یا بگوید من کفش ندارم و یا بگوید من فقیر حالم دسترس نماز ندارم
ظلم از من میکند اگر عذابم بدهد بشرط حقیقة ظلمش مراد باشد اما اگر بسبب استخفاف بگوید مطلق کفر است و یا فقیری
بر غنی آیه واحسن کما احسن الله الیک خواند غنی گفت برو صدا به بخدا کن چرا بعطای [illegible] مال [illegible] نزد بعضی کفر است
و یا غنی به مدیون خود گفت که بخدا شوی حق خود از تو میگیرم کافر میشود و یا غنی گفت تا که این خدمات [illegible]

و سر فطره اخراج کنم بسیار اغنیای خسیس طبع این کفر میکنند و یا بگوید اما بوجه استخفاف از قرآن و یا نماز
سیر شده ام کفر است اما اگر بگوید قدری از آن خوانده ام یا نماز کرده ام سینه و دلم ضیق شد مطلقا کفر است
زیرا غایة استخفافست زیرا اهل کامل الایمان از قرآن و نماز دل تنگ نمی شود و اگر از چیزی قبیح و مستقذر
دل تنگ می گردد البته نماز را قبیح دانسته و یا کسی گناه کرد و آیة وعید در آن گناه بر او خواندند استهزا آن آیه را
تکرار ا بر تو خواندند کافر میشود و یا بمصیبتی رسیده بسیار واقع شد میگوید خدایا مال گرفتی فرزند گرفتی
چه ماند بکردم من مستحق نبودم ظلم بر من کردی فورا کافر میشود بهمه صورت اگر حقیقة ظلمش مراد باشد
و اگر مقصودش این باشد خدا رحم بر من نمیکند یعنی مستحق رحم نیستم حرام است کافر نمیشود و اما مظلوم
بگوید عاجز شو تقدیر خداست ظلم از تو شد ظالم جواب آید من بدون تقدیر خدا این زور کنم ام فورا کافر
میشود و هم بکسی بگوید ناخن و یا سبیل بکن و یا سرمه بچشم بکش سنت نبویست او در جواب بگوید این
سنت نمیکنم اما بمقصود استهزا و یا عناد و بگوید که یا الله فعل حرام نمی کنند و بگویند از قیامت خوف
کن و او یا خوف ندارد بوجه استخفاف بگوید یا بوجه اعتقاد از قیامت خوف ندارم قیامت چیست
من خوف از او کنم و اگر باین معنی بگوید او وسعت رحمت خدا ه بر تبه عظیم است خوف ندارم کفر نیست
و هم باستخفاف بگوید یا عنقاد اگر زان دنیا از همه علوم دین خیر تر است اما اگر بآنکه در صفات و احکام الله
اراده کند حتی بدون استخفاف کفر است و یا معلمی بگوید یهود از مسلمانان خیر ترند زیرا او حقوق معلم
خویشان بتمامی میدهند اگر خیریت مطلقا اراده کند کافر میشود و اگر خیریت در حساب و مراعات
اراده کند کافر نمیشود و هم کسی انکار یکی از واجبات کند چون وجوب نماز و یا سر فطره و یا زکات فورا
کافر میشود و ببرد و بکشتها گردد اول عریضه عرض شد مبتلا میشود و رو سیاه و اعمال صالحه تباه میشود

و یا اعتقاد

مکفرات

و یا اعتقاد تاثیر بالذات سحر کند کافر میشود نه تعلم و فعل سحر اما گناه کبیره است اما استباحه و اعتقاد
تاثیرش کفر است و اگر ذکری را شنید و یا کسی وعظ او شنید و او غضبناک شد و گفت این کلام بسیار شنیدم
و غضبناک او صریحست باستخفافش کافر میشود و اگر کسی باذان محمدی گفت این صدا چون صدای جرس
یا ناقوس است اما بوجه استخفاف بگوید کافر است و اگر انصبه قبح صوتش این تشبیه نمود حرام است کفر نیست
و اگر گفت اگر نماز کنم فواد باشم و یا بگوید که میشود اندر این امر نماز و یا هر واجبی تمام بکند اما بوجه استخفاف و عناد
بگوید کافر میشود و یا بگوید هر وقت نماز بکنم بتلف میرود فشام نماز مثلا کند کافر میشود اگر باعتقاد یا عناد
بگوید اگر باستخفاف نباید و از گروهای صحرانی این عرف بسیار واقع میشود است میگوید که نماز کنند مالش
بتلف میرود زیرا وقتی به تسبیح کسی نماز گرد شیطان با آرام میشود فریب دزدی میدهد برو مال فلانی بدزد او
میرود و دزدی می برد که داخل شود مالش جمع باشد و خواب از اهل خانه گران میکند در بین سگها بسته
میکند و دزد همه مال او می برد صبح میگوید گفتم وقتی نماز کنم خانه ویران می شود فلا ملا این خانه
ویران بمن رسانیده نماز بمن کرد چند نوبة نصیحت کردم ملا عمر را بدور کسی نماز میکند شیطان
نوعی می کند تا ضرر باو برسد شاید عقیده فاسده او محکم گردد و اگر آن فاسق گوش بشیطان
نکرد و نماز کرد ترک نکرد شیطان از او محروم شد دست از او بر میدارد و ضرر باو نمی رساند
باز زنش روزی به خانه آمد دید زنش چیزی بکردن که حرام صحابه لرزن خو عاجز شد زن گفت عاجز شو
عذر دارم روزی زن آمد گفت سبحان الله چشمی چون چشم تو در عرب ندیده ام فورا چشم اشک ریخت زنها گفتند
این را بعمل بیاور که خوب میشود عمل کردیم فورا آب قطع شد پس نادم و ... کردم فورا چشم اشک ریخت چند
باز عا باین دستور صحابه گفت این شیطانست انگشت بچشم تو میزند تا فعل حرام کنی شما زن بعد گوش بحرف او مکن

وعمل حرام مکن از تو مایوس و دست بر میدارد و وقتی زن با کلابه از آن فعل حرام دست بردارد چند
روزی چشمش آب کرد پس آب منقطع شد صحیح گفت نگفتم فعل شیطانست وقتی مایوس شد دست
بر میدارد و نماز ترک الصلوة همچنانست و چنانچه باشد و یا کسی بکسی بگوید که امر بمعروف و نهی از منکر بکنی
در جواب بگوید واجب نیست و چیست و یا این فساد و غوغا و ندیا نست بر جانان در بگوید یا بگوید بوجه
استخفاف خواهش و صحبت حرام از نطق زیاد تر دارم و یا پیغمبر علیه الصلوة والسلام در امری حصر فرموده
و کسی بیاید استدراک بر سر امر نهی کند از این جهة کفر است و یا از جهة این شرع بر شرع نهی کند کفر است
مثلا حدیث فرموده لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد کسی نیت استدراک با نیت شرعی زیاد کند بگوید
شد رحال باین مسجد همچنانست اگر کسی بکسی گفت من کافرم بتو چه و هیچ ضرری بتو نمیرسد و یا بکسی گفت کار
شما بمن کردی کافر شدم و یا بگوید این وقت زنا رواج کفر فرجست زنا مسلمانی نیست جز آنکه آن باشد
چون رغبت در دین کفر است و راحتی در است کافر شدن خوبتر است کسی فعل گناه صغیره میکند کسی باو بگوید
توبه کن بگوید چه کرده ام توبه کنم اما بوجه استخفاف و یا استهزا بگوید کفر است و یا مریدی بر طریقه چه قادریه
و چه نقشبندیه مثلا سیدنا عبد القادر و سیدنا شاه نقشبند از پیغمبر افضلتر بدانند و یا بروافض چون
امام علی از پیغمبری افضلتر بدانند کافر میشوند بسیار عوام از مریدان صاحب غلو عقیده شان چنانست
باید کسی آن بیچاره ها را آگاه کند شاید هلاک نشوند و الفاظ و افعال کفر چه متفق علیه و چه مختلف فیه بسیار اند
اما چون آنچه عرض شد عموم وقوع ندارد و هم عریضه گنجایش نداشت و هم خلق گوش دادن بآنچه
طولانی باشد از اهل عصر این طاقت ندارند می بینم نا خوش ساعة بعضی بطور گوش بخوانند کتاب شاهنامه
و رستم و سهراب و بهند طول نمی شوند و قتی عریضه محبت خوانان میخوانند به صبر و به طاقت میشوند گوش
نمیکنند

مکفرات

نمیکنند با وجود حدیث است که اعظم اخلاق حسنهٔ مؤمن است که اصلا از استماع خبر دینی سیر نمیشوند
یعنی که طالب باشد ملول نشود علامت ایمان دار است والسلام علی من اتبع الهدی

وصلی الله علی محمد و علی آله — صحبتی تمت شد در عصر چهارشنبه
سیزدهم ذی القعدة الحرام
سنه ۱۳۰۷

يا معين يا هادي

هذا كتاب الفرائض بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

احمدك اللهم على ما مننت به من نعمائك الهواطل وشرعت لعبادك
من الفرائض والنوافل واشكرك على ما شرحت صدور الافاضل لتحرير
فروع واصول المسائل واصلي واسلم على حبيبك سيدنا محمد المفوض
اليه مفاتيح الخزائن الالهية فلا يخرج منها نائل ولا شيء من الفضائل
والفواضل الا على يده التي هي اجود من الغيوث الهوامع الهواطل
وعلى آله واصحابه الذين قاموا بامور الدين وجاهدوا عليها ونشروا علم
الكتاب والسنة في البلاد والقبائل صلوة وسلاما دائمين بدوام نعم الله
على اهل طاعته وتعاقب البكر والاصائل وبعد فهذا شرح لطيف
وانموذج شريف مزجته باوجز نظم في الفرائض سميته كشف الغوامض
لقطر العارض اقتضبته من شرحها الكبير واقتصرت فيه على تحرير ما
يوجب التيسير وقد افتتح الناظم كسائر المؤلفين بالبسملة فالحمدلة
تأسيا بالكتاب وعملا بما صح في هذا الباب فقلت بسم الله الرحمن الرحيم
انظم اذ المناسب لكل شارع في فعل مبتدئ بالبسملة تقديره متعلقا

لها وهو

لها وهو اولى من ابدأ وافتتح نظمي واصل الاسم سمو او وسم والله
علم على ذات واجب الوجود خاص به ولم يطلق على غيره ولو تعنتا وهو
الاسم الاعظم وقد ذكر في القرآن في الفين وثلثمائة وستين موضعا وفي البهجة
عن الغوث الاعظم سيدي السيد عبد القادر الجيلي قدس الله سره العزيز انما
يستجاب لله تعالى لمن دعا به وليس في قلبه غيره تعالى والرحمن والرحيم صفتان للمبالغة
وهي في اولهما الزيادة بنائه اكثر من الرحمة المرادة بها لاستحالة حقيقتها
عليه سبحانه غايتها التي هي الانعام او ارادته مجازا وقد بينت في شرح
منظومتي في الاستعارات انهما من باب التمثيل **تنبيه** تقدير الفعل متعلقا
للبسملة كما جريت عليه مذهب الكوفيين في الاضمار فيما قبل واما البصريون
فمنهم من يقدره ابتدائي كائن بسم الله ومنهم من يقدره ابتدائي بسم الله كائن او حاصل
المصدر محذوف على الثاني للكوفي معمول له نحو ظرف سائغ وبما قررته علم ان خلف
الفريقين هنا لفظي في نحو زيد في الدار وعدم الفرق بينهما وهم وقع فيه
من المعربين وقد نص في المغني على الاعراب المذكور ثم قال وهو المشهور
في التفاسير والاعاريب قال عبرت بمعنى المستقبل حقيقة عرفية او مجاز
تنزيلا للجزم بالفعل منزلة المفروغ منه فقير ربه اي محتاج الطاف

سيده وبسوده وخالقه ومصلحه ومربيه حملا للمشترك على معانيه وهو
مضاف ومضاف اليه مختص به لا يجمع المضاف مع ... موضع المضمر
كما قبله المعدول فيه عن التكلم فهو التفات للاستعطاف ... مذهب الجعفري
بعينه وذلك في ... اسم الجمع جار فيها محمد الحسيني النوري البرزنجي ...
عطف بيان او بدل او بمحذوف تقديره الموزن الشهير بالمعروف الذي ...
للتلميح ... المنقول عنه ... قال ابن هشام مقصور على السماع ...
فقد سبها وقد جريت على طريقها الالتفات في جملة الحمد الحكية بالقول تلذذا بخطاب
الحق ولذلك انه مراعيا فيها البراعة ... التي تزيد الكلام بهجة ورونقا
فقلت احمدك اللهم اي اصفك بالجميل ... في ما ... الله مولى
الحكم بكسر ففتح جمع حكمة وهي تحقيق العلم واتقان العمل اي معطيها من يشاء من
عباده ومن يؤت الحكمة فقد اوتي خيرا كثيرا ووارث الخلق اي الباقي بعدهم وباعث
الرمم بكسر الراء وفتح الميم جمع الرمة اي محيي العظام البالية بعد تفرقها او مصيرها
ترابا مختلطا بتراب الارض لفصل القضاء وقاسم التراث اي الميراث وتائه
منقلبة من الواو بين اهلها اي الورثة بمقتضى حكمته البالغة بين الموصين
لتفاضل حصص وتساوي اخرى وحجب بعضهم بعضا والاوصاف الاربعة

حرمانا او نقصانا

منصوبة

منصوبة على النداء لا على النعت لان الميم تمنع الوصفية ... وصلى
بعد الحمد فهو حال مقدرة نظير فادخلوها خالدين على نبيك بالتشديد
من النبوة او النباء والهمزة من الثاني قلبت ياء والاضافة للعهد والمراد
نبينا صلى الله عليه وسلم الذي هدى ارشد عبادك الى منهج اي طريق دينك الذي
شرعته الشذي الطيب الرائحة شبهت الدين بذي الرائحة الطيبة بجامع
ميل النفوس اليها على طريق الاستعارة بالكناية ووصفته بالشذي
الذي هو من لوازم المشبه به تخييل من خسفه مباين الخلائق لبلوغه في
ما يمكن ان يخلق عليه بلا مماثل ولا موافق له في ذلك وما زائدة
... عن قبلها لما بعدها الا معنى لافادتها النفي وعدم صحة المعنى
ما سقاطها قال الحلفي ... زائدة لا عتراضها بين شيئين متطالبين
بل بمقالية لا الطالبية كما من شاهده بعينيه اي ببصره او طلبنا
بنحو حجب المانع الحسي عن ابصار بكسر الهمزة اي رؤية كل حسنة لم يطق
جماله بكماله لاحد في الدنيا ليتمكن من معاشرته وتلقي الاحكام عنه ونظير
... من جاء امته بالقرآن سمي به لجمعه السور حين ما نزل من التنزيل
من الكتب الالهية وهي مائة واربعة ... اي وجاء باحكام شرعية ناسخة

كل الملل اى وافقة للاحكام الديانات السالفة و على آله اى اقاربه المؤمنين
من بنى هاشم والمطلب قال بعض المحققين الرجز يؤول اليه اذا بالنسب المذكورين
اى النسبة كالاولياء المشتغلين بتخلية نفوسهم عن مساويها وتحليتها
بمكارمها وتربية المريدين وارشادهم الى العلوم الباطنية [illegible] العارف
وعلماء الشريعة الحافظين لها من تطرق الشبه والبدع وافضل الثلاثة الاولياء
ثم العلماء ثم آل النسب فاذا اجتمعت النسب الثلث فى ائمة اهل البيت كان نورا
على نور انتهى ثم رأيت الامام [illegible] فى تذكرة العهود المحمدية ان آل النبى فضل
الكل وصحبه الكرام الاجواد المتحلين بالكمال والمصباب [illegible] جمع صاحب
لا بمعنى الذين تقوى بهم على غيره وتأصل بنصره [illegible] ورضى الله عنهم
اى اقاربه المؤمنين وجمع الالفاظ المترادفة او المتقاربة والخطب سهل ما يتبع
ما مصدرية ظرفية [illegible] بداوين او بسين الاموات بالاحياء فى العلوم
وما صححت مسائل الميراث اى الارث وهو لغة البقاء وشرعا انتقال مال
شخص لآخر بغير عقد اى تبرع [illegible] الابيات المذكورة من مراعاة الكمال
فهذه اى المعانى الحاضرة فى الذهن ارجوزة بضم الهمزة اى ابيات من الرجز احد
المشهور احد البحور الستة عشر المفصلة فى العروض وهى الفاظ محمولها على جملة

المراد

المراد بها امر تجوز وهو تسمية المعبر عنه باسم المعبر به محمدية مهذبة
ومن تهذيبها خلوها عما يأتى جوهرة اى شبيهة بها فى الصفاء والنقاوة
والنفع وتحصيل النفوس اليها [illegible] اذ بها تعرف بها من انفا على جوهرة
لشرفها يقوم به امور الدين والدنيا على ما يقوم به امر الدنيا [illegible] يقصد
بالثانية كل كتاب مؤلف فى هذا الفن [illegible] هذا وان كان مقتبسا من كلام
القوم لا مزية عندى فى الخلافة عنها لكن [illegible] وجدوا افضول من جمع الجمات
مزية لا توجد للفاضل فى التقصير [illegible] الجمع اليها [illegible] خاليا عن الحشو الزائد
بلا الجمع مع تعينها [illegible] فارق التطويل وعن تعقيد عدم وضوح الدلالة
لخلل فى النظم والانتقال على المعنى المراد [illegible] حينئذ سهلة التناول على قرائها حتى على
المبتدئ اى الفتى ضمنتها تضمين الطلباء [illegible] مسائل علم الفرائض المبعوث
فيه عن قدر المواريث وقد [illegible] جمع فريضة بمعنى مفروضة من الفرض وهو لغة
التقدير وشرعا هنا نصيب مقدر للوارث سميت مسائله قسمة المواريث
فرائض لانها من السهام المقدرة تغليبا للفرض لكثرتها وشرفها بتقدير
الشارع لها على غيرها والاصل فيها آيات المواريث واحاديث كثيرة شهيرة
منها خبر الصحيحين الحقوا الفرائض باهلها فما بقى فلاولى رجل ذكر [illegible]

ولي الاقرب لا الحق لانا لا ندري من الاحق انتهى والتقييد بذكر لان
الرجل يطلق تارة في مقابلة الصبي واخرى في مقابلة المرأة فلا بد عند اطلاقه
من قرينة تعين المراد منه وهنا ذكره دليل على ان المراد مقابل المرأة فيشمل
الصبي كالبالغ وفيها ابطال لما كان اهل الجاهلية يعتادونه من اعطاء الميراث من هي
في حد الرجولية من الرجال المحاربة دون الصغير يتوقف على الفتوى والتوقف في الحساب
مسميا اي حال كوني مسميا لها بقطر الرائض تشبيها لها في النفع
بمطر السحاب اصلها الذي نظمت منه وفي قواعدها اي ابياتها قفوت اي
اثره بكسر فسكون واصلها مبتدأ وخبره فرائض المنهج فهو اجمع مختصر رائقه
في الفن وابدع واحسنه لي زيادات عليه اي على الاصل جمة اي كثيرة بضم
الجيم وفتحها هي مسائل بالتنوين ومثل بضمتين جمع مثال اي امثلة مهمة
للطالب بل بعضها منقولة عن كتب معول عليها اي معتمد عليها من غير ان اعزو
انسب الزيادات اليها اي الكتب المنقول عنها وكان الحامل عليها اي على الارجوزة
تأليفا وتحريرا عصبة جماعة من سادة اشراف وغيرهم من المحصلين احبة
احبهم ويحبوني نفعني الله واياهم في الدنيا والاخرة وكان مما طلع عليها ايضا علمي بان
هذا العلم علم جليل القدر عظيم النفع كيف وخير الخلق صلى الله عليه وسلم قد حث حرض

عليه صحبه رضي الله عنهم ان يتعلموه ويعلموه الناس كما ورد في الحديث بارك
انقفني بها بنا الفتيا وتعلم البقية وتعليمهم لها وان انفع بها من خلص النية
في مطلبها اي تمام الاعمال بالنيات والاخلاص روحها والمطلوب كل مهمة قضاء
المسؤول كمل القول في شرح الخطبة هذا **بيان ما يتعلق بالتركة** من حقوق
خمسة على الترتيب في هذه ترجمة اتيت بها وبسائر التراجم بطريق النثر
تفننا تأسيا بمنظومات الائمة في تراجمها يبدأ وجوبا من تركة هي ما خلفه
الميت مالا ومنه الدية لاعطائها حكم الموجود وتقدير دخولها في ملكه في آخر
جزء من حيوته والصيد الواقع بشبكة نصبها في حيوته او حقا كخيار بعيب او
خيار وحد قذف او اختصاصا كخمر تخللت بعده بامر اي بحق علق تعلق
بالعين منها بغير حجر بخلاف حق الغرماء المتعلق بمال المحجور عليه فانه وان
تعلق بعينه لم يخرج بذلك عن كونه مرسلا في الذمة فلا يبدأ به بل يؤخر عن
التجهيز وقد ذكرت مثلة لعين التركة والحق المتعلق بها تبعا لها عليها
تفننا فقلت ككسب عبد اي مكسوبه اذا مات عنه السيد المعلق حق نفقته
ونفقة زوجته ان كانت به ومبيع بفتي اي يموت من اشتراه اي المبيع
بثمن في الذمة اي يموت حال كونه مفلسا بثمنه لتعلق حق فسخ البائع به فيمكن

منه فيفوت به الا اذا منع منه مانع كتأخير فيخ بلا عذر وتعلق حق لازم
به ككتابة وجناية فلا يبدء به ح بل بمؤن التجهيز والتكفين لامرئة
تعذر عن وفاته لتعلقها بعين مال المتوفي عنها والقرض اى المال المقرض
اذا مات المقترض بعد قبضه عنه فقط لان للمقرض الرجوع فيه فهو حق
متعلق به والقراض لتعلق حق العامل به والزكوة لتعلقها بعين ما وجبت
فيه تعلق شركة غير حقيقية فكانت كالمرهونة بها والجاني بالاجرا وعز الياء
المحذوفة بالكسرة اى العبد الذى جنى فى حيوة سيده على ادمى خطأ او شبه عمد
او عمدا او عفى عنه على مال لتعلق حق ارش الجناية برقبته فيختص كما اذا تعلق
برقبته قود اذ بذمته مال لم يعين للوارث التصرف فيه والنجوم اذا مات السيد
بعد ادائها وقبل الايتاء وكلها او بعضها باق لتعلق الايتاء بها والمرهون
رهنا جعليا لتعلق حق المرتهن به ولا تنحصر فيها صور التعلق بالعين كما
اومات لذلك بالكاف في اولها انما الحاصر لها التعلق بالعين فبعد ستيفا
للحق من نحو ما مر يبدأ بمؤن التجهيز للميت لا لمن نفسه وغيره وهو المحتاج
له من غسل وحنوط وكفن ودفن ونحوها وانما التجهيز بما يليق بحاله حال
المنية اى الموت بان عرفا اعسارا او يسرا به وبعبرة بما كان عليه فى حيوته

من

من اسراف وتقتير فبعد التجهيز يبدء باداء ما تعلق بذمته لله او لادمى من الدين
وتخليص ذمته منه وفى الخبر نفس المؤمن اى روحه متعلقة اى محبوسة عن مقامها
الكريم بدينه حتى يقضى عنه فبعد قضاء دينه يبدأ بتنفيذ الوصية ولو حكما
كعتق معلق ولو مع غيره بالموت وتبرعات كعتق لغير المستولدة ووقف وهبة
منجزة في مرض المخوف والملحق به فانما تنفذ من ثلث ما بقى الثلث باقى بعده اى بعد الدين
ان اخرج كما هو الغالب وفضل عنه شئ فلا يقتضى عدم نفوذها اذا استغرق فلو ابرئه
الغريم او تبرع عليه احد بوفائه بان نفوذها والوصية بجميع الثلث جائزة كبعضه
العبارة شاملة لحالات من ابتدائية اما الزيادة عليه فمحرمة او مكروهة تتوقف
على اجازة الورثة على ما فصل فى موضعه وقدمت الارث الاية من بعد وصية يوصى
بها او دين نفعها لمصلحة الميت كاف حيوته وقدم الدين عليها الحديث بعينه قضى على
به قبلها فالباقى من التركة بعد الوصية لاهل الارث حسب بفتح السين اى على وفق استحقاقهم
اى لهم التسلط على التصرف فيها الصحيح تأخره عن بقية الحقوق واذ فى غير مانعه
الارث كما قلت والدين لا يمنع من ان يملكها ورثة الميت ما قد تركه اى تركه
الميت فيكون لهم ما يحدث من زوائد وفوائد والتالف في عروض البيت وضرب للاصلاح
ولما توهم من عدم منع الدين ملك الوارث للتركة لغيره جواز تصرفه فيها استدركه بقوله

فكيف بما اعم المتروك علق الدين كالمرهون اى كما يتعلق به فكان المتروك
كالمرهون بالدين لانه احوط للمدفون فى قرب البرائة ذمته فلم يكن تصرف
فيه نفذ اذ كان التصرف من وارث اذن الغريم ما نافية لحذ واذنه بالنصب
مفعول به مقدم والجملة صفة وارث بحذف العائد لاذنه فتصرفه نافذة
ومحل عدم نفوذ التصرف بدون الاذن انما هو فى غير العتق اما فيه فينفذ
بشرطه كما قلت الا اذا اعتق الوارث عبدا من التركة وهو اى والحال انه
موسر فانه ينفذ ما يحرر اى تحريره للرقبة ويجوز ان يجعل ما عبارة عنها
على حذف المضاف وبح فالفعل على صيغة المعلوم والمجهول هذا اذا كان على الميت
دين فتصرف الوارث فى تركته اما اذا تصرف منه اى من الوارث جرى ولم يكن
اذ ذاك اى حالة تصرفه وخبر اسم الاشارة محذوف اى كذلك لان اذ لا تضاف
الا للجملة دين على الميت فطرا بقلب الهمزة الفا فحدث الدين بالرد بالعيب
التردى فى بئر عدوانا مع التأدى لتلف اى الافضاء لتلف المتردى
فنافذ قد رسخا اى ثبت التصرف نافذا لا مطلقا بل ان ادى الدين اى
اداء الوارث او غيره والا اى وان لم يؤد الدين فسخا والالف فى رسخا وفسخا
للاطلاق وفى وجه يطالب به كالضامن هذا بيان اسباب الارث وبيان عدد الورثة

من الذكور والاناث وذوى الارحام وما يتعلق بذلك الارث اسباب المجمع
عليها اربعة لانه اما بقرابة على تفصيلها الاتى فيرث بعض الاقارب بعضا
او بنكاح فيرث كل من الزوجين الآخر وولا بفتح الواو والقصر للوقف فيرث
المعتق العتيق لحديث الولاء لحمة كلحمة النسب ولا عكس او جهة الاسلام فتنصرف
التركة او باقيها اذا كان الميت مسلما لبيت المال ارثا للمسلمين عصوبة لخبر انا
وارث من لا وارث له اعقل عنه وارثه وهو صلى الله عليه وسلم لم يكن يورث لنفسه التركة
شيئا وانما كان يصرفه للمسلمين ولانهم اذا لم يكن للميت وارث يعقلون عنه [?]
كالعصبة من القرابة **تتمة** قد يتصور اجتماع الاسباب الاربعة كان فى امام
ملك بنت عمه واعتقها ثم تزوجها فماتت ولا وارث لها فيرثها منها من كلها او لا
لمنع الخلو فقط ثم اخذت فى ذكر الورثة فقلت والمجمع باسكان العين لمجتمعا
فيما بعدها وهذا هو الادغام الكبير الذى قرء به ابو عمرو ومن تبعه فهو لغة
فصيحة والقراءة به متواترة على توريثه من الذكور هؤلاء العشرة وهم ابن
مع ابنه ولو كان مستفلا والاب مع بسكون العين اى اب وابن علا والاخ
لابوين او لاب او لام والزوج وذو الولاء بالقصر للوزن والابن له وابن الاخ لغير ام
اى لابوين او لاب فى الثلثة والجمع على توريثه من اناث بكسر الهمزة هؤلاء السبع

مثال اجتماع الاثنين

مثال اجتماع الثلثة

بنو الاعيان الاخوة لابوين بنو الاخياف الاخوة من الام دون الاب بنو العلات الاخوة من الاب دون الام

وهن زوجة ولو رجعية وبنت وذات ولاء التعبير بها وبذى ولاء يعم
المذكر الى بجماع اخت لابوين اى لاب اولام وجدة لاب اولام مدلية بوارث
وبنت الابن بلا همزة بعد نقل حركتها لما قبلها ولو نزل ان اجتمع الذكور
اى ان حصل اجتماع للذكور فالوارث منهم ثلثة اى الزوج وابن واب اذ غيرهم
بغير زوج محجوب واصلها من اثنى عشر للزوج ثلثة وللاب اثنان وللابن الباقى
او حصل اجتماع للاناث فالوارث ابنة ابن واخت لابوين زوجة وبنت
والام اذ غيرهن محجوب بغير الزوجة واصلها من اربعة وعشرين للبنت اثنى عشر
وللزوجة ثلثة ولكل من الام وبنت الابن اربعة والباقى للاخت بالعصوبة
او حصل اجتماع الممكن اجتماعه من ذين اى من هذين الصنفين فالوارث
ابن وبنت واحد الزوجين اى الزوج ان كان الميت انثى والزوجة ان كان ذكرا
واصلان اى ابوان غيرهم محجوب بغير الزوجين والمسئلة الاولى اصلها اثنى عشر
وتصح من ستة وثلثين للزوج تسعة ولكل من الابوين ستة والباقى وهو خمسة عشر
للابن والبنت للذكر مثل حظ الانثيين والثانية من اربعة وعشرين وتصح من اثنين
وسبعين للزوجة تسعة ولكل من الابوين اثنى عشر وللابن ستة وعشرون وللبنت
ثلثة عشر ثم حيث لم تستغرق ورثة من الصنفين التركة فكلها اى التركة او

ما بقى منها ان وجد بعضهم وهو غير فرض كام يصرف لبيت مال ان ولاه اى ان
انتظم وذلك بان يكون عدلا او الامام عارفا بمصالحه يصرف فيها وان فقد
نظامه اى نظام بيت المال مختلا بان يكن الامام غير عادل يستبد بيت المال
ظلما او سفهه فى غير مصالحه فاردد على اهل الفروض فضلا اى ما فضل عن
فروضهم فانه للمردود عليه واحد اخذ فرضه والباقى بالرد او جماعة من صنف
كبنات فبالسوية او صنفين فاكثر فاردد عليهم الفاضل عن فرضهم بنسبة
الفروض قصدا لعدل غير بالنصب على الاستثناء وحليلة اى زوجة وزوج
بعل فلا يرد عليهما شيئا ففى ام وبنت اصلها من ستة وسهامهما منها اربعة
فيجعل اصل المسئلة ويقسم بينهما ارباعا وللرد قواعد تاتى اخر الكتاب ومع
زيادة فى قدر السهام ونقص من عددها فهو ضد العول الذى ان كل من
له فرض عدم بالبناء للمجهول خبر ان وجواب الشرط وجب صرفها اى دفع التركة
الى ذوى الرحم بكسر الحاء المهملة على وزن كتف وهم سوى الورثة المقررة
من الذكور العشرة والاناث السبع وواحد اصنافهم مع عشرة وهم خال
وخالة وجدة وجد فى سقطة جد ام وام ابى ام وان عليا هذا الصنف
وعم الام اى اخ اب لامه وولد اخت لابوين او لاب او لام ذكرا او غيره

وعمة بالرفع وبنت عم لابوين او لاب او لام وبنت اخ مطلقا وابن اخ لام وبنته
داخلة في بنت الاخ وفرع لذا البنت اي بنت الصلب اما الابن ذكرا وغيره في
مدلون بعم بالمذكورين غير الجد والجدة لان العم تدلي بهما وهي ذات فرض
فهذه العدة المذكورة عدة اصحاب الرحم بلا زيادة ولا نقصان وقد بينت
كيفية توريثهم عند الاجتماع والانفراد من زيادتي بقولي ومال كل الى من
ينفرد منهم ذكرا كان او انثى اتفاقا ولا يسمى عصبة وان وجد منهم اثنان
اصنافهم عدد اي صنفان فاكثر ففي مذهبين فيهم قد نقلوا اي الاصحاب احدهما
مذهب اهل القرابة وهو تقديم الاقرب فالاقرب الى الميت كالعصبات والاخر مذهب
من ينزل والمذهب الصحيح المعول عليه منهما هو الثاني وهو ان كلا كاصل او فرع به
قد ادلى اي الميت في الارث بالفرض والعصوبة والحجب لمن معه او به فبنات
الاخوة واولاد الاخوات وبنو الاخوة لام ينزل كل منزلة ابيه او امه والجد
والجدة الساقطان كل منهما بمنزلة ولده ولكن حسبا العم للام وعمة مطلقا با
اي عمتا مثله ونزله منزلته وحسب الخال والخالة مثل الام وكهما اي كهؤلاء
الاربعة اولادهم في الحكم اي في حكم التنزيل منزلة الاب والام ونزل العالي
منهم بطنا بعد بطن كالجد والجدة وارفع سافلا منهم كذلك كاولاد البنات فا

وجدت

وجدت بينهم تفضلا اي تفاوتا في القرب للوارث اي الى الوارث بالقرابة
كان من سبق اليه لا الى الميت منهم حال من ضمير سبق بتقديم احق فهو اي السابق
بدرها من اي وارث قد ادلى اي الميت ولا نظر بالقرب اليه اي الوارث في
من اللحق بالقرب الى الميت ففي بنت بنت ابن وبنت ابن بنت تقدم الاولى باتفاق
المذهبين اما عند المنزلين فظاهر واما عند المقربين فلانهم يقدمون الاقرب الى
الوارث عند استواء القرب الى الميت واما عند استواء القرب الى الوارث فيورثونهم
جميعا وفي ام ابي ام وابي ام ام يقدم الثاني وفي ابي ام اب وابي ابي ام يقدم الاول
وفي ابي ابي ام وام ابي ابي ام وابي ام ام يقدم الثالث وفي ابي ابي ام اب وام ابي ام اب
وابي ابي ابي ام وام ابي ابي ام يقدمها الاولان ويقسم المال بينهما نصفين هذا عند
الاختلاف في القرب الى الوارث اما اذا استووا في الانتهاء اليه فهو ما ذكرته بقولي
وان وجدتهم قد استووا في قرب الى وارث من توفي فافرض كما من اجل
لحده اي قدر كان الميت عصابة مدلين خلفه بعده اي ترك بعده جماعة
مدلين به فامن التصحيح خص كلا منهم سهم لمن به قد ادلى كارثه عصوبة
او فرضا منه لو كان الميت فمن كانوا يرثونه بالعصوبة اقتسموا للذكر مثل
حظ الانثيين او بالفرض اقتسموا نصيبهم حسب الفروض الا اولاد الاخ لام

والاخوال والخالات كما ياتي في اولاد ام ام و اولاد ام اب المال بينهما مناصفة وفي
بنت بنت بنت وبنت بنت ابن يجعل المال بينهما بالفرض والرد اجماعا واهل القرابة
يقسمون على الاولى وفي بنت بنت وابن بنت ومن بنت اخرى للبنت النصف
وللابن واخته النصف لكن بينهما اثلاثا وفي بنت بنت بنت وبنت ابن
بنت يقسم بينهما بالسوية وفي بنتي بنت بنت وثلاث بنات بنت بنت
اخرى للبنتين النصف وللثلاث النصف اذ ادلتا اوبنا وفي ابن بنت وبنت بنت
اخرى للابن الثلث وللبنت الفرعية كذلك وللثلاث الثلث اتفاقا وفي
اولاد اخوات متفرقات للاخت للابوين النصف ولكل من الاخريين السدس
ويرد عليهن الباقي فالمسئلة من خمسة ثلثة لاولاد الشقيقة للذكر مثل حظ
الانثيين وواحد لاولاد الاخت للاب كذلك وواحد لاولاد الاخت للام بالسوية
بين الذكور والانثى وان حجب بعض بعضا ممن فرضت اي قدرته قم واتم
عمله بالحجب في المدلى بهم من هؤلاء اي من ذوي الارحام كما في ثلث بنات
اخوة متفرقين لبنت الاخ للام السدس والباقي لبنت الاخ الشقيق ويحجب بنت
الاخ للاب كما يحجب ابوها ابوها وان يذر اي يترك شخص او لاد فرع ام اي
اخ او اخت منها فانت سو بينهم في القسم او يذر خالة وخالا منها اي للام لزما

تسوية

تسوية في قسمة بينهما ه هذا بيان الفروض المذكورة في القرآن المجيد اعلما
ثم الفروض اي الانصباء المقدرة للورثة ستة واخصر عبارة عنها
فيما يعبر الربع والثلث بشكل الموحدة والادم لغة في ضمهما وضعف كل
منهما وهو النصف والثلثان ونصفه اي نصف كل وهو الثمن والسدس فالنصف
لخمسة لانه فرض بعل حيث لا فرع وارثا بالقرابة الخاصة ذكرا او غيره
لامرأته المتوفاة للاية في لفظ الولد فيها شامل لولد الابن وان نزل وهو
ملحق به اجماعا وفرض للاخت للابوين او اب وفرض البنت للصلب وفرض
بنت الابن بدرج الهمزة بعد نقل حركتها لما قبلها حيث كل من النساء الاربع تفرد
عمن يعصبهن ومن يساويهن من الاناث للاية فيهن مع الاجماع على الثانية
اخراج الاخت من الام من الآية والربع لاثنين لانه فرض للزوج اذا الفرع الوارث
بالقرابة الخاصة وجد ذكرا او غيره لزوجة ولو من غيره للاية وفرض زوجة
فاكثر الى اربع ان لم يكن فرع وارث بالقرابة الخاصة لزوج قبل للاية ايضا والثمن
تخصه اي الزوجة فاكثر حال كونها مع فرع لزوجها ولو من غيرها للاية ايضا
ولا يرث للزوج من الزوجة وبالعكس حاجب حتى في الطلاق الرجعي والثلثان لاربع
لذي الاناث ترث نصفا وثمانيكن لها اذا تعددت للاية في الثنتين فما زاد والثلث

وقد نظمت بيتا بدل هذا البيت عوضا عن المقصود ووضح وهو قولي
والثمن فرض زوجة فاكثرا ان كان فرع للحليل عثرا

لاثنين لانه لام ميت بتخفيف الياء لم يكن له عدد يقينا حجب له اخوة من اخوة
واخوات للانه والمراد بالاخوة فيها عدد ممن له اخوة ولو من اناث على التغليب
وعلى ان اقل الجمع اثنان كما عليه جمع او ثلثة على الاصح لكن استعمل في الاثنين مجازا
للاجماع على انها ما للثلثة هنا او ميت ولد وولد الولد كالولد اجماعا وفرض لعدد
من ولد الام سواء الذكر وغيره للاية ولدا كان او لغة والمراد من ام لورود القراءة
به وهي وان شذت يجب العمل بها لصحة سندها كالخبر الواحد وقد يفرض ثلث
بما للام مع اخوة للجد في بعض الاحوال كما ياتي وبه يكون الثلث لثلثة وان لم يكن
الثلث في القران والسدس يكون الذال لسبعة لاب فرض والد وفرض جد
لم يدل بالانثى عند فقد الوالد كما ياتي بلابن والجد فيها كالاب على ما مر في الولد اما اذا ادلى
بالانثى كابي ام فليس بوارث انما هو من ذوي الارحام كما مر وانما يفرضهما
السدس اذا كان وجد لميتهما ولد وفرض جدة لاب او ام فصاعدا سواء
ادلت بمحض الاناث او بمحض الذكور او بمحض الاناث الى الذكور لانه صلى الله عليه وسلم
اعطاها السدس وقضى به للجدتين فهذه هي الوارثة دون الجدة التي ادلت بالجدين اي
اي ادلت بالجد الواقع بين انثيين كام ابي الام فانها غير وارثة انما هي من ذوي الارحام
كما مر وفرض ام ميت بالتثنية ان كان له عدد اثنان من اخوة واخوات لما مر او كان
ولد

ولد وفرض بنت ابن مع بنت صلب يفرض ونسوة بنت ابن واحدة واكثر منها
ان تعصب البنت التي للصلب او تعصب بنت ابن فوقها في القرب للاجماع
وفرض اخت او اكثر فرعا وارثا مع اخت شقيقة اي اخت لابوين فيما مر قبله
وفرض واحد من ولد الام سواء الذكر منهم وغيره من انثى وخنثى لما مر
وبعض من ذكر كما يكون اخذ النصيب بالفرض قد ياخذ الكل او بعضه بالتعصيب
كما ياتي هنا بيان الحجب وهو نوعان حجب النقصان وقد مر وحجب الحرمان بالشخص
وهو المراد هنا ولذا ترجمت به او بالوصف وسياتي لا يحجب بالبناء المجهول الا ب
وام وولد ذكرا كان او غيره وزوجة ايضا ونحوهم عن الارث حرمانا اجماعا
لادلاء كل بنفسه الى الميت والمعتق وان كان كذلك يحجبه النسب لكونه فرعا عنه
بل يحجب غيرهم حيث يحجب ابن الابن بنقل حركة الهمزة لما قبلها وان نزل بابن
الصلب اجماعا سواء كان اباه او عمه او ابن الابن بنقل حركة الهمزة حال كونه
فوقه في القرب كابن ابن وابن ابن ابن وبا ستغراق الفروض كابوين وبنتين
والجد لا يحجبه الا ذكر وقع بينه وبين من عبر اي مات اجماعا اذ كل من ادلى
الى الميت بالغير صار به محجوبا عند غير اخوة الام ارثا وخص من عموم هذا
الضابط اي اخرج منه ولد ام فهو وان ادلى بها غير ساقط بها فالاخ

وطريق تكثير الامهات ان تذكر من الامهات
ما اردت ثم تذكرها مرة اخرى وتاخذ بدل الاخيرة
اب ثم مرة اخرى كذلك وهكذا حتى لا يبقى
منهن الا الاولى والصورة هذه

ام ام ام ام ام ام ام ام ام ام
اب ام ام ام ام ام ام ام ام ام
اب اب ام ام ام ام ام ام ام ام
اب اب اب ام ام ام ام ام ام ام
اب اب اب اب ام ام ام ام ام ام
اب اب اب اب اب ام ام ام ام ام
اب اب اب اب اب اب ام ام ام ام
اب اب اب اب اب اب اب ام ام ام
اب اب اب اب اب اب اب اب ام ام
اب اب اب اب اب اب اب اب اب ام
اب اب اب اب اب اب اب اب اب ا

مسئلة
[illegible]

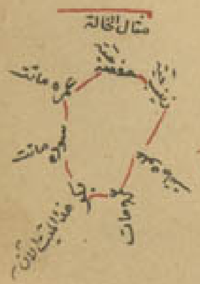
من اب وام مبتدأ خبره احجب بالابن وابن الابن ايضا وان نزل بدرج الهمزة
فيهما بعد نقل حركتها لما قبلها وباب اجماعا والاخ من اب مبتدأ خبره يحجبه هولاء
الثلثة بالقصر يحجب بالبناء للمجهول لان الشقيق محجوب بهم فبطريق الاولى ويحجب ايضا
باخ لابوين يقتسب لانه اقرب منه والاخ من ام مبتدأ وخبره عن الارث يصد
اى يمنع عن الارث بولد وان نزل وصحق ان ولد الابن وان نزل كالولد وبالجد
ايضا وجد وابن الاخ الشقيق اى لابوين برفع ابن مبتدأ خبره بشقيق احجب
سواء كان اباه او عمه لانه اقرب منه وبابن وبابنه فان نزل وبالجد وان علا لانه
اقرب منه وباب وباخ للاب فهو اقرب منه وابن الاخ للاب برفع ابن مبتدأ خبره
يحجب بهولاء الستة بالقصر للضرورة وبالشقيق لانه اقوى منه واما ابن الاخ للام فقد
مر انه من ذوى الارحام واحفظ نظمه فحجة اى امنع من الارث والالف بدل
من نون التاكيد عما لعم واب بهولاء السبعة وابنيهما متفق عم الام بالحكم اخا لاب
لانهم اقرب منه والمراد بالعم هنا فيما يأتي عم الميت لا عم ابيه او جده واحفظ عما
لاب بهولاء الثمانية بالقصر وعم لابوين للميت والعم للام من احاد ذوى الارحام
كما مر واحجب ابن عم منتسب للوالد وام بهولاء التسعة وبعم لاب للسبق اما ابن
عم لام فلا يحجب بالبناء للمجهول بهولاء الرهط الجماعة العشرة وابن عم منتسب للوالد

وام

وام لانه اقوى منه وبنت الابن بابن صلب تحجب وبابنتين لاخذهما الثلثين فلا يبقى
منهما شيء وانما تحجب بهما حيث لا تعصب بنحو اخيها او ابن عم فان عصبته
اخذت معه الباقي بعد الثلثين بالعصوبة وجدة بالنصب للام بالام احجب لانها
تدلي بها واحجب جدة للاب بالام ايضا اجماعا ولانها اقوى منها واب لا ما لانها تدلي به واحجب
بقربى اي بجدة قربى من كل جهة بعدى اي الجدة البعدى منهما كام ام اب وام ام ام
وقد ام ام انما ترث من جهة سواها في جهة القرابة كما مر فان كان لها جهة اخرى كام
لام امات ابنها او بنتها عن لد نحو عمته او خالته و ولد له منها ولد فمات بعد
فبنتها التي ام ام الميت لا تسقطها بل يكون السدس بينهما مناصفة لانها لم ترث معها
من جهتها بل من جهة انها ام ابي ابيه او ام ام ابيه وتحجب بالبناء للمجهول بعدى جهة
اب كام ام اب بقربى جهة والام كام ام لا تحجب الا بالام وعكس ذلك بقربى اي منع
فلا تحجب بعدى ام بقربى اب بل يكون السدس بينهما لان الاب لا يحجبها فالتي تدلي به اولى وتحجبت
بالبناء للفاعل اهل الولا ذكرا او غيره العصبة بحجبة النسب اجماعا لانه اقوى منه وهذا اللفظ
يعم به المذكر والمؤنث والواحد والجمع كما مر اخت ذاتها صد عن الارث اي تحجبها بجيبة
كما مر تفصيله نعم الاخت لغير ام لا تحجب حيث فرض لها باستغراق الفروض ولتي لاب
السدس مع الشقيقة بخلاف الاخ واما اخوات لاما نافية عصبت باخ بسا وبها

حجب الجدات





فشقيقتين اي اختين لابوين فقد حجبت اذ لا يبقى من الثلثين شيء وبشقيقة مع بنت
او بنت ابن فانه عصبتهن بمن ذكر اخذن معها الباقي بعد الثلثين وعصبة بفتح ثم سكون
اي طائفة من اهل الفروض مبتدأ وجملة فروضها مستوعبة تركة اي مستغرقة
لها صفة جزء حاجبة للعصبة اي التي هي غير الابن والمنتقلة للفرض كالشقيق
في المشركة والاخت لغير ام في الاكدرية وانما ترث به لكن اي كمثله زوجة
قضت اي ماتت عن ولد لام والزوج مع ولد وعم فالعم محجوب بالاستغراق
عصبة الشخص على ما ذكروا اي الاصحاب هو الوارث الذي ليس له في الكتاب و
السنة سهم مقدر في حال تعصيبه من جهة تعصيبه يرث عند فقد الفرض جميع
ما خلفه من يقضي اجله اي يموت وهذا صادق بالعصبة بنفسه وهو كل ذي
ولاء او ذكر نسيب ليس بينه وبين الميت انثى وبه وبغيره معا وهو كل انثى عصبها
ذكر ويرث الباقي بعد الفرض وهذا صادق بهما وبالعصبة مع غيره وهو كل انثى
تصير عصبة باجتماعها مع اخرى الارث شرط الحجب في جميع ما هنا وفي الفروض
قد تقدما من حجب حرمان ونقصان فمن بارث لم يكن يمتنع لمانع فحجبه لغيره
ممتنع واستثني انت من ذلك تسع صور تعد حجبا اي ثبت فيها الغير وارث
حجبا وارثا فاعل حجب اي يحجب لوارث فابدءا من التسع بام مع ذي ابوه اي مع

مع اب وعدد ممن له اخوة من اخوة واخوات فاثنان منهم يحجبا الام من الثلث
الى السدس مع انهما محجوبا بالاب وثني بالام وفرعيها وجد حيث يحجبانها الى
السدس ويحجبان بالجد ثالثة ولد ام وولد لابوين او اب وولد الجد له
يحجبانها الى السدس مع ان ولد الام محجوب بالجد والرابعة المعادة بفلك لا لازم
للضرورة تاتيك في مبحث اخوة وجد صورتها جد واخ لابوين واخ لاب
فيحجبان الجد من النصف الى الثلث مع ان الاخ لاب محجوب بالاخ لابوين خامسة
ام الى السدس ترد باخ من اصلين مع اخ لاب مع ان الثاني محجوب بالاول
سادسة عن ابن صاحبها عطب اي هلك وخلفت شقيقة وبعلا واخ من اب وام
كلا اي فاقدة ولد وهي العويص المذكورة وهو تتميم للبيت فالاخ والاخت يحجبان
الام الى السدس مع ان الاخ محجوب بالاستغراق ومثلوا سابعة بستة زوج وام واب
وبنت وابن ابن انضمت اليه بنت عم له عصبها او انضمت اليه اخت له عصبها
فابن الابن يحجب بنت عمه او اخته بتعصيبه لها مع انه محجوب باستغراق ولولاه الفرض
لها وزيد في العول وهذا مع تلو فاخته او بنت عم لولا تعصيبه لها الموجب لحجبها فا
فاز بفرض عول اي بالعول لها الاخت عشر ثمن بزوج وشقيقة واخ واخت
من ام كلاهما الفضيح بان كانا لاب فالاخ يحجب اخته مع انه محجوب بالاستغراق ولولاه لفرض

لها واعيلت المسئلة الى سبعة وولد الام وام تاسعة ذا لو انها مع عصبتين
بعد نعوج واقعه في الثامنة وهم شقيقة واخ واخت لاب فالاخ يحجبه بتعصيبه
لها مع انه محجوب بالاستغراق ولولاه لفرض لها واعيلت المسئلة الى سبعة هذا
بيان ترتيب العصبات للعصبات ذكورا اى الحاب ترتيبا حسن حاذ اى مال
وعدل عنه لم يكن مصيبا بل كان مخطئا لمخالفته الاجماع وهم اولهم بالمد اولا فاولا
اى مرتبين فهو حال والعامل فيه معنى الاشارة الابن هو وما بعده بدل من اسم
الاشارة او بيان له وكان الابن اولى العصبات لقوة عصوبته اذ فرض للاب معه
السدس واعطى هو الباقي ولانه يعصب اخته بخلاف الاب فابنه وان سفلا فهو مقدم
على الاب بالتعصيب مؤخر عن الابن سواء حجب اباه او عمه لادلائه به او لانه عصبة
اقرب منه فالاب لادلاء سائر العصبات به فالجد وان علا والاخ فصاعد الغير
لجد يقترن فسوف ياتي حكم ذا اى اجتماعهما في مبحث الاخوة والجد فليرتقب
اى فلينتظر ويعلم مما ياتي هناك ان اولاد الابوين اولى لانه معه في درجة وجهة
لمساواتهم له في الادلاء بالانثى فلا يسقطهم به وكان القياس تقديمهم عليه لان البنوة
اقوى من الابوة ولان فرعهم يسقط فرعه وقوة الفرع تقتضي قوة الاصل لكن الاجماع
منع منه فلا اقل من ان يشاركوه ثم انه لم يكن جد ولا ذكر قبله فالاخ والاخ

لابوين

لابوين فلاب اى فاخ لاب فابناهما كذاك في الترتيب فالمقدم ابن اخ لابوين
فابن اخ لاب فالعم من اصلين اى ابوين ثم العم من اب فابناهما كذا اى فابن
العم من ابوين ثم ابن العم من اب فعم الوالد لابوين ثم لاب ثم ابنوه ثم ابن عم
الوالد لابوين ثم ابن عم الوالد لاب فعم جد الهالك اى الميت لابوين ثم لاب ثم
ابنه اى ثم ابن عم الجد لابوين ثم لاب وهكذا باقي عصبات النسب وقد علم مما سبق
ان البعيد من جهة المتقدمة مقدم على القريب من جهة المتاخرة كتقديم ابن الابن وان
نزل على الاخ وابن الاخ وان سفل على العم فكان مظنة ان يتوهم ان ابن ابن الاخ او
العم لابوين مقدم على ابن الاخ او العم لاب مع ان الامر بالعكس فاستدرك بقوله
لكنما ابن اخ من والدين قدما حتما اى وجوبا على ابن ابن اخ منتسب لابوين
وابن عم لاب مقدم على ابن نجل عم منتسب لوالد وام وتقدم جعل كل من بنوة
الاخ وبنوة العم جهة واحدة وتقدموا فيهما الاقرب فعتق كالجمع مفصلا من بعد
في مبحث ارث بالولا فبيت مال ذو نظام يبدو اى يظهر بان يلي امام عادل كما
تقدم فاهل الفروض الرد بنسبة الفروض مثل ما علم فيما سبق وبعد اهل الرد
اصحاب الرحم هذا بيان ارث الاولاد واولادهم انفرادا واجتماعا المال يابني
بنين استغرقا البنات المحيط اجماعا بالعصوبة كما من والابنة فصاعدا اذا انفردت

عتق بعصبها ما سبقا من النصف والثلثين واعتى به هنا تكملة للاقسام ونوعيه

لما ذكرته بقوله وان هما اى الصنفان البنون والبنات وهو من نوع عما يفترق

يجتمعا حاز التنسب اى اخذ المال وذكر كالاثنين يحسب بالبناء للمجهول

اى يعد فياخذ مثل حظيهما الانثى للاجماع وفضل على الانثى لاختصاصه بلزوم

ما لا يلزمها من جهاد وامامة وقضاء ونحوها كالفرع فرع الابن بنقل حركة

الهمزة اذا انفرد وان سفل فيما ذكر اجماعا التنزيله منزلته لو وجد معا والكل

كان ذكرا او حده او مع انثى كانهم باد في حجب فرع الابن بدرج الهمزة ان كان الكل

انثى ولو متعددة فقل لولد ابن ما لك عنها ارين فرضها الذى هو نصف او ثلثان

فضل اى زاد هنا اذا كان لولد الابن ذكورا واناثا وفى الثانية عصب الكلبر في قبقه

اى في درجته كاخته وبنت عمه او من فوقه كعمته وبنت عم ابيه وان كانت اسفل

منه اسقطها وانما يعصب من فوقه ان لم تحز سدس مالك ارثا كبنتين وبنت

وابن ابن ابن فان اخذت سدسا لم يعصبها لاستغنائها بفرضها عن تعصيبه كبنت

وبنت ابن وابن ابن ابن لها السدس تكملة الثلثين والباقى للباقى ولو كان هذا

المثال بنت ابن ابن ابن ايضا عصبها وقسم الباقى بينهما اثلاثا فان يكن ولد الابن

بنقل حركة الهمزة انثى ولو متعددة حازت جمعت حال كونها مع ابنة كانفراد

فيمامن



يأن مثلا لقوله كبنتين في وبنت ابن وابن ابن ابن ان اعتبرت ليلى مع سلمى ومثلا لقوله كبنت وبنت ابن وابن ابن ابن ان اعتبرت احديهما فقط

اولاد	او لا	د الاو	لاد
ذكور محض	ساقط ذكور محض	ساقط ذكور اناث	ساقط اناث محض
ذكور اناث	ساقط ذكور محض	ساقط ذكور اناث	ساقط انثى
انثى واحدة	عصبه ذكور محض	عصبه ذكور اناث	سدس انثى
انثى فوق واحدة	عصبه ذكور محض	عصبه ذكور اناث	ساقط انثى

فيما من سدسا بالتكملة الثلثين اجماعا القضاء وقضى عليه به للواحدة ولا

شئ لها لانثى فاكثر من ولد الابن مع البنتين فاكثر من بنت اجماعا كما مر الا اذا

كان معها ذكر مساو او اسفل فيعصبها هذا المذكور انفا الذى يقضى به وحكمه

بعطف تفسير في الكل من طبقتين منهم من ولد الابن فلحق اهل درجة مع

الاعلى حكم مامر ويحصل ذلك ان الولد اما ذكر او ذكر وانثى او انثى فهذه ثمانية

عشر صورة حاصلة من ضرب اربعة في ثلثة في اربع يلحق ولد الولد عصبة

وفي سبعة ساقطا وفي واحدة اخذ السدس وهذه جداول متكفلة ببيانها

وهذه صورتها هذا بيان ارث الاصول وقدمت الفروع لانهم اقوى يرث

بالفرض فقط اب فياخذ السدس غير عائل اذا كان مع ابن من الجد نبطا

او مع بنتين وام وعائلا اذا كان مع بنتين وام وزوج كما يرث بتعصيب فقط ان

اى فقد الميت فرعا وارثا سواء انفرد او كان معه ذو فرض اخر كام ويرث

بهما اى بالفرض والتعصيب مع ابنة او ابنة ابن او معهما او مع بنتين او بنتى ابن

فله السدس فرضا والباقى بعد الفرضين عصوبة ولام ثلث بعد تمييز او بدلته

بعد نقل حركتها للتنوين ما قبلها سدس بناء على ما قد علم من الفروض وذكرته هنا

تكملة وتوطئة لقوله ترث اى الام الثلث حال كونها مع بالتكلم احد الزوجين واب تثبت

ما بقي بعد الزوج أصلها من اثنين للزوج واحد لا ينقسم الباقي على ثلثة ولا موافقة
يضرب الثلثة في اثنين فتصح من ستة ثلثة للزوج وللام واحد ثلث الباقي
وللاب ثلثاه او الزوجة واصلها من اربعة للزوجة واحد وللام ثلث الباقي وللاب ثلثاه
والاصحاب من اجل الاب مع ظاهر لفظ القران به اى ثلث الباقي يعبرون عنها
اى عن السهم الذى يدفع في المسئلتين للام موافقة لقوله تعالى وورثه ابواه
فلامه الثلث وهو المدفوع لها في الحقيقة سدس في الاولى او ربع في الثانية
وانما جعل له مثلاها على الاصل في اجتماع الذكر والانثى المتحدين في الدرجة من غير
اولاد الام ولاتفاق الصحابة رضي الله عنهم قبل خلاف ابن عباس رضي الله عنهما
على ذلك ولان كل ذكر وانثى لو انفردا اقتسما المال اثلاثا فاذا اجتمعا مع الزوج
او الزوجة اقتسما الفاضل كذلك كالابن والبنت وتسمى المسئلتان بالغراوين
لشهرتهما تشبيها لهما بالكوكب الاغر وبالغريبتين والعمريتين لانهما رفعتا
الى عمر رضي الله عنه فقضى فيهما بما ذكر وقد يرث الجد ثلث الباقي اذا كان معه اخوة
كما سيأتي فيكمل ثلث الباقي للاثنين ثم الجد لاب كل حكم ينسم اى ينسب للاب لكن
خالفه في انه لا يرد اما الى ثلث الباقي في الغراوين بل تأخذ ثلث المال كاملا لعدم
مساواته لها في الدرجة كذا اى خالفه في كونه لم يحجب فرع سوى ام اى فرع غير

ولو علا او اب

او اب بل يقاسمهم كما يأتي وفي كونه لا يحجب ام اب لعدم ادلائها به بخلاف الاب فل

بيان ارث الحواشي وولد الابوين مطلقا اى ذكرا كان او انثى كولد في كل ما
قد سبقا من ان للواحد فاكثر التركة او باقيها وللواحدة النصف وللثنتين
فاكثر الثلثين وللذكر مع الانثى مثل حظ الانثيين ولا يحجب حجب تشقيق ذوى الولد
للعلم به مما تقدم كولد لابوين ذى التركة اى الميت في الحال فرع اب انفرد عن ولد ابوين
فياخذ التركة كما ذكرنا اجماعا ولكن هذا فيما سوى المشتركة بفتح الراء المشددة
وكسرها على نسبة التشريك اليها مجازا زوج وام او جدة وولدا ام واخ لابوين فيشارك
الاخ الشقيق ولو مع من يساويه من اخوة واخوات ولدى الام في فرضهما باخوة
الام واصلها من ستة فاذا لم يكن مع الاخ من يساويه فثلثها ينكسر ولا موافقة
فيها عددهم فتصح من ثمانية عشر ولو كان الاخ اخا لاب وحده ومع اخت فاكثر
لا يحجبوا اى العاصب ما نابه وحرمانهم من النسب اى مال الميت اجماعا لعدم بنوة
الام المقتضية للمشاركة ويسمى الاخ المشئوم ولو كان بدله اخت او اخوات لاب
فرض لها النصف ولهما الثلثان وعالت المسئلة في الاولى لتسعة وفي الثانية لعشرة
وحيثما يجتمع الصنفان اى ولد الابوين وولد الاب كانا في الحكم كفرع ابن وفرع
القابل اى الميت فان كان ولد الابوين ذكرا وحده او مع انثى حجب ولد الاب او انثى

وان تعددت فلولد الاب ذكراً كان او مع انثى والكل الباقي بعد فرضها وان كان انثى او
اكثر فلها مع الشقيقة السدس ولا شيء لها مع الثنتين الا ان كان معها اخ يعصبها ولا يسمى
اخ المبارك لا ابن اخ كما قلت لكن الاخت بدل ابي الجزء بعد نقل ضمتها الى اللام لم
يعصبها سوى من معها في رتبة قد استوى وهو اخوها فلا يعصبها ابن اخيها
وبنت الابن يعصبها مع الجزء حيثما صاحبها مساويها في الدرجة او بنقل فتح الجزء للنون
ما قبلها اسفل منها قد عصبها كما مر والفرق ان ابن الاخ لا يعصب من في درجته
لانها غير وارثة فمن فوقه اولى وابن الابن يعصب من فوقه فمن في درجته اولى
ففي شقيقتين واخت لاب وابن اخ لاب لهما الثلثان والباقي له وتسقط الاخت
والاختان ان كانت لام واب بالاخ فرع الاب لم تعصب فيكون لها النصف فرضا
وله الباقي عصوبة وهذا تصريح بما علم من قولي لم يعصبها سوى اخ فان فرع الاب
لا يساوي الشقيقة في الرتبة لئلا يفضل عنه عصبة خبر مقدم مبتداه
اخت للاصلين واب مع ابنة او ابنة ابن فالكل قد ذهب اي مات اي حرم
من الارث فساقط فرع اب باخت للابوين اجتمعت مع بنت او ابنة ابن
كما يسقط الاخ للاب بالشقيق لحديث صحيح به رواه البخاري وابن اخ لغير ام كابنه
اجتماعا وانفرادا ففي الانفراد يستغرق الواحد والجمع التركة وفي الاجتماع يسقط

ابن اخ لاب بابن الشقيق وقولي كابنه عملت فيه بلغة من يعربه بالحركة وان كانت
غير جيدة للقافية لكن خالف فرعه انه الى السدس لا مآ اي لا يرثه اما فوق الثلث الى
السدس وفارق ولد الولد بانه يسمى ولدا مجازا مشهورا او حقيقة وابن الاخ
لا يسمى اخا كذلك وفي انه لم يعصب اخته لانها من ذوي الارحام وابنه مع جد
اي لا ياخذ الارث مع جد اجماعا لانه كالاخ فيسقط به كما يسقط بالاخ بخلاف ابيه
في الجميع كما مر وابن الشقيق في التركة يسقط اي لا حظ له في التركة بخلاف
الشقيق كما مر وعم من ادركه الموت وعم من الى ابيه وعم جده لغير ام اي لابوين او
اب مثل اخ للابوين او لاب اجتماعا وانفرادا ففي الانفراد ياخذ الواحد فاكثر التركة
وفي الاجتماع يسقط العم للاب بالعم الشقيق كذاك باقي عصبات النسب كبني العم
وبني بني الاخوة هذا **بيان الارث بالولا** عصبة النسب حيث تعدم اي تفقد
فالمال او فاضله اي زائده عن الفروض سلم اي يدفع للمعتق اجماعا لحديث
انما الولاء لمن اعتق فان هوى اي سقط المعتق في رمسه قبره اي مات اخذه
اي المال او الفاضل عصبة له بنفسه كابنه واخيه بخلاف العصبة بغيره كبنته واخته
مع معصبهما او مع غيره كاخته مع بنته ترتيبهم اي العصبة هنا في الولاء كترتيبهم
في نسب فيقدم عند موت العتيق ابن فابنه وان نزل فاب فجد وان علا فشقيق اخ

كما مر لكن هنا يقدم الاخ للمعتق وابن الاخ له والجد يبقى مؤخرا عنهما وفي
النسب يشارك الاخ ويسقط ابنه ويقدم ابن العم وابنه على الجد هنا وفي
النسب يستويان فان فقد عصبة نسب المعتق اخذ ما ذكر معتق المعتق فعصباته
من النسب بترتيب مر اي مرتبة عصبة المعتق فان فقد وادفع لمعتق معتق
المعتق ثم لعصباته وهكذا ثم لبيت المال ان اشترت بنت اباها فعتق
عليها واعتق الوالد اي والدها بعد اي بعد عتقه عبدا له ثم ابوها بعد ذلك
اي اعتاقه للعبد اودى اي مات منها وعن عصبة له كجد او ابيه وابنه ثم توى
بمثناة فوقية اي مات عتيقه من بعده فليس للبنت تراث رقبة اعتقها الوالد
بل للعصبة وهو اي اعطاء الارث للعصبة دون البنت هو الذي على القضاة
اشكل حتى اخطا فيها اربع مائة قاض غير المتفقهة حيث جعلوا الميراث لها
دون العصبة ولذلك تسمى مسئلة القضاة ولم تكن ترث انثى بالولاء الا عتيقها
ومنه ابوها او ابنها اذا ملكته فعتق عليها قهرا ولا يخرج بذلك عن كونه معتقها
شرعا لان قبولها النحو شراء بمنزلة ان تقول لمن هو في ملكها انت حر او الشخص
الذي انتسب اليه اما بولاء كعتيقه وعتيق عتيقه وهكذا او نسب كابنه وابن ابن
نزل هذا بيان ارث الجد اذا اجتمع مع الاخوة وقد انتشر الخلاف فيه بين

الصحابة رضي الله تعالى عنهم اجمعين وكانوا يحذرون عن الكلام فيه وعدوه خطيرا
وحاصله انهم اجمعوا على عدم اسقاطه ثم ذهب كثيرون منهم واكثر التابعين الى انه
كالاب يحجبهم واليه ذهب ابو حنيفة رضي الله تعالى عنه واختاره جمع من الشافعية وذهب
علماء الائمة الثلثة تبعا لكثير من الصحابة الى انه يقاسمهم على تفصيل فيه لخصته بقولي
للجد المجتمع مع بسكون العين فرع اب او مع ولد الابوين وخير الجد فاثر
بالانفع اي الاكثر من ثلث بضم اللام اي ثلث المال والقسم بفتح القاف اي القسمة
عند فقد صاحب فرض في المسئلة لان فيه جهتي فرض وتعصيب فيأخذ باحديهما
تارة وبالاخرى اخرى ما هو الاحظ في ذلك كاخ وجد فالمال بينهما مناصفة
وجه الثلث اخذه اذا كان مع الام مثلها تأخذه والاخوة لا ينقصونها عن الثلث
فوجب ان لا ينقصوه عن ضعفه والمقاسمة استوائه معهم في الادلاء بالاب و
استويا وزيادة احدهما على الاخر ضابط ذكرته من زيادتي بقولي قلتهما
اي الثلث والقسم مع بالسكون ضعف بكسر الجد شرع بفتحتين اي سواء
وذلك في ثلث صور اخوين اخ واختين اربع اخوات وما ينحصر فيها هل هو
فرض او تعصيب خلاف يظهر اثره فيما لو اوصى بجزء بعد الفرض ومع دون مثليه
الاخير وهو القسم انفع من الاول وذلك في خمس صور اخ اخت اخ واخت اختين

ثلث اخوات واما مع فوق ضعفيه فالاكثر منهما ثلث بالسكون وذلك في
الامثلة السابقة وما نافية صوره تنحصر لكثرتها جدا والجد مع نوع اب و
ام وولد الابوين فائز من قسمة وسدس و ثلث الباقي باخذ الانفس الاجود ان
كان في المسئلة ذو فريضة ولا يرث مع الجد والاخوة من اصحاب الفروض الا من
ذكرت من زيادة بقولي وست ضمير مقدم لذوات هنا اي الجد مع الاخوة
ذوات الفرض وهي بنت والام والبنت التي لنجل اي ابن وجدة مع بالسكون
نعجة وبعل اذا علمت ذلك ففي بنتين وام وعرس وجد بتحريك التنوين
بالكسر المجود له من الثلثة بالرفع اخذ السدس اذ المسئلة من اربعة وعشرين
ومنه تصح وان وجدت في المسئلة جدة وجد مع اخ فالقسم صار احلى اي انفع
اذ المسئلة من ستة وتصح من اثني عشر ولما كانت الامثلة التي اوردتها لبيان الاكثر
من الامور الثلثة ضابط يعرف به ذلك في سائر الصور تبعتها به فقلت
وضابط الاكثر منها ليس يخفى عليك اذا اتقنت ما ذكرته بقولي فالفرض الذي
ذكرنا ان الجد عنده خير الثلثة ربما يكون نصفا وقد يكون دون نصف و
فالعدد للاخوة يكون دون ضعف جد فالقسم عند ذلك خير له كام وجد واخ
وبنت او يكون عددهم اعلى من ضعفه اي الجد مع فثلث باقي اولى له كام مع

وكثلثة

وكثلثة اخوة وجد مع بنت او مع ام وزوجة او يكون عددهم ضعفه اي ضعف
الجد فالامران اعني القسم وثلث الباقي مستويان كام وجد واخوين وزوجة
ويستوي في بعض الصور مع سدس هذان اي القسم وثلث الباقي كجد واخوين وبنت
وقد يكون الفرض الواقع في مسئلة الجد والاخوة ثلثين فلا شك اذا في كون قسم
افضل ان تك اخت معه اي مع الجد كما في جد واخت وبنتين وان تكن مع اخت
بل كانا معا في مكانهما في المثال المذكور اتفاقا فانه بسدس يعلى اي يمتنع وقد يكون الفرض بين
نصف المال والثلثين كنصف وثمن فمع اخ او اخت او اختين جاز المقاسمة فهي
الفضلى اجود له ونسيمه اي الجد مع من زاد على ذلك كاخوين او اخ واختين او
ثلث اخوات السدس وحيث اخذ السدس او ثلث الباقي اخذه فرضا وحيث استوى
القسمة وغيرها فيما ياخذه يكون فرضا او تعصيبا هذا المذكور من التفصيل انما هو
اذا ذو الفرض حاز جملة اي مجموع ما فوق سدس قد تبقى بعده اما اذا لم يبق
عنه فضل اي فاضل عن ذوي الفرض كبنتين وام وزوج مع جد واخوة او بقي السدس
كبنتين وام او اقل كبنتين وزوج فالجد فائز بسدس عائل اي كلا كما في المسئلة
الاولى فانها من اثني عشر وعالت لثلثة عشر فتزاد له الى خمسة عشر او بعضه كما في
المسئلة الثالثة اذ هي ايضا من اثني عشر يفضل له واحد يزاد عليه اخر فتعال لثلثة عشر

وغير عائلة كما في المسئلة الثانية وذلك لان صاحب فرض فيرجع اليه عند الضرورة
وليس للاخوة في الميراث من جهة في الصور الثلث المتفرقة لحجبهم باستغراق
ذوي الفروض كذا للجد ما سبق من خير الامور عند فقد صاحب فرض وخير الامور الثلثة
عند وجوده اذا كان الجد مجتمعا مع الفرعين اي فرع اب وولد الابوين الاصليين كالو
لم يكن معه الا احدهما فرع في المقاسمة عد اي حسب عليه اي الجد فرع الابوين
بالرفع فاعل فرع اب بالنصب مفعول اي يدخله معه في القسمة اذا كانت خيرا للجد
في هذه المسئلة ويسمونها بالمعادة فاذا اخذ الجد سهمه نظر ان كان فرع الابوين ذكرا
واحدا فصاعدا مع انثى فردة او اكثر او كان ذكرا منفردا ليس معه انثى او كان
ذات حظ اي انثى مع ابنة او مع بنت ابن فتخ فبعد سهم الجد وهو الاكثر مما سبق
حاز فضلا اخذ في هذه الصور ما فضل عنه فهو في الاولى باقسامهم للذكر
مثل حظ الانثيين وفي الثانية له وفي الثالثة لها تعصيبا وساقط فرع اب
فالجد وشقيق واخ لاب للجد الثلث والباقي للشقيق وان لم يكن فرع الابوين من
ذكر بان تمحضوا اناثا ففردة بنصف ما نطف وتعطى باقل من النصف وكل
منها صور ياتي بعضها فالاول اي اخذها النصف مثل شقيقة وجد معهما
من فرع والد وجد اما اخ هو من خمسة سهما للجد وسهمان ونصف للاخت والباقي

وهو

وهو نصف سهم للاخ يضرب اثنان مخرج النصف في خمسة تبلغ عشرة ومنها
تصح للجد اربعة وللاخت خمسة يفضل واحد للاخ او وجدت معهما من فرع
الوالد اخت من اربعة اثنان للجد واثنان للشقيقة واما التي للاب فعدودة محرومة
او وجدت معهما منه ثنتان اي اثنتان من خمسة لهما نصف سهم لكل واحدة ربع
فيضرب اربعة في خمسة تبلغ عشرين للجد ثمانية وللشقيقة عشرة يفضل اثنان لكل
واحدة واحد او وجد معهما منه اخ او اخت له اختان من ستة اثنان
للجد وثلثة للشقيقة وواحد للاخ والاختين لا ينقسم عليهم فتضرب اربعة في ستة
تبلغ اربعة وعشرين ثمانية للجد واثنا عشر للشقيقة واربعة للاخ وللاختين اثنان
ولكل اخت واحد او وجد معهما منه واحد خمست له واحدة اي اخ معه اختان ستة
يفضل لهما واحد لا ينقسم عليهما فتضرب ثلثة في ستة تبلغ ثمانية عشر ومنها تصح
او معهما منه ذا ودي اي اخ واخت مع ام زيادة والحكم في المسئلة من ستة للام
واحد يبقى خمسة ليس لها ثلث صحيح فتضرب ثلثة في ستة تبلغ ثمانية عشر للام
ثلثة وللجد خمسة وللشقيقة تسعة يبقى واحد لا ينقسم عليهما والاخ الا فتضرب ثلثة
في ثمانية عشر تبلغ اربعة وخمسين ومنها تصح او معهما منه اخوان معهما بنحو
العين هاتان اي ام واخت فسرت بهما اسم الاشارة للذين هم ارجاعه

اثنين من ستة للام واحد يبقى ما ليس له ثلث صحيح فتضرب ثلثة في ستة تبلغ ثمانية عشر
لا ولها الا منها واحد لا ينقسم عليهم فتضرب الخمسة في اصل المسئلة تبلغ تسعين
للام ١٥ وللشقيقة ٤٥ وللجد ٢٠ ولكل اخ اثنان وللاخت واحد ومثال الثاني
اى اخذ الشقيقة دون النصف شقيقة واخت من اب وجد وزوجة من
اربعة وتصح من ستة عشر للزوجة اربعة وللجد ستة ولكل اخت ثلثة فتسترد
الشقيقة من التى للاب فيصير لها نصيبها ستة وهو دون النصف لانها ربع
وثمن وانتهيا ام اى وان تزد ام في هذه المسئلة او كانت ام بنقل حركة الهمزة لما قبلها
ود بجا او كان معها مكان الاخت اخ فان الاصل في المثلين ضعف ستة وهو
اثنى عشر وتصح الاولى من ٤٨ للزوجة اثنا عشر وللام ثمانية وللجد اربعة عشر
ولكل اخت سبعة فتسترد الشقيقة من الاخت لاب فيصير سهمها اربعة عشر وهو
دون النصف والثانية من ستين للام عشرة وللزوجة خمسة عشر وللجد اربعة
عشر وللاخت سبعة وللاخ اربعة عشر فتسترد منه الاخت فيصير سهمها
احدى وعشرين وهو دون النصف لانه ربع وعشر **تنبيه** قوله ضعف ست
يجوز في مثله اذا لم يكن معه المعدود الاتيان بالهاء وحذفها قال تعالى يتربصن
بانفسهن اربعة اشهر وعشرا اى عشرة ايام وفي الحديث من صام رمضان ثم اتبعه

بست من شوال كان كصيام الدهر قال التوفيق رحمه الله قال اهل اللغة يقال صمنا
خمسا وستا وستة وانما يلتزمون اثبات الهاء في المذكر اذا ذكروه بلفظه صريحا
انتهى وحظيت بكر الطلوع المثالية اى فازت من فوق فردة بما اى بسهم يعدل اى
يساوى ثلثين وحظيتا يتم بما يعدل ما دونهما امثالهما مثل شقيقة تثنية شقيقة
سقطت نونها للاضافة الى ذى عطب او الى محذوف ومدلول عليه به والاولى
اولى والثانى قول المبرد حكاهما النحاة في قول الشاعر يا من راى عارضا اسر به
بين ذراعى وجبهة الاسد وجد ذى عطب بمهملتين مفتوحتين اى ذى هلاك
مع اخ للاب من ستة للشقيقتين اربعة وللجد اثنان ولا شئ للاخ او مع اخت للاب
من خمسة للجد اثنان يبقى للشقيقتين ثلثة وهى دون الثلثين فتقتصر عليها وليس من
ثلثين شئ بفضل دون للجد الثلث فاكثر ولا يأخذ اقل من الثلث وفا اى الكلام
عن النصف يزيد بجعل لولد الوالد لا فيما من الامثلة واعلم ان بها الكلام انا مخففة
من المثقلة واسمها ضمير الشان محذوف اى انه لا فرض للاخت مع جد ولا تعال الا في مسئلة
جدها فيها لانه فرض بجمع اليه عند الضرورة الا في الاكدرية وهى ام وجد والزوج
والاخت التى كانت ولد اب او الاصلين فالجد يرث سدسا وفرض الاخت نصف
اذ لا مسقط لها ولا معصب والثلث للام والنصف نصيب البعل والمسئلة من ستة فترتقى

من ستة بنصيب الاخت لتسعة بالعول منها اى من التسعة للاخت مع الجد البقية
كاملة عليهما موزعة اثلاثا والجد محسوب كانثيين فتأخذ الاخت ثلثا وللجد
ثلثين لكن لا تنقسم الاربعة عليهما فتضرب ثلاثة في التسعة فتصح من سبعة وعشرين
للام ستة وللزوج تسعة وللجد ثمانية وللاخت اربعة وقسم سهامهما بينهما اثلاثا
لتعذر تفضيلها عليه كما في سائر صور الجد والاخت فرض لها بالرحم وقسم
بينهما بالتعصيب رعاية للجانبين وهذا معنى قوله روعي تعصيب وروعي الرحم
عملا بمقتضاهما في الفرض للاخت مع الجد في قسم علم وهو قسم الثلثين كما مر في
نشر على غير ترتيب اللف فالاول ناظر الى الثاني والثاني ناظر الى الاول ولم تعصبها
اى الجد الاخت في تعصيبه لها نقصانه عن سدس من نصيبه لئلا يكنها الدفيه
ولو اخا منصوب بما يفسره فرضته منصوبا مكان الاخت بنقص كذا الحرم وصاحبا
ما نابت حوى نصيبا اسقطها وكانت معها شقيقة فللام السدس ولاختها السدس
الباقي او اخت لاب انفردت الشقيقة بالثلث لعدمها اختها عليه والام محجوبة عن الثلث
في الصورتين بتعدد الاختين وسميت اكدرية لتكدر اقوال الصحابة رضي الله تعالى عنهم
فيها او قيل لتكديرها على زيد مذهبه بانه لا يفرض للاخوات مع الجد ولا يعيل وقد فرض
فيها واعال وقيل نسبة الى اكدر اسم سائلها او المسئول عنها او زوج الميتة او

او الاكدرة وهي الميتة او بلدها وقيل لان زيدا اكدر على الاخت بان اعطاها
نصف المال ثم استرد بعضه منها هذا باب موانع الارث وما معها الكفران
بتوارثانه ولو على تخالف الاديان كيهودي ونصراني لان ملل الكفر في البطلان
كملة واحدة قال تعالى فماذا بعد الحق الا الضلال لا مسلم وكافر شقي وان اسلم قبل
قسمة التركة لانقطاع الموالاة بينهما ولخبر لا يرث المسلم الكافر ولا الكافر المسلم
ولا بين الذمي والحربي لذلك وكمتوارثين ماتا بغرق ونحوه كهدم وحرق اذ
جهل الذي سبق منهما موتا لانتفاء تحقق حياة الوارث بعد موت المورث وهو
من شروط الارث ولو علم اسبقهما ثم نسي وقف الميراث الى البيان او التصالح
الزنا عن الارث حرم فلا يرث من احد الا من الام ومن ولد الام ولا يرث المنفي
باللعان من الملاعن ومن ينتسب اليه ولا يرث قاتل من مقتوله ولو بلا ضمان
ولو كان غير ضامن بقتله لخبر ليس للقاتل من الميراث شيء ولانه لو ورث لاستعجل
الورثة قتله فيؤدي الى الخراب للعالم فاقتضت المصلحة ان لا يرث مطلقا ولان الارث
للموالاة وقد قطعها القاتل واما المقتول فقد يرث القاتل كان جرحه ثم مات هو قبله
ولا يرث من ارتد اذ لا موالاة بينه وبين احد لاهدار دمه ولا يرث الزنديق بكسر
الزاي وهو من لا يتدين بدين لذلك لم يورثا اى المرتد والزنديق لما مر كذلك

لا يرث ولا يورث ولو مدبرا ومكاتبا اجماعا لنقصه ولانه لو ورث لملك والّا لزم
باطل الا مبعضا اى من بعضه قن وبعضه حر فانه اى المبعض ان هلك
يورث ما اى المال الذى ببعضه الحر ملكه وملكه لانه تام الملك عليه كالحر
لسيده منه لاستيفاء حقه مما اكتسبه بالرقية والا كافرا جنى عليه جانيا حال كون
الكافر حرا مصون الدم بالامان ثم بعد ان نكث الكافر اى نقض ما تحقق من الامان
سباه اى سباه واسترقه جعله رقيقا ومات اى قتل من سراية الجناية فقدر بكسر
المهملة ويجوز فتحها الا هنا ديته لوارث لا غير بالبناء على الضم لحذف ما اضيف
اليه ونيته معناه هذا الاستثناء انما هو بالنظر لكون الوارث حال الموت حرا
فقد واما اخذ الدية فانما هو بالنظر الى الحرية السابقة فلا استثناء بالحقيقة الا بالنظر
الى الاول اذا اخو ميت اقر بنسب ابن له فليس هذا الابن يعطى ارث ابوه ان
ثبت نسبه باقراره للدور وذلك لانه لو ورث حجب الاخ فلم يصح استلحاقه فلم يرث
فادى ارثه لعدم ارثه وان يقع تردد اى شك فى النسب فان التردد مانع من
ارث النسب بنقل حركة الهمزة الى النون فلو تنازع شخصا مجهولا ولم يكن لاحدهما حجة ثم
ادركهما الموت قبله وقف تركته لان منهما ارث ولد الى البيان وان مات هو قبلهما وقف
من تركته ارث اب كذلك وكونه من مات نبيا مانع للارث والحديث الوارد فيه

اى

اى فى كون ذلك مانعا شايع على السنة المحدثين وهو قوله صلى الله عليه وسلم نحن معاشر
الانبياء لا نورث ويحتاج لذلك عند وفاة سيدنا عيسى على نبينا وعليه الصلوة والسلام
ومال مفقود قضى اى حكم الاصحاب بوقفه ان لم يثبت موته ببينة او حكم فان تقم
بينة بحتفه اى موته او حكم القاضى به بان مضى من الولادة ما اى امد غلب
بتشديد اللام الظن بالنصب وبه يتعلق قوله بانه قضى اى مات وفى تغليبه
الظن تقوية لما المقربة ليمين العلم فاصل الظن غير كاف وجواب الشرط اعطى بالبناء
للمجهول اى عا لمن حينئذ اى حين قيام البينة او الحكم قد ورثه اى ورث المفقود
لا من حل قبل ذاك حينه اى لا من يموت قبل قيام البينة او الحكم فيحل قبره
فانه لا يرث منه شيئا لجواز ان يكون موت المفقود بين موته وقيام البينة او
الحكم هذا المذكور انما يكون اذا ما زائدة ذكرا اى البينة والقاضى موته واطلقا
بان لم يقيداه بزمن وحيث قيدا بوقت سبقا حسب ذا الى الزمن المحدود اى الذى
حداه وعيناه لموته فيعتد به ويمنع كان وارثه حى ولو قضى اى مات من يرث اى
المفقود كلا او بعضا قبل ثبوت موته ببينة او حكم وقف حصته او ما خص وقف
تمام المال ان انفرد او بعضه ان لم ينفرد الى بيان الحال وحاضر الورثة فى حقه
يعتد باسوء الاحوال كيف يبدو اى يظهر فمن يدلى بالمفقود يصير ذا حرمان

اى الارث المحجبة بما لم يعطه شيئا الا البيان اى بيان الحال مثل ام لاب او لاخ والده

بان كان لابوين او لاب فقد مع عم ومفقود ابنها مفقود اى المبتنة يعطى الزوج النصف

ويوقف الباقى ومن يموت او حيوة للمفقود حقه لم يختلف وفى له بالتشديد والبناء

للمجهول مستحقه اى اعطيه وافيا اى تاما كالزوج والبنت مع ابن مفقود يعطى الزوج

الربع لانه له بكل حال ومن نصيبه يعتل وروى اى لحيوة المفقود او هلاكه

ينقص تقدم الحيوة فى حقه ان ينتقص بها او تقديم الوفاة فى حقه كذلك كالجد

مع اخ شقيق واخ فقد عن والدة منفيخ بان كان لاب فى حق جد تقديرت حيوة

اى حيوة اخ المفقود فياخذ الثلث وفى حق الشقيق فيديرت وفاته فياخذ

النصف ويوقف السدس الى ان يتبين موته فيأخذه الجد او حيوته فياخذه الشقيق

وان يخلف من حواه الجنين اى جمعه القبر بان مات حملا يجوز الارث لا محالة

بعد انفصاله قال المحلى بانه كما هو وفيما انه اذا مات من ليس له ولد عن زوجة ابيه

الحامل فالحمل يرثه مطلقا او قد يرث بعد انفصاله بتقدير كونه ذكرا كالحمل زوجة

اخيه او جده او عمه او بتقدير كونه انثى كمن مات عن زوج واخت لابوين

وحمل لابيها فانه ان كان ذكرا لم يرث شيئا لانه عصبة والتركة مستغرق باهل الفرض

او انثى اخذت تكملة الثلثين واعيلت لها المسئلة لسبعة فى حقه وحق غيره عمل

بما هو اليقين قبل ينفصل اى قبل انفصاله وحذف ان فى مثله مطرد يقال

خذ اللص قبل يأخذك ومر يحضرها قال الشافعى فيا رب هب لى توبة قبل

مهلكى افوز بها من قبل يغلق بابها وقال طرفة الا ايهذا الزاجرى احضر

الوغى وان اشهد اللذات هل انت مخلدى بنصب احضر وبيان العمل باليقين انه

يقول ان كان ذو الارث اى الوارث هو الحمل فقط اى لم يكن هناك وارث غيره

فى نسخة وارث بدل ذو الارث وعليها ففيه وقوع ضمير الفصل بعد النكرة وقد

منعه البصريون واجازه الفراء وهشام وعلى بها اسوة او كان ثم بفتح المثلثة

اى هناك من يحجبه اى من سقط به حجب الحمل لكونه حاجبا له كحمل ميت وفرع او

كان ثم من على بعض التقادير احجب به اى بالحمل كحمل ميت او حمل ابنه وهو

اب فانه انما يحجب بالحمل على تقدير كونه ذكرا او كان ثم من به اى بالحمل ليس

يصد اى يمنع وبه يتعلق الباء وعن وما له مقدر مثل الوالد فى جميعها اى الصور

الاربع جميع ماله اى الميت يجعل معنوفا الى الانفصال اى الحمل هذا هو الحق

فان اقصى الحمل لا ينضبط وقيل اقصاه اربعة وقيل ثلثة وقيل اثنان وقيل واحد

او من له مقدر فيوقى دخول الفاء لتقدير الفعل خبر محذوف او جملة اسمية كقوله

ومن عاد فينتقم الله منه اى فيعطى من له مقدر ذلك المقدر حال كونه عائلا اذا انا لم

اى امكن العول كابوين مع عرس حامل للزوجة ثمن وللابوين سدسان ثلاث
لاحتمال ان الحمل بنتان فتكون المسئلة من اربعة وعشرين وتعول لسبعة وعشرين
للزوجة ثلثة وللابوين ثمانية ويوقف الباقي فان كان الحمل بنتين فهو لهما وكذا
كمل الثمن والسدسان وتسمى هذه منبرية لان عليا رضى الله عنه خطب على
منبر الكوفة قائلا الحمد لله الذى يحكم بالحق قطعا ويجزى كل نفس بما تسعى
واليه المآب والرجعى فسئل عنها فقال ارتجالا صار ثمن المرأة تسعا ومضى فى خطبته
ذى اى العرس الحامل واب مثال غير العائل فتصحيحا من اربعة وعشرين ايضا
للعرس ثلثة وللاب اربعة ويوقف الباقي فلو كان الحمل ذكرا فهو له او بنتين
فهو لهما او واحدة فللاب عصوبة اى بنتا فلها النصف يفضل للاب خمسة ياخذها
وانما يرث ذا اى الحمل ان انفصل كله حال كونه حيا حيوة مستقرة يقينا وتعرف
بنحو قبض يد وبسطها الوقت ظن او علم واكتفيت عنه للعلم به بطريق الاولى اذ
المراد بالظن ما يعم العلم انه حصل اى وجد فى حال موت مورث بان انفصل
باقل من اكثر مدة الحمل ولم تكن حليلة احد او لدون ستة اشهر وان كانت
حليلة او اعترف الورثة بوجوده عند الموت والا بان انفصل ميتا او لم يحيا
او حيا ولم يعلم وجوده عند الموت فليس للارث يكون اهلا ودع الاول كالعدم

والثالث

والثالث فى منتف نسبه عن الميت وفى الخنثى الذى هو مشكل الحال بان كان له آلة الرجل
والمرأة او ثقبة كالطائر اذا لم يختلف ميراثه بذكورته وانوثته كولد الام والمعتق
صرف اليه بما ذا الوفاة خط اى دفع اليه مما تركه الميت جميع ما استحقه من النصيب واذا
بان اختلف بهما فاز باخذ القدر المستيقن اى المتيقن ووقف الباقي وهو المشكوك فيه
الى التبين او وقوع الصلح وحيث كان معه سواه من الورثة تعطيه ايضا ما تحققنا
اى تيقناه ونوقف الباقي كما مر وفى نسخة بدل البيتين فان يكن سواه بالمستيقن ويوقف
الباقي الى التبين ففى اخ لغير ام وولد خنثى صرف النصف للولد والباقي وقف فان
بان كان ذكرا فهو له او انثى فللاخ وفى ابنة وولد خنثى قسم الثلثان بالسوية اما
على الفرضين تصحيح للتراجم وبين الخنثى والعم يوقف الى البيان ثلثا فان بان
ذكرا فهو له او انثى فللعم وفى حليل واب ومع خنثى يفوز بعلها اى الزوجة
مدلول عليها به بالربع وللاب للسدس ذا استحقاق فى حالته والنصف للخنثى وما
الباقي وهو واحد يوقف بين والد والخنثى حتى يبين ذكرا فيكون له او يبين انثى
فيكون للاب عصوبة من جهتى فرض وتعصيب حوى اى من جمع جهتى فرض وتعصيب
ابن عم او كمعتق هو زوج يحوز بهما بالجهتين انفك النسب فانهما سببان مختلفان
فيستغرقان المال ان انفرد لا مثل بنت ام هى اختها لاب بان يطأ شخص بشبهة او مجوسى

في نكاح بنته فاولدها بنتا ثم ماتت العليا عنهما فهي اختها من ابيها وبنتها فاما
ترث البنت من امها بالبنوة وقيل بل ترث بهما اي بالبنوة النصف وبالاخوة
الباقي قياسا على ما يأتي في ابني عم احدهما اخ لام والاول هو الاصح لانهما قرابتان
يورث بكل منهما بالفرض عند الانفراد فيورث باقواهما عند الاجتماع كالشقيقة
لا ترث النصف باخوة الاب والسدس باخوة الام او جمعت فرض حوى فانما لمدا
اوليه على اقواهما فلم يرث الا بها وتدري اي تعرف اقواهما باحد ثلثة امور اما
بكونها حاجبة للاخرى بنقصها او حرمانها وان ترم اي تطلب مثالها اي مثال
هذه الصورة فكابنة اخت لام بان يطاء مسلم بشبهة او مجوسي في نكاح امه فتلد
بنتا فالاخوة لام محجوبة بالبنتية هذا مثال للحرمان وصورة حجب النقصان ان ينكح
بنته ويولدها بنتا وتموت عنهما فانهما تاخذان الثلثين والعبرة بالزوجية لان
البنت ترد الزوجة من الربع الى الثمن او كونها اي كونه الاقوى لم تحجب اصلا عن ارث
الثلث والاخرى قد تحجب مثالها ام هي اخت لاب بان يطاء من ذكر بنته فتلد منه بنتا
ثم ماتت الثانية فترث منها امها بالامومة لانها لا تحجب حرمانا اصلا دون الاخوة
لان الاخت قد تحجب او كونها اي الاقوى اقل في الحجب من الاخرى كام ام هي اخت لاب
بان يطاء المذكور هذه البنت الثانية فاولدها ولدا فالاولى ام ام الولد وهي اخت لابيه

فترث

فترث منه بالجدودة دون الاخوة فان الجدودة اقل حجبا اذ تحجب الجدة الا الام والاخت
تحجبها جماعة كابن والجد ... حجبا بحيث وح فالجهة الاخرى وهي الاكثر حجبا بها يورث
بالبناء للمجهول وتشديد الراء كما اذا مات الولد في المثال الاخير عن الام واقتيا فالجدة
التي هي اخوه جهتي العليا محجوبة بالام فترث بالضعيفة وهي الاخوة النصف وترث الام
الثلث بالامومة ولا تنقصها اخوة نفسها مع الاخرى الى السدس ولهذا بلغ فيقال لنا جدة
ترث مع الام النصف وللام الثلث وصحة الكلمة المجوسي تقتضي الارث هنا بالزوجية
لكن جزم الشيخان بانه لا ارث لها قطعا ان عاصبا في درجة ورثاه معا او زاد
واحد منهما على الاخر بان قد جمعا قرابة اخرى كنجل عم احد هذين اخ لام باد
يتعاقب اخوان على امرأة فتلد لكل منهما ابنا ولاحدهما ابن من غيرها فابناه ابنا
عم الاخر واحدهما اخوه لامه فهو على الاخوان يقدما ولو عن الفرض بينت مما
لان اخوة الام انما تحجب قلبا الفرض ولا صارت بالحجب كما لم تكن فلم ترجح على النقد
وعدم التقديم للاخ لام خص بالنسب اذ في الولا تقديمه امر وجب فيأخذ جميع
المال لان اخوة الام لا ارث بها فيه فتمحضت للترجيح بخلافها في النسب هذا
باب اصول المسائل اي عصبات اي ان كانت الورثات بضم فتشديد جمع
وارث عصبات بالنفس وياتي فيه الاقسام الثلثة او بالغير ويخص الاخير

وهم ذكور محض في النسب كثلثة بنين او في الولاء كثلثة معتقين لعتق مثلا او
هم اناث محض او ذكور واناث في الولاء مع الاستواء فيه كثلث نسوة اعتقن رقيقا
بالسوية او معتقين ومعتقة له كذلك فمال من اصابه المنية بينهم يقسم بالسوية
في هذه الصور الاربع واصل مسئلة كل واحدة من ثلثة اما اذا اجتمع الذكور والاناث
في النسب فحكمه ما ذكره بقوله وقدر الذكر اثنين عند اجتماع ذينك الصنفين ولم
يقطع قدر الانثى نصف حظ الذكر حذرا من الكسر موافقة للآية وعدد الرؤس منهم
بعد تقدير الذكور قيل له في عرف اهل الفن اي الفرضيين اصل المسئلة ففي ابن
وبنت هي من ثلثة هذا اذا كانت الورثة عصبات ليس فيهم ذو فرض اما ان كان في الورثة
بمفهوم فسنذكر جمع وان ثبت من يكون له فريضة فان اصل المسئلة مخرجها اي الفريضة وهو
المخرج اقل عدد يصح منه الكسر فمخرج النصف اثنان والثلث والثلثين ثلثة والربع
اربعة والسدس ستة والثمن ثمانية فاصل المسئلة في زوج واخ لغير ام اثنان وفي ام
وام وفي بنتين وشقيق ثلثة وفي زوجة واخ لاب اربعة وفي ام وابن ستة وفي
زوجة وابن ثمانية او ان يوجد فيهم اي في الورثة شخصان ذوا بالتثنية فرضين
قد تماثلا في مخرج كنصفين فالاصل اي اصل المسئلة منه اي من ذلك المخرج جعلا
بالبناء المجهول مثاله كزوجة توفيت بالبناء المجهول عن بعل اي زوج واخت من اصلين او من

اصل

اصل فيها نصفان فهي من اثنين مخرج النصف وتسمى يتيمة اذ لا يورث المال مناصفة
فرضا شخصان غيرهما ومثاله ايضا نحو اخوات اربع حرف النسب اي خذ المال
كله ثنتان منهن وثنتان لاب فهي من ثلثة مخرج الثلث والثلثين للبنتين الثم واحد
لا ينقسم عليها فتضرب رؤسهما ثنتة فتصح من ستة فالمال اثلاثا عليها اقسماه
بالبناء المجهول والف الاطلاق وللاوليين اثنان وللاخريين اربعة تتمة اذا اخص
الورثة في ذي فرض او ذوي فرضين فالحكم ما ذكر والاقتصار على المذكور للتمثيل
هذا اذا تماثل الفرضان مخرجا اما اذا اختلف مخرجاهما اي الفرضين فان يكونا
اي المخرجان متداخلين اذ تعليلية او ظرفية فني الاكثر مرتين فصاعدا نجا
هو الاقل منهما فانه اعلى المخرجين اي اكثرهما هو الاصل اي اصل المسئلة كثلث وسدس
بفتح العين فيهما في مسئلة عم من الام لا الاخت التي لام هي من ستة اثنان للام وواحد
للاخت منها والباقي للعم كذا اي اصل المسئلة المخرج الاعلى اذا الثامن المخرج الاعلى بعد
فرض حصل فناده بفتح النون والفاء وبالدال المهملة اي فناه في مسئلة ثلث باق
بعد الربع وتعلق بالفعل او بفاعل قوله بالاقل كما في زوجة وابوين وفي زوجة
وجد واخوة ففيها الربع وثلث الباقي ومخرجها اربعة وثلثة والثاني من الاربعة
الربع يفنى بالثلثة فاصلها فيهما الاكثر وهو اربعة بخلاف ثلث الباقي في

وابوين وفي الاصلين الزائدين الاتي بيانهما او يكونا متوافقين ان لم يفنهما بعض
اقله وكسرناه اعلم يفنى ذينك المخرجين الا ثالث من عدد فان اصلها اى المسئلة
هو الذي يجيئ اى يحصل من ضرب مخرج في مخرج مثاله كسدس وثمن فان مخرجيهما
متوافقان بالنصف لان الستة لا تفنى الثمانية بل يبقى منها اثنان يفنيان كليهما
وهما عدد ثالث فكان التوافق بجزئه وهو النصف فالعبرة بنسبة الواحد الى
المفنى ونسبته للاثنين النصف وللثلاثة كتسعة واثني عشر اذ لا يفنيهما الا
ثلاثة الثلث وللاربعة كثمانية واربعين مع اثنين وخمسين اذ لا يفنيهما الا
اربعة الربع فالسدس والثمن كما في زوجة وجدة مع ابن اصلها اربعة وعشرون
حاصلة من ضرب ثلاثة في ثمانية او اربعة في ستة وان يكن تعدد نوع توافق تعدد
العاد كما في زوج وام وست عشرة بنتا اصلها من اثني عشر وتعول لثلاثة عشر
للبنات منها ثمانية لا تصح عليهن وبينها وبين رؤسهن موافقة بالنصف والربع
والثمن واذا كان كذلك فتمام العبرة بالادق اى ادق الاجزاء وهو هنا الثمن
فيضرب اثنان في اصلها بعولها تبلغ ستة وعشرين ومنها تصح كل تداخل توافق
باجزاء في العدد الاقل من غير عكس كلي اى ليس كل متوافق له تداخل فالستة
مع الثلاثة متداخلان وبينهما توافق بالثلث ومع الاربعة متوافقان ولا تداخل

اذ شرطه

اذ شرطهما ان لا يزيد الاقل على نصف الاكثر والمراد بالتوافق هنا المطلق اى مطلق التوا
الصادق بالتماثل والتداخل والتوافق لا ما هو قسيم التداخل الا ترى ان الاربعة
لا توافق الثمانية حقيقة لان شرطه لا يفنيهما الا ثالث كما عرف مما مر والاربعة تفنى
الثمانية او يكونا متباينين اذ لم يفنهما بفتح الياء والفاء اى لم يفنهما الا واحد وليس
اى الواحد عند اكثر اهل الحساب بعدد فان اصلها هو الذي يجيء اى يحصل من مخرج تضربه
انت بتمامه في مخرج بتمامه كالثمن والعرس بالكسر اى الزوجة وعم من نوع بالبناء للمجهول اى
اخبر هويته ومثلث التباين بجدة فان فيها ثلثا وهو فرض الام مع ربع وهو فرض العرس
فيضرب ثلاثة في اربعة تبلغ اثني عشر ومنه تصح وكالركابية باق وجه تسميتها بها
وهي عرس واخوة لمن عداه الرأس عددهم اى الاخوة عشرة واثنان وثلاثة والا
واثنتان ومثلت بهذه ايضا التباين حيث فيها ثلاثة مع الثمانية مما مخرجا الثلثين
فرض البنتين والثمن فرض العرس وبينهما تباين وضربت اوليهما اى الثلاثة في
الثانية اى الثمانية او بالعكس تبلغ اربعة وعشرين لكنها اى المسئلة تصح من ستمائة
اذ يبقى بعد اخراج الفروض وهي ستة عشر للبنتين واربعة للام وثلاثة للزوجة واحد
للاخوة والاخت لا تصح عليهم فيضرب المباينة عدد رؤسهم خمسة وعشرين في اصل المسئلة
يبلغ ما ذكر ومنه تصح فاستكملت منه بهامها اى تلك الفتنة اى المباحثة المذكورة في المسئلة

للبنتين اربعمائة والام مائة والزوجة خمسة وسبعون يبقى خمسة وعشرون لكل اخ سهمان وللاخت
واحد وقد بلغ في عهد علي اي زمان خلافته رضي الله عنه وقعت ثم الى قاضي شريح
وبعد ان جعلها من ستمائة اعطى واحدا للاخت فاقبلت الاخت نحو ابي تراب
هو كنية علي كرم الله وجهه كناه بها رسول الله صلى الله عليه وسلم وحكايته مشهورة وهو اذ ذاك
في الركاب قالت اخي مات وعنده ما ملك ستمائة من الدنانير وهو مفعول
تركه وولي بيننا شريح فحكم وقد اتيت اشتكي اليك مما ظلم اي من ظلمه على قال
علي رضي الله عنه لعل اخاك حين ذاق حتفه عصابة سوالف خلفه اي ترك بعده
وعدهم كما مضى قالت نعم فقال بالحق قضى شريح وما ظلم اي فحصتك منها استوفيت
حقك وتسمى هذه دينارية لان الميت ترك دينارا ولان الاخت خرج لها دينار
واحد فجملة الاصول سبعة ترى اي تعرف وهي مخارج الفروض المذكورة عن قريب وا
عشر وضعفه وهو اربعة وعشرون وذلك اي حصر الاصول فيما ذكر قول السلف
المتقدمين لكنه قد زاد بعض الخلف اي المتأخرين في مسائل الجد والاخوة حيث كان
ثلث الباقي بعد الفروض خيرا له اصلين اخرين ضعف الستة وهو ثمانية عشر وضعف
ضعفها وهو ستة وثلثون فصارت الاصول بها تسعة فاولى منهما مثاله كن
لجل رمسه اي يدخل قبره اي يموت عن اخوة لغير ام خمسة وعشرة والجد مع والدة

واما

وانما كانت من ثمانية عشر لان اقل عدد له سدس صحيح وثلث ما يبقى هو هذا العدد والثاني
منهما مثاله جد وسبعة من الاخوة لغير ام او اربعة عشر وزوجة ووالدة وانما
كانت من ستة وثلثين لان اقل عدد له ربع وسدس صحيحان وثلث ما يبقى هو هذا
اي طريق الخلف كما في الروضة هو المختار الاصح فهو طبق بكسر فسكون اي مطابق القاعدة
لان العمل به اخصر فان الاول اصل كل مسئلة فيها سدس وثلث باق والثاني اصل كل
مسئلة فيها ربع وسدس وثلث باق والمتقدمون قالوا لا يزاد على الاصول المستخرجة من
كتاب الله تعالى وجعلوا ذلك تصحيحا لا تاصيلا قالوا واصل المسئلة الاولى ستة للام واحد
يبقى خمسة ليس لها ثلث صحيح فيضرب مخرجه في ستة تبلغ ثمانية عشر والثانية اثنا عشر
يبقى بعد اخراج الفروض سبعة ليس لها ثلث صحيح فيضرب ثلاثة في اصل المسئلة تبلغ
ستة وثلثين ثم تقول هذه الاصول ثلاثة من بينها تعول لان اجزاء الفروض
تقع زائدة كما في الثلثين والنصف فان مخرجهما ستة واجزاء الفروض زائدة عليها
فهي اليها ترفع اي في الثلاثة ترفع هي الى اجزاء الفروض لكن يعم اي يشمل عجز في المسئلة
من اهل الفروض نقص فاعل يعم وكل مفعوله على حسب ما جعل له من الفرض لان
كلا منهم ياخذ فرضه بتمامه اذا انفرد فوجب اذا ضاق المال عن الوفاء بفروضهم
ان يقتسموا على قدر حقوقهم كاصحاب الديون والوصايا وعلمت حول الثلاثة بما

لان بقية الاصول السبعة لا تزيد فيها اجزاء الفروض على اجزاء المخارج واثنا عشر لا يعول لانه
التام وهو ما اجزاؤه الصحيحة مثله والزائد وهو ما زيد عليه دون الناقص وهو ما كان
اقل منه والثلثة منها التام وضعفها زائد كما نبينه خلاف البقية فلو تساويها اجزاؤها وقد
شرعت في بيان الاصول العائلة وكيفية عولها فقلت فالاول الستة وهي عدد تام اذ لها
سدس وثلث ونصف ومجموعها ستة تعول الى عشرة شفعا ووترا بالولاء اي بلا
الواقي اي التوالي فعالت اربع عولات الى سبعة وثمانية وتسعة وعشرة مثال سبعة اليها
العول اختان لغير ام والزوج ولهما ثلثة ولكل اخت اثنان فعالت بمثل سدسها اما
مثال العول للثمانية فمع هؤلاء الثلثة مع ام الزوجة الثانية اي المبتلة بالجاسك فعالت
بثلثها والعول للتسعة مثل هؤلاء الاربعة مع اخ لام فعالت بنصفها والعول الى
عشرة كهؤلاء القوم اعني الخمسة المذكورة مع اخي لام فرع اهله الستة وتسمى شريحية
وام الفروخ بالخاء المعجمة لكثرة افراخها اي سهامها العائلة والثاني من الثلثة العائلة
ضعف ستة وهو اثنا عشر هو عدد زائد اذ له سدس وثلث وربع ونصف ومجموعها خمسة عشر
وتجزئ ثلث عولات له بالوتر عال الى ثلثة عشر مثاله ام واختان لاصل لاب او لابوين
ومرة بحذف الهمزة تخفيفا بعد نقل حركتها لما قبلها قال الوجي لغة في امرأة للام اثنان ولكل
اخت اربعة وللمرأة ثلثة فعال بنصف سدسه وعال ثانيا بمثل الربع بعضهن اي بعد الخمسة عشر

كالاخ

كالاخ من ام وتلك الاناث الاربع المذكورة في المثال الاول لكن ما تقدم وله السدس
اثنان وعال ثالثا للسبعة عشر كفرع ام واولئك النفر اي الخمسة المتقدمة للعول
الى خمسة عشر لهم ما ذكر ولفرع الام الثاني السدس وجعلت كهذه المسئلة الثالثة
العائلة لسبعة عشر العول اليها ام الارامل الشهيرة التي ضعفا اي فيها من الاناث سبع
عشر اصنافها اربعة مشهورة وهي ثلث زوجات وجدتان وثمان اخوات لاب او لابوين
ثمان واخوات اربع من والدة فحاز جمعه كل واحدة منهن من سبعة عشر فكانت
حصصهن متساوية وتسمى هذه بالدينارية الصغرى ولهم دينارية كبرى ووسطى
فالكبرى هي الركابية والوسطى ثلث زوجات وست عشرة بنتا وخمس اخوات لاب ثالث
ما يعول ضعفا ثني عشر وهو اربعة وعشرون وهو عدد زائد له ثمن وسدس وربع وثلث
ونصف ومجموعها ثلثة وثلثون وعوله بثمن فما استقر فيعول عولة واحدة وترا الى سبعة
وعشرين كرجل مات عن ابنتين ومع حليلة مع الاصلين للبنتين ستة عشر وللحليلة
ثلثة وللاصلين ثمانية وتقدم انها تسمى منبرية فرع في تصحيح المسائل ومعرفة
انصباء الورثة من المصحح اذا سهامهم اي الورثة تنقسم من اصل مسئلتهم عليهم
بلا كسر فذاك العمل غير مفتقر اي غير محتاج الى العمل لوضوحه وان على عدد صنف منهم
تنكسر سهامه ضرب اي عدده ان تباينا اي عدده وسهامه في المسئلة بعولها

حيث تكون عائلة فابلغ صحت منه فاخوان لاب وبعل مثال ما اى تباين يفقد
فيه العول لانها من اثنين للزوج واحد يبقى واحد لا تصح قسمته على الاخوين ولا موافقة
فيضرب عددهما في اصل المسئلة فتصح من اربعة واخوات لاب او كاملة اى لابوين خمس
مع الزوج مثال العائلة لانها من ستة وتعول الى سبعة للثلثين وللخمس اربعة لا تصح
قسمتها عليهن فيضرب عددهن في سبعة فتصح من خمسة وثلثين وان توافقا اى عدد
وسهامه فوفقه ضرب فيها ولو بعولها ثم حسب اى الحاصل فما انتهى الضرب اليه اى
اى وصله فانه تصح منه المسئلة مثالهما اى توافق لا يوجد العول معه ام واعمام
لاصل اربعة لانها من ثلثة لهم اثنان يوافقان عددهم بالنصف فيضرب اثنان في ثلثة
تصح من ستة مثال ما يكون فيها العول ست بنات وابوان وبعل لانها من اثنى عشر
تعول لخمسة عشر تضرب فيها ثلثة فتصح من خمسة واربعين وان على صنفين منهم تنكسر
السهام كثلث بنات وثلثة اخوة فعمل التصحيح ليس بعسر اذ قوبلت سهام كل
بالتنوين اى كل صنف منهما بعدده رؤسهم فان توافقا اى سهام كل منهما وعدده او وطلق
السهام والعدد فيشمل توافق واحد فقط يرد عدده اى الصنف الموافق لوفقه وكلا
بتوافقا بان يتباينا في كل او احدهما فاتنه اى عدد كل في الاولى والعدد المباين في الثانية
بحاله فخلى اى يترك فهذه ثلثة احوال اما ان يوافق كل او يباين واحد منهما او يوافق

احدها

احدهما وفي كل منها اربع نسب بين عددي الصنفين تماثل وتداخل وتوافق
وتباين فاذا عرفت ذلك فالعددان من كلا الصنفين حتى يكونا متماثلين
اى في احوال الثلثة ضربت منهما تمام عدد في اصلها اى المسئلة بعولها ان يوجد
اى العول وان تداخلا ضربت الاكثر منهما في ذلك الاصل اى المسئلة بعول اى مع
عولها ان جرى اى جاء وقع العول فيها وان توافقا بجزء من الاجزاء كنصف ونحوه
فاعمد اى اقصد لضرب وفق عدد منهما في عدد بتمامه مع ضربك الحاصل اى حاصل
ضرب الوفق المذكور في ذا الاصل اى اصل المسئلة مع عولها عند وجود العول وان
يكونا متباينين فاضرب تمام عدد من ذين اى من العددين المتباينين في العدد
الثاني فضرب ما حصل اى من الضرب في الاصل اى اصل المسئلة بالعول اى مع
عولها فانهما وصل اى بلغه الضرب في كل من المذكورات فمنه قد صحت المسئلة وكلا
كرجعة اى معه ما صحت منه وهو حاصل الضرب ويسمى المضروب في المسئلة من المثل
والاعلى والحاصل من ضرب الوفق او الكل جزء السهم وحاصل ذلك ان بين سهام
الصنفين وعدد كل توافقا وتباينا وتوافقا في احدهما وتباينا في الاخر وبين عددهما
تماثله وتداخله وتوافقا وتباينا فالجملة ثلثا الاحوال اثنا عشر حاصلة من ضرب ثلثة
في اربعة وكل من الاثنا عشر اما بلا عول او معه فهذه اربعة وعشرون قد وضعت جدول
للامثلة الغير العائلة واخرى للعائلة

اما الاولى فهذه صورتها

توافق السهام والرؤس (لاولى الصنفين)	تباينهما (لاولى الصنفين)	تخالفهما مباينة وموافقة (لاولى الصنفين)
ست اخوات لام وتسعة اعمام لاب وجدة من ستة وتصح من ثمانية عشر	ثلثة اعمام وثلث بنات من ثلثة وتصح من تسعة	اربع زوجات وست عشر اختا لام وعم لاب من اثنى عشر وتصح من ثمانية واربعين
جدة واثنتا عشرة اختا لام وتسعة اعمام من ستة وتصح من ستة وثلثين	ست جدات وثلث اخوات لام واخ لاب من ستة وتصح من ستة وثلثين	ست جدات وست اخوات لاب وعم لاب من ستة وتصح من ستة وثلثين
جدة وثمانية اولاد لام وثمانية عشر عما لاب من ستة وتصح من اثنين وسبعين	بنت واربع بنات ابن وجدتان وعم من ستة وتصح من اثنين وسبعين	اربع جدات واثنا عشر ولدا لام وزوج من ستة وتصح من اثنين وسبعين
زوجة وست جدات وثمانية اولاد لام واخ لاب من اثنى عشر وتصح من اثنين وسبعين	زوجتان وثلث جدات واخ لاب من اثنى عشر وتصح من اثنين وسبعين	ست جدات وزوجتان واخ لاب من اثنى عشر وتصح من اثنين وسبعين

واما الثانية فهذه صورتها

توافق السهام والرؤس	تباينهما	تخالفهما مباينة وموافقة	
زوج وست اخوات لاب وست اخوات لام من اثنى عشر وتعول الى خمسة عشر وتصح من خمسة واربعين	ثلث اخوات لاب وثلث اخوات لام وزوجة من اثنى عشر وتعول الى خمسة عشر وتصح من خمسة واربعين	خمس جدات وعشر اخوات لاب واختان لام وزوجة من اثنى عشر وتعول الى سبعة عشر وتصح من خمسة وثمانين	تماثل الصنفين
زوج وام وست عشرة اختا لاب واربع اخوات لام من ستة وتعول الى عشرة وتصح من اربعين	ست جدات وثلث اخوات لاب واختان لام وزوج من ستة وتعول الى عشرة وتصح من ستين	ست جدات اخوات لاب واختان لام من ستة وتعول الى سبعة وتصح من اثنين واربعين	تداخلهما
زوج وجدة وست عشرة اختا لاب واثنا عشر ولدا لام من ستة وتعول الى عشرة وتصح من مائة وعشرين	ست جدات وتسعة اولاد لام واختان لاب واخت لاب وزوج من ستة وتعول الى عشرة وتصح من مائة وثمانين	اربع جدات واثنى عشر ولدا لام وزوج واختان لاب من ستة وتعول الى عشرة وتصح من مائة وعشرين	توافقهما
زوجة واربع جدات واثنى عشر ولدا لام واختان لاب من اثنى عشر وتعول الى سبعة عشر وتصح من مائة واثنين	زوجتان وخمس جدات واختان لاب واربع اخوات لام من اثنى عشر وتعول الى سبعة عشر وتصح من مائة وسبعين	زوج وست اخوات لاب وخمس اخوات لام وجدة من ستة وتعول الى عشرة وتصح من مائة وخمسين	تباينهما

كذا اى كالانكسار على من ذكر الانكسار على ثلثة من الاصناف كجدتين وثلثة
اخوة لام وعمين من ستة وتصح من ستة وثلثين والانكسار على اربعة كزوجتين
واربع جدات وثلثة اخوة لام وعمين من اثنى عشر وتصح من اثنين وسبعين ولا
يزيد الانكسار على اربعة في سوى الولاء وذلك معلوم بالاستقراء لان الو
في الفريضة اذا اجتمع جميع الاصناف لا يزيدون على خمسة اصناف كما علم مما تقدم في
اجتماع من يرث من الذكور والاناث ومنهم الاب والام والزوج والانفراد فيهم
وكل صنف تعرف بعد تصحيح المسئلة النصيب له من عدد ثم بلغت المسئلة فتضرب
حصة له فيجرى بها باخذها من اصلها بعولها ان عالت فيما ضربت فيها في المنتهى
اى مبلغ الضرب نصيبه المعلوم وهو على عدده مقسوم مثاله بلا عول جدتان وثلث
اخوات لغير ام وعم من ستة يضرب فيها ستة فتصح من ستة وثلثين للجدتين واحد من الستة
في ستة بستة لكل جدة ثلثة وللاخوات اربعة فيها باربعة وعشرين لكل اخت ثمانية
وللعم واحد فيها بستة ومثاله بعول زوجتان واربع جدات وست شقائق من اثنى عشر
وتعول الى ثلثة عشر وتصح من ثمانية وسبعين ومن له من اصلها شئ اخذه مضروبا
في ستة **فرع** في مسائل الرد ذكرت قبل في صدر الكتاب مجملا تبعا للاصل وههنا
اذكره مفصلا لمسيس الحاجة اليه واخترته الاهنا لانه نوع من تصحيح المسائل فيناسب

ماقبله

ما قبله وما بعده ولذا احسن فيه الترجمة بفرع ثم انه امثل الرد على الاقسام اربعة
جميعها انتظامي اى منظومى هذا وانى اهمله الاصل وهى ان يكون في المسئلة صنف
فيهم
واحد ليس فيهم من لا يرد عليه وان يكون فيها اكثر من صنف ليس فيهم من لا يرد
عليه وان يكون فيها صنف واحد فيه من لا يرد عليه وان يكون فيها اكثر من صنف فيهم
من لا يرد عليه وقد ذكرت هذه الاقسام على هذا الترتيب فاشرت الى القسم الاول
بقولي اذا انفردت من عليه يرد وكان اهل الرد صنفا اتحد فعدد الروس اصل المسئلة
كمن يموت عن شقيقتين له او ولدى ام او ابنتين او جدتين فاصلها من ثلثة
او ستة لكنها رجعت منها الى اثنين للاختصار فجعلا اصل المسئلة لتكون القسمة
مرة لاثنتين فلكل واحد نصف التركة والقسم الثاني هو ما فصلته بقولي او جاوز
اى اهل الرد صنفا بان كانوا صنفين او ثلثة وليس يرد على فاصلها عدد سهام
المأخوذة من مخرجها لو لم يكن هناك اى في المسئلة رد كان حوت اى جمعت مسئلة
سدسين لجدة واخت لام من ستة ولها منها اثنان فرجعت من ستة لاثنين
وجعلا اصل المسئلة وقسم المال بينهما نصفين او كان فيها ثلث يجتمع مع سدسين
كام وولديها من ستة وسهامهم منها ثلثة فرجع الى ثلث فجعل اصل المسئلة
ويقسم المال بينهما اثلاثا او كان كان فيها النصف والسدس معه كبنت مع ام او

مع بنت ابن منا ستة والسهام اربعة فهي قد رجعت من ستة لاربعة فجعلت
اصل المسئلة وقسم المال بينهما ارباعا او كان كان فيها سدس معه ثلثان كبنتين
وام من ستة والسهام خمسة او كان كان فيها نصف معه سدسان كبنت وبنت ابن
وام من ستة والسهام ايضا خمسة او كان كان ثلث ينضم فرض النصف له كاخت
لابوين وام او اثنين وام من ستة والسهام ايضا خمسة فالخمس في المسائل الثلث
اصل المسئلة فينقسم المال بين اهلها اخماسا والقسم الثالث ما بينته بقولي
وان وجدت من عليه لا يرد مع اهل رد صنفهم قد اتحد فمن هو من لا يستحق
اليه من مخرجه يؤدى اى يدفع اليه مخرج فرضه ثم لاهل الرد باقيه مخرج اى
اعطهم الباقي منها المخرج بعد الفرض وقسم على رؤسهم كالولد فقد يصح عليها
وقد لا فقسمه على الرؤس ان يصح فذلك المخرج اصل المسئلة كزوج مع البنات
السبع له مخرج فرض الزوجة ثمانية تعطي منها واحدا والباقي سبعة منقسمة على رؤس
البنات وكجليل امرئة قد قبرت مع بنات في ثلث حصرت اعط فرضه من مخرجه
والباقي ثلثة تنقسم على الثلث الا اى وان لم يصح قسم الباقي على رؤس من يرد عليهم
ضربت وفقها اى الرؤس ان وافقتها كلها او ضربت كلها اى الرؤس ان باينته في المخرج
السابق ثم ما ينتهي اليه هذا الضرب اى ما وصلته فانه تجعل اصل المسئلة

ومثلث

ومثلث للصورتين بقولي كزوج من بين كلهم الوفاة مع خمس او ست هي البنات
المسئلة من اربعة يعطي الزوج منها واحد او الباقي لا ينقسم على رؤس البنات
الخمس ولا الست وبينه وبين الست موافقة بالثلث اذ لا عبرة بالمداخلة
فاذا اردت التصحيح فخمسة اى عدد الرؤس في الاولى او ثلث ست وهو اثنان
وفق الرؤس في الثانية تضرب في مخرج الربع وهو اربعة ثم تحسب
فابلغه الضرب وهو عشرون في الاولى وثمانية في الثانية اصل المسئلة للزوج في الاولى
خمسة ولكل بنت ثلثة وله في الثانية اثنان ولكل واحدة واحد والقسم الرابع
ما اوضحته بقولي وان وجدت من عليه لا يرد مع اهل رد كانوا فوق صنف
اتحد فمفروض من رد عليه يمتنع اليه من مخرج فرضه دفع وقسم الباقي على سهام
اهل الرد فقد يستقيم عليهم وقد لا فان استقام قسمة الباقي على سهام من الرد
فتاهلا وهي التي تجعل اصل المسئلة لو لم يكن هناك من لا يرد له هذا البيت
اعتراض لبيان السهام وجواب الشرط قولي فذلك المخرج اصلا اى تجعل اصل المسئلة
والصورة التي بها امتثل لذلك واحدة وهي اربع جدات وعرس واحدة واخوات
ست اى من والدة للزوجة من اربعة واحد والباقي ثلثة تنقسم على سهام الجدات والاخوات
لان الجدات من ستة واحد وللاخوات سهمين لكن سهم الجدات لا ينقسم عليهن وبينهما

مباينة فترك عدد الجدات بحالها وبين سهم الاخوات وعددهن موافقة بالنصف
فرددنا رؤوسهن الى ثلثة فضربناها في اربعة والحاصل في مخرج الربع بلغ ثمانية
واربعين ومقادير الحصص منها معلومة الا اي ان لم يستقم قسمة الباقي على اهل
الرد ففي مخرج فرض قد سبق اضرب سهام من لم يرد استحق فما انتهى ضربك
اي ما وصله هو الذي يجعل اصل المسئلة مثل البنات التسع مع جدات ست
واربع من الزوجات للزوجات من ثمانية واحد والباقي لا يستقيم على سهام الباقيات
ولا يوافقها حيث يباين الخمسة التي هي سهام البنات والجدات مجموع فرضيهما سبع
باقيه من ثمانية فتضرب الخمسة في ثمانية يبلغ اربعين وللقسمة طريق بينتهما
بقولي ان شئت ان تدري ما لكل فرقة من مبلغ الضرب الذي هو اصل المسئلة
وكل بالنصيب ذي حق توفي حقه واه نعطي كل شخص ذي حق حقه وافيا فما فاضرب
سهامه في المحسوب من غير اهل الرد في المضروب في المخرج فذاك الحاصل سهمه
من اصل المسئلة واضرب سهام من يك اهل الرد فيما بقي بالتحقيق اجراه مجرى الوفق
للرؤوس من مخرج تقدما وحاصل الضرب له سهمه اي نصيبه من اصل المسئلة ففي المثال
للزوجات واحد في خمسة بخمسة وللبنات اربعة في سبعة بثمانية وعشرين وللجدات واحد
فيها بسبعة وقد استقام الانقسام على الفريقين لا على احاد كل فريق وبما مر من قواعد

التصحيح

التصحيح يعرف الانقسام عليهما قلت وان على البعض والجميع تنكسر السهام
في التوزيع فبما حلي اي قواعد ذكرت قبيل الرد مفصلة في تصحيح المسائل التي
تنكسر سهامها على صنف تعمل في تصحيح كل مسئلة وقع فيها الكسر ففي المثال المذكور وقع
نصيب كل صنف مباينا لعدده وبين الاعداد موافقة فضربنا نصف عدد الزوجات
في عدد الجدات والحاصل وهو اثنا عشر في ثلث عدد البنات والحاصل وهو ستة وثلثون
في الاربعين يبلغ الفا واربعمائة واربعين للزوجات من اربعين خمسة في المضروب بمائة
وثمانين ولكل خمسة واربعون وللبنات ثمانية وعشرون فيه بالف وثمانية لكل مائة
واثنا عشر وللجدات سبعة فيه بمائتين واثنين وخمسين لكل اثنان واربعون ان قيل
اعتبر في القسم الثالث بين رؤوس من ينكسر عليه والتي من المخرج المتقدم المماثلة والموافقة
والمباينة فلم اقتصر في القسم الرابع على المماثلة والمباينة قلت لتباين المخرج
اما واحد او ثلثة او سبعة وسهام اهل الرد اثنان او ثلثة او اربعة او خمسة وهي
موافقة بين هذه وتلك الاعداد بخلاف القسم الثالث كما سبق تصويرهما

المناسخات

فرع ابين المناسخات فيه وتنتهي هنا ابياتي في خاتمة
الكتاب وهي لغة المفاعلة من النسخ وهو الازالة والنقل وشرعا ان يموت احد الورثة
قبل قسمة التركة وهي من عويصات الفن فيمضي شخص عن رتبة ثم هلك احدهم قبل



جميع التصحيح
١٨٠
١٠٠٨
٢٥٢ هـ
١٤٤٠

	اثنان	ثلثة	اربعة	خمسة
واحد	تباين			
ثلثة	تباين	انقسام او تماثل	تباين	
سبعة	تباين			

قسمها ترك إن تخص ورثته فمن بقي وورثوه اي فهم من سابق اي الاخر
من الميت الاول وافردت الضمير في بقي وجمعت فيما بعده نظرا للفظ من ومعناه
يجعل الحال بالنظر للحساب كان الميت الثاني ما كان والوارث بنقل كسر الجزء الا
اللهم ورد ضيقها اي المال الموروث بينهم اي بين الباقين قد قسماه كاخوة واخوات
لاب او بنين وبنات مات عن الباقين منهم بعضهم الا اي ان لم تخص ورثته
في الباقين لكون الوارث غيرهم او لكون الغير مشاركهم في الارث او انحصرت ورثته
فيهم ولكن اختلف قدر استحقاقهم فمسئلة كل منهما قد صححت فان يكن منقسما
ما اي سهم كان للثاني من المسئلة الاولى على مسئلة تصحه اي الثاني فامره قد سهلا
لوضوحه كزوج واختين لغير ام ماتت احديهما عن الاخرى وعن بنت فالمسئلة الاولى
بعولها من سبعة والثانية من اثنين ونصيب الميتة من الاولى اثنان منقسم على مسئلتها
والا اي وان لم ينقسم نصيب الثاني من الاولى على مسئلته فان تباينا اي تباين نصيب الثاني
من الاولى ومسئلته فالاولى ضربت مسئلته والا اي وان لم يتباينا بل توافقا
فبالنسبة هنا القسما الجزان في وفقها اي وفق مسئلته ضربته فيها اي في الاولى
فما بلغ اي بلغه الضرب فمنه اي من المبلغ وهو متعلق بقوله صحتا المسئلتان كلتاهما
تاكيدا وهو من باب الحولى البرغيث ومن من المسئلة الاولى يصيب شيئا فخذ المضروب

قد ضرب

فاضربه وهو جميع الثانية او وفقها فذاك اي الحاصل من الضرب سهمه من
نصيبه شيئا من المضروب اي من المسئلة الثانية فذ مضروب فيها من المسئلة الاولى
اصاب اي اصابه الثاني من جميعها اذ تباينا اي سهمه ومسئلته او مضروب
في وفقها اي وفق ما اصاب الثاني من الاولى ان وافقت المسئلة الاخرى وحاصل الضرب
هو النصيب ومثلوا تباينا بميت مخلف لزوجة وبنت مع ثلثة بنين و
وفاة بنت عن اولئك النفر والغرض ههنا في المسئلة الثانية تكون والدة
كذا البنون اخوة للبائنة اي الهالكة ومثلوا بذلك فان المسئلة الاولى هي ثمانية
من ضعف تسعة وهو ثمانية عشر وتصح المسئلة الثانية وسهم البنت من الاولى سهم
يباين مسئلتها فضعف تسع في ثمان فمضروب ومنتهاه اي مبلغ الضرب قدم
اي مائة واربعة واربعون وهي مدلول القاف والدال والميم اذا حسب بحساب الجمل
للزوجة من الاولى سهم في ثمانية عشر بثمانية عشر ومن الثانية ثلثة في واحد بثلثة
ولكل ابن من الاولى سهمان في ثمانية عشر بستة وثلثين ومن الثانية خمسة في واحد بخمسة
ومثلوا للتوافق بذي وفاة اي بشخص توفي عن اخوات متفرقات هن ثلث
احداهن للابوين وواحدة للاب والاخرى للام مع جدتين ثم ماتت اي حقيقة احدى الجدتين
في الاولى ماتت الاخت للام والاخت من لم يرثه التفتيقة في الاولى واختين هما

من واللذين ستة اصلها ای اصل المسئلتین من ضعفها ا‌ی هو اثنا عشر تصحح الاولی

ونصیب المیتة الثانیة من الاولی سهمان یوافقان مسئلتها بالنصف فضرب وفق

مسئلتها وهو ثلثة فی ضعف ستة مبلغ المسئلة الاولی وحسب الحاصل یبلغ ستة

وثلثین فلکل من الجدتین فی الاولی سهم فی ثلثة بثلثة وللوارثة فی الثانیة سهم فی وفق

بواحد وللشقیقة فی الاولی ستة فی ثلثة بثمانیة عشر فی الثانیة سهم فی واحد بواحد

فی الاولی سهمان فی ثلثة بستة وللاختین لاب فی الثانیة اربعة فی واحد باربعة ومباحث

المسئلتان مثل المسئلة الاولی فان ماتت ثالث عمل فی مسئلته ما عمل فی مسئلة الثانی وهکذا

والحمد لله علی ان کمله ووفق لتکمیل هذا النظم مصلیا ومسلما بعد الحمد علی نبی فضله

علی جمیع الخلق کما نطق به الکتاب والسنة وهو نبینا صلی الله علیه وسلم وعلی جمیع العالمین

ارسله قال الله تعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین وعلی الآل والصحب السادة

الائمة الکملة فی العلم والعمل تمت الکتاب بعون الملک الوهاب بید الحقیر الفقیر الاثم

تراب اقدام فقها عبد الکریم

ابن ملا علی عفا اوله عن الجرائم

در شهر رجب المرجب

١٣٠٧

هرکه خواند دعا طمع دارم زانکه من بنده گنه کارم هرکس و احد بکرم بیاید ... جنت ...

قال الفقیه رحمه الله تعالی من حفظ سبع کلمات فهو عند الله شریف

وعند الملائکة شریف ویغفر الله ذنوبه وان کانت مثل زبد البحر ویجد حلاوة

الطاعة ویکون حیاته ومماته بخیر اولها ان یقول عند ابتداء کل شیء بسم الله

والثانی ان یقول بعد الفراغ من کل شیء الحمد لله والثالث اذا جری علی اللسان لغو

او عمل سوء قل او کثر یقول بعده استغفر الله والرابع اذا اراد ان یفعل افعل غدا

کذا فیقول علی اثره ان شاء الله والخامس اذا استقبله مکروه یقول لا حول ولا قوة

الا بالله العلی العظیم والسادس اذا اصابته مصیبة فی النفس او فی المال قل او کثر یقول

انا لله وانا الیه راجعون والسابع لا یزال یجری علی اللسان فی آناء اللیل واطراف

النهار لا اله الا الله. تنبیه الغافلین

فدفعا البیهقی عن ابن عباس ... [illegible]

[illegible]

حیوانهای که به بهشت میروند.

اشتر صالح بقر موسی ... حضرت عثمان

عدد شاه و وکت

گوساله ابراهیم ماهی یونس

هدهد بلقیس حمار عزیر کلب اصحاب الکهف

... موسی

براق اشتر ... اشتر رسول الله صلی الله علیه وسلم

عدد ١٠

امام فرموده [illegible]
هر گاه زن اهل تشیع بودن شوهر کند
با اهل تشیع مهر روز زفاف او [illegible]
[illegible] عفو خدا بر آن زن
[illegible] شوهر [illegible]
[illegible]

٢١٣

مکتوب معاونه و ترحمت برادران دینی خود در اسباب معاش و دنیا

بسم الله والحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله **وبعد** برادران در اول دنیا اولاد حضرة
آدم علیه السلام از فضای عرش بر روی زمین فرود آمدند هر یکی از ایشان بنای خانه نهاد از پس حضرت باری جل جلاله کو می
بادم فرمود که از اولاد تو هر جمعی در جایی جمع شوند و ساکن گردند تا در امور معاش و معاد معاون یکدیگر باشند
و عالم دنیا را بواسطه اسباب خلق کرده ام تا دار الامتحان عباد گردد کما قال لیبلوکم ایکم احسن العملست لهذا حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
فرموده که معاونه یکدیگر دهند و اعانه و فرمانبرداری امر و تدبیر رب الخلایق کنند تا ثواب ایشان آنقدر است
قدرست که جزوی از آن ثواب درین عریضه تحریر شده اما معاونه شنو که میشود که اهل ترحم با خود و با عباد خدا باشند
زیرا **مرویست** که بگوید لا چیزی از مردمان رحیم و رفیق را لا الله است [illegible] که از آن میکنند در کنف و پناه ایشان و
محبوب خیر را از نخست الا تحقیق ایشان منتظر رحمت اند **مرویست** که خایب و خاسرست آن بنده که
خدای تعالی رحمت بدل او ننهاده **مرویست** که ابدا مومن نیستند حتی با یکدیگر صاحب ترحم باشند صحابه گفتند همه
با یکدیگر صاحب ترحم هستیم حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود رحم به دوست و رفیق خود ... کنند صاحب رحمت نیست بلکه رحمت بعامه
مخلوقات مسلمانان صاحب رحمت بعضی جانوران و جانوری روح که قتل آن حلال است آن هم باید در قتلش ترحم کنند
باذیت او لا را انگشتند گناه عظیم دارد و آنانکه مثلا بحر الاغ را کار فرمایند و یا بار زیادتی از قوت او می طلبند در مکتوب کتاب
بکلّه ذکر شده است **برادران** اسباب معاونه و ترحم بعباد بسیار است یکی معقول و یکی دولت مندان یکی قوت بدنی
در عمل و در خدمت عباد **و اما عزیزان** معقول او بجا کردن ترد بزرگان با الحاح باشد و خوف عجز دلشان نکنند بلکه در
تکدیر خاطرشان طلب لطف شان بنمایند زیرا **حدیث است** که هر کس خدا را از خود خشمناک کند برای رضا عبدی از خود حضرة
خدا از او خشمناک میشود و آن عبد را هم از وی خشمناک گرداند و هر کس خدا را از خود رضامند سازد و با یکه در رضای

خدا بشود بر او خشمناک کند خدا از وی رضا شود و انکس را از وی رضا نمیباید و دولت نمی سپارد که او
حقی بود بر قوله و علیه یعنی علیه و حضرت باری جل شانه در قرآن فرموده که بکوشید در آنچه خدا بشما داده
در آخرت کما قال تعالی وابتغ فیما اتاک الله الدار الآخرة و مقصود از آنچه بشما داده شده که فرموده است
علم است چه از معقول و چه از مال و چه از قوت بدن بهر جهت قضای حوایج عباد و علاج بزرگ بشود برادران حضرت
باری جل شانه چنانچه از نظر رحمت بجانب شما در بعضی عباد دیده است که شما را مکرم و معقول و یا دولتمند
و یا چالاک در عمل گردانیده و فقرا و ضعفا و اهل بلا و صاحب مصیبت بود بتماشا فرستاده چونکه آنحضرت
او را حواله بشما کرده نشاید ایشان را محروم و مایوس از قاضی حقوقی برگردانند و نشاید انشاء الله از مکر آنحضرت
و خشمناک او ایمن باشند و هم چنان باید از زوال آن نعمت که خدا بشما داده ایمن نشوند زیرا حدیث است که بتحقیق
مر خدا را بعضی اقوامند در بنای خلایق خواهد آنها را برای منافع عباد بنعمتهای خود مخصوص فرموده تا نعمتهای
خودشان صرف عباد کنند و اما هر وقتی منع کنند آن نعمتهای خود را از ایشان سلب میکرداند و بدیگران عطا میفرماید
برادران چنانچه غالبا معقولان و توانگران می بینیم که زحمی زیل و نابود و چون دقیق میشوند و خانه شان خالی
ماند البته از شومی این ... باشند روایت که بتحقیق مر خدا را گروهی از بندگان اند خلق فزع میکنند برای قضای حوایج
ناس فریاد بنوحه میبرند برای حوایج خودشان و ایشانند که از غضب خدا ایمن اند و اهل حکمت گفته اند هر چیز را زکوة است
زکات خانه ضیافت و دیگر برای مهمانان منزل باشد و زکات جاه بفریاد رسیدن مظلومان چنانچه حدیث است خدای
تعالی فریضه گردانیده بر شما زکات جاه چنانچه فریضه گردانیده بر شما زکات مال را روایت که هر کس غمی از غمهای مومن
کشف کند خدا کشف میکند از وی غمی از غمهای قیامت روایت که بتحقیق مر خدا را گروهی از بندگان هستند که ایشان را
برای خود برگزیده غرضه را از تا قضای حوایج ناس ... بهر جمعه که ... اعظم ... هم روایت که از ایل ... شود

خدا

خود که در قضای حوایج عبدی می باشد تا آن عبد در قضای برادر خود باشد روایت که هر کس ملاحظه مومن کرد
دنیا تخفیف از حوایجش چه کوچک چه بزرگ نمود حق است بر خدا که او را در بهشت مخدوم گرداند بخادمان
بهشت روایت که هر کس برای برادر مسلمان خود نزد کسی صاحب تسلط وسیله باشد در کار خیر و یا در تسهیل
عسرت و تنگی خدا اعانت او میدهد بر گذشتن بر سر پل صراط آنوقت که قدمها می لغزند روایت
که هر کس در حاجت برادر مسلمان خود رود خدا امید بسید برای او بهر قدمی ... حسنه و محو کند ...
گناه تا باز می آید پس اگر حاجتش روا گردید شد از گناهش بیرون می آید چنانچه از مادرش زاییده شده اگر
در این بین بهلاک رسید به بهشت میرود و ... حساب روایت که فضل صدقه است صدقه زبان صحابه پرسیدند
یا رسول الله صدقه زبان چیست فرمود شفاعت است زیرا بسیار شفاعتها خلاص میکنند و قتل مقتول را باز و
تباه میگردانند و جر نفع و احسان بجانب برادر خود میکنند و دفع میکنند از وی آنچه مکروه هست ... حدیث
چهار ... حساب صدقه زبان اما فکر کن ... روایت که هر کس برود برای
قضای حاجت برادر خودش بهتر است برای او از اعتکاف ده سال و هر کس یک روز لله تعالی اعتکاف
کند میگرداند خدا در بین او و در بین نار سه خندق هر خندق از مسافه مشرق و مغرب دورتر روایت که چنان
دور شدند پس اگر گناه ... کرده باشد و مستحق دوزخ بشود قصور از فضل قضای حوایج و اعتکاف ... روایت
که اگر اعانت برادر خود ... بر سر حاجتش ... بهتر است از اینکه یکماه روزه باشم و در ... معتکف
مسجد الحرام باشم برادران که حضرت فرموده اعانت برادر خود در حاجتش ... از اینکه اعانت بمال یا معقول
و ... نقلست که امام حسن علیه الرضوان امر کسی فرموده که برود ... حاجت کسی ... عرض کرد
که ... فرمود یا ... یعنی ... بصیرت آیا نمیدانی که ... در حاجت برادر مسلمان خودت ...

انچه خبر رسیده است در حدیث که هر کس در حاجت برادر خود برود تا برای او ثابت و روا کند خدای تعالی هفتاد
پنج هزار ملک سایه بر سر او میکنند صلوات بر وی میدهند اگر صبح باشد تا مغرب و اگر مغرب باشد تا صبح و بیست
قدمی بلند کند الا خدای تعالی حسنات عطا میکند با آن قدم گناه محو و رفع یک درجه شفاعت هم می کند برادران میگویند
این حدیث منافی حدیث سابق است که هر خطوه بهفتاد است علما گفته اند اعمال قلیل منافی کثیر نیست زیرا
تفاوت در ثواب بتفاوت متعلق رجال یا مشقت و سهولة اعمال یا شرف مکان و یا زمان و یا احوال اهل حاجة
درین باب تفاوت مذکور حاصل میشود در حدیث که بر سر بر متفضیل آن صدقه مشروع شد کسی پرسید
که آیا شنوانیدستم حضرت فرمود اعانه بدهی کسی را که حاجت داشته و در آن حاجت مظلوم باشد پرسید اگر طاقت
اعانه نداشته فرمود امر بمعروف کند پس پرسید اگر امر بمعروف نکند جواب فرمود از شر ممتنع شود بتحقیق اینها
صدقه اند در حدیث دیگر ... گفت ... مثل آن بر صدقات کافی است در حدیث بعضی از اصحاب پیغمبر علیه الصلوة
والسلام از جهاد باز آمدند ثنا جوی و مدح یکی رفیق خود شان بکثیر کردند گفتند ندیده ام ... مثل فلان ... وقت
تلاوت قرآن می کرد و در فرود آمدن نماز می گذارد و ... فارغ نبود حضرت فرمود که او را کی خدمت کردیم
جواب گفتند که همگی ما خدمت او و الاغ او کردیم حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود شما از او خیر ترید برادران مقصود
حضرت آن بوده که او ... ثواب عظیم که داشته سبب اعانه شما و قضای حوائج او از بر سر آن طاعت موفق
شده و خدمت شما از عجب و ریا دور تر است و آن کس ... کسی را بخیر کند مثل اجر آن کس هم برای او نوشته میشود
و ثواب دلالت بر خیر نیز میشود البته شما خیر تر میباشند و اگر اعانه شما نمی بود البته او نمیتوانست که آن قدر عبادت کند
برادران هر گاه شما معین علما و سادات و اهل دین باشند البته ان شاء الله شریک طاعت و خیرات او ها خواهند شد برادران
اگر چه خدمت هر مسلمان بغیر تارک الصلوة حسنه عظیمت اما در خدمت آنانکه صلحا و علما اند علی الخصوص

کی

کسی را پیدا کنند صفت و یا چه صفت در وی جمع باشد زیرا او ها در قیامت شفاعت دارند بدلیل آنکه
حدیث استکثروا من الاخوان فان لکل مؤمن شفاعة یوم القیمة یعنی از مؤمنان کامل و دوستان
بسیار پیدا کنند زیرا که هر مؤمن روز قیامت شفاعت خصوص مقبوله دارند در حدیث که هنگام عذاب
بعضی از اهل دوزخ می آورند یعنی تا او ها را بزبانیه برند بر یکی از اهل بهشت گذر میکنند فریاد میکنند
و می گویند آیا تو مرا نمیشناسی ... آن مردم که برای حاجت خود
فرستاده بودی و حاجت تو را درست کرده بودم پس آن مرد بهشتی شفاعت می کند شفاعت او در حقش مقبول میشود
در حدیث که هر کس در حاجت برادر مسلمان خود برود خدای تعالی امر بهفتاد و پنج فرشته میفرماید که سایه بر وی افگنند
و دعا برای او ... کنند و آن کس ... فارغ شود و ... در رحمت ... تا فارغ میشود پس خدای تعالی حج و عمره
برای او ثواب حج و عمره ... در حدیث دیگر ... قضیت ... اگر حاجت هم روا نشود
ثواب حج دارد و ... برای او نوشته میشود ... برات از نار و برات از نفاق در حدیث
که خدای تعالی نیکی را خلق کرده و برای نکو کردن کسی را خلق و ایجاد فرموده و طالبان را بسوی ایشان فرستاده
و میفرستد چنانچه باران می فرستد بسوی ارضی که در آن ارض قحط باشد تا آن ارض و باران ... و
اهل آن ارض سیراب کند طالبان را با صاحبان نکوئی احیا می نماید الحدیث یعنی هر کس محتاج خود را طریق
شفاعت در کار و بار مسلمانان ... حضرة باری جل و علا روز قیامت درجه شفاعت با او عطا میکند
که در حق اهل توحید ... و هر کس بذل عفو در حق مسلمانان کند حضرة باری ... عفو با او عطا می کند و در حق
... مثلا بذل سیری از گرسنگی و سیرابی از تشنگی کرده روز قیامت که همه گروه مسلمانان از تشنگی شکسته میشود
خدای تعالی او را سیر و سیراب می گرداند و انواع نکوئی دیگر بسیار است همچنان در حدیث که کشف غموم مسلمانان کند یعنی

این خلق را بعادت خود کرد و اند حضرت باری جل شانه برای او دو شعبه نور در موقف قیامت مخلوقات
بسیار که حسابش بغیر رب العزة کسی دیگر نمیداند و از آن نور میروند مرویست که کسی مسلمانی را مسرور سازد
خدا روز قیامت او را مسرور می نماید مرویست که از موجبات مغفرت و عفوی الهی است مسرور کردن دل
برادر مسلمان مرویست که کسی سرور و فرح داخل اهل و بیت مسلمانی کند خدا رضا نمیشود بهیچ ثوابی و جزا که
باشد و بهر بغیر از نه بهشت و خدا جل جلاله از سروری که داخل دل مسلمانان میکند فرشته خلق میکند عبادت
و توحید میکند پس هر وقتیکه آن عبد بقبر رسید آن ملک سرور بقبرش می آید و بآن میت میگوید من آن
سرورم که مرا داخل دل مسلمانان کرده امروز مونس وحشت تو میباشم و تلقین و حجت تو میکنم و در مشاهد
و مواقف قیامت با تو باشم و در قیامت شفاعت برای تو میکنم و منزل خود ترا در بهشت نشان تو میدهم
برادران که چنانچه ذکر شد شما را چنین باشند بنص حدیث از خدا نزدیک از بهشت نزدیک و از جهنم
دور میگردند و اگر خلاف آنکه ذکر شد عمل کنند هر آنروز ها نزدیک بجهنم می شوند که کار چنین باشد و مروت
آنست معقولی و یا مال و یا قوت بدن و شهرت در اصلاح کار مسلمانان صرف کنید والسلام علیکم و رحمة الله

و به الختم کتبه عبد الکریم
در ... حسن آباد
سنه ۱۳..

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم جهنم است

الحمد لله و الصلوة علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بعد مرویست که ما اهدی مسلم لاخیه هدیة افضل
من کلمة حکمة یزیده بها هدی او یرده عن ردی و معلوم این عریضه افضل هدایات زیرا موجب زید
هدایت و دوری از معصیت است لهذا استدعا از مسلمانان دارم که این هدیه را قبول فرمایند بعضی از اخوان
و بعضی بگوش دادن و استماع احادیث و موعظه نشانه ایمان و ازدیاد مؤمن است زیرا مرویست که از
اعظم اخلاق حسنه مؤمن است که اصلا از استماع خیر دین سیر نمیشود برادران و عزیزان بشما سلام میرسانم و خیلتان
میشوم که چنانچه از رحمت خدا نباید مایوس شویم نشاید از مکر خدا ایمن باشیم زیرا خدا تعالی بجلالت اگر بواسطه
یک مخالفه او از عاصی گذشت کند بمحض کوری از رحمت خود محروم کند با که و حیبی ندارد و هم شدید العقاب
و حضرت رسول علیه الصلوة والسلام فرموده که غضب خدا پنهانست در معاصی صغیره ای برادران لهذا اتقی
باشید اگرچه صغیره و معاصی کبیره شود زیرا ممکن است بواسطه غضب خدا در آن صغیره شده باشد و غضب خدا در آنها
پنهان شده باشد و در حق طاعات هم چنانچه فرموده که رحمت خدا پنهانست در طاعات کبیره و هم صغیره ممکن است که چه
رحمت که در طاعات کوچک باشد شود در کبیره هم شود بفعل او مرحوم گردد و در طاعات بزرگ که هیچ رحمت نبوده لهذا
نشاید از اندک بسکند صغیره ایمن و بعمل طاعات عظیم مغرور شود مرویست که ندیده ام مثل نار که خوابیده باشد
طالبش یعنی نار باشد غافل اند از دوزخ زیرا بعصیان خودشان مستحق نار گردانیده اند و بلکه چه حالت که انسان
چنانچه از چیزها که هلاک کننده روضه قرار دارند همچنان به پرهیز از گناهان خود و از نار دوری نکنند و ندیده ام چون
بهشت که خوابیده باشد طالبش برادران وجه تعجب شدن آن سرور است که عذاب نار از حد طاقت بیرون و نعیم
بهشت از حد افزونست مرویست که ما مثل الدنیا فی الاخرة الا کما یغمس احدکم اصبعه فی الیم فانظر بم یرجع

بیعنی نسبت مضیق وکوتاهی ونقصان این عالم دنیا با وسعت عالم آخرت وبهشت ودوزخ هم چنانست
که یکی از شما انگشت بدریا زند ببیند چه مقدار بانگشت او آب بر می آید مضیق عالم دنیا با وسعت
عالم عقبی نسبتی نیست ونداردو همچنین آثار لذات والآم وعذاب مدرکات دنیا آثار مدرکات
لذات والآم عقبی نسبت آب انگشت وآب دریاست وبلکه هیچ نسبتی ندارد پس ای عزیز میدان حرف
زدن در انواع لذائذ اطعمه واشربه والبسه وجماع بهشت واسع است بآن قیاس نتو بسر آدم بوجه
ممکن نشد وکذلک حرف زدن در انواع آلام وعذاب دوزخ بتو میسر آدم مثلا بکو الم ونیش عقرب
دنیا نسبت بالم عقرب عقبی چون آب انگشت نسبت باب دریاست وهکذا وشمه از عذاب نار
درین مکتوب ذکر وعرض برادران خود خواهم کرد ان شاء الله تعالی تا فرار از نو بنمایند ودر عیش نشوند
که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که هر باری جبرئیل می آید ترش روی او را میدیدم گفتم این حال چرا گفت
از آن وقت که دوزخ خلق شده خنده نکرده ام گفتم میکائیل چرا خنده نمیکند او هم از بیم دوزخ واز بیم
مکر خدای جل جلاله و وقتی دوزخ خلق شد دل ملائکه در جای خود نماند پس که آدم خلق شد دل ساکن گشتند
یعنی دانستند که دوزخ برای اولاد آدم است نه برای ایشان اگرچه همه از مکر آن عظیم الشان ایمن نشده اند
ونمیشوند یدفع الله بمن یصلی عمن لا یصلی وبمن یزکی الخ وبمن یصوم الخ وبمن یجاهد الخ ولو اجتمعوا
علی ترک هذه الاشیاء ما ینظر الله طرفة عین ثم تلی ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض الآیه
یعنی این محفوظ بعضی منها بسبب بعضی او محفوظ در دنیاست نه عقبی ویا کافی نیست والله اعلم پس
نباید ایمن بشد وباعمال صالحه مغرور شود زیرا که از ابی ذر رضی الله عنه مروی است در وقتی احد احدیم هیچ حج کرده ایم
کی کرده ایم فرمود کیست او که ای شما شناسیم چند بیان او کرده ام نشناخت نگفتیم نیست فرمود قوا انفسکم

بعد

بینه نمی بیرد این مرد برانچه هست پس از عده زحمتی که بود بسیار از شدت الم قبضه سیف بزمین
محکم نمود سر دیگر سوی شکم زده تا از پشتش برون شد همچنین خوف عاقبت بر ما غلبه کرد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان الرجل یعمل عمل اهل الجنة الخ پس بعمل صالحه نباید مغرور شد مروی است که جهنم کل روز سه نوبه طرق
وصدای عظیم از وی بر می آید بغیر از جن وانس همه مخلوق آن صیحه عظیم را میشنود برادر وخیلیها
شوم هر ساعتی بگویند خدایا پناه بتو از عذاب دوزخ ان شاء الله تعالی هر کس بخشوع وتضرع وهیبت وخوف دل
وتوبه این قول را بگوید خود را محروس از و نجات بیابد زیرا حدیث است که امر صادر میشود که عبید را بدوزخ
برند آن عبد نزدیک بدوزخ شد دوزخ از نو دور میشود وگفته میشود ای نار این چه حالت است دوزخ جواب
میدهد که در دار دنیا استعاذه بخدای عظیم از من کرده امر صادر میشود که آن عبد را رها کنید یعنی بدوزخ مبرید که دوزخ
او را قبول ندارد واو نیز گوید که وقتی در دنیا روزی گرم شد وزمین وهوا شدت گرفت وبنده گرمی دوزخ بیاد
کرد وگفت لا اله الا الله عجب سخت است گرمی امروز خدایا پناه هم ببر از گرمی دوزخ خداوند عالم امر میکند دوزخ
میفرماید که بتحقیق این عبد من از من طلب حفظ از تو کرده واو را پناه داده ام وحفظ کرده ام واو هم سر را بشر
وحدیث باین دستور بانبیا هر واقعه سوال که ای عزیز البته این پناه گرفتن بخدا از دوزخ بحسب اطلاع آیات
از بعضی قبول میشود واز بعضی نه که بر هر کس از نعمت بامید قبول شدن این استعاذه کند امر غیب است
در روز قیامت امر صادر میشود که دوزخ را بیارند وهفتاد هزار لجام بر سر میشود هر یکی از آن هفتاد هزار لجام شخص
هزار ملایکه آن لجام را گرفته کشانکشان دوزخ را می آورند صد سال از اهل حشر دور باشد بصدای عظیم میگوید
الی اهلی یعنی بیایید برای من اهل من از بیم عظیمی آن شهیق غیر ملائکه وانبیا ومرسل طاقت استماع برخی
نمیمانند بر زانو می افتند وهر وقت انبیا علیهم الصلوة والسلام همه میگویند نفسی نفسی قال الله تعالی وتری کل امة جاثیة

یعنی کل از هیبت آن صیحه بزانو می افتند طاقت ایستادن نمیماند برادران شنیدید آواز تش این باشد
واویلا کجا که اورا ببیند و داخل آنجا شود وقتی که اسکندر بکوه قاف رسید از وی پرسید که از
عظمت خداوند جل جلاله چیزی بمن خبر ده گفت بتحقیق پس از کوه قاف صحرا ایست مسافت پانصد سال
راه است اما پر است از کوههای عظیمه از برف و اما یکی بیکی متصل اند اگر او ها نمی بودند از گرمی دوزخ
میسوختیم برادران بنگرید که گفت از گرمی او یعنی آن همه میسوختیم و نگفت از شراره او میسوختیم با وجود
که کوه قاف احاطه همه دنیا دارد بزرگی و بلندیش بحد تقریر نیاید و دوزخ هفت طبقه است و هفت در دارد
با آنکه همه طبقها خاصه امت محمدیه است صلی الله علیه وسلم نام هر جهنمی به تسمیه شد که جهنم بروی اهل خود ترش
روی و ترش و خوارنده گوشت ایشانست و ملائکه عذاب دوزخ زبانیه اند اوسای او نوزده ملکند یعنی
هر کدام ایشان او ما صد سال راهست و روز بروز از قوت زیاده میکند تا وقت دخول اهل نار در نار
و بزرگترین ایشان مالک و بزرگی او چنانست بعدد اهل نار انگشتها دارد که اگر یکی انگشت بر سر آسمان نهد
آنها کو خسته میکند که بر یک از انگشتهایش عذاب یکی از اهل نار رسید چندانیکه نوعی از عذاب نیست
برادران هر وقت این مکتوب بخوانند بآن عمل بکنند که این هم نوعیست از عذاب تا که درست ... نوند
و هیبت و خوف جهت ایشان زیادتر گردد و دوزخ چند کوه و وادیست و نام بعضی از ایشان در قرآن موجود است
حدیث برای هر یکی عذاب علیحده فرموده است اعاذنا الله تعالی منها اجمعین و این نوعیست از عذاب اما
اجمالش اینست که دوزخ هفتاد هزار وادیست و در هر وادی هفتاد هزار دره و شکاف و در هر دره و شکاف هفتاد
هزار خانه آتشین و در هر خانه هفتاد هزار اوده و در هر اوده هفتاد هزار سریر و در هر سریری هفتاد هزار نوع
و در هر جانب دهن هر یکی هفتاد هزار عقرب و هر عقرب هفتاد هزار مقدار عقرب دنیا می باشند

وبهر یکی ...

آن کس

آن کسان که کافر بوده اند و یا منافق اند و یا کسانی که مسلوب الایمان گشته اند و ابدی شده اند باید عذاب
٣ همه اینها را بچشانند و این همه نوعیست از عذاب که بحد تقریر نیاید و از طاقت بیرونست اعاذنا الله تعالی
من هذا العذاب الشدید آمین و حدیث از اوصاف عقرب بعضی سلاطین فرموده که در کرم استخوان
ذنب و ملک نیش او در هر یکی هفتاد قله زهر است و دندانها دارند مانند درخت نخل بزرگ و دراز
و اگر یکی از افعیان سر از زمین بیرون آرد و پف و یا نفس بر روی زمین زند من بعد تا قیامت گیاه و سبزی
اصلا بر روی زمین سبز نمیشود از بسیاری گرمی و پلیدی نفس زمین سوخته میشود تا بقیامت چنانچه
مشاهده میکنیم جاییکه صاعقه برو زده و بر باد شدا سبز ناک نمی شود این هم نوعیست از عذاب دوزخ حدیث
از وصف بعضی از آن وادیها فرموده که بیرون جهنم که طبقه علیست هفتاد بار استعاذه از و میکند
زیرا چنانچه انسان بنار جهنم مشتاقی میشود و در عیان خارج که در سنگهای دوزخ اند افعیها میباشند که هر
وقت گوشت را اهل دوزخ سوهم خورند این همه نوعیست از عذاب و تنورهای دوزخ چنان تنگ اند
چون سوراخ سر نیزه از نیزه و از کسانی که میان آن تنورها می باشند بقدر اعمال شان از زانو کش تنگ تر
میکرد و این هم نوعیست از عذاب و در دوزخ سنگهای کبریت سیاه و زرنیخ افروخته میشود و بوی بد
دارد و دودی بسیار سیاه بدار دوچون بینی ایشان رسید از و جدا نمیشود تا پوست و گوشت و استخوان
نخورد و چون افروخته شد گرمیش از همه چیزی که افروخته شود گرم تر است و این هم بعضی است از عذاب
و با اهل دوزخ لباس از قطران می پوشانند و فرش از فرش و لحاف بر سر شان می کنند این هم نوعیست از عذاب
خلاصه جمیع ملائکه عذاب دایما بعذاب اهل دوزخ بانواع عذاب که بحد حصر نیاید مشغول اند و بر سبب
ایشان را بعذاب شدید تر نقل میکنند بدلیل قول خدای تعالی فذوقوا فلن نزیدکم الا عذابا

یعنی ساعة لساعة عذاب شما را زیاد میکنند اعاذنا الله منه آمین و هر کس بنوعی از عذاب زیادتی بنوعی
اشیا زوار و مثلا آن نهای که در دنیا مناقب مرده را باواز خوش و حزین خود شش ذکر کنند و تو [illegible]
نکرده اند تا که مرده اند زیرا جامه قطران و زره و پیراهن از علت کتی او را میپوشانند و زنجیر و پالهنگ
بگردن اهل دوزخ می نهند هر یک حلقه بقدر آهنهای که امروز در زمین موجود است یعنی بقدر آهن
آن روزی که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم این خبر داده که در آن روز موجود است و هم زنجیری بقدر دوری
مابین مکه و کوفه باشد از دبرشان داخل میکنند و از دهنشان بیرون می آورند و بعد زنجیری چند ماهی چون
مرغ و ماهی که در چوب منتظم داشته و می سازند و این هم نوعیست از عذاب بی ادبان نگوئید صد هزار رسن
حلقه کنند یکدانه از آن در میانش انسان چون این مثال است نسبت بان حلقه زنجیر جهنم آنست که نزهه
انفعها بقدرت خداوند عالم اگرچه قدیست برا عضایش چون کوه بزرگ تا مس میکنند بزرگ ده بشود چون
آن مثال نمی باشد و هر زنجیری و غل و [illegible] و کوشه که در دوزخ است نام [illegible] در دوزخ شود اگر صد
هزاران ان در یکجا جمع شوند و یکی از اهل دوزخ در میان او ها باشد نفس بکشد همگی بان نفس می سوزند
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود حیات [illegible] دوزخیان عطا شده موت خوبتر بود برای او ها اگر به این حیات
باو ها عطا شده لحظه خوبتر بود برای او ها این هم نوعیست از عذاب اگر یکی از کیکها و عمودها و مقمعها اگر
بدلت زبانیه تهت افتاده شود و جمیع مابین مغرب و مشرق جمع شوند او را از زمین برنمی دارند و بلند نمیکنند
و اگر یکی از او ها بکوه بزنند خورد و پراگنده میشود و غبار بلند میگردد و هیچ پارچه کوشتی از اهل دوزخ
نمیماند که آن چشمها باو رسیده باشد و هر بار که باو میزنند همه مفاصل او جدا میشود و می اندازد و این هم نوعیست
از عذاب خوراکه او چون قصر نه چون کوهها و بلکه چون قلعها و شهرها و حضرت باری ابر سیاه و تاریک بر سر

اهل

اهل دوزخ ایجاد میفرماید و باو ها گفته میشود که چه طلب دارند ابر دنیا بیاد شان می آید آب باران
۴ طلب میکنند تا بخورند پس آن ابر غلها و زنجیرها بگردنشان بار میدهد می گیرد و زیاد از غلها و سلاسل
گرداشته این هم نوعیست از عذاب دخلاصه اهل نار بانواع عذاب متعذب میشوند و هر بار نوعی معذب
میشود پس نوعی دیگر از عذاب اول سخت تر معذب میشوند قال الله تعالی فلن نزیدکم الا عذابا پس میکنند
برو برکار ما عذاب و بد و هر نوعی خواهش دارد که بهتر غذایی که خواهند لکن از غضب خداوند [illegible]
میشوی که شده در شاخه زنجیر از ما تنگسی کرده زبانیه حمیم را بسر او ها می ریزانند و حمیم همه منفذ شان
نفوذ میکند و همه نفوس را میروپس می آورند و پاک میکنند هر چه در جوف شان است تا از دبرشان برون می آید این هم نوعیست
از عذاب دوزخ و هم مس [illegible] که خدمت میکنند تا پیچ و شور به دبرشان می ریزند و روده های ایشان پاره میکنند این هم
نوعیست از عذاب و طعام اهل دوزخ انواع دارند هر یکی بنوعی یکی زقوم است اگر قطره از او بدنیا بیاورند
عیش دنیا که از اهل زمین تلف و تبرد و تلخ میکنند بسبب تلخی و بد بوی و گندیدگی که اعاذنا الله منه
آن طعام [illegible] باشد چگونه احوال او بد باشد و هر چند اهل دوزخ او را می گیرند تا بخورند او هم ایشان را میگیرند
این هم نوعیست از عذاب ها هم یکی ضریع است خار تریست از آتش و از تلخ شاری تلختر و گندیده تر از جیفه مرده
و کم تر از نباتی که او را که بینند در حلوقشان میماند نه برون آید نه فرو میرود پس از این می ماند نه فربه میکنند و نه دفع
گرسنگی قال تعالی لیس لهم طعام الا من ضریع لا یسمن ولا یغنی من جوع مقصود از طعام یکی از این دو امر است
هیچکدام را نفع نمیدهد این هم یکی است از عذاب حضرت باری جل جلاله گرسنگی بر اهل دوزخ می اندازد یکدیگر
که مقابله هر عذابی که دارند میکنند بفریاد فریاد طلب طعام میکنند طعامی که در گلو میماند برای ایشان می آورند
گلوشان بند میشود بیادشان می آید که در دنیا طعام در گلو ماندن با آب [illegible] علاج میکردیم فریاد برای آب میکنند

بشرب حمیم بغربال او را بر سند بعد از آن آهنین بدهن او را می کنند نزدیک شدن بدهن او را روی ایشان بریان می کنند
وچون بجوف شان داخل شد هر چه در جوف شان باشد پاره پاره میکند بعد از آن شروع بگریه میکنند تا که در اشک
او را قطع میشود پس بگریه می آیند با اشک خون تا بجائی که کشتیها بر آن شان می کردند فریاد بخزنه جهنم می کنند
که بجای خدا کنند که یکروز تخفیف عذاب از ما کنند جوابشان میدهند که آیا در دار دنیا پیغمبرها بمیان شما نیامده
پس فریاد بمالک که بزرگترین خزنه است میکنند و می گویند از پروردگار بار جا کن که ما را بکشد پس از هزار
سال میگویند بتحقیق در دوزخ باشید تا همیشه پس بعضی میگویند که فریاد بخدا کنیم از همه کس خوبتر است
میگویند ربنا ما را برون آر از دوزخ اگر بار دیگر عود کنیم پس بتحقیق ما ظالم باشیم حضرت باری جل جلاله
زجر او را می کند و می فرماید دور شوید اخسئوا و دیگر حرف نزنید آن وقت از همه خیر دوزخیان مایوس میشوند
و امید خیرشان نمی ماند و در آن وقت شروع بزفیر و حسرت کشیدن و گریه کردن میکنند و میگویند ربنا
اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون جوابشان میدهند اخسئوا فیها ولا تکلمون یعنی دور شوید در دوزخ
و سخن با ما مکنید پس مهر بر دهان او را نهاده میشود و زبانشان بسته می گردد و این وعید قهر آن او را روی داده
وعید بجهت اهل عذاب است و آن شربی که باو را می نوشانند اگر او را بدنیا بریزند گندیده کنند همه دنیا را
وقتی که نزدیک او را شد پوست سرشان با موی سرشان می برد و همه پوست و گوشت رویشان میریزد این هم
نوعی از عذاب است در چشمه در دوزخ است نامش عین آنیه معنی عین آنیه چشمه که گرمیش بنهایت رسیده
در دوزخ از زقوم درختیست بدهن او را میگذارند این هم یکی هست از عذاب و هم غساق سر چشمه تنگی از زیر جایی
صاحب زهر که در دوزخ اند زهرشان در آنجا جمع شود و در سردی به نهایت رسیده هر بار جمع او را باید نیش
فرو برند پوست و گوشت را از سر تا کف پای بجوامع می آورد چنانچه زن لباس خود را بر میکند آن پوست گوشتها را
کشان کشان

کشان کشان میکشند این هم نوعی از عذاب است و نهر نیست نامش نهر الغوطه از عورت زنان که زنا میکنند می آید
و رایحه بد بوی و ناخوشی و جسم او را بدوزخیان منوش شده این هم نوعیست از عذاب و در لب دوزخ
چاههایست پر از افعیها که در دوزخ و هم پر از زنبور که صاحب زهر است و هر گاه دوزخیان طلب تخفیف عذاب کنند
رخصت او را میدهند که بیرون روند و چون رفتند بکنار دوزخ رسیدند آن مارها و جانورها حمله بر او را برند
لبهای دوزخیان میگزند و پوست رویشان بر میکنند چون عقاب پوست و آن دوزخیان بشتاب بر میگردند
و خودشان بعظم نار می اندازند اعاذنا الله تعالی و ایاکم منها و این نیز نوعی از عذاب است و هر مرضی و موئی
در دنیا موجود است در دوزخ هم موجود است ایذای اهل نار میدهند و علت گری هم ببدن او را مسلط
میشود پس بدن خود را بخود نشان می خراشند تا بحدی که استخوان او را ظاهر میشود باو را گفته میشود آیا گری شما را اذیت میدهد
جواب میدهند که اذیت شدید بنهایت باو داده باو را گفته میشود که این سبب آنست که اذیت مسلمانان داده
این هم یکی از عذاب است و کافر چهار انگشت میکنند و خداوند جسد او را بزرگ میکنند که ستبری پوست او سه فرسخ
سه روز سواره و جای نشستنش در راه یکسال و دندانش چون کوه احد و ران او چون زرقان و ساقهایش
چون کوه بیضا و بینی گوشش ایشان تا سرشان صد سال راه است بعضی از اهل دوزخ از بعضی
بلند کتر میباشد و از مسلمانان حتی از امت محمد صلی الله علیه و سلم برای چشیدن شدة عذاب بسان کوه
بزرگ کلان میشود و دلیلش در قرآن مجید است قال تعالی ومن یغلل یات بما غل یوم القیمة
گفتند بلکه کسی که هزار شتر از مال غنیمت خیانت کند چه کند حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود اگر کسی بدان شتر چون
احد و ران او شش چون ورقان و ساقش چون بیضا باشد آیا اینقدر بزرگ بعید است با آن بزرگی بدن که دارد
قدر بدن شان از دوزخ افروخته میشود و اول پس تا سر تا بقدم افروخته میشود

پس مغزشان و بهم میاید چون فتنه تا بدلشان میرسد همه را می خورد لیکن اول خوب میشوند و این
اعظم عذابست اگر کافر و مسلم مسلوب الایمان بود اعاذنا الله تعالی منها ابد الآبدین و باینها دستور معذب میشوند
اگر مؤمن عاصی بوده معذب میشود تا از گناهان پاک میشود هرگاه از پلیدی گناهان پاک شد و لایق بدخول
بهشت پاکیزه گردید بشفاعت حضرة رسول صلی الله علیه و آله و سلم روحنا فداه بیرون می آیند و اکثر میگویند هرگاه
بیرون نیائیم خوشتر است و باین حالت جرئت بر گناهان پیدا کنند زیرا اولا عاقبت کار معلوم نیست که نجات میشود
یا نمیشود و هیچکس نمیداند که چه گناه مطرود و گرفتار ساخته الابد تمامی کرده و از چه گناه مغفور میشود و ثانیاً
در دنیا طاقت مدام درد چون درد دندان یا درد چشم نداریم و طاقت این عذابها که ذکر شدند و خواهند شد
نداریم و حتی بعضی از انواع عذاب در احادیث وارد در این مکتوب ذکر شده و هم بعضی اصلا ذکر نشده اند
زیرا روزی حضرت جبرئیل علیه الصلوة آمد حضرة رسالت صلی الله علیه و آله و سلم روی او را زرد دیده گفت چرا
چنینی یا جبرئیل گفت الحال از دوزخ آمده ام از وطلب کرده و اوصاف او را بیان کند چون شروع بذکر اوصاف
کرد بمرتبه رسانید که حضرت سید کائنات و خلاصه موجودات روحنا فداه طاقت شنیدن اوصاف نداشت فرمود بس است
یا جبرئیل اگر از این زیاده تر بگوئی دلم شق میشود و می میرم و اگر نه همه را بیان میکرد و در احادیث اتفاقا موجود
می بودند بنا بسبب تمامی اوصاف دوزخ در بیان نیامده و من آنچه عرض که میکنم بعضی است از آن عذابها در جاهای متفرقه
نه همه زیرا عذاب طولانی مذموم اهل زمانه است و در مقدار یکساعت بعضی صد بار و بعضی هزار بار و بعضی بیشتر از آن
می سوزند و هر بار که سوخت حضرة باری جل قدرته میگوید بوجود آیند چنانچه بوده اند باز کالاول بلکه نیکوتر
و فربه تر درست میشوند این هم نوعیست از عذاب و نیز کالاول خلق شدن با غیرها که ذکر شد و ذکر میشوند و هکذا
که حضرت جبرئیل علیه السلام ذکر نکرده معذب میشوند اعاذنا الله تعالی تا بار دیگر آتش بیک بار بسوزند و باره سوزانند

بابطور

جهنم

۶

هر جانور و درنده که در دنیا موجود است در دوزخ هم باشد و از عذاب میدهند این نوعیست از عذاب و ملائکه
عذاب شمشیر بدستشان است ایشان سوی بعضی آویزان میکنند هر بار که شمشیر میزنند اعضا را می برند و بجای نوی
میدهند و میخورند بلا فصل آن اعضای بریده کالاول در جای خود باز درست میشود این هم نوعیست از
عذاب و وقتی اهل دوزخ بدوزخ میبرند دوزخ گردنش بیرون می آرد و باستقبال او ها میاید و گردن او ها میگیرد
و پوستشان میخورند و گوشتشان تا پخته باید ایشان بیایند می آورد و این هم نوعیست از عذاب و مسلمانان بعد از
تمام شدن عذابشان بقدر گناه همه مرده میشوند تا بعده عذاب نچشند تا شفاعت برای او ها که میشود و ایشان
چون زغال برود های بهشت که انهار زنده میشوند و از طرف خداوند عالم جل جلاله ندا بدوزخ که میشود دو های
کرده بچهار ندا که از سوختن وای نار پخته کن وای نار خشک و کم تب بند ایشان را مکش این نوعیست از
عذاب و نیز اهل دوزخ در دوزخ و اهل بهشت در بهشت قرار گرفتند امر صادر میشود موت بصورت یک قوچ سیاه
و سفید رنگ میاورند و در بین دوزخ و بهشت او را سر میبرند باهل بهشت ندا که میشود که بر شما شد انعام ابواب
میدهند که بعد این موت نیست پس ایشان تمام مسرور میگردند و هم ندا بعینه دستور باهل دوزخ که میشود جواب ایشان هم همین
دستور است پس ایشان بندا محزون می گردند بحسرت و ندامتی که نهایت ندارد میرسند و این هم حسرت و ندامت است
و وقتی که مؤمنان اهل خطا و گناه باهل دوزخ در دوزخ جمع شدند کافران بوجه لوم و توبیخ باو ها میگویند که نفع
نکرد اسلام از شما هیچ عذاب آنوقت حضرت خداوند غیور نالان بغضب شدند از سخن او ها رخصت شفاعت در حق
او ها میدهد پس ملائکه و پیغمبران و صلحا شفاعت میکنند اول بقول بیرون می آورند او ها و سخت ترین عذاب دوزخ
فردا در قیامت عذاب انگشتی است که در دنیا عذاب بهش زیاده تر داده و موحدان از هفت هزار سال که عمر دنیاست
زیاده تر در دوزخ نمی مانند و دسته دسته یا دیر یا زود او ها را بیرون می آورند و آخر کسی که بیرون می آید

روایت جهینة نام موقت اهل بهشت میگویند عند جهینة الخبر الیقین یعنی نزد او خبر حق بتحقیق
واز موحدان در دوزخ خداوند غافل نیست و نیست آفریدی که از نار بیرون می آید و قصه بر گوید آمدنش
پس از آنکه احدی از موحدان در دوزخ نماند روزی حضرت جبرئیل علیه السلام سوی جهنم گذر میکند فریاد کسی
موحد را می شنود صدای ذلیلش ترحم با وی شفاعت برای او میکند حضرت خداوند کریم سبقت رحمته
علی شیء او را عفو میفرماید جبرئیل او را بیرون می آورد و در کنار جهنم او را می نشاند پس از چند مدت بنظر عرض
بسیار طلب رخصت میکند دیدن راحتش از دوزخ می نماید خداوند کریم و رحیم میفرماید که ای بنده مرا با عهد
میکنی که من بعد چیزی دیگر طلب نکنی عهد میکند و رخصتش میدهد پس آن چند مدت در درختی حجاب سایه
و آب از دور می بیند حسرت و ندامت میکشد که چرا اول آن جای راحت را طلب نکردم و با خود در سخن
کردن در روایت بار دیگر بلو می دهد و توبیخ که ای نفس چرا اراده نقض عهد میکنی خوف باز بردن بدوزخ ندارد
و بار دیگر نفس غلبه میکند و فریبش می دهد و میگوید که این بار نقض عهد کن پس عهدی به بند که او را نقض
نکنی خلاصه چنانچه در دنیا نفس غالب است همچنان نفس آن بیچاره غلبه میکند و میگوید خدایا آنجای سایه و آب
دار بدین بنده شرمسار کرم فرما من بعد نقض عهد نمیکنم آنحضرت غفور و رحیم میفرماید ای بنده مرا چرا بد عهدی
کردی میگوید خدایا این تو بار این نقض عهد گذشت فرما من بعد نقض عهد نخواهم کرد پس رخصتش میدهد
با سایه آن درخت میرود پس چند مدت در درختی خوبتر و سبزناکتر عجیب بیند باز دستور حسرت میکشد
و نقض عهد میکند خداوند عالم جل جلاله آرزوی قبول میکند و هر باره عهد و میثاق بسته میکند خلاصه باین
دستور عهد بسته و نقض میکند و در جای بجای منتقل می گردد تا که بدرگاه بهشت میرسد و بوی بهشت
قصر و قصورش و آواز خوش طیور و ملائکه و حور با نسیم بهشت برایش معلوم میشود به صبر و طاقت

میکردد

میکردد و میگوید باین بار نقض عهد کنم اگر خدا از دوزخ فرستاد طلب و خلاص بهشت میکنم باز
۷ نقض عهد میکند و آن عظیم الشان و کریم الرحمن بدینش خنده میکند و فرماید ای عبد من بد عهدی
کردی و لیک اذنت به بهشت برو واو عرض میکند که خداوندا در بهشت جای نمانده کجا بروم خداوند
جواد کریم میفرماید بقدر دنیا بهشت بتو دادم آن عبد بیچاره خشمناک و ملول میشود و عرض جناب
احدیت میکند برو کار تو با آن عظیم و بنده باین بیچاره که این استهزا است بمن میفرماید خداوند وسیع
الرحمه میفرماید خزاین و رحمت مرا نهایت نداریم و بقدر ده مقدار دنیا بهشت بتو دادم با تفصیل نعیم فتح
بهشت من بعد بجمیع آن مرحمت بسیار بهمه جایها میرسد و میگردد دیگرین بهشتیان این مردیست که ده مقدار
همه دنیا بهشت دارد و لذت همه را می چشد در مکتوب بهشت بیان اوصاف بهشت ذکر شده اگرچه در برو
مبحث دوزخ و بهشت کتابی که در تمام را بیان نموده ام زیرا بقدر گنجایش این مکتوب به جمله احادیث نموده ام
و طبقه اعلا که جای امت محمدیه است بعد از نیم کر بیه امت محمدیه بشفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از دوزخ
بیرون می آیند حضرت رسول علیه الصلوة والسلام فرموده که با بدیهایش می وزد و او را می جنبند اگر که جا نقد
درش بسته که [illegible] و تفصیل واقعه بیرون آمدن بقیه جمیع عاصیان طبقه علیا از امت محمدیه علیه الصلوة
والسلام اینست که وقتی امت محمدی که داخل نار شدند هزار سال باسم یا حنان یا منان هزار سال باسم یا
هزار سال باسم یا قیوم و هزار سال باسم یا رحمن و هزار سال باسم یا رحیم و هزار سال باسم یا خالق فریاد میکنند
پس که حضرت خداوند علیم و حکیم النفاذ حکمش [illegible] فرموده جبرئیل میفرماید عاصیان امت حبیب من چه میکنند
جبرئیل میگوید خدایا تو عالم با حوال او هستی پس میفرماید یا جبرئیل برو و نگاه بکن آنها که نگاه میکند که
در وسط دوزخ بر سر منبری نشسته زبانیه و خزنه در حوالی او ایستاده [illegible] بتعذیب اهل نار میدید [illegible] تعظیم

مرا قیام کند و می‌پرسد یا جبرئیل چه چیز گذشته و بین ملائکه غضبناک آورده‌ای تا ملک رحمت ندید میگوید یا مالک
چه کرده‌ای با عاصیان امت محمدیه علی الصلوة والسلام مالک جواب میدهد که عجب است احوال ایشان و عجب تنگ است
مکان ایشان بتحقیق نار جسد اوها را سوزانیده و گوشت اوها خورده و آتش روی اوها بسوزانیده بسیار گریه کرده جبرئیل
میگوید سرپوش طبقهٔ علیای جهنم را بردار تا نظاره باوها کنم پس مالک امر بخزنهٔ جهنم میکند سرپوش
از اوها برمیدارد پس اهل طبقه چون روی گشرین و براه می‌بینند میدانند که از ملائکهٔ عذاب نیست زیرا که
عذاب آن قدر مهیب اند روز قیامت در ابتدای وقت بعثت خلق محشر بحجوم میکنند حتی انبیاء و اولیاء
طاقت نظاره کردن بروی و هیبت اوها نمی‌آیند بلکه بر سر رو می‌افتند تا اوها سو نه بینند پیغمبر علیه الصلوة
والسلام در آن حال میگویند نفسی نفسی پس اهل طبقه می‌پرسند این عبد که از او شرین تر ندیده‌ایم کیست مالک
میگوید جبرئیل امین است که هر بار بخدمت پیغمبر حضرت محمد صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم وحی آورده پس که نام محمد صلی الله علیه وسلم
شنیدند همه یکدفعه فریاد و صیحه‌ها وا را میکنند آه محمد آه محمد آه محمد و ای جبرئیل سلام ما بحضرت محمد برسان و خبر احوال
ما ها را با و برسان بگو چرا ما را از دل خود فراموش کرده در جهنم بجا گذاشته است پس جبرئیل میرود و حضرت باری
جل جلاله می‌پرسد یا جبرئیل بچه احوال امت حبیب من محمد دیدی عرض میکند پروردگارا در سوء احوال و تنگی زندان
ملعان پس حضرت خداوند عالم میفرماید آیا هیچ گفتند جبرئیل میگوید یا رب طلب کردند که سلام اوها بمحمد برسانم
و خبر احوال اوها با و بدهم حضرت باری جل جلاله وسلطانه امر میفرماید یا جبرئیل بخدمت محمد برو و جبرئیل علیه السلام
بخدمتش میرود و دید که گریه بر آید حضرت میفرماید که چرا گریه میکنی یا جبرئیل میگوید فدایت شوم آنچه من دیدم
بنظر انور مبارکت میرسید اینها احوال امت تو در جهنم نزد عاصیان امت تو بودم که در جهنم سلام بتو رسانیدند
که عجب بد شد احوال ایشان و عجب تنگ شد مکان اوها و آتش پوست و گوشت و استخوان اعضای ایشان را سوزانیده در آن وقت

بقدرت

بقدرت خود صیحه و فریاد و فزع اوها بگوشش حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم شروع بگریه میکند و برمیخیزد
و در بعرش می‌کند انبیا را با خود سجده میبرد و حمد و ثنای میکند که هیچ احدی تا حال آن حمد و ثنا را نکرده
خدای تعالی میفرماید که سر بلند کن یا محمد هر چه بخواهی بتو عطا میکنم عرض میکند پروردگارا حکم خود است در حق
اشقیای امت من انفاذ و امضا فرموده‌ای مهمات عفو شوند حضرت خداوند رحیم میفرماید حبیب من
شفاعت را قبول کردم با انبیا برو و بیرون آر هر کس لا اله الا الله محمد رسول الله با خلاص گفته و در آتش مانده
پس محمد صلی الله علیه وآله وسلم میرود بسوی جهنم مالک باستقبال او بوجه تعظیم می‌آید میفرماید سرپوش جهنم را بردار
و او که سرپوش را برداشت اهل طبقه حضرت را چون دیدند جمعاً یکدفعه صیحه میکنند و میگویند واه محمد آه آتش
همه پوست و گوشت و استخوان ما را خورده چرا ما ها را گذاشتی پس بیرون کرد ما را بیرون آورد بقیه حدیث
در کتاب ماند این عریضه را گنجایش تحریر نبود و باطالت می‌انجامید جهت آن اقتصار رفت والسلام علیکم و رحمة الله

سر بلند کرده میکند ... حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ...
۸

مکتوب بیستم است

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

بسم الله والحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله وبعد برادران من حضرت باری جلت عظمته
دنیا را مزرعهٔ قیامت برای تحصیل زاد آخرت و سعادت ابدیت مدت ایجاد و خلق فرموده و دار
الامتحانست تا که احسن العمل ترتیب دهیم تا در دنیا ظاهر شود اهل سعادت و اهل شقاوت کیانند
و دنیا دار جزا نیست و اعمال صالحه سبب فلاح و سعادت گردانیده تا از دنیا بسعادت فائز شوند تا
بهشت را بفضل خود باوها کرامت و عطا فرماید قال تعالی ان رحمت الله قریب من المحسنین لهذا اشمه
از اوصاف نعیم بهشت عرض برادران خود مینمایم تا نشئه برادران خود در تحصیل اسباب سعادت و زاد آخرت

و استحقاق دخول جنت کو نشده و از ثواب محروم شده‌اند از بهشت دور شوند حدیث وقتی حضرت
باری بهشت را ایجاد کرد و در وی نعمتها که چشم ندیده و گوش نشنیده و در خیال نگذرده خلق فرموده
بهشت عرض کرد پروردگارا سبحانک الخالق فرمود که حضرت احدیت جل جلاله تا در تو عباد خود ساکن
سازم بهشت گفت یا رب هیچکس از عباد تو نمی‌ماند که بمیان من نیاید آنحضرت علیم و خبیر در جواب فرمود
که چنان مگو زیرا که من بعد راهی که در آن راه بتوانند حصار در چین میکنم بچیزهای که مردان نفس نشنوند
طاعت بهشت جواب گفت پس که چنانچه باشد هیچکس بمیان من نمی‌آید کان ذلک که چه در این حدیث بعد از
خلق دوزخ این معنی چون نقل فرموده دوزخ چنانکه گفت که هر کس از عباد تو شده مرا بشنود بمیان من
نمی‌آید یعنی خالی میشود و میباشم کان ذلک کرده خداوند عالم و عالم علیم و بباطن پاک که طبیعت عباد خود را جواب
او را چون سابق فرمود که بر چین ترا میکنم بلذاید و مشتهیات نفس دوزخ جواب گفت خدایا که اگر چنان باشد
هیچکس نمیماند که بمیان من نیاید یعنی بآن راه که بتواند بر چنین بلذاید و شهوات نفس میدارم پس حضرت باری
جل سلطانه و عظم شانه فرمود ای بهشت سخن خود عرض کن بهشت گفت خدایا اهل فلاح آنانند که ایمان
بتو آرند آن حضرت جل جلاله و عم نواله بعزة و جلال خود سوگند یاد فرمود که همسایه من نمی‌باشد در تو مردی
بخیل یعنی احسن کرم کردن آن نعمتهای بی پایان بهشت انبه نهایت جود و سخای آن حضرت است پس نامردی بخیل نباید
عطا شود و نشاید داخل شوند و مراد از بخیل آنست که حضرت بمرتبه میرسد ادای واجبات مالیه مثل سرفطره و زکات
ندادن و مثل فقیری همسایه که شب بعد شام خوردن با اهل و بیت خود بخسپد و همسایه گرسنه ترحم باو نکند و آن شب
با او ننهد و یا چون یتیمی از القحط در سرای بلرزد و بگوید جا بگرد و که گرسنه ام باو نفید بود و چون فقیری بمیرد و تکفینش
بر سرای های انجا جهت کسی از آن ادا و قوم بخیل تکفینش نکنند و چون ضیف مهمان در اول شب واجب است غالب

اهل

اهل قریه مان فید و واجبات مالیه بسیار زند اما خبیث بجود که آن نامرد بخیل بمرتبه میرسد دلش
نتوی خمیده آن واجبات ادا کند تا ثواب عظیم بجود برساند در قیامت بمقام میرسد که هیچ از شفاعت او ٩
عفو نشود و باید بقدر گناهانش بسوزد و پاک شود اگر بسوء خاتمه مبتلا نشده باشد پس که پاک شد به بهشت
میرود الا روزهای جمعه که بضیافت خدا کریم اهل بهشت میروند آن نامرد بخیل با آن نمی‌شود بر در و محروم
میماند والله اعلم و در همه وقت در سحر درهای بهشت گشوده میشوند و خداوند عز و جل نظر به بهشت میکند و میگوید
طیبی یعنی خوش باش خوشی برای عباد من که ساکنان تو میشوند و بقدرت خدا و نظر خدا روز بروز بهشت در
زیادی خوشی شدن میباشد و در وقتی خوش شده بهشت کل بار بزبان می‌آید و میگوید قد افلح المؤمنون یعنی
بتحقیق خدایا بتو صاحب فلاح و طالع اند که مرا بادها کرم میکنند و نیست هیچ روزی الا بهشت میگوید بار
بتحقیق میوه هایم رسیده و خوش شده بدرستی که من مشتاقم نزد خدایا اهل من بمیان من بیا برده دوزخ هم عرض
میکند خدایا گرمیم بحد کمال رسیده و در قوم بسیار گشته و احکام بزرگ شده اهل من را برایم بیا بیاور حضرت
باری جل جلاله بهشت میوه‌ای بدید یعنی مژده باد مژده میدهم از بهشت نزدیک است که مشقتها و تلخی‌ها از صلحا عباد
خود بردارم و بمیان تو آرم هر کس خوف رفته سود و فایده می‌بیند و کسی نماند یا وقت البته بمنزل میرسد و الدار
باشید که متاع خدا بهشت است حضرت باری جل جلاله در حق عیسی علیه السلام فرمود اگر چه برای صلحا و عباد خود درست
کرده ام بچشم آنرا به بینند دل تو و روح تو خواهد برد آید از نفسیا باو ما مثل الدنیا فی الاخرة الا کما یغمس
احدکم اصبعه فی الیم فلینظر بم یرجع یعنی نسبت این عالم دنیا بعالم آخرت و دوزخ و بهشت و بهجات
که یکی از شما انگشت در دریا زند ببیند چه مقدار بانگشت او آب بر می‌آید تحقیق عالم دنیا با وسعت عالم عقبی
چنان نسبت است بلکه هیچ نسبت نیست بهجتها و لذات و آلام بهشت و دوزخ نسبت با انگشت آب

بحر است و بلکه مراد هیچ نسبتی نیست و اینکه فرموده برای تقریب بعقل ناس فرموده پس اگر عزیز میدان خوف
زدن در انواع لذائذ از اطعمه و اشربه و روایح و تمتع بحوریها و وسعت درجه بگویم بیانش نمی رسم در دیوارهای
قصور بهشت جواهر است لطوخ [?] در سفید و یکی مروارید و یکی زر و یکی یاقوت و جواهر است دیگر با الوان مختلف
همه جوف بلور صاف اند تا اهل بهشت در میان قصورها و غرفها و زمینهای بهشت را می بینند چشم انداز ایشانست
و گل زمین ملوخ [?] مشک و عنبر است و خورده سنگهای صحرایش مروارید سفید و خاک آن صحرا عنبر سیاه است قال الله تعالی
که فرمود بقدر یک وجب بهشت از همه دنیا و ما فی الدنیا خیر است معلوم کند دنیا از دولت انسان بیرون نبود
و فقیر میشود و با انسان از دنیا کوچ نمیکنند و آنچه داشته بجا میگذارد و خلق باو شاد میشود اما نعیم بهشت
باقیست و صاحبش کوچ نمیکند و اگر بقدر قطره از بهشت در دنیا باشد همه دنیا از بوی خوش پر میسازد و اگر بقدر یک
قطره از دوزخ بدنیا آید همه دنیا از رشحه خبیثه و عیش تلخ بلذتهای دنیا نمی ماند یعنی آن عیش از اینکه تلخ
میگرداند و هیچ ساعتی نیست که بر دوزخیان هر یک از عذابشان زیاد نشود از عذابی که بوده است اعاذنا الله
منها الجی مة [?] ایماننا باین و دلیل آیه فذوقوا فلن نزیدکم الا عذابا لفظ لن برای تأبید موضعست یعنی
ابد الآباد عذاب ایشان در ازدیاد خواهد شد و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر جبرئیل تعجب فرمود که چنانچه وصف
بهشت برای امت مرا بیان شده برای امت دیگر بیان نشده و آنچه میبینم کسی عاشق او نباشد و در حقیقت بهشت را
صد درجه است یعنی صد طبقه است اگر همه عالم سوای خدا در یک درجه اش باشد همه را میگنجاند در بین هر دو درجه از آن
درجات پانصد ساله راه است اول درجه اش قصور و خانها و کرسیها دارد و معالیق آن نقره است درجه دوم
از طلا است درجه سیم از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد است و نود و هفت درجه اش غیر از خدای عزوجل هیچ کس
نمیداند چیست و حافظان کلام الله وقت داخل شدن به بهشت بترتیل قرآن را می خوانند و باخود درجه بهشت میروند

و هیچ

۳ ... در بهشت و ... زیاد ... [?]

و هیچ درجه بالای آن درجه نمیماند و در آنجا مخلد ساکن میشوند و بهشتیانی که در درجه پائین هستند با اهل
درجه بالای خویشان نگاه میکنند نزدیکست لمعان انوار درجه بالا لمعان و انوار درجه سفلی را اهل ۱۰
و محو سازد پس انظار رفع میکنند و میگویند خدایا این چیست خطاب میرسد که نور فلان است برادر خود است
پس عرض میکنند که خداوندا ما در دنیا جوار و برادر هم بودیم عمل و طاعت مثل من که چه تفصیل من
چرا است جواب داده میشود که بتحقیق عمل او از عمل تو افضل بوده است که ... حورت مثل او بهره یافتی
زیرا که او در دنیا گرسنه و تو سیر و او تشنه و تو سیر آب و او متهجد و شب خیز و تو در خواب پس خدا کریم
بعطا بخشش و نصیب خویش از بهشت پیدا می فرماید و بهشتیان درجات خود راضی و دل خوش میگرداند
و حسرت در دلهای ایشان نمی دهد و در بهشت درجه هست بالای آن درجه کس نمیداند و نمی رسد مگر حاکم عادل
و رحیم و فقیر صاحب عیال صابر و نیست هیچ عبدی که بخواهد در دنیا رفع درجه اش بشود الا حضرت باری جل جلاله
درجه او در درجات آخرت او بپایین می آورد و آن درجه از درجات دنیا بزرگتر و عالی تر است پس حضرت
اکبر درجات و اکبر تفضیلا خواند و عبد که بهشت درجه اش بالا درجه شیعه اش میباشد و میگوید خدایا
این عبد من بوده جوابش داده میشود که در دنیا این عبد ذکر من از تو زیادتر کرده است و هم رفع درجه میشود
بحفظ قرآن و ترجمه آن و بزرگان برای فقیران و دردمندان چه در رفع مکروهی از ایشان و چه قضای حوائج او
و هم رفع درجه میشود بعفو از بدیهای کسی که در حق تو کرده اند و بصله رحم بکسی که قطع صله رحم تو کرده اند
و بعضی از اعمال رفع درجه میشود بهشت هشت باب دارد هر یکی از درها خاصه اهل طاعت است مثلا آن
دری که نامش ریان است خاصه صائمان است و کسی که پیشه [?] همه درها او را آواز میکنند از بهر طاعت به در داخل شو
و از آن جا داخل میشود که خاصه عملیست که از عملهای دیگرش غالب تر بوده و اما کسی که والدینش مرده و حسرت داشته

و کسی که تشنهٔ مسلمانی را آب داده و کسی قرض بر ذمه‌اش باشد و از پیش صاحبش رفته حق را ادا کند
و هم کسی قاتل را عفو کرده و کسی بعد از نمازهای فرض دوازده بار سورهٔ اخلاص خوانده و کسی چهل حدیث را
حفظ کرده باشد و مسلمانان از او منتفع شده باشند و زنی که بقول بردن امر شوهر کرده و حفظ فرج خود نموده
و اطاعهٔ شوهر خود داشته یکی که در های بهشت این نوازش آواز میکنند و از هر دری که از درهای بهشت میخواهند
داخل میشوند و صحرای بهشت صحرائیست بی نهایت زیرا که کمترین اهل بهشت جهنمیانست که در گناهان و شهوات
منهمک بوده و هیچ چیزی صاحب ثواب نداشته بعد از هفت هزار سال بعد از جهنم موحد آنکه از دوزخ بیرون
می آید و به بهشت داخل میشود و ملک او بقدر همهٔ ملک دنیا زیادتر میشود و بهشت نجاتش در روز خول بهشت
در ملکوت چنانچه نوشته شده عجب واقعه نیست و خاک آن صحرای بهشت عنبر است و خورده سنگهایش
مروارید و یاقوت است و هم ملایکهٔ کرام و بزرگ تهنیه می کنند و می گویند ای بهشتیان خوش باشید که بغبار
آنانکه مملو کنند شده و در بهشت صحرائیست سفید و آنقدر بزرگ است که اولین و آخرین اهل بهشت را
همگی میگنجانند حصارش یک سنگ از کافور است و [illegible] مشک احاطه بان صحرا داده همه انهار و جویبار او
جاریند بعضی اوقات جمیع اهل بهشت در آنجا جمع میشوند و حضرت باری جلت نعمته او رحمت بر او ها
میفرستند خاتون که شکر بر [illegible] وآورند و جمال و حسن و بوی ایشان زیاد میکنند در وقت عود بجای
خود شان حوریان ایشان میگویند وقتیکه رفتید با این جمال نه معجب و عاشق بودیم و الان تعجب و عشق ما بیکمال ایشان
زیاده تر شده حدیث اینقدر فرموده اما بطنی دیگر آن صحرا انست که همه روز جمعه حضرت باری جل جلاله
اهل بهشت را دعوت میکنند آنجا زیارت میفرمایند والله اعلم بعضی را بر سر کرسی و بعضی را بر سر طبقها تکیه
می نشینند پس حضرت خداوند کریم که اراده فرموده رخصت را بر رجوع بمنزلهای خودشان هرچه میخواهید بجز خواهند

تا با شما

تا با شما کرم نمایم عرض می کنند که هرچه نفس خواسته و اشتها کرده کرم فرموده اند تمنای ما نمانده حضرت خداوند کریم میفرمایند
۱۱ خزاین من نهایه ندارد و طلب کنید چون که دانستند که خواهشت خداست طلب کنند آنانکه علما بوده اند مقاصد
خود شان طلب کنند پس جاهلان دنیا نمیدانند چه چیز طلب کنند علما ارتعلیم طلب که روز [illegible] میکنند که
همه بعطاء و کرم خداوندی فایز شدند حضرت خداوند غفور رحیم باز می گوید آیا که از من راضی شدند و در رضی میشند
جواب عرض میکنند که چه گونه راضی نیستیم سرور اکرم ها نه پایان را تفضل خود که باکرم فرموده هیچ مخلوقات
خود کرم نفرموده پس جناب باری جل و علا میفرماید که من از این خوبتر عطا میفرمایم میگویند آنچه افضل تر
چیست یا ربنا خداوند عالم می فرماید از این افضل تر رضای من از شما است که بعد از شما عاجز نشوم و رضوان
ابدی دادم باین مرحمت و البهره شفقت غنائمی که موجب نعمتهای کفتهای نیست چنانکه متلذذ و خوشنود
و خوش میشوند که هیچ نعمتی چنانچه خوش دل نشده باشند و نزد بهشتیان رضوان از همه نعمتها بزرگ تر است
قال الله تعالی رضوان من الله اکبر پس میفرماید که دیگر طلب کنید جمعاً بر یک کلمه متفق میشوند میگویند خدایا رؤیت
جمال تو میخواهیم تجلی را بنما میکنند نور از تجلی چنانکه غلبه بر بعضی او نما میکنند و حتی رجوع بمنازل خود شان می کنند
تا مقدار چند حوریان اصلاً بوجه ایشان را نمی بینند روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اینخبر بدهم بشما
بقصورهای بهشت گفتند بلی یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابو واقی فدای تو فرموده بدانید در بهشت قصورها
هستند از اصناف و انواع جواهرات چنانکه صاف اند چون بلور در میان خارج و در خارج داخل مشاهده میشود
و در میانش از نعیم و لذایذ پر است و شرف بهشت بحدیست که ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر
علی قلب بشر قط پس یکعرب بدوی بحضرت گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بدر و مادرم فدای تو برای اینهمه
نعمت برای که مهیا شده فرمود برای کسانیکه افشای سلام و اطعام طعام و تطییب الکلام و ادامهٔ صیام و تکرار نموده

نماز شب که خلقان در خواب‌اند بعمل آرند برادران مراد بافشای سلام آنست که چنان با جمیع خلق سینه پاک
باشند بهمه کس سلام کنند و مراد از ادامهٔ روزه آنست که ماه رمضان بگیرد و ایام البیض و پنجشنبه و دوشنبه
رو نه روزهٔ ذی الحجه و تاسوعا و عاشورا و نعت اخیر شب احیا کنند بنماز و فکر و ذکر مثل احیای شب بیست و
کسی چنان باشند اهل جمعه و جماعت اهل احسان و خیرات است اما پرهیز کننده از گناهان که موجب هلاکند و شخص
اینست که در ایام عمرش بروزه و بهر شب بیدار باشد و کمترین بهشتیان از اهتمام حوری اند هر یکی از قصر خود
ساکن است و در آن قصر درختی ایجاد شده و ثمرهٔ آن درخت بهشتی خلعت با خوبت نه رنگ و نه در بوی خوش
بمثل یکدیگر غیب باشند و بعضی قصورها و ایوانها بهوا معلق اند و ستونها و نه نردبان دارند صحابه سؤال کردند یا رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم اهل آن قصور و ایوانها بچه طریق داخل میشوند فرمود با مثل طیور که از هیچ باسانی خود بالای
کیست فرمود برای اهل اسقام و بلاها یعنی آنانکه رضا بقضای خدا داشته اند و الله اعلم و حوری بهشت نامش
غنچه است یعنی صاحب الغنج و ناز است و وقتی که حجش او را بخواهد جبرئیل علی نبینا و علیه الصلوة و السلام او را
آواز میکنند از قصر و ایوان خود بر می‌خیزد و بسر انگشت پا با تمکین و وقار میرود و چهار هزار کنیزک بعضی
دامن و زلفش بر میدارند و بعضی حوالهٔ او میگیرند و بعضی بخور برای او میکنند و بوی انواع گلهای بهشت
و بوی حوریان پنج صد ساله راه میرود اما کسی قتل ناحق کند و عاق الوالدین باشد و مدمن خمر و زنهای
که لباس رقیق میپوشند بنوعی که بدنشان نمودار میگردد و در روز خود شان برهنه گذارند و قاطع صلهٔ رحم
و زنی که شوهر را بدیده باشد و یا مردی زن زا دیده باشد زنا کنند و در دنیا بحش نشده و زنی که بزور طلاق خود از
شوهر خود گرفته و کسی ریش او سمه سیاه کند اینهمه طوایف بوی بهشت نمیکنند یعنی اگر توبه نکرده تا با گناه
و بوی بهشت نمیکنند و یا در بهشت آن لذت قطع شود و محروم آن لذت میگردند و الله اعلم با غلها و گیاه حرام

بهشت

بهشت چنانند که ساق از طلا و شاخ از لؤلؤ و برگها از مرد و سبز و میوه‌ها و ثمرشان و گلهایشان بهر چه حضرت
١٧ خلاق علیم کریم اراده فرموده بهر نحوی خلق فرموده مثلا خوشهٔ انگور بعضی بقدر ذراعی و بعضی زیاده تر
باشد درخت و بیشتر و بار رطوبت اند نه چون طلا و جواهر است خشک و بی طراوت باشند و طیور
که بر شاخها و قصر و قصور آشیانه بسته اند با انواع نغمها هر یکی اسمی از اسماء حسنی حضرت باری جل جلاله که باو داده
شده ذکر میکنند باوازی می آیند اهل بهشت می گویند که هیچ لذتی نیست بغیر از این شغلاطی می چینند
و در دل خود خیال میکنند که آن طیر با لذت که گوشتش بچه گونه است خداوند علیم و خبیر و قدیر آن طیر را به
پیش دست او می فرستد مثلا بهر نحوی که اشتها گوشتش تصور کنند فوراً بآن نحو حاضر میشود تا اشتها دارد
میخورند پس از خوردن کالاول درست و بجای خود میرود و شروع بنغمه و ذکر خداوندی می‌کند و
خوشهٔ انگور و یا هر میوهٔ دیگر در بالای درختی دور از دست خود خیال میکند که آن میوه از این میوه که در دست
او است لذیذ تر است فوراً آن درخت بقدرت قاهرهٔ خدا سر فرود و آورد و آن میوه بر پیش آن
و دو دست خدا می آرد زیرا تعب در بهشت برای معیشت نمی باشد و نمی ماند که بهشت دار تعب نیست
خدای قادر اقتدار دارد که هر روزی برای اهل بهشت نان و کاه طعام خلق کند بجای این نعمتهای کرم
بشتیم نکشیم اما آنکه چنان نکرده حکمتها دارد یکی اظهار قدرت و وسعت ملکش و یکی نعمت بعد از زحمت لذیذ
تر است و راحتی بعد از رنج خوشتر است یکی از لذایذ بهشت اینست که عرض نکوم و البته حکمتهای دیگر نیز
اشتعمالها که در دنیا موجود است اما بعدم انتهاء علمه فقط فاما بقلة عقول عباد الله برادران
در بهشت ابد الآباد رفع تکلیف میشود در غم لکمی تکالیف از مطلوب شما هر آنچه نکنیم پس با چه عبادات خوشی
و بچه دل خوش کنیم در بهشت نهرها درخت بست ثمره هر آب بزرگ ستون باشتی خیال میکنند

که میوه بهشت را و امیکیرد تا مفروش برون آرد و نگاه میکنند که زرش شکافته شده است آنچه در بعضی
باشد برون آرد و نگاه میکنند بعضا و خلعت ابریشم است نه در لون و نه در بوی و نه در شیرینی چون
یکدیگر نیستند نوعی دیگر درختهاست که ثمرهٔ آن طعام است و در منافع الکلام بعضا طعام که نه در لون
و نه در طعم و نه در بوی چون یکدیگر نباشند و هر بار که میوه چینند فور آن یکی دیگر بعوض آید سبحان الله
از قدرت قاهره و علم بی نهایتش درختی بهشت شجرة الطوبی گویند همه بهشت را پوشانیده و شاخهای
او بهمه جانب چهار بهشت رسیده و هیچ در بهشت نمانده که شاخ او سایه بر او نکرده باشد یعنی او را
نپوشانیده حتی شاخهای او بهمه جانب چهار بهشت رسیده و هیچ در بهشت نمانده که شاخ او سایه
بر او نکرده باشد یعنی او را نپوشانیده باشد ثمرهٔ او خلعتهای فاخره بهشتیان است هر صبح که اراست
و میان برگهایش برابر اسوله و پرندها بر اطراف شاخ بر شاخ می پرند و اهل بهشت بر پا باشند یا
نشسته باشند و یا بر زمین خسپند میوهها پیش ایشان آید [illegible] بیشتر است لیکن [illegible] تا از میوه خوردن
و طعام خوردن بهشت معطل نشوند سبب اینکه همه جسد ایشان پوست و گوشت و استخوان با طعم خوش بوی
و طعام متلذذ میشود چون دنیا نیست که دهان تنها از طعام متلذذ میشود نزد کرامید آنچه میخورد لذت
در جمیع بدنش میگردد و از همه جسدش بعرق که بوی آن چون مشک باشد فورا برون آید و فورا اشتهای
خوردن پیدا میکند از این که لذت خوردن بهمه جسد و کلهم خلاف نیست متعجب نشوند قیاس کنید جمعی
که همه جسد ایشان متلذذ میشود از قدرت قاهرهٔ خدا دور نیست پس تعجب نباید ماند و بوالعجب بلغم که
مستقذر است نمی باشد تحلیل طعام و شراب بعرق مذکور است و در شب معراج حضرت ابراهیم بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم
رسید گفت امت خود حکم که بسیار درخت در بهشت بنشانند که بهشت خاکش شیرین و بویش خوش است

و درختی

و درختش و سیع است و بیش لذیذ است بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و در بعضی
۱۳ لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ختم کرده و بعضی میوهای بیش چون [illegible] دختر است و در روز عرب
بادیه نشین آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible] در بهشت میوه هست گفت
بله هست درختی هست شجرة الطوبی نام دارد بقدر فردوس بزرگست عرب گفت بکه مشابه دارد [illegible]
بدرختی که در ارض شام است مشابه دارد ولیکن شام نرفته ام درختی دیدم بوی جوز میگفتند ساقش
یکی و لیکن شاخهای او بهر جانب متفرق و پراکنده شده بود بوی مشابه دارد عرب گفت بزرگی ساقش چه
قدر است جواب فرمود اگر سوار شتر جذعه آن شوی بجوال ساق او بگردی احاطه [illegible] استخوانی بیشش
سینهٔ شتر [illegible] پیری شکسته میشود عرب گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم انگور هم دارد جواب فرمود که یکدانه
انگورش بقدر یکدلوی بزرگست عرب گفت آن یکدانه مرا سیر میکند فرمود خویش ترا هم سیر میکند در بهشت حور عین
نامش عیناست و فتی که بر خیزد [illegible] از طرف راست و چپ هزار هزار [illegible] عیناء میگوید
کی باید [illegible] که در دار دنیا امر بمعروف و نهی از منکر کرده اند یعنی بر کسی [illegible] کار خیر کرده [illegible] حوریها
دیگر که دارد و عیناء هم دارد و حوریان همه عاشق شوهرها و خریشند حتی در دنیا شوهر خود را می شناسند هر وقت
زن در دنیا اذیت شوهرش بدهد ندا میکنند قاتلک الله یعنی خدا از تو بکشد ای زن چرا اذیت او میدهی
بعد از آن میگوید نزد شما است [illegible] مفارقت از شما میکنند و نزد ما می آید و دیگر [illegible] خود حوریها
بر فرش می نشینند [illegible] چند بلند است و در میان [illegible] بعضا و فرش ابریشم است یکی بر سر یکی مفروش
شده است البته هر یکی خدا میداند که چند غلظتی دارد و بر سر آن فرشها کسی نهاده شده است که بر سر
مفروش بعضا و فرش سندس و استبرق است تامل کنید که بلندی و سطبری فرشها و بلندی [illegible] باشد

پس باید قصور در غایت بلندی باشد بعضی صد هزار ذراع بلند باشند و بعضی زیاده تر و بعضی کمتر حضرت علیه الصلوة
والسلام وقتی بحث کرسی فرمود آیه را خواند متکئین علی فرش بطائنها من استبرق پس فرمود
وقتی بطائن از استبرق باشد چه ظهور باشد ظاهر آنها پس فرمود ظاهر آنها نور مجسم باشد و آن قدر کرسیها
بلند اند حوریها بالا شوند بر آن طبقه شیعیان خود چون سایه پر قد او بالا کرسی جای میروند و چندانچه در درجهای
بو کنها از خلوت و قانون بزرگ زیاده قرار پیش و تزئین داده میشود آن کرسیها بهشت همه نعمتهای
بهشت زیاده بسیار تر تزئین دارد و آراسته داده میشود و از زیر درخت خیمها از یک قطعه سفید و یا از لؤلؤ
بعضی هفتاد قبه دارد و بعضی چهار هزار تاج دارد و مفروش بفرشهای حریر مرصع بجواهرات برادران
عزیزان صاحب عقول الان و صاحب دلان بنگرید و فکر کنید و [illegible] شوم قربان شان کردم کسی چهار صد ذراع
بذراع خود [illegible] درازی و طول قامتش بشود انقض ذراع طول آدم بوده [illegible] وجه کسی که در بهشت
چون آدم طولش [illegible] باشد ولهذا اکثرهم [illegible] چهارصد ذراع [illegible] در دنیا [illegible] در روشن چون قرص ماه
چهارده و یا چون ستاره بزرگ که پیش از فجر صادق طلوع کند منور باشد و هیچ موی ریش و سبلتها
در آن روی نباشد در همه وقت هشتاد خلعت [illegible] نزدیک [illegible] بوی خوش چون یکدیگر نباشند و هر وقت
بخواهد هفتاد دیگر بپوشد باز آن دستور همه خلعتهای رقیق بوزن یک دسته [illegible] گران نمی باشند و هم
قصور و فرش و فرشهای و غلمان و جاریه و اطعمه و اشربه آن باشد که جزوی مذکور شد و غم و خوف مرگ
و عدم رضای الهی نمانده باشد والام و اوجاع و مستقذرات جسد رفع شده باشد آیا همه سلاطین اقلیمهای
روی زمین الاولین و الآخرین در دولت و عزت و لذت و سلطنت و امن امانت کمترین اهل بهشت [illegible]
و میرسند یا نه جزء دولت [illegible] امنیت از [illegible] و از [illegible] بلا [illegible]

چه بینند

۱۴ [illegible] شد البته بتمام نسبت و قیاس نمیرسد خصوصا نعمت امنیت از غضب و فوت آن حالت و خصوصا
که صحابه کرام عرض کردند که جمال حوریها برای ما بیان کن حضرت جزوی فرمود تا ما فلا قیاس نمایند جواب
فرمود اگر یکی از حوریها دست از آسمان برون آرد آن قدر بکمال است همه مخلوق روی زمین بجمال
آن دست عاشق میشوند و بوی خوش او ما بین مشرق و مغرب پر میکنند که اهل زمین از آن بوی خوش
شوند نه اینکه دستش بعطر معطر ساخته و بدن حوریها از مشک و کافور زعفران خلق شده و دست آن
از گل و از غلبه نور روشنی نور شمس محو میشود برادران پس جمال روشنی و خوبی آنان قیاس کنند
و روی حوریان آیه بهشتیان و هفتاد نوع خلعتها پوشیده آن قدر رقیق و صاف که جسد از آنها ظاهر است
آنچه لایق از بدن ظاهر میشود و چنانچه جلدش چون بلور صاف استخوانش و مغزش چون نور شیشه
ظاهر است اگر سرپوششی در دنیا ظاهر شود ما بین مشرق و مغرب روشن میسازد و از بوی خوشش
پر میکند و کمترین مروارید تاج سرش ما بین مشرق و مغرب روشن میکند و صحرا در هر بهجت
حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که شب معراج گذر باینجا کردم از آن صحرا خیمها لؤلؤ و زبرجد
و یاقوت سرخ بود و در حوریها خیمها سلام بر من کردند گفتم یا جبرئیل این اواز سلام چه بود گفت از حوریان
این خیمها سلام بر تو کردند هر یکی در خیمه خود ساکن اند و بیرون نمی آیند رخصت از حق طلب کردند که سلام بر تو
کنند پس از سلام آن حوریها شروع بگفتن این کلمات کردند که نحن الراضیات فلا نسخط ابدا و نحن
الخالدات فلا نظعن ابدا یعنی ما راضی هستیم و هرگز خشم نمیگیریم و ما همیشه هستیم هرگز کوچ نمیکنیم
بابی ساکن هستیم کوچ نمیکنیم پس این و حور را نقل فرمود آیه را خواند حور مقصورات فی الخیام
و کمترین بهشتیان هفتاد و دو حور عطا کرده میشود البته مر هر یکی را قصور و ملک جدا باشد و هر حور را بکنیز

وهر باری که جماع میکنند پس بکارت آن عودت میشود و همیشه ابکار و دختران اند و زنهای دنیا که
داخل بهشت میشوند از حوریها بسی جمیل تر و حسین تر میباشند بسبب نماز و روزه و تقوای که در دنیا کرده اند
و این زا حوری العین میگویند بسبب آنست که چشمان ایشان گشاده و بزرگست و مومی یعنی مژه چشمان
چون پر و بال پروزه و صاحب اخلاق حسنه اند و اگر آب دهن ایشان بهفت بحر تلخ ریزند همه را چون
انگبین شیرین میکنند و بعضی از بهشتیان که مقرب تر اند بهر یکی صد حوری عطا میشود و از آدمی چهار هزار
بکر و هشت هزار بیوه زن بقدر عمر خود در دار دنیا صحبت می کند و با دیگران هم چنان و بدیگر از
او همه آن صحبت واقع میشود و چونکه اهل بهشت ابدی اند و حوریها هر روز جمعه در جای جمع میشوند و آواز
خوش بر آیند آن آواز که هیچکس ندیده و نشنیده و مشغول بذکر و تقدیس میشوند اما بعضی کلمات را برای
تطییب خاطر شوهرشان میگویند و نحن الراضیات فلا نسخط ابدا و نحن الخالدات فلا نظعن ابدا
و برای بعضی از بهشتیان چنانچه اتفاق می افتد که با حور خورشان در اثنای صحبت می باشند ناگاه از بالا
نوری بر سرشان و بر قصورشان بر آید از همه انوار جمال خودشان و حوریشان و نورهای جواهر و قصورشان محو میکنند
و بی نور می گردانند خیال میکنند که حضرت باری جلت عظمته تجلی را آماده کرده چون چشمشان بلند کنند و نگاه
کنند و می بینند که حوریست از قصر خود خویش سر و گردن را دراز کرده و میگوید ای ولی حضرت خدا آیا ما را نوبت صحبت باتو
نداریم و از دولت صحبت تو نصیب ما نیست پس آن مرد بهشتی می پرسد تو کیستی جواب میدهد من از آن حور بانم
که خداوند عالم در قرآن فرموده و لدینا مزید تا خدای خواهد باین دستور حوری بحوری زیاد می گردد و در بعضی
لب و کنار انهار و جوی بسیار بهشت حوریها چون چنارها ایجاد شده اند بتدریج جسمشان تمام میشود و چون تمام شد
آنکه خیمه از خیمهای بهشت که مذکور شد بر سرشان میزنند لب الحوری بر سر کرسیها مرصع و جواهرات می نشینند

الحوری

۱۵

الحوری آنقدر بزرگست تمامی کرسی از جسد ایشان پر میشود و مر اهل بهشت را صحرایست نامش العبقری و فقها
برای تفرج بآن صحرا بیرون شوند هر یکی را حوری معین با او صحبت میکند و در بهشت حوری است نامش
لعبه است اگر آب دهنش به بحر تلخ ریزند آن آب شیرین گردانند و در سینه‌اش نوشته شده هر کس مثل من خواهد
خداوند عالم متقی باو کرم کند اطاعت آن خداوند کند که خلق کرده است بکند و هم در بهشت حوریها هست نامش
عینا هر وقت بر خیزد و برود حوالیش هفتاد هزار کنیزک خدمت میکنند از طرف چپ و راست الحور العین و میگویند
کجایند آنانکه امر بمعروف و نهی از منکر کرده اند یعنی این نوع حوریها خاص ایشانند و حوریها چنانچه عاشق بامردم
و اهل خودشان اند وقتی که زن در دنیا اذیت شوهر کند شیخ حور بهشتی بد میداند حوریها او را میگویند که خدا تو را
بکشد از پیش او بیهوده که او نزد تو امانت است نزدیک است که از تو جدا شود و نزد ما آید و نسبت بعد از
که داخل صبح شود و او صایم باشد الله خدای تعالی درهای بهشت از او گشوده میفرماید و اعضا او تسبیح میکنند
و اهل آسمانها استغفار برای آن صایم نمایند اگر دو رکعت سنت گذارد روشنی آن سنت به بالا میرود
و بحوریان گفته میشود که آیا شما دوست دارید که از ازواج خود شما در دنیا ایشان را هم جواب میدهند
بلی می خواهیم که ایشان را ببینیم پس کشف حجب میشود و درها را بر آسمانها گشوده و می نمایند تا جدی که
ایشان را می بینند و می شناسند و بقرار زنهای دنیا که مشتاق بشوهرشانند حوریها زیاده تر همیشه طالب
دیدار ایشان میکردند که وقتی مرده باشند از روح ها غایب شوند و میخواهند بوصل او ها شاد شوند لهذا
حوریها دعا میکنند که خدایا توفیق این مرد بر سر دین خود ثابت دار و دلش را بسوی طاعت بگردان
و او را با ما برسان و بقدر شهوت یا ارحم الراحمین و مرد بهشتی بقدر ساعة بکرور دنیا با
صد حوری میکشند صحبت با آن صد حوری می کند و آن صد حور را ارضا میکنند و در صبح بقدر

اشتهای جماع یکروز در دنیا میشود اشتهایش کم نمیشود و مزه نمیکند و اتفاق میشود که شخص اشتهای ولد
میکند تعجب در شکم و حمل و وضع او و حد عمرش در یکساعت میشود و بهان قدر که اشتها بوجود می آید و حضرت
باری جل رحمته و نعمته داود پیغمبر را علی نبینا و علیه الصلوة والسلام امر میفرماید که تمجید و تقدیس من کن با آن
آواز نرم و حزین خود که در دار دنیا با آن آواز خوش که تمجید میکردی حضرت داود عرض میکند خدایا
آواز و صدا از من گرفته حضرت خداوند عالم میفرماید که آواز را نیز بتو دادم پس شروع بتمجید و تقدیس
خداوند میکند بحدی که همه بهشتیان باستماع آن صدا از همه نعیم بهشت فارغ و غافل میشوند و اهل بهشت
از ان آوازهای بهشت لذتها مییابند و باز در بهشت [illegible] حضرت باری جل جلاله وحی بآن بادها میکند که
بوزند و تکیه زنند و بعضی شاخها ببعضی میزنند باوازی می آیند که حتی بهشت بطرب می آید و درختهایش هر گل
تازه و خرم برای اهل [illegible] آواز روحانی که وقتی تمجید و تقدیس میکنند بهشتیان میگویند که هیچ لذتی بهشت
بغیر این لذت و در بهشت درختی هست [illegible] آنانکه در دنیا پرهیز از استماع نغمهای ساز حرام کرده
در زیر آن درخت جمع شوند و بر سر تختها می نشینند حضرت باری حکم فرماید و وحی بآن درخت میکند که بعد آن سازی
که در دنیا بوده برای [illegible] حرام کرده ام باواز آید بر شاخی باوازی و نغمه [illegible] باوازی آید تقدیس و تمجید
خدا بجای می آورند بنغمهای که هیچ گوشی نغمهها لذیذتر نشنیده باشد و کمترین بهشتیان بروایتی جنت هزار
بروایتی ده هزار غلمان دارند نه تر و تازه اند و هفتاد و دو حور کم بقدر جمیع روی دنیا ملک و باغ
و باغات و قصر و قصور در بهشت دارد و برادر بگوید هرگاه چنین باشد چگونه بوصل این همه حوریها میسر شود
بقدر خود [illegible] و غلمان [illegible] اسب صاحب پر و بال دارند سوار میشوند مثلا یکی از ان هفتاد و دو حوری در قصر و قصور
و باغات خودش در مشرق و یا در مغرب [illegible] که سوار شوند [illegible] بآنجا میرسند آن غلمان بجای خود شان سوار یکی گردند غلمان

الخ

انجا از استقبال او می آیند و این دستور است که بهر طرف بروند و این تفصیل را حدیث ذکر نموده بهذا میکنیم
این ملک است که حوریها نزد خودش باشند و با حوریها سوار شوند بجمیع ممالک خود شان سیر کنند والله اعلم و در بهشت
بازاری هست که صورتهای عجیب بقدرت قاهره خداوند در ان نقش شده اند چه صورت مرد و زن هر که از چه صورت [illegible]
بهشتیان هرگاه آن بازار عبور کنند و بهر صورتی از ان صورتها میل کنند و تمنا و خواهش آنچنان نمایند
که صورت خود شان یا یکی از حوریان نقش چنان شود فوراً بآن صورت منقوش مبدل میگردد و از آن بازار دیگر
در معرض راه بهشت [illegible] حضرت خدا [illegible] آن بازار عبور میکنند باد
شمال [illegible] صورت حسن و جمال هر بیشتر داشته بودند
بر حسن و جمال ایشان زیاده تر میشود و وقتی از ضیافت بقصر و قصور خود شان رجعت کنند حوریها
باستقبال ایشان می آیند میگویند والله بتحقیق [illegible] حسن جمال [illegible] زیاده تر شده و
که شما بحوریان میکنند [illegible] که جمال و حسن ایشان نیز زیاده تر شده پس معلوم است که آن نوادر تمام حسن و جمال
طرفین از برکات [illegible] حضرت حق عظیم الشان است عم نواله و عظم سلطانه و کبریائه در جلت
آیه و تنزهت صفاته کل یوم هو فی شان فی الدنیا الفانیة و الاخرة الباقیة حق است برادران نظر
و تفکر از قدرت و علو نهایت حضرت حق تعالی کنید که در هر روز جمعه بازار [illegible] جمال بهشتیان [illegible]
زیاده تر میکند یعنی که هر جمعه [illegible] و در اول [illegible] که بهشتیان داخل بهشت میشوند جمال بعضی ایشان

[illegible]

ببینند دو چشمه آب در سر چشمه که گرم و یکی سرد و شور میشوند که از آن یکی که گرم است غسل کنند و دوم خورند
و دندان غسل کرد نمایی و زنجی که در ظاهر و باطن بود خوب و پر فروغ میشد و از یکی دیگر که سرد است آب میخورند
که درست خانه بگیرند یعنی بی وضو نشست نمیروند اول طایفه که نور ایشان باشد درست خانه بگیرند بان چه
نور جمال ایشان چون ماه چهارده میگردد و بعد از چون ستاره از دور میگردد و در وقت که بخزینه بهشت
رسیدند خزینه داران میگویند سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین پس غلمان باستقبال ایشان
می آیند حوالی ایشان میگردند چنانکه بیت را و امیدوار میشوند چه بانچه خدای تعالی برای ایشان مهیا کرده است فرحه
از اشتیاق که ایشان کرامت است یا نماند کند پس بشتاب یکی از آن غلمان مژده برای بعضی از حور ذیشان میبرد
خبر میدهد که فلان آمد آن حوری از فرط رغبت و اشتیاق میگوید بچشم خود او را دیدی جواب میدهد
بلی بچشم خود او را دیدم فوراً بر میخیزد و باستقبال او میرود ای حبیبان من چه شما را بخدای سوگند میدهم
بر سر این دنیای فانی صاحب محنت و ایذای کرمان نعمتها اگر ساعتی میفرمایید چه میرنجانید و چه القدر
غافلی از و میخواهند بد عهد هیچ یاد او کنند و چه اینکه حسرت نهی که اگر کنانان کرده میکنند چی باشد ایم
شرمساریم بحق نعمت نمیدانیم عجب عظیم رحیل یکبار رحم ابند کنید بکوشید باالله عفو و قبول
توبه میخواهیم و در وقت که سرا بهشتی بمنزل و ماوای خود میرسد نگاه میکنند و میبینند که هر چند
سکنهای صحرای و است همه مروارید و قصر و قصور از زمرد سرخ و سبز و سفید و سایر الوان نهای

جواهر است و آن بازیان دستور معتاد فرش ابریشم منقش شده و پشتیهای ابریشم و سندس و استبرق
حوالیش می بینند و یک حوری بر سر آن کرسی نشسته از حوریهای که ذکر شده پس این نعمتها به پایان کرده
میگویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق و نودوا
ان تلکم الجنة التی اورثتموها بما کنتم تعملون پس هر یک در بهشت هر یک در جای خود ساکن شدند و قرار
گرفتند و به نعمتهای بی پایان شاد شدند البته اضطراب دل پیدا میشود که آیا این همه نعمتها میماند یا نه چون
ندا میکنند و مژده میدهند که ابداً زنده و مقیم میباشند اصلاً و لا ابداً از این نعیم دایم و باقی کوچ و رحلت نمیکنند
و صحیح و سالم البدن می باشند اصلاً و ابداً من بعد خسته نمیگردند نقل است که یکی از اهل کتاب بزدی بخدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد گفت یا ابا القاسم تو ادعا میکنی که اهل بهشت طعام میخورند و شراب
آشامند حضرت رسالت پناه فرمود بان خدای که روح من بقبض قدرت و دست خدا تعالی هر یکی از ایشان
قوت و قدرت صد مرد در اکل و شرب و جماع عطا میفرماید در دنیا کسی چیزی بخورد تا هضمش نکند و خالی
نشود و اشتهای دیگر نمیکند اما هضم و خروج از بهشتیان آنچه میخورند نیست بعرق از همه جسد ایشان بیرون
می آید بویش چون بوی مشک است هر بار بوی نزدیک بان شد اشتهای ایشان نماند غلمان شراب طهور برای او می آورند
و می آشامند عرق از جمیع بدن ایشان بر می آید پس کالاول اشتهای ایشان صاف میشود و از آن خوردن می کنند و شکم ایشان
خالی و لاغر می گردد نه بول و نه غایط خوردنی بهشت حتی مستقذر نیست و ندارد همیشه نزد حوریان نشینند
بجماع و خوردن مشغول اند و در حدیث که بیا غلمها میرود غلمان در بهشت سر ایشان پیش شوند و کمترین بهشتیان ده هزار غلام پیش
که دارند بهر یکی دو ظرف از طلا میشود در دنیا هر ظرف طعامیست نه در طعم و نه در لون و نه در بوی چون طعام از ظرفهای
دیگر نیست یکی از آن دو ظرف نقره است و یکی طلا چنانچه در خوردن طعام کالاول اشتها دارد و در آخر هم اشتهایش

میماند ما شاء الله کان لذت می‌چشند و بوی خوش میکنند خلاصه تمام در شب سور غالب بخورد فی آن همه طعامها
و شرابهای گوناگون و بجماع مشغولند مگر روز جمعه که بضیافت خداوند عالم میروند و بهشت نورانی
و روشن است چون دنیا شب نیست و حساب این نوع در میانست که مقدار شب از ستور مایش تجلی
نور پیدا میشود و در روز مرفوع میشود و بآن تجلی شب و روز ممتاز میشود و در هر وقت نمازهایی که در
دنیا کرده از طرف حضرت خداوند عالم سبحانه و تعالی پاکیزه هدایا ملائکه برای ادمی آورند و سلام
خداوند عالم عز و جل با و میرسانند و آن ملائکه که هدایا و سلام برای ادمی آورند بدون رخصت آن
مرد بهشتی داخل نمی‌شوند و اگر مرد بهشتی در هر وقت که خواهش کند بخدمت پیر و دلدار خود میرود
با رخصت تا بمقام که برای تجلی خداوند عظیم الشان مر عباد را معین شده بحضور خدمتش مشرف میشود
اگر نه حق تعالی در همه حالات منزه است از احتیاج بجایی و شکل که بهشت چهار اند همه در صحراهای وسعت
و بساتین و قصور میگردند و چون دنیا میان زمین فرو نمی‌روند بلکه بر روی ارض بهشت جاری اند
و بهر جانب آن انهار سنگهای جواهرات بر سر دیوارها و بر جوانب قدحهای موضوعه از جواهرات نهاده
شده تا در جایی که دوستان خدا از بهشتیان به نهر رسند کاسه جواهرات حاضر باشد و از آن انهار حیات معهود تجلی
از آن چهار انهار آب و یکی شیر و یکی انگبین صافی و یکی شراب طهورست اللهم ارزقنا بحق محمد و آله الوسعه
برادران بیان ادنی انهار در لذت عرض مینمایم تا دیگران بر او قیاس کنید نقل است که یکی سپاهی نوجوان
دید پیاده و دوید و در آن گرما نه آب و نه نان نمیخورد و سوال از آن نوجوان کردند گفتند شما روحانی نیستید این چه
حالت است که تر تشنه و گرسنه نمی بینم جواب گفت که در صف قتال جهاد با زخمهای بسیار در میدان افتاده بودم
بیهوش و وقتی بهوش آمدم دیدم که میدان از کرد فیض خالی بود و در آن وقت صدایی از نهایت قرابه آب بستان

بود

١٧ بود و از آن آب همه بهشت میریزند و من نزدیک بود از تشنگی بمیرم که نویم پر از غبار و خون میدان بود
ناگاه یکی از نهار سرم آمد تا از آن آب بدهنم بریخته کند چنانکه دانست که من نیز شهیدم و از آن اشاره آمد
که بنده شوید در سرای است بسته میشود پس بعجله از آن قرابه که در دستش بود دهنم بریخت بود لذت چشیدم
که همه جسد من پوست و گوشت و استخوانم متلذذ شدند و سردی و شیرینی و بوی خوشش هنوز در همه اندام سرایت کرد
پس از آن وقت لذت بنهایتش رسیده است حتی اکنون اگر افتد آب بر آید بر فوح عطر آمیز حیات مطبوعیتم
چنانکه مستقذر و مستکره مینمایم از آن قوت میکنم مروی است که ما مثل الدنیا فی الاخرة الا کما یغمس احدکم اصبعه
فی الیم فانظر بم یرجع یعنی که در نسبت عالم جزا و بقا هم چنان است اگر یکی از شما انگشت در دریا زند ببیند
که از آن دریا چه مقدار آب بانگشت برمی آید پس چنانکه این تنگی و ضیقت این عالم اجزا و سرانست چنین
من جمله که نسبت مدت ابدیت هم ذکر شد که ادنی اهل بهشت بقدر دو صد دنیا ملک دارد و همچنان
آثار لذت و آلام مدرکات دنیا با آثار لذت و آلام عقبی همجنسیت نیست چه لذات طعام و شراب
و جماع و بوی خوش و چه سرور نفس بالبسه و خشرها و بنظر دید و وقتی شصت ذراع در ذراع آدم طول قامت
شود که چهار صد ذراع خوردن میکند البته قول الحوائج هم از آن هزار چند آنه ذوق و قوت زیاد میکند چه از
طرف لذت و چه از طرف زیادی انواع الم هزاران هزار چند آن میباشد و در بالای بهشت چون قطرات باران شبنم
مشکین و عنبرین بر سر بهشتیان میبارد و میریزد و فشان میکنند و هم انواع فواکه غیر از میوه‌های باغهای بهشت
میریزد و میرود در بهشت سرچشمه‌ها ایند دو چشمه از انهار زنجبیل و تسنیم نام اند هر دو شان از زیر عرش
جاری و روان شده اند احسن و لذیذ ترین آبهای بهشت اند و حوض کوثر که حضرت مقصود دیده کائنات است
صلوات الله و سلامه علیه بمقدار هزار فرسخ بر کنارهایش قدحهای جواهرات چون ستاره‌ها و زبرجد و یاقوت

ونهر دو غیر آنهاست دیگر از شراب طهور دیگر ذکر معین دیگر کیفیت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
در حق چشمه رحیق فرموده که اگر از اهل دنیا دست بمیان نشو فرو برد و بس بیرون آرد هر ذی روح روی زمین
آن بوی خوش میکند و یکی از بهشتیان در هر وقتی اشتها یکی از اشربه بهشت کند بقدرت قاهره باری تعالی
جلت رحمته و نعمته قدحهای که بر لب سر چشمها نهاده شده خود بخود بقدرت خدا تعالی پر از شربت
ناگاه بدست وی آید پس که سیر آب شد باز آن ظرف بجای خود میرود و اما تسنیم اشرف اشربه اهل بهشت است
و هر کس در دار دنیا شراب خورده و از مسلوب الایمان نشده باشد و اما به توبه مرده باشد در بهشت از شراب طهور
محروم میماند و سبب اینکه سلاطین روی زمین تاج بر سر نهاده اند و خشر در دنیا بر است که از حضرت باری
ازان دو نوع را به بهشتیان کرم میفرماید و معلوم که کمترین اهل بهشت هزاران هزار مرتبه از سلاطین و عظمای
روی زمین که بوده و میباشند شریفتر و بزرگتر و دولتمندتر و صاحب اساس تر است و معلوم نعمتی نعمات
که بآن سلاطین که در دنیا کرم شده در بهشت به بهشتیان کرم نشود حتی خشرهایی است تا مفتهای رسیدن
آب وضو می پوشانند و لباس بهشتیان از سندس و استبرق و حریر مرصع بجواهر است و هم از ثمره
شجرة الطوبی می چینند و بهر نحو که خواهش بکنند چنانکه میباشند از انواع و الوان که دیده ندیده و گوشها
هرگز نشنیده و هم در بعضی اوقات نوعی می پوشند که در یک ساعت هفتاد رنگ متلون میشود و مثل چیند خدا
بوقلمون را چنان خلق بگوناگون الوان متلون میشود و هم لباس ایشان نپوسیده نه ریزه میشود و نه از جوانی
بقفا میگردد و یکی از خشر و حلیه اگر به همه حلیه و خشرهای دنیا مقابل کنند از ایشان افضل و احسن تر میباشند
و آن خشرها از طلا و نقره و الماس و انواع جواهرات میباشند برادران آنچه حضرت رسالت پناه صلوات الله و سلامه
علیه از اوصاف بهشت ذکر فرموده من تمام از آن اعرض نکرده‌ام و هم آنچه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیان از آن بجنب

مقتضای

مقتضای آن فرموده نه بتمامه از آن بیان اوصافش نتمامی در حصر نیاید اما اینقدر که مذکور شد و معروض
گردید کفایت است برای تفریح و تشویق قلوب مسلمانان و یاران و برادران و چه برای تشکر کردن آن و چه
برای ترغیب شما برادران در موجبات دخول بهشت و هم سعی و کوشش کردن در اعمال صالحه و خیرات و حسنات
و الا شمه ایست از رشحات اوصاف وی و اهل وی و بنای او را خارج از تقریر و تحریر است والصلوة والسلام
علی خیر الانام و علی آله و صحبه الکرام و الرحمة و البرکة علیهم و علیکم الی یوم القیام ندخل الجنات

بها بسلام والسلام
تحریرا فی غره ذی الحجه
۱۳۰۷
سنه

مکتوب زکوت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله وبعد برادران دعامی نمایم چنانچه نفس مایل بخوش
داوری بحکایة بیهوده است خدا کند دل شما مایل باحادیث شریفه شود آمین و کوشش نمودن و به طاعت
شدن از استماع مکتوبات من علامت ضعف ایمانست از حدیث است که از اعظم اخلاق حسنه مومن است
که اصلا از استماع خیر و دین سیر نشود پس ای عزیز باید از خبث احوال خود آن گریه کنیم و از سوء خاتمه
بترسیم خصوصا حدیث است که لا یؤمن احدکم حتی یکون الله و رسوله احب الیه مما سواهما پس علامت صحت
ایمان محبت حق تعالی و رسول است چنانچه حدیث فرموده و یکی از علامات مقدار این محبت اینست که از همه عزیزان خود
او را عزیزتر باشند و علامت آن اینست که در جمله مال عزیزت در راه امر آن عزیز صرف کنند و بلکه عزیزترین اموال
چه زکات است به چه حساب و بکه میدهند برادران چند آیات و احادیث در باب زکوة نازل و روایت شده بعضی را

عرض برادران خود خواهم کرد اگرچه بعضی نفس بدان گران آید زیرا حدیث علموا الناس ستلقی
واتی کرهوا حدیث هر عبدی از طرف خدای تعالی موعظه در دینش باو مسوق شد یعنی آن موعظه باو رسید
قبولش بشکر خدا کرد نعمتی است که از او زیاده میدهد و اگر نه از طرف خدا بروجه میشود پس خدای تعالی زیاده
میکند سبب بر او آن نعمت سخط و غضب بر او و در این حدیث بطرفی وعده رسیده بطرفی وعید آمده
لهذا دعا کردم که کوشش بترجمه احادیث مکتوبات محب خود کنند و رهند تا بکوشش داد خدا نعمتهای دنیا زیاده کند
و از اندیار سخط خدا محفوظ شوند یکی از آنها آیه ولا یحسبن الذین یبخلون بما آتیهم الله من فضله
هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة یعنی بتحقیق ظن مبرید کسانی که بخل برکات
داوند وارند مراد او را خیر باشد و یا مراد اوعاست بخل بر کات … هم بسیار و جبات مالیه است که انواع دارد چون
انفاق بر نفس خویش چه لباس وچه طعام یعنی بطعام حمایت نفس خود کند از گرسنگی که او را کم قوت و
کم بینا کند و لباس از سردی که ضرر رساند زیرا حفظ صحت نفس فرض عین است و چون انفاق در ادای
واجبات بمال چون حج مثلا و جهاد و وجوب هجرت از جایی ضرر دینش باشد و چون انفاق بر کسانی که نفقه
او مال بر او است و چون انفاق در دفع کسانی اراده قتل مسلمان و غصب و نهب مال ایشان کنند و چون
انفاق بر مضطر اگر نکنند هلاک میشود و اقل ما یکفی مقدار سد رمق بدهند یا لباس بدهند اگر ندهند از
سختی سردی او هلاک میکند و انفاق بر یتیمان بیکس چه بر مادر محتاج و یا در قریه و چون تکفین و دفن
مرده فقیر در محله و یا در قریه و امثال این انواع بسیارند که انفاق مال در آنها واجبست و چون انفاق
در احیای شعار اسلام و آیه مذکوره در هر نوع انفاق امر کرده که کسی بخل کند بمال که خدا بفضل خود عطا باو
کرده و مال خدا که مالک حقیقت و امانت او است نزد شما البته ظن مبرید که آن بخل خیر باشد بلکه شرّ است من جمله

شر

۱۹ شر بود لشان است روز قیامت بار گلطوق گردنش میشود و چون افعی دو سر او را عذاب میکند
بدلیل آیه سابق و در بقیه ایام قیامت که پنجاه هزار سال است و بار بشبکه آتشین میشود بدلیل آیه
یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم
فذوقوا ما کنتم تکنزون یعنی روز قیامت اموالی که جمع کرده اند و کنز مالیست جمع شود و زکوة از او خارج
داده نشود یا قبل مراتب نصاب رسیده و آتش با آن مال زده و افروخته میشود و سرخ آتشین میکردد و بشبکه میشود
اعضای که جای جالست چو پیشانی و پهلو و پشت چون پشت با آن شبکه داغ میکنند زیرا اول برای جمال
و قوت جمع کرده است و بطریق لومه و توبیخ باو گفته میشود که این مالیست برای جمال و قوت کنز کرده اند
بچشید عذاب و البته هر باری هر اعضایش که داغ شود او را تا طرف دیگر میخورد چنانچه حدیث کلما
که خورد لها الاول و رست و خلق میشود پس عذاب شبکه ها عودت میشود و باین گونه گون عذاب میشود
و در جمیع ایام قیامت که ذکر شد تا قضای بین العباد میشود و آخر حدیث است فیری سبیله اما الی الجنة
یعنی اگر عفو شود و اما الی النار یعنی اگر عفو نشود یعنی پس از این عذاب تمام شد ایام قیامت نجات او
معلوم نیست یعنی کارش غیب است در خطر است … خویش ببینند بسوی بهشت یا بسوی نار و این حدیث
بسیار دراز بود و کمی از آن ترجمه کردم در مکتوب … تفصیلش زیاده تر نوشته ام و نیز حکمت در تعذیب آن
اعضای مذکوره مخصوصا در بحه جیدش نیست و قتی دیدن فقیر روی از فقیر عبوس کرده یعنی اعراض از او کرده
پشت و جنب از او کرده و کاهی از او کجی ورزیده و وعیدها است در منع زکوة آیه و ویل للمشرکین الذین لا
یؤتون الزکوة زیرا مانع الزکوة … مشرک نام برد ذکر فرموده زیرا ضمنا مال … در ازقیت بشریک خدا کرده
لهذا دلش بفوتش رضا نمیشود و اما ابوبکر رضی الله عنه باین آیه حکم بکفر مانع الزکوة کرده و در خلافت جنگ

قباحتی عظیم داشت در جنب آن قباحت صد قباحت کوچک داشت و نقش با نما کرده نمی شود زیرا
در جنب آن عظیم نمایان نمیشود پس اگر درین آیه کافر مراد باشند برسر کفر به ندادن زکات که راجع
به بخل مذموم و عدم شفقت بعباد است ذم کافر کرده و در جنب کفر مذمتش باو نشود و اویلا بنا بر
مسلمانی که زکوة و یا فطره نمیدهد یعنی ازین آیه اگر کافر مراد باشد هم وعید است برای مسلمانان باشد و وعیدها غلاظ
از منع زکات دادن و وعد بخیر برای مطیعان و نقش و وعید بشر و خانه ویرانی برای نامردان مانعان
کفایتست که زکات یکیست از مبنای اسلامی و قعود مبنای شیء دلالت بر هجو و فوت و عدم
مبنای شیء دلالت بر ضعف و بلکه بعدم شیء میکند حدیث حصار کنید اموال خود را بدادن
زکات و دوا کنید بیماران خود را بصدقه حدیث که وفق این حدیث از عمو نصرانی حدیث شنید
گفت زکوة همه مال خود میدهیم و نام او شریکیم بمصر رفته بتجارت حصار میکنیم اگر محمد صادق بود مسلمان میشوم
و اگر کاذب بود فرصت شد او را میکشتم چند روزی گذشت کاغذ اهل قافله آمد که تاراج شدیم و هیچ
نماند زبر زبان همه بردند نصرانی گفت محمد دروغ گفت او را میکشم دست بشمشیر برد بحجره مبارک حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم کرد و رفت تا او را بکشد در معرض راه کاغذ شریکش رسید که عجز نوشته ما شامل شده بود
وارد قافله باز مانده با قافله نبودیم و اموال ما بعقد خود از ضرر نیاورده است نصرانی گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم
و بخدمت وی رفت و مسلمان شد و در سنه هشتاد و شش قافله عظیم از موصل بحلب متوجه میشد و یکی از تجار
یکبار لیره روانه میکند تا متاع برای او بخرند جواب آمد که زبر زبان قافله را تاراج کردند تاجران همه مغموم
شدند صاحب باره لیره هیچ مغموم نمیشد باو گفتند شما چرا غم نمیخورید گفت مال من بضایع نمیرود همه
گفتند عجب عجب جواب آمد هیچ نماند پس از چند روزی بار لیره برایش آوردند او گفت همه [illegible] برد نزدیک
نیامد

۷۰ نیامد باره لیره را بگیر و گفت بحدیث عمل کرده ام بعمر خود یکفروش زکوة در مال من نمانده دانستم رسول الله
صادق است لهذا عاجز نشدم حدیث نماز نیست مر کسی را که زکات دهنده نیست زیرا خدا تعالی زکوة و نماز را
در یکجای ذکر فرموده پس هر گاه در یکی خلل باشد در دوم نیز خلل باید شد یعنی ثواب نمازش نمیباشد
نه نمازش باطل است و این خانه ویرانی مانع الزکات از خیسی که [illegible] به غایتی میرسد و خسران است
صدق رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرموده ما محق الاسلام محق الشح شیء یعنی هیچ چیز چون خست
و شح محو بالکلیه اسلام نمیکند در نعمت محق محو بالکلیه است بتدریج و بعضی گفته اند شح بخل باداء
واجبات مالیه است و اعظم واجبات مالیه اداء زکات و فطره است که رکن اسلامند و منجمله این خانه ویرانی
دولتمند در قیامت فوت ثواب نماز است که حدیث الصلوة خیر موضوع یعنی آنچه از عبادات بدنیه
خدای تعالی برای امت مقرر موضوع فرموده نماز خیر موضوع است و از همه طاعات خیرش زیاده تر است و بسبب زکاة
ندادن دو رکن اسلامش از او فوت میشود یعنی یکی از ارکان اسلام زکات است بعدم و نابود شدن او دیگر از ارکان
اسلام نمازش بی ثواب ماندن و عیاذا نه مقدار خسارت فوت نماز که بچه غایه است مگر کسی مکتوب فضل نماز
و مکتوب مسنون را تراجم خوانده [illegible] یک رکن دیوار بیچاره تیغ اوده های خانه شب هم و خراب شود رضا نشود تا
درست نکند عجب رضا شود بهدم دو رکن اسلامش بیچ شیطان باین نامردان ایمان ضعیف چون خانه عنکبوت
وقت مرگ ظفر نبرد نقلست که شیخ حسن بصری رحمه الله گفت که آن کس که زکوة مال دهد در آسمان اول
او را سخی گویند و در آسمان دوم جوانمرد و در آسمان سیوم چهارم کریم میگویند در پنجم آسمان و ششم
آسمان مبارک گویند و در آسمان هفتم آمرزیده شده میگویند و از کتاب بعض نقل شده گفته اند مصیبت
را عید وقت موت [illegible] میرسد بهر دو دنیا مثل آن و مصیبت دو رفیق [illegible] بو ما نرسیده یکی آنکه همه اموالکه

بخون ناحق جمع کرده ورثه اند وی گیرند پس حساب قیامت آنچه ورثه گرفته بر سر خویش است زیرا که نعمتهای
خدا را حسابست چنانچه لا عذرا تو است دوم سوال آن مال که از حلال و یا از حرام جمع شده از وست
حدیث شریف الویل کل الویل لمن ترک عیاله بخیر و قدم علی ربه بشر یعنی کل هلاک مر کسی راست که بعد از موت جمع
کند املاک و اموال برای ورثه تا ایشان در باطن و حیات عالیه ذخیره قیامت پیدا نکنند وقتی بقبر رسند
خدای رسیده بشر و محروم رسند و خصوصا بلای عظیم مر کسی راست الکتب آنکه مال ورثه بغیر حل کرده باشد
پس ورثه بمیراث شاد شوند و از لذت شهوت خویشتن صرف کنند حدیث دیگر قومی که زکوة ندهند خدای تعالی
وقتی احتیاج باران رحمت باران از ایشان منع میکند اگر بهایم نبودی هرگز بر آن قوم باران نباریدی حدیث
که آنکس مال حلال دارد و زکات ندهد وقتی مرد تمام مال میراث گیران نفقه کنند آنکس را ثواب نرسید ابو ذر
بلخ بلخ از این مرحمت الملک [illegible] که زکات دهنده اند در قبر محروم اموال که ظاهر از آن محروم شده محروم نشوند
حدیث چهار کس از گور بیرون می آیند محاسبه [illegible] بدون محاسبه بدوزخ در آیند صحابه گفتند
ایشان کیستند یا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اول آنکسانی که بوقت با جماعت نخسپید و نماز صبح را بجماعت نگذارند
دوم آنکسانی که زکاة مال ندهند و سیوم آنکه همیشه در پی شهوت نفس خود رود یعنی بارهای نفس را منع نکنند چهارم
آنکسانی که از نماز عشا غافل باشند و نکنند و نگذارند حدیث که پیغمبر صلی الله علیه و سلم روز قیامت لعن
بر مانعان زکات میکند حدیث دیگر شب معراج قومی را دید ملایکه عذاب ایشان را در صحرای پر از سنگهای
سرخ شده بآتش ایشان را در ضریع و زقوم میچرانند مذلة و رقعه بر قبل و دبر عورت ایشان بسته بودند
گفتم یا جبرئیل اینها کیستند فرمود که اینها زکات اموال خود نداده اند بر آنکه نفس زکوة بر پیش پیشانی ایشان [illegible]
و آنهای بسا لغو ربیع درهم بفقرای خود نداده نشده در یک جا جمع میکردند آتش از آسمان نازل میشد همه

۷۱ میخوردند همگی مسرور میشدند زیرا علامت مقبول شدن آن بود و در عهد پیغمبر ما علیه الصلوة
والسلام در بعضی مال ربع عشر بوده یعنی چهل یک و بشرط نصاب و بشرط حولان حول و در بعضی آنچه
در شرع مقرر شده لهذا حضرت علیه الصلوة والسلام فرموده بعثت بدین سهل و پیشینیان
بدادند ربع مال هیچ مضایقه ننمودند و حیله نکرده اند و شما که از مالک مال تو که خدای تعالی است و مالکش
مال را بتو سپرده و فرمان او است مثلا چهل یکی زکوة در یکسال یکبار تا می سال زکات بفقرای عباد مالک
مال بدهند صد حیله می انگیزند و یا بکسی بهر لی حرج تقیع خورت حقی شده [illegible] بعضی حیله ادا میکنند با وجود
بحسب احادیث شریفه خدای تعالی ترا فرموده ضامن مال تو منم و مال ترا زیاد کنند منم و از نقصان نگهدارنده
کننده منم و بعضی از آن کس که سلطان زکوة را باو رجوع کرده و زدی میکنند میگویند خود ان میدهیم اولا در یغ
می گویند و ثانیا اگر بدهند بمستحقان نمیرسانند وقتی بمستحقان رسانند جایز نیست که زکات نداده اند بلکه
باید تسلیم بعامل کنند و حین تسلیم خوردش [illegible] و کیفیتش نیست بیاورند اگر چه سلطان یا نایبش بمستحقان ندهند
بر سر وی نمی مانند و بمانع الزکات محسوب نیست پس وجوب فرض ثابت با دیم سلطان یا بآن کس سلطان باد
داده بدهد اگر چه مستحق نباشد عامل ظلم باو میگیرند نیت ظلم نه نیت زکوة از کسی یکی بموجب مثلا از وی گیرد
صد بار مالک نیت زکوة بیاورد و صد بار ظالم به نیت صاحب مال عارف باشد با گرفتن زکوة حساب نیست
مگر ظالم هم نیت بیاورد در این صورت چنان آن صورت نیست که سلطان یا نایب او از ایشان اخذ زکوة کسی
کرده اند یا بخواهش تفویض نموده اند پس وقتی دادن نیت ادای زکات می آورد و اخذ نمیداند زکات
حق الله بر سرش نمی ماند زیرا در صورت اول عارف است که ظالم اخذ از وی کرده [illegible] آخذ نه و تا حال بحدیث
اموال ظاهره بود و اموال باطنه نیز از سلطان و نایبش طالب بودند حکم مذکور دارد و اگر طالب نبودند آنوقت

محضی اند

جایز است مالک را بمستحقان بدهد بنیت بیا ولو و این صورت تمام بر عوام کثیر الوقوع و در عوام مخفی اند
اما و لعطاء این بحث اموال باطنه خفیة بگوید شهرت ندهد تا طمع فی طالب نشوند انصاف نیست اظهار کنند
حدیث است نیست بتلف رفتن مال در بر و بحر الا بحبس زکات و مانع زکات در قیامت در نار است
حدیث دیگر کسی از خود کسب طیب و پاک میکند پس بحبس زکات خبیثش میسازند برادران همه مال
من فدای شما باشند رحمت خدا تعالی ببینند که فرمود ای عباد من از مال من که نزد تست بقرض بمن بده
و شرط بدهند فردای قیامت باز بشما بدهم یک بده تا یکی بهفتاد تا یک بهفتصد و زیاده ترهم وعده
خدا تعالی در بعضی اتفاقات هست و ببینند برادر خود نمی طلبد که ایشان مستغنی و منزه و برتر است
و یکی دادن زکوة فرموده است که فقیر و برادر شما است قال تعالی انما المؤمنون اخوة و حدیث است
المؤمن اخ المؤمن پس چگونه کسی از مردی و حسیب و جود که باشد از همت چیزی از صاحب مال امر شده
باشد بدهد و نه بدهد و مضایقه کند و اعتقاد که لا خالق و منعم و مالک روح خود تا نی و مال خود نا نکنند امر حق
شده باشد بدهد و نه دهند و از این جهت رسول الله صلی الله علیه و سلم دنیا را مردار خوانده تا هیچ عاقل او را دوست
ندارد و بمرتبه رسد خود را روسیاه و عقاب بد گناه و خارج از امر مولی و لیا کرد اند حدیث است الدنیا
جیفة و طالبها کلاب که زعم حساب شود و اکفاق و واجبات ادا کنند و یا انفاق در وجه احسان کنند بسبیل معلوم
زیاد خدا را از خود راضی میکنند چنانچه حدیث نعمت الدار الدنیا لمن تزود منها الاخرة حتی یرضی
یعنی خوب دار است دار دنیا خود ذخیره های آخرت پیدا کنند یا رب سو خوشنود و ازو خوشنود کنند و اگر کسی
محبت اطاعت خدا و رسول خدا ایش غالب باشد منع زکوة کند چنانچه حدیث سابق و این حدیث مر آید
فرموده باشد بئست الدار الدنیا لمن صدته عن آخرته و قصرت به عن رضی ربه یعنی بد دار است دار

دنیا

دنیا هر کس که محبت دنیا او را از خیر آخرت منع کند و کوتاهی بار و بیاورد و از رضا کردن جناب حق
از خود هم کوتاهی بیاورد و حکمای دین گفته اند هر چیز را زکاتست و زکات خانه است که بجهت مهمانان
منزل باشد و زکات جاه بغریب رسیدن مظلومان و یا اهل احتیاج در کار و زکات [illegible] معلوم حدیث است
که خدا تعالی فرض گردانیده بر شما زکات جاه چنانچه فرض گردانیده بر شما زکات مال و زکات علم عمل بعلم
کردنست من جمله نشرش بتدریس و تصنیف و وعظ نقل است که روزی ابلیس علیه اللعنة با حضرت
خضر علی نبینا و علیه الصلوة و السلام ملاقات شد و یکی از مصاحبه بین او [illegible] ابلیس گفت ای خضر در زکات
دادن و صدقات سنت راه میزنم بدل غنی و بر چهار گوشه دل او بنشینم و اول او را از فقر ترسانم و با غنی
گردانم و دوستی مال در دلش بیفزایم تا زکات ندهد و حق الله در گردن بماند تا با من بدوزخ رود برادران
علم شیطان چنانست چند هزار سال درس ملائکه گفته عارف بکنه های هر گناهی که [illegible]
سعی در ارتکاب آن زیاده تر کنند حدیث است که چون ببینند وقت احتیاج خدا تعالی باران نفرستد از آسمان بدانید
که شما زکات مال را منع کرده اند و چون ببینید علت و با آید بدانید که زنا اظهار شده است و قطره هم قسم
زکاتست سبب بناه بد نبا باشد روایتست موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بجوانی بگذشت نماز را نیکو میگذارد
تعجب کرد خدا تعالی فرمود یا موسی نیکو نماز گذارد اما [illegible] ببین وجه تعجب او را که زکات تمام بدر شستی که صلات
و زکات هر دو قواما نند قبول نکنم یکی را بدون دیگر روایتست که عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما گفت هر کس
مال داشت حج فرود و حج نکند و یا زکات در مال واجب است و اجب نبود ندا و وقت مرگ رجعت
طالب میکند حاضران مجلس گفتند الله خدا بترس اینکه کافر ند وقت مرگ طلب رجعت بدنیا طلب میکنند
نه مسلمانان عبدالله فرمود آنه قرآن که دال برین رجعت خانه خراب صاحب مال باشد گوش کنید تا بر شما خوانم

قال تعالی وانفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی احدکم الموت فیقول رب لولا اخرتنی الی اجل
قریب یعنی تا زکات دهیم فاصدق واکن من الصالحین یعنی تا حج کنیم روایت کرد صاحب
مال را بر پل صراط آورند و آتش پیش او و آن مال بر صراط میل باو کند بنار یا فقد آتش او و میگوید هلاک
شوی ما چرا حق الله از من ادا نکردی و در باب وعیدها بسیار است الا برای کسی که رحم بر خویش کند این قدر کفایت است
برادران کوشش بفریضه خیر طوری نمیدهند که ناه نمودم اگرچه حدیث است که اعظم اخلاق حسنه مومن است
که اصلا از استماع خیر وی سیر نشود اگرچه حدیث است که ما اهدی مسلم لاخیه هدیة افضل من کلمة حکمة
یزیده الله بها هدی او یرده عن ردی علوم اگر طوری باشد حق است که هم افضل هدایا و قبول کنند

والسلام علی من اتبع الهدی
واجتنب الردی

تمت شد مکتوبات در سیوم رجب
سنه ۱۳۰۶
کتبه عبد الکریم

مکتوب مبارکه

۷۳

مکتوب مبارکه در طریقه علیه قادریه

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله والحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله وبعد ای برادران چه مرید و چه طالب دین باشند
بدانند که هر مسلمانی در دین باخبر و فهیم و شاغل بعبادت نباشد احوالش در قبر و قیامت سخت و بد میباشد
باید مرد جاهل از کسی عالم آنچه در دین واجب و حرام باشد هر دو را بیاموزد و بدانند اگر تعلم نکرد گناه کبیره است
خصوصا معرفة الله و معرفة رسول صلی الله علیه وسلم همه رساله تر از سابق بدانند ای مریدان اگر سعی در اینها
نکنند از طریقه خارجند و کسانی که اهل طریقه اند باید از غیر از دین باخبرتر و عالمتر و ساعی تر باشند مثلا از فروع
دین چون استنجا باب یا بسنگ بدانند و اگر ندانند در صحرای بی آب معطل میشود و نماز که به تیمم کنند باطل میشود
و آب پاک و نجس نشناسد و چون وضو و تیمم و غسل و واجبات و مبطلات آن معلومش نشود و نماز و روزه
کذلک و سائر واجبات معلوم و معمولش نشد اینها و شروط و مبطلات را بدانند و اهمتر چون نماز و روزه بارکان
و شروط و مبطلات بدانند هر مرید به خبر از اینها خارج طریقه است و در مکتوب تعلیم مریدان و مکتوب عبادات مجملا بیان
کرده ایم و درین زمانه داخل شدن طریقه محبوبیه است که بمحبوب شاهان و صحبت انفاس مبارکه علیهم الرضوان
میشود و برکت او ها چنانچه مشاهده کرده ایم و مشاهده میشود که با غیر در قیام بامور دینی نفاق و کاهلی دارند احوال
از سابق خودشان خوبتر و لشان بدین مایل تر میشود و نشانه اینست که شروع بتعلم جمیع آنچه گفتم بکنند
و اگر نه بدروغ طالب است و سابق مریدان ریاضات و مجاهدات داشته اند و مرشدان بقوت باطن آگاه داری
او ها از مکر تسویلات شیطانی و تخییلات فاسده او و ذلة نفس کرده اند تا آن طالب مرید مانده و نهایت مرشدان
این زمانه اجازه میدهند و دست مریدان را بدامن پیران طریقه بتلقین و مبایعه میرسانند و برکات میبینند و قدر چند حادثه

طریقه و مبایعه حضرت علیه الصلوة والسلام با اصحاب کرام ذکر شده اما با بعضی زیاده تر و با بعضی
بحسب لیاقت مبایعه با هر کس کرده و در آخر حدیث فرموده که هر کس عمل بهمه کرد اجرش علی الله است
و هر کس در یکی از امورهای مبایعه مخالفه کرد اگر در دنیا مؤاخذ او را معاقب گردد بکفارت گناه میشود و اگر تاخیر فرمود
در قیامت خواهش دارد عذابش میدهد و اگر خواهد عفوش می فرماید و تقدیم عذاب در حدیث اشاره باینست
که نقض مبایعه بعذاب نزدیکتر است از عفو و مبایعه مریدان سلوک کرام داشته اند من جمله مدة الحیوة
تقلیل طعام برای تقلیل منام و تقلیل منام برای تکثیر طاعت و تقلیل کلام برای تکثیر ذکر و حفظ از شر
زبان کرده اند و در داشته اند و این هم عمارت [illegible] موافق اقتدار مرید سلوک اعلی و اوسط و ادنی داشته اند
و فقیر عشری [illegible] بعضی [illegible] سلوک از مجاهده [illegible] مریدان طریقه تعیین کرده ام نه تمام ادنی
و اعلی و اوسط تا مشتمل [illegible] نصیحت [illegible] خداوند عالم جل و علا تعلیم ما داد [illegible] قال
نحن [illegible] فانما ینکث علی نفسه و اگر [illegible] از مرتبه [illegible] سلوک نکنند [illegible] میکنند در اول
داخل [illegible] طریقه [illegible] اجازه و تلقین [illegible] مبایعه و از احادیث مبایعه آنچه دیده ام و حسب که حضرت
که انعام [illegible] اصحاب کرده [illegible] میباشد با کل بعضی [illegible] احوالش بر بعضی را مبایعه فرموده
اما بعلی [illegible] با بعتک علی ان لا [illegible] بالله شیئا گفته است [illegible] نماز هم ذکر کرده [illegible]
و نهی از منکر کردن و داخل مبایعه نموده و در بعضی [illegible] استطاعت دیده ام [illegible] صعب [illegible]
نمود و ترکش [illegible] است اما [illegible] عام مرید و غیر اجازه عام خوب است زیرا [illegible] نمیشود [illegible]
ترک واجب [illegible] فعل حرام و این [illegible] از جهة نقض اجازه است بلکه از جهة فوت واجب [illegible] حرام است
حتی از [illegible] داخل نشده ضرر است و اما از طرف اجازه داشته و عمل نکرده [illegible] اجازه

لکداز

که از حضرت حقتعالی بوحی جبرئیل بجناب رسول الله صلی الله علیه و سلم تا بفقیر رسیده نیست که بگوای مرید
اجازه بتو دادم بفعل طاعات و عبادات و حسنات قولی و فعلی و تا [illegible] اما قولی حتی جزئی چون
کلمه خوش با مهمانان و کلمه مصلحت در بین مسلمانان و برای مسلمانان چجای تلاوت قران و سایر اذکار
و صلوات و استغفار خصوصا کلمه شهادت ایمانی و اما فعلی حتی جزئی چون خاری از طریق [illegible] زند [illegible]
از مسجد پاک کننده [illegible] بیرون نمایند و دست بر سر یتیمی مالند و سعی [illegible] است [illegible]
نفع چون نماز و روزه و حج و جهاد [illegible] فرض و چه سنت و غیر اینها و اما مالی چون اشتر [illegible] طعام
یتیمی بدهند و یا فقیر با خبر در بین [illegible] زکوة و طعام مسلمانان واجب با قرآن [illegible]
مالی [illegible] مکتوب [illegible] بیان کرده ام اما [illegible] چون اعانه مسلمانان [illegible] برای مصلحت [illegible]
جزئی و کلی داخل اجازه اند تا [illegible] باشد [illegible] هر که اجازه [illegible] بجا [illegible]
نزدیکتر است و ثوابش بالمضاعف [illegible] باشد و موافق [illegible] ماموربه [illegible]
شده از طرف حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نیز مامور و [illegible] و از طرف [illegible] طریقه هم [illegible]
هزاران شکر کن و انها را داخل مبایعه نکرده ام بخوف معاقبه شما کرده ام اما [illegible] بعضی [illegible] داخل
مبایعه کرده ام [illegible] نکنند برای طریقه از نجات [illegible] مذکوره میشوند و آنچه از
طریقه داخل مبایعه کرده ام اول سلوک [illegible] اوقات و لات مترقب احوال [illegible] باشد و از هر چه گناه کبیره
پرهیز کنید اما ترک صغایر داخل اجازه است نه مبایعه و خطرناکترین کبایر باطنه است که مرض قلبیه
میگویند چون ریا و سمعت و بخل و خست و کینه و حقد و تکبر و حسد و اما استخفاف گناه کبیره و چه صغیره هم کبیره است
چون استخفاف مسلمانان و معرفت اینها واجب است پس بر مرید واجب باشد و فرض باشد اصلا ترک نکند برکت اجازه

موافق میشوند زیرا ترک فرض و واجب گناه کبیره است داخل مبایعه است و حتی الامکان حاضر جماعت
باشند مگر عذری شرعی باشد و رواتب ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح بدون عذر ترک نکنند و سنن اوابین
در بین مغرب و عشا شش رکعت و وتر یازده رکعت به نیت وتر و تهجد و ضحی چهار رکعت
یا دو مختارند و صلوة التسبیح شبهای جمعه مبادا که ترک نکنند و تهلیل پس از نمازهای فرض صد و شصت
و پنج بار الا هر باری غافل از معنا باشند حساب نکنند و طلب عفو به زبان گردی خوب است چنانکه در
پس از هر نمازی اما صلوات در کل شب و روزی از یکصد کمتر نباشد و اگر زیاد تر باشد خوب تر است و صلوات
که سعادت انس است [illegible] اللهم صل علی سیدنا محمد و علی آله و سلم کمتر نه [illegible] میشود
و دوشنبه و پنجشنبه روزه باشند اما البقیه روزهای سنت داخل اجازه اند نه مبایعه مختارند و این همه
که ذکر شدند داخل مبایعه و اجازه اند ترک شان بلا عذر مشکل است اما [illegible] قول [illegible] بدون استحضار معنی
بغافلی نخوانند و حساب نکنند و این همه داخل مبایعه اند دیگر فارسی بیاند خوانده شد مکتوبات برکات
دعوات به جویدن نخوانند هم داخل اجازه و مبایعه شده و هم کوشش دادن مریدان را داخل اجازه و مبایعه شده
تا همگی در ردیف بتمامی با خبر شوند منفق آیة مذکوره اگر نخوانند و اد اکوشش [illegible] گرفتار میشوند قوله تعالی
پس هر که بشکند عهد را فانما ینکث [illegible] علی نفسه بر نفس خویش یعنی ضرر این بشکستن
خود خواهد رسید و از تنخواه ریاضات که مریدان سلف کرده اند که کوهها تحمل نداشته اند از پیش همه ریاضات
اینست که حرام یا شبهه قوی نخورند و نپوشند و اخذ نکنند و ترک شبهه ضعیف که عام شده داخل اجازه است
نه مبایعه و هرگاه سیر شوند زیاد نخورند تا گرسنه نشوند نخورند زیرا حدیث است اکبر [illegible] مقتا [illegible] خشم
عند الله الاکل من غیر جوع الحدیث و این همه ریاضات به همتان باشد و از شبهه ضعیف که داخل اجازه است نه

مبایعه

٧٥

مبایعه حتی الامکان پرهیز کنند و عجب است حدیث که ان الرجل لینطلق الی المسجد فیصلی و صلوته لا تعدل
جناح بعوضة و ان الرجل لیأتی المسجد فیصلی و صلوته تعدل جبل احد اذا کان احسنهما
عقلا قیل و کیف یکون احسنهما عقلا قال اورعهما عن محارم الله و احرصهما علی اسباب الخیر و ان
کان دونه فی العمل و التطوع در تعریف ذکر [illegible] ممکن میشود از عبد [illegible]
در عبادت [illegible] و تنخواه مجاهدات [illegible] مجاهده [illegible] داخل مبایعه کردم و اقدم
ایمان نیست کل نمازهای فرض و سنت مجاهده کنند که پیش از تکبیر تحریم بدل یکبار بگویند [illegible]
نماز خوانده میشود مستحضر معنا باشم [illegible] کردی [illegible] مناجات با خدای جل جلاله
کرده و خواهی کرد اگر معنی نمیدانی تعلم کن و دوم مجاهده بنفس خدمت کنم که هر وقت تهلیل میکنی یا ذکری
می نمائی نیز مستحضر معنی باشند و هر بار که غافل باشند حساب نکنند و صعب تر و انفع مجاهده اینست [illegible]
سخن دنیائی فارغ و ساکت شد [illegible] عبادت [illegible] چنانچه [illegible] سوره [illegible] حکم [illegible] خدمت
کن که از بدل آن خیالات یا الله بدل و [illegible] بگوید خصوصا در مسجد که فارغ می نشینند [illegible] خلوت
مده مداومه کرد و این عمل و استحضار معنی سهل شود و لذت و منفعت ببیند و مجاهده سیم اینست که بیش از
تهجد استغفار [illegible] پس نمازها از زبان گردی [illegible] صد لا اله الا الله بگویند و مجاهده کنند از معنی
غافل نباشند با تهلیل نمازها [illegible] شب و روز هزار تهلیله زیاد تر میشود و دولت عظمی برای خدمت است
از بدل مجاهدات و ریاضات بعد از تهجد که استغفار و تهلیل با حضور معنی کردند یا الله یا الله بگویند صد بار پس
بگویند یا الله ایمانم سلامت کن [illegible] تا اذان صبح اما در [illegible] قیامت [illegible] دنیا [illegible]
برای دنیا طاعت است حدیث لیس من حب الدنیا طلب ما یصلحه [illegible] اگر [illegible] یا الله [illegible] گفتن [illegible]

معنی طول اشد نه ذکر قلبی یا الله کن ذکر قلبی طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه است و قادریه یا الله است نیز در پس هر نماز
دعا کنند حدیث است و عامخ ... باد است و از فضل عبادت است پس از نماز صبح بیست و پنج بار فاتحه و ظهر
کذلک و عصر کذلک و مغرب ده بار و خفتن یازده بار بخوانند امام ربانی علیه الرحمه ترتیب ورد فاتحه چنین
داده و اسرار عجیبه ذکر نموده چه برای مهمات دنیا چه برای عقبی بجمله ثواب این صد بار فاتحه افضل است از ثواب خواندن
هفتاد هزار و پنج صد ختم قرآن و هر مریدی فارسی نداند مکتوب استغفار و یا کلام صبحی و یا کلام جمعه بخوانند و ورد
سازد و کلام شبی یس و اذا وقعت و تبارک بخوانند و صبح یس چیزی از حوائج آن روز به برکت یس کارگر
دین و دنیایش سهل میشوند فضایل عظیمهٔ این سه سوره در مکتوب اول ذکر شده اند و در کل جمعه بعد از
عصر یا چاشت کوشش بکنید مکتوب ... بخوانند تا در دین تمامی با خبر شوند و مرید یا مساوی ذکر خفیف ...
با خبر نباشند و این هم داخل مبایعه باشند و این جزئیات داخل اجازه و مبایعه و مجاهده شده اند و مرید صاحب
همت اگر همه مکتوب که در سلوک ... کرده ام بتمامی عمل کنند داخل اجازه باشند نه مبایعه تا گرفتار شود که اگر
بار ... کند و هم در کل هفته مثلا روز جمعه حاضر حلقه مجلس حضوریه شود حتی ... خود معمول
شود در حل مبایعه است و نزد ما اگر بیکاره اند و حتی طاقت این مجاهده قلیله ندارند داخل طریقه شوند که
که شهواده به طریقه ... و انانکه میگویند هر مرید نباشد مسلمان نیست و لسان ... تنگ شود و الله اعلم
و می گویند حدیث است من لم یکن له شیخ فشیخه الشیطان هم دروغ است حدیث نیست ... و اجازه باشد
برکت دینیت والسلام علی من اتبع الهدی واجتنب الردی المحب الداعی السید احمد
النودهی البرزنجی القادری عفی عنه

در پنجم ماه ذی الحجه بید الفقیر الاثیم
... عبد الکریم
١٣٢٦

مکتوب اصل و فرع دین — بسم الله الرحمن الرحیم — وبه نستعین

٧٦ الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله وبعد برادران عامی خصوصاً مریدان چه قادریه و چه
نقشبندیه که عزم و اراده داخل شدن طریقه دارند مقدماً باید بدانند که انسان چون بالغ شد باحکام دین
مکلف میشود و تا اینها را نداند عمل دین نمیتواند کرد و بعضی از احکام هست بعد از دانستن باید که اعتقاد
هم بکند اگر اعتقاد نداشت مسلمان نیست چون اصول دین که آنرا اعتقادیه گویند اما بعضی از احکام نداند یا دانست و عمل
نکرد بشرطیکه اعتقاد به آن داشته باشد که حکم شرعیست کافر نیست و لکن فاسق میشود لهذا آنچه عموماً مطالبه
در عموم اوقات عمل بآن واجب ... عرض برادران خود خواهیم نمود اینکه اول واجبات معرفة الله است
بصفاتیکه دانستن آنها در طاقت بشریه است دوم ... رسالت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که ... از طرف خدا آمده
از فروع و اصول دین که بدانند حق است و ایمان آوردن به آنچه ذکر شد و باید ارکان اسلام پنجست اول
بزبان گفتن کلمه شهادتین و معنی آنرا بدانند که شهادت میدهم معبودی بحق نیست مگر خدای تعالی و هرچه غیر او معبود
میدانند چون بتها و قمر و آتش همه باطلند ... میدهم محمد رسول خداست و عقیده باید ...
و تصدیقش بدل و نزد بعضی اینکلمات اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله صحیح ... دوم
اقامه نماز یعنی قول نماز درست و جامع همه ارکان و شرایط سیم روزه رمضان درست و جامع شرایط و محفوظ
از مبطلات چهارم دادن زکوة با نیت حین دادن و فطره همچنان پنجم حج بشرط استطاعت و این پنج ارکان
اسلامند بشرطیکه باعتقاد و تصدیق باینها کرده شود و کسی نماز ... کند اعتقادش این باشد که خدا ...
نکرده و تصدیق نداشت مومن نیست بلکه کافر است و اگر عمل نداشت اما اعتقاد و تصدیق داشت فاسق است
اگر اخلاص نداشت منافق است و اصل ایمان آنست که انسان تصدیق و باور کند الله تعالی موجود است و واحد

و بی شریک و بی مثل و بی نظیر است لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر و هیچ مخلوق نیست که خدا او را
نیافریده است و نه بیند و نشنود و نداند و هرچه مخلوق است خود خلق او و ابداع او کرده و معلوم
خالق مخلوق خود را میداند و همی بیند و می شنود قال تعالی الا یعلم من خلق تعالی عرش و کرسی و آسمانها
و زمینها و بحرها و هرچه در او هاست خالق موت و حیات و طاعت و معصیت لکن رضا بمعصیت ندارد
و خالق صحت و عافیت و خالق کون و مکان الکون و خالق اعضا و حرکات و سکونات و خطورات دل
انسان در دل بوزینه و جانی که زبان ندارند تا اظهار مرام خویش کنند بنحوی که قدرت کامله خود آنچه خطورات
در قلب آنها خلق میکند هر یکی از آنها الهام دیگری را میکند تا بدون زبان مقصود یکدیگر بدانند و همه
آنچه ذکر شد در کتم عدم بوده اند پس آنها را خلق کرده و میکند و نهایت مخلوق و ملک او از طرف بالای
عرش است و از طرف پائین در زیر زمینها جهنم و در آن پائین هوا و فضای عدم است معلوم نهایت ندارد
و غیر از خدای چیزی دیگر نیست و بدین مثابه خدای تعالی نیز در ذات و صفات نهایت ندارد پس آن بی نهایت
فضای عدم متحیر نیستیم بر این عقیده متحیر نشویم این وقت ماسوی خدا خلق نشده بود و خدای تعالی کجا بود
پس معلوم احتیاج بمکان نبود و نیست الان کما کان و احتیاج هیچ نیست اکرم و اعظم و اشرف از ظرف
و ارفع امکنه عرش است کسی بگوید که جای خدا عرش است کافر میشود باو بگو پیش از خلق عرش خدا کجا بود و ارزاق
همه ذیروحیات را بقدر احوالش مقدر فرموده و لذت در آن اندخته مثلا کاه برای ما لذت ندارد و برای
حیوان لذت کلی دارد و اجناس جهان نزد ما انسان مقدار میشود نه کم و نیز هرچه حادث پیدا و بوجود آید
بقضا و قدر و بعلم و اراده ازلی و بقدرت قاهره لم یزلیست پس بدانید که خدا قدیم و باقی و حی و علیم و مرید
و قادر و متکلم و بصیر است عالم سر و خفی و خطورات است طرفهای چشم و انفاس ذی روحیات و واحد و قهار است

وای

۱ اصل و فرع دین
۲۷

وای برادر عالم باش خود درست مرد عامی را تعلیم کن و او را از ورطه هلاکت و ضلالت و جهالت نجات ده
و آنچه او را در شناساکن بمعبود خالق صاحب اعتقاد کنند و هم محمد رسول و فرستاده خدا است بر کافه مخلوق
حتی ملایکه و برای هدایت عباد و تکمیل معاش و معاد بعث فرمود صلی الله علیه و آله و سلم و او انسان نه ملک
و از جمیع ملایکه و همه انبیا نزد خدای تعالی مقرب تر است و معجزات ظاهرات باو داده عباد یقین کنند که
هرچه بگوید از طرف خدا است و مطابقت در خبر داد او با موارد ثابت یقین و حشر و سوال نکیر و منکر و عذاب قبور و احوالات
قبر و امور معاد چون صراط و میزان و حوض کوثر و بهشت و دوزخ و کتبهای منزل بر انبیا و مرسلین علیهم
الصلوة و السلام حتی نزد بعضی بر ملایکه و ملایکه مکلفند از اطاعه خدا و عبادت او غافل نیستند و چون
ما غافل از خدا نیم چنانچه خبر داده و تفصیلش فهمید و در مکه متولد شده و بمدینه هجرت فرمود و مرقدش
در آنجا است پدرش عبد الله قرشی و جدش عبد المطلب و اعلا جدش هاشم و همه اینها بزرگ و شیخ قریش بوده اند
مادرش آمنه بنت وهب است و تا حضرت آدم علیه السلام اجداد او شرف و بزرگی عصر بعصر به برکت نور
محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت باری بوجه ترحم رسول را از بنی آدم فرستاده نه ملایکه زیرا هر نوعی
الفت بنوعی خود دارد و دین نور است از او اخذ علمیه او و الدین باید هم اولاد خویش را تعلیم این عقیده کنند
پس از معرفة الله اگر تعلیم اولاد چه فروع دین و چه اصول دین نکنند گناه بار میشوند نزد دین چنانچه
بوجه اقتصار اصول دین را عرض کردم بوجه اختصار فروع دین را نیز عرض برادران همی نمایم اگر سعادت
و نجات میخواهید از علما این اصول و فروع دین را تعلم کنید خصوصا آنچه فروع دین برآن موقوف چون
اصول دین و بوانید دین آ چاشنی است مثلا کسی استنجی بکند که تا ب پاک چنانکه مقصود التوبه کی وقتش
نماند و بول قضیب ذکر را تحریک بیرون نکارند و علامت قطع شدنش نیست بعد از تحریک ذکرش را

اما تحریکش آهسته آهسته باشد مبادا زخمدار شود بعلت سوزنک برسد و اگر آب جاری باشد جریانش
بقلتین رسد اما از منبع تا اینکه بتو رسیده بریزد و غیر نجس نباشد پاکست و اگر نه فورا اقل قلتین
که سهل است درست کند انوقت بعمل آورند شرعی گفته زراعی و ربع عرض و عمق و طول قلتین
مبو بی قوله قول کسی که مردم بین نباشد این عمل سهل است بسیار دقیقه درست میشود و اگر نکرد با آن
آب استنجا کرد برای یکنماز باطل شد نماز از دست خودش میدهد بدنش و لباسش نجس میشود فرض
وضو شش اند اول نیت رفع حدث بشرط اینکه اول رسیدن آب بروی آن نیت مقارن باشد
اگر نیت را گفت پس آب بروی زد یا آب بروی زد پس نیت آورد درست نیست اگر آب بنیمه روی
رسید انوقت نیت گفت هرچه پس از نیت است بعد از نیت تر شده درست است باقی دوباره تر کند اما بنیت
رفع حدث لغو بوده نه تبرید دوم تمامی وجه نه مسح بعضی چون پیشانی بالای ابروی و در انوقت آب
بمشت برد و ریخت و دستش بالای پیشانی برود و بریخت هر آینه آب به پیشانی بالای ابرویش نمیرسد و بلکه پیشش
تر کرده مسح میشود سیم غسل دو دست با مرفقین چهارم مسح جزئی از سر پنجم غسل دو پا با هر دو کعبین
ششم غسل آن اعضاها بترتیب مذکور باقی دستور اما اگر دست چپ یا پای چپ پیش از غسل دست یا پای راست
غسل کرد باطل نیست اما ثواب ندارد و در وجبست همه بفرض اعتقاد کنند اگر در بین وضو شک پیدا
کرد که یکی از اعضاها و یا بعضی از اعضاها را نشسته ام عودت کند اگر در غسل یکی اعضا شک افتاد
باید عودت کنند بشرط بعلم و سوسه نرسد انوقت مکروهست که عودت کند و جهت تعلم تیمم و بسیار
اتفاق افتاده روی میدهد اگر تیمم نداند نمازش فوت میشود و گناه کبیره است و کتب فقه طریق عمل گفته که سنت است
چنانکه ادا کنند نه وجهت اگر به بار غبار و خاک باعضای تیمم رساند درست و سهل است بطریق که در کتب است

کعبین بشرط

عوام

اصل و فرع دین

۲۸

عوام نمیدانند که بدو ضرب یا به سه ضرب بخاک اتمام تیمم کنند و کمی از خلق میدانند که تعلم تیمم واجب است
و این مسئله خفیه است و فرض غسل جنابت چهار از جماع و از خروج منی و چهار از حیض و نفاس دو فرض است
اول نیت رفع جنابت مقارن برسیدن آب بجزوی از بدن پس هر جایی از بدن قبل از نیت مقارن غسل کرد
رفع جنابت آنجای نمیشود یعنی بآن نیت مرتبه رفع جنابت میشود و این مسئله بر عوام خفیه است اما لازم نیست
تکرار لفظ برای آنجای که پیش از نیت غسل کرده است باید آنجا را دوباره غسل کند اما باید برای رفع
جنابت آن جا را غسل کند دوم غسل جمیع حتی پوست زیر مویهای اگرچه کثیف باشد با نیت غسل اما
اگر در جای از او نجس باشد باید آنجا را پاک بشوید پس با نیت غسل کند و اگر جای نجس بود چرک را
زایل نماید پس غسل نجس را پس غسل جنابه کند یا اقلا صد بار از آن بشوید پاک نمیشود و غسل بآن نجاست باطلست
و برای حیض و نفاس باید نیت رفع حدث حیض و یا نفاس مقارن برسیدن آب بجزء از بدن کند
و این مسئله مخفی است باید تعلیم عوام زنها کنند شاید دچار معصیت نشوند و آنچه نقض وضو میکند
چهار اند اول هر چه از عورتین بیرون آید حتی باد بشرط از روی بوی کند یا صدا او را بشنود نه بوسوسه
زیرا حدیث است ان الشیطان لیاتی احدکم و هو فی صلوته فیاخذ بشعرة من دبره فیمدها فیری
انه احدث فلا ینصرف حتی یسمع صوتا او یجد ریحا دوم زوال عقل بصرع یا جنون یا بیهوشی یا مستی
یا نوم بشرط که نایم متمکن نباشد و اگر در خواب متمکن باشد وضویش منتقض نخواهد شد اما زوال عقل بغیر
خمر اگرچه متمکن باشد سیم مس عورت انسان بکف دست چه عورت خویش و چه عورت غیر خویش
چه مرد از مرد و چه زن از زن اگرچه کوچک باشد چهارم التقاء پوست بدن به بدن نامحرمی که مشتهی باشد الا
ناخون و موی چه مرد از زن و چه زن از مرد و شروط صحت نماز پنج است اول معرفت دخول وقت نماز

بیقین و یا بظن غالب و هرگاه شک در دخول وقت نماز نشست و نماز کرد نمازش باطل است
منعقد نمیشود اگرچه بعد از سلام معلوم شود که تحقیق در وقت دخول وقت نماز کرده اکثر اهل
زمستان در روزهای [illegible] نماز صبح میکنند بعضی از اهل جماعت در شک‌اند طایع بآنان اند که ظن دارند
میشوند نماز بکنند نمازشان باطل است اما اگر امام شاک باشد نماز آنان که ظن دارند هم باطل میباشد
دوم معرفة قبله اگرچه بظن غالب باشد اگر شب بود واجب است که جدی بشناسد اگر روز بود و
غالب کوهها کوچک و بزرگ و همه اشجار و نباتات مستقبل القبله اند بادها میدانند اگر یوم الغیم
نبود هم قبله بشمس معلوم میشود اما کمتر از زوالها اما بعد از رسیدن قبله دخول وقت بشمس خوب
دانسته میشود سیوم ستر عورت پس عورت از مرد ما بین ناف و زانو هرگاه بقدر ربعی و یا بیشتر [illegible]
پوست عورت ظاهر باشد یا از لباس رقیق رنگ پوست ظاهر باشد نماز باطل است و بحدیث صاحبان
لباس رقیق ملعونند خصوصا زنها باید در اندرون [illegible] و نیز ستر جزوی از زانو و ناف واجب است
اذ ما لا یتم الواجب الا به فهو واجب و عورت زن همه بدنست بغیر روی و دست و بعض زنها
از جاهلان بدن شان ظاهر است نمازشان باطل است و بحدیث ملعونند چهارم پاکی بدن و لباس و مکان
که بدن و لباس بآن مکان برسد اگر فرش پاک بر سر مکان نجس گسترانند نمازش جایز است فائده فرضهای اندرون
دو فرض نماز هجده اند اول نیت دل اما مقارن بلفظ الله اکبر تحریم باشد و بدون مقارنه نیت [illegible]
نیت باطل است و نیت مصلی منفرد و بدل قصد فعل فرض صبح یا ظهر یا فرض عصر یا فرض مغرب
یا فرض عشا کند اگر بجماعت باشد چه جمعه و چه معاده اقتران مقتدیا باشد اگر کند و بزبان الله اکبر بگوید
و برایش بدل نیت مذکوره بگوید حینی تلفظ بلفظ الله آن چهار فقره بدلش عبور کند و اگر

نمازش

اصل و فرع دین
۷۹

نمازش درست نیست باید برادر عالم در تعلیم و سعی کل بجای کند و اگر جمعه و یا معاده نباشد اگر قرائن
مقتدیا نکند یا منفرداً انعقاد میشود اما متابعه امام مبطل نماز است اما اگر در حین قیام بدل نیت اقتدا او درد
بجماعت میشود و تفصیل این مسئله در مبطلات ذکر شده دوم تکبیر تحریم الله اکبر صحیح بگوید بعضی مردم در بین
الله اکبر وادی پیدا میکنند و بعضی باشباع واو برا پیدا میکنند و بعض الله میگویند سکوت میکنند
تا مدة حوست نفس پس اکبر میگویند اگر بنفس سکوت کند ضرر ندارد و بعضی الله اکبر میگویند و دست
خمیده میکنند بعد راکع همه اینها درست نیستند و علمای عامی را از آن منع کنند زیرا درست نیست
سیوم فاتحه درست بنحوی چهارده شدها تمام بگوید نه از شدها یکی و نه از حرف یکی نقصان کند و تبدیل نماید
مثلا های الحمد بحا و ضاد را بظا بخوانند این مسئله هم تفصیل دارد در مکتوب مبطلات نوشته ام
چهارم قیام برای فاتحه تا نون ولا الضالین در قیام بگوید اگر حتی نون را در فرود آمدن بگوید باطل است
باید سر بلند کند و باز ولا الضالین را در قیام بگوید پس رکوع برود و اگر چنان نکرد نماز باطل است پنجم رکوع
بنحوی کف هر دو دست بسر زانو برسد اگر باعتدال و الخمسین الیتین هر دو سرانگشتش بزانو برسد
حساب نیست اگر هیچ علت مانع نباشد ششم اطمینان در رکوع اقلش بنحوی همه اعضایش از حرکت
برکوع بودن ساکن شود پس آنکه یا بسیار آرام گیرد هفتم اعتدال بنحوی که پشتش را بتمامی راست کند چون
حالت قیام برای فاتحه هشتم اطمینان در اعتدال بنحوی که در حرکات بلند شدن ساکن شود و قرار گیرد کمی
یا بسیاری نهم سجده بنحوی که پوست پیشانی بدون حایلی بجای سجده نهد و کف انگشتها و روی هر دو رست
و روی انگشتان هر دو پا را بر زمین نهد و در جایی که سجده برد هر دو سرینش از آنجا بلندتر باشد دهم
اطمینان در آن بنحوی که اعضایش از تحریک [illegible] بسجده ساکن شود و قرار گیرد کم یا بسیار یازدهم جلوس بین السجدتین

دوازدهم اطمینان بنحوی که از حرکات ساکن بس قرار گیرد سیزدهم سجده دویم چون اول چهاردهم
اطمینان در وی بقرار گرفتن کم یا بیش و قیام رکعات باین طور رسد نقصان کند خدا شاه و معلم تمام
عفو کند و برضوان خدای تعالی فایز شوند و بدانند که تحیات اول سنت است اما بدون قعود پیش سنت ادا
نمیشود مگر برای متابعت امام بخوانند پانزدهم از فروض نماز تشهد دوم شانزدهم جلوس بتمامی حتی الامکان
پشتش راست کند در حد رکوع معتاد قاعد نباشد درست نیست هفدهم درود بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
قبل از سلام نزد بعضی هم بر آل هجدهم سلام اول بلفظ صحیح السلام علیکم و نزد بعضی باید که بسلام اول
قصد خروج از صلوة کند اما صحیح سنت است و هم بدانید که نماز بسخن کردن باطل است بشرط اینکه عمدا باشد
دو حرف باشد و اگر چه از دو حرف بی معنی باشد مثلا بگوید آخ آخ آه و اگر بعدا انسان شد بسخن که بحروف بسیار
باشد باطل میشود و اگر عمل قائم باشد نه بعمل بعید چون سه تحریک دست مثلا اما متوالی باشد و با بعمل
فاحش و با کل و شرب و نقض نجس شود یا بوزیدن باد مثلا جزوی از عورت او ظاهر کرده و فورا ستر نکند
و یا در نماز نجس خشک باو رسید فورا او را جدا نکرد باطل میشود اگر فورا او دفع کرد نه اما دست باو نرساند
لباس را بلرزاند نه لباس بگیرد بلند کند زیرا حامل نجس میشود نماز باطل کرده و این مسئله خفیه است و فتح
میشود جناب عالم اعلام کند و ماموم عمدا بدو رکن از امام سابق شود یا بعد تخلف نمود در هر صورت
نمازش باطل است اما اگر حتی بغیر عمد بسه رکن تخلف شود نماز باطل است نه بدو رکن بغیر عمد تخلف
نماید و نماز جمعه فرض عین بر حر حاضر و طنی که عذر شرعی چون مرض و مطر نداشته باشد و هر جا که چهل نفر
باشد اگر جمع نشد جمعه ترک کردند باید نماز ظهر نکنند تا اینکه از جمعه مایوس شوند نزد بعضی تا آخر
وقت که بتخمین چهار رکعت نماز ظهر کنند بکنجد آن وقت ظهر کنند و نماز جماعة فرض کفایت است و اگر هیچکس
نکرد

اصل و فرع دین
۳۰

نکرد همه گناه کار کردند اما نماز عیدین سنت است و نماز و سنتهای دیگر معلوم مند در مکتوب ذکر کرده ام سیوم
از ارکان اسلام روزه رمضان است فرض و ارد اول فرض نیت است و در شب بگوید دوم امساک از طعام
و شرب و جماع و استمنا بعمد اگر در خواب مثلا انزال شد مبطل نیست و هم استقاء یعنی نوعی کند که قی کند
اگر خود بخود قی کند ضرر ندارد بشرط اینکه نجس نخورد و تا آب مضمضه میکنند و آب بخرج آخر بالع کند دیگر
شود زیرا فرو بردن از آنها مبطل صوم است و بهر صورت صوم باطل شود اما بعد فعل آن مبطل کند حرام است چون
مثلا ترک نیت در شب و از آن روزه باطل شده تا چیزی نخورد هم حرام است امساک واجب است و هم باید آن
روزه را قضا کند و این مسئله خفیه است و اگر بدون تقصیر روزه باطل شد امساک واجب نیست اما قضا واجب است
رکن چهارم از ارکان زکوة است و فرض زکوة نیت است در وقت تسلیم آن زکوة خویش و جاکیلش بمستحقین
و یا تسلیم بعامل و حاکم کند اگر حاکم طالب شد بحاکم دهد جایز نیست بس بکردن او مستحقان میرسند یا نمیرساند
و این صلحت آن بوجه تقلید متاخرین و یا امام اعظم علیه الرضوان به یکی تا سه از مستحقین از اصناف ثمانیه برساند
و این دو مسئله خفیه است بدانکه واجب است که بدانند زکوة از چه مال واجب است از حیوانها چون شتر و گاو
و گوسفند و بزینه و از اموال تجارت چه از نقد و چه تجارت با و کند حتی از املاک و حیوانات و اما از بعض میوه
و واجب نیست هم از حیوانها معلوفه بشرط وجوب نیست مال تجارت نباشد و شرط وجوب حول و نصاب است
و هم از بایره اموال تجارت حولان حول و نصاب است پس از بایره و اموال تجارت ربع عشر است و از حیوانها
گوسفند و بزینه برای تجارت نباشد اول چهل راس بزرگ دوم بصد و بیست و یک اگر چه با بچها این علاوه نصاب
دوم تمام کرده و این مسئله خفیه است و میوها هر چه زکات او واجب است که آب باران بیجو آید بر سر نصف عشر
و بغیر مشقت و آب بار عشر است و زکات فطره بر کل مسلم واجب است بشرط اینکه زیاد از قوت خود و عیال باشد

روز عید و در حین دادن و هم فرض است که نیت بیاورد و مستحق قبول و نقلش کند اگر وکیل شخص دیگر باشد
نقل کند اگر یتیم باشد ولی او وصی و یا بزرگ یا قریب قبول کند پنجم از ارکان اسلام حج و عمره است بشرط استطاعت
بدنی و استطاعت مالی از زاد رفتن و باز آمدن و نفقه خود و شخص عیالش داشته باشد تا می‌آید و مرد حاجی عاقل اقلاً باید
ارکان و واجبات حج را بداند و اگر نداند حجش ویران میشود و ارکانش پنجند اول نیت بگوید نیت تمتع حج کردم
و احرام حج را بستم لله تعالی اما در عمره بهاء احرام درست نیست نیاورد و یا در شوال و یا در ذی القعده و یا در دهم
عشر ذی الحجة تا آخر شب عید نحر رکن دوم وقوف در عرفات روز نهم سیوم طواف الافاضه درست بنحوی
که هر چه از طواف واجب باشد بعمل آورد و هفت طوف در خارج بیت باشد و در مسجد الحرام باشد و جانب چپ در
جمیع طواف آن جانب است بیت باشد و حتی یک خطوه نه همچنین بیت کعبه باطل است و هم جزوی از بدنش
و لباسش در بیت کعبه نباشد و ستر عورت و طهارت از حدث و از خبث بدن و لباسش و جسد نظیف چهارم
سعی درست بنحوی که هر چه واجب باشد بعمل آورد و واجبست هفت سعی باشد ابتدا از صفا کند بمروه رود و باید
بعد از طواف بیت سعی کند رکن پنجم حلق سر یا تقصیر و ارکان عمره اینها هستند بغیر وقوف عرفه و واجبات
حج پنجند اول احرام در میقات دوم مغرب یوم عرفه بمزدلفه رفتن و شب در آنجا بودن سیوم روز عید بمنا آمدن
و دو شب یا سه شب ایام التشریق در آنجا بودن چهارم روز عید رمی جمرة العقبه کند پس دو روز یا سه روز
از عید ایام التشریق رمی ثلثه کند پنجم طواف الوداع اما سنن حج غیر از ارکان و واجبات است نوشتن ضرور نیست
و ترک یک رکن کند حج درست و صحیح نیست و در احرام می‌ماند تا آن دو رکن در ایام حج ادا کند و [illegible] محرم شود
و اما اگر از ارکانش که پنجند سه رکن معینه را نکرد یا یکی از آن نکرده و یا جاهل بوده پس در غیر ایام حج کند
فوت نمی‌شود و در هر وقت بکند درست است و آن سه رکن طواف و سعی و حلق اند و اگر یکی از آن واجبات
مذکوره

١ اصل و فرع دین
٣١

مذکوره بعذر ترک کند بدل آن ذبح بقربه جبر میشود و اما اگر بدون عذر یکی از آنها ترک کند گناهکار میشود اگرچه بذبح
جبر خواهد شد ای برادران من اگرچه این مکتوب را برای اعاده شده فضائل نوشته‌ام اما غرض اهم و مقصود بالذات کرده‌ایم
مرید است بر هر مریدی چند چیزی فرض عین است تا در سلوک استقامت یابد اول علم اعتقادات دوم علم
عبادات علم عقاید آنقدر حاصل کند که اعتقاد خود را از خلل نگاه دارد و علم عبادات را تعلم کند تا او را از خطا
در فعل عبادات محفوظ کند و اعتقاد کما آنچه ذکر شد با خلاص باشد که محض الله تعالی عبادات و خیرش لله باشد
و شایبه میل کسب ذکر نه ضرر و نه نافعه در آن نباشد خصوصاً باید نماز با خشوع که عبارت از سکونت اعضاست
و خضوع که حضور دل است ادا کند و فرض عین است بر هر مسلمی خصوصاً مرد مرید حفظ قلب و اعضای سبعه
از معاصی مختصه بهریکی از آنها و معاصی دل شک در الله و امن از مکر الله و قنوط و مایوس از رحمت الله و تکبر
بر عباد الله و ریا و عجب در طاعة الله و حسد و حقد بر عباد الله و ارتکاب اصرار بر معاصی و در مکتوب کبایر
فضاحت یکی یکی را ذکر شده اما تشدد ضرر در مکتوب علیحده ذکر کرده ام و هم بخل از ادای واجبات
مالیه چون زکوة و فطره و غیر آنها در مکتوب واجبات انواع واجبات مالیه ذکر کرده ام و اصرار بر کبایر و دوام
بر صغایر و سوء ظن در حق مسلمانان و هم عظیم طاعات و خیرات بهشت در دل نگذاشته باشد استخفاف کند و بی تعظیم
کند ما آن و جهنم و غیر اینها در دل و هیبت در دل نباشد و اینها همه معاصی مهلکه اند و معاصی شکم اکل ربا و مال ایتام
و اکل مسکری و هر چه که خدای تعالی از مأکولات و مشروبات که حرام فرموده و خدا لعنت بر شارب خمر فرموده
و بر آکل ربا و معطیان هردو و نفرین نموده و معاصی زبان بسیار است چون غیبت و نمیمه در مکتوب غیبت ذکر شده
و دروغ و بهتان و ذم و دشنام و قذف و سب و لعن و غیر اینها چون سحر و معاصی چشم چون نظر حرام و نظر بعورت
و نظر بر امرد و نظر بخانه غیر بدون اذن و نظر محرم خود چون خواهر خود مثلا بشهوت و نظر کردن مسلمانان به چشم

حقارت و معاصی کوش بقصد کوش دادن بغیبت و کوش دادن بر چه حرام باشد چون ساز طنبور و معاصی
دلت غش در سنجیدن و ذرع و پیمانه و جنایت و سرقه و قتل بناحق و زدن و معامله حرام و معاصی
پای رفتن برای نمیمه و قتل و دزدی و بر چه ضرر دارد و بر چه حرام باشد و برایش و ازان رفتن نوبت
واجب مترتب شود چون فوت کردن از نماز جمعه و اذان و رفتن او کناه مترتب میشود و یکی ترک
و دیکر کناه پای و غیر ذلک و کناه فرج زنا اکرچه بحیوانات باشد و استمنا بدست و غیر آنها و معصیت بکلی
بدن عقوق والدین و فرار از کفار در جهاد و قطع صله رحم و ظلم و پس برادران اکر آنچه بخوف
شد در منهاج مثلا مذکورند اما تا منهاج مثلا حاضر نباشد بیادت نمی آید این همه را تقریر کنند و این
مکتوب لقمه حضرت عین ضعف و نشست کوش نهند و تعلم نکنند حدیث شریف است
که اعظم اخلاق حسنه مؤمن است که اصلا از استماع خیر دین سیر نمیشود والسلام والاکرام

تمت شد در یوم عرفه نهم شهر ذی الحجه بدست اقل الفقرا
عبد الکریم مذنب روسیاه در قریه
حسن آباد واقع در ...
١٣٠٢ ه
سنه

مبطل نماز ٣٧

مکتوب مبطل نماز — بسم الله الرحمن الرحیم — و به نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین و بعد بدان دعاجو که
که بتحصیل دولت آخرت موفق و از نادانی دین مبین محفوظ شوند پیش از این در باب تکبیرت هلاکت
تارکان نماز عریضه نوشتم البته بسمع شریف رسیده است پس لازم آمد که جزئی از آنچه مبطل نماز است عرض برادران
نمایم شاید برادران از آنها پرهیز کنند زیرا تارکان نماز همین اند که نماز نمیکنند بلکه آنانند که نماز میکنند و یکی از مبطلات
نماز از ایشان صادر شود و بر وجه صواب اعاده ایشان ننماید از جمله تارکان نماز محسوب خواهند شد و کناه او بر تارکان
نماز بالمضاعف است زیرا فعل آن استهزا بطاعت است هم جمله که تکبیر تحرم و یا فاتحه و یا تحیات را غلط خوانند
نمازش باطل است مثلا واوی ساکنه و یا متحرکه را در بین تکبیر تحرم زیاد کنو و یا مده بهمزه الله داد و کفت آلله
و یا الف را در بین با و را اکبر زیاد کرد و کفت اکبار و الله اکبر صحیح نکفت نماز باطل است و حتی این صورت
اخیره حرام است و اکر معنی صورت اخیره بداند و کفت کفر است زیرا اکبار اسم شیطان و نام طبلهاست و تشدید
با اکبر هم مبطل است و زیادت واو پیش از جلاله مبطل است مثلا کفت والله اکبر زیرا از تکبیرت تکبیر تحرم
مشروع و منعقد و اکر بقدر یکنفس در بین الله و اکبر بدون عذر سکوت بکند ترکیبش نمازش هم باطل است و منعقد
نمیشود اما بقدر یکنفس مبطل نیست اکر تکبیر را بسمع خود نرساند اما مانع نبود و چون اکر از کوش و یا اختلاط
اصوات هم مبطل است و منعقد نمیشود و اکر امام کفت و صدا بلند کرد و مقصودش مجرد اعلام بود نه ذکر
و اعلام باطل است پس اکر مأمومی بداند و اتباع کرد نمازشان باطل است اتباعش نکنند و هم اکر مبلغ الله اکبر
کفت و مقصودش مجرد اعلام باشد نمازش خود و ماموما که بالله اکبرا و اقتدا کرده اند باطل است و نقص
حرف ها الله مبطل است بسیار عوام بلاها میکویند و حین کفتن الله اکبر باید در قیام باشد یعنی قیام شرط

تکبیر تحریمه است پس اگر پشت خود خمیده کرد بنحوی که عرفاً بقیام حساب نشود و الله اکبر گفت نمازش باطل یعنی منعقد
نمیشود و غالب مسبوق برای آنکه برسد برکوع امام بعجالةً در فرود آمدن الله اکبر تحریمه میگویند مبطل است و اگر
آنجا اقترانش لازم باشد با تکبیر تحریمه اقتران عرفی نکرد چه در نماز فرض و چه سنت نماز باطلست مثلاً در نماز
قصد و فعل و فرض نماز ظهر مثلاً بدل در حین تلفظ کردن بالله اکبر نیاورد و حرف را برا موافق نسخت
دیگر لازمست چهار چیز قصد و فعل و فرضیت و تعیین نماز ظهر یا عصر یا مغرب یا عشا یا صبح اگر یک را ترک کرد و بدل
نیاورد نمازش باطل و منعقد نمیشود پس باید حوطه با تمام که فتوی بروا بودن عرفی داده اند تقلید کنند
چون امام غزالی علیه الرحمه و در اول بار که تقلید کند ذکر لازم نیست در کل نماز تجدید تقلید کنند اگر مسبوق
بر رکوع رسیده امام در آن رکوع و در شک افتاد آیا مفارقت تقلید یا کرده یا نه فوراً بلند شود و نیت اقتدا بیاورد
زیرا اقتدا جزو نیت است باید در قیام باشد چون تکبیر تحریمه پس فوراً برکوع برود اگر امام باعتدال نیامده بود
و اگر برکوع دوباره رفت و امام انتقال باعتدال نکرده بود و اطمینان مسبوق شد بآن رکعت رسیده و اگر
باعتدال آمده بود در رکوع نرود و متابعت کند چنانچه نیت اقتدا در قیام است اگر مفارقت کند هم در این صورت
در قیام نیت مفارقت بیاورد و فاتحه بخواند و اگر چنانچه جمع عمل نکرد نماز باطلست و این مسائل بسیار خفیه اند
و واقع میشوند قطع نماز کند دوباره نیت بیاورد و لذا فقها گفته شد قطع کند و اگر نماز جمعه باشد و یا اعاده
نماز دیگر بکند باید اما اما اگر امام باشد و یا مقتدی یا عامی یا مثلاً اگر عامی باشد اقتران بکند زیرا جمعه و اعاده نماز
بدون جماعت درست نیست و اگر عامی در نماز معاده پیش از سلام امام نیت مفارقت آورد و سلام داد بر دو شیخ
نماز باطلست زیرا یکی از شروط صحت نماز معاده نزد شیخ مذکور اینست اول تا آخر بجماعت باشد لکن نزد شیخ ابن حجر
علیه الرحمه بقدر تکبیر تحریمه واجبست و کرد نزد بعضی از فقها باید یک رکعت بجماعت باشد چون نماز جمعه و لکن جزو اول مور

اوسطها

مبطل نماز

۲۳ اوسطها و اما در نماز جماعتی که در او جماعت شرط نباشد نیت مفارقت مفوت ثواب آنچه بمفارقت
کرده است میباشد نه پیش از آن اما چنانچه اقتران بهر چهار واجب است در نماز معاده اقتران اینکه باید
بگوید آن ظهر که کرده ام میکنم زیرا اقتران فرض صورتست در نماز معاده واجبست نه فرض مطلق بجای یقول
نویت ان اصلی فرض الظهر الذی ادیته و هم در نماز فرض قصر باید مقارنه قصر آن کند ورنه نمازش
منعقد نمیشود و اگر در میان نماز شک در نیت آورد و یا اقتران نکرد آن و یا شک در تعیین نماز پیدا شد
و موسوس نبود و عرفاً طول کشید پس زوال شک نیت با اقتران شد نمازش باطل است و اگر زوالش شد نماز
باطلست زیرا هر چند در زمان شک خوانده و کرده حساب نیست اگرچه رکن را تمام نکرده جای رکن کرده باشد
و یا طول زمان تردد باید عود کند و نکرد نماز باطل است زیرا ابقای عزم فعل نماز بآن کیفیت تا تمام نماز شرط است
لهذا اگر در قطع کردن نماز فرض و چه سنت تردد پیدا کرد که آیا قطع این نماز کنم و یا نکنم و یا عزم قطع
نماز کرد فوراً نماز باطل میشود بشرطی که بمقام وسوسه رسیده باشد و یا طول تردد شد اما برکن دیگر رفته زیرا
نیت رکن است در نماز پس واجبست باقی ماندن همان نیت حکماً و قرائت فاتحه احتیاج بنیت خاصه ندارد
بدان سبب اگر قصد قطع قرائت فاتحه نمود ضرر ندارد و اگر همان قصد سکوت مقارنه اش با بود قصد قطع ضرر
دارد آنوقت باید فاتحه را استئناف نماید و اما شک بعد از سلام در غیر نیت و اقتران مذکور ضرر ندارد
و اگر پس از نماز شک در نیت آورد آن و جزوی از اجزاء ابتدا کرد نماز باطلست باید نماز را باز اعاده نماید
لشکه فی الانعقاد من غیر اصل یعتمد اگر موسوس نباشد اگر قصد کرد که فعل مبطل کند چون سخن گفتن
تا شروع بآن نکند نماز باطل نشود و اگر قصد سه فعل متوالی کرد حین شروع بیکی از آنها اگرچه فعل خفیف باشد
فوراً نماز باطل شود و حتی اگر عزم کند و در دل گفت بر کاه فلانی آمد و مرتکب شد مثلاً و یا فلان چیز واقع شد و ظن داشت

که بظهور رسید و تعلیق قطع نمازش بان مظنون نمود فوراً آن نماز باطل خواهد شد و حتی اگر تعلیق
قطع نمازش بچیزی موهومی کند نه مظنون نماز فوراً باطل شود چنانچه تعلیق بمحال عادی کند که حصولش
موهوم است نه محال عقلی و اگر احرام بنماز صبح مثلا بست پس بدل عزم کرد که این نماز بسنت صبح تبدیل
نمود پس نماز صبح میگذارم و یا در جمع التاخیر احرام بنماز ظهر مثلا بست پس بدل قصد کرد که فرض ظهر را
بفرض عصر تبدیل کردم شاید تا نماز را در وقت فضیلت ادا کنم پس فرض ظهر میکنم فوراً نماز باطل میشود
خلاصه تبدیل فرض بنماز سنت و یا بفرض دیگر مبطل نماز است مگر برای عذری چون تبدیل کردن مصلی منفرد
نماز ظهر را مثلا نسبت در وقتی که دید ظهر را بجماعت میکنند آنوقت تبدیل نمودن فرض بنفل مطلق
جایز است نه براتبهٔ ظهر مثلا زیرا در راتبه تعیین شرط است نه در نفل مطلق و این در مسئله محقق است
لکن اگر منفرد نماز ظهر میکند و دید که نماز عصر بجماعت میکنند آنوقت تبدیل درست نیست زیرا که شرع
نیست و این صورت چنانکه اتفاق میشود که در وقت ظهر احرام بظهر بست و سوره دراز در نماز خواند
بنحوی طول کشید وقت عصر داخل شد نماز باطل نیست لکن اگر تبدیل بجماعت عصر کند باطل است و چنانچه
شده در فاتحه موجود است ترک یک شده بسهو قرائت آن کلمه باطل است پس اگر فصل نشد عودت کند
خوب و اگر نکرد بسهو برکوع رفت پس عودت کند و طول فصل حاصل است بنا نکند نماز باطل است و اگر
طول فصل شد باید از اول فاتحه عودت کند اگر برکوع رفت نماز هم باطل شود و اگر برکوع رفتن
بعد باشد مطلقا نماز باطل است و ترک شده و کلمهٔ ایاک اگر کسی معنایش بداند و بعد بگوید هم کفر است
و اگر ناسی و یا جاهل بود بنگرید اگر ایا را مشدداً عود نمود پیش از طول فصل نماز صحیح است و باطل نشود
و اگر طول فصل شد استیناف کند و سنت است در هر دو صورت سجدهٔ سهو برد و اگر در صورت اول چنانچه عود

نمود

مبطل نماز
۳۴

نمود و در صورت ثانیه استیناف نکرد نماز باطل است و هم حرفی از حروف را دیگر تبدیل کند چون ضاد بظاء
و حاء حطی بهاء و ذال را بدال مهمله و یا بزای معجمه نماز باطل شود اما اگر ضاد لفظ صراط را بسین تبدیل
کند نماز باطل نکند و لحنی که تغییر معنی کند چون فتح تاء انعمت بضم یا کسر و چون کسر کاف ایاک نه ضمه اش
مبطلست و حرفی زیاد و یا نقصان کردن مبطل قرائت است اما هر کدام از اینها بعمد کرد مبطل نماز است
اگر بسهو و یا نسیان باشد مبطل فاتحه است باید اگر در میان خواندن فاتحه بیاد کند آنجا و مختار است یا از اول
فاتحه و یا از آنجا عود کند و اگر در قیام نمانده بود بسهو برکوع رفت باید بقیام آید باز فاتحه را اعاده نماید
و هر چه کرده لغو بوده زیرا بعد متروک لغو است و اگر بعمد در بین خواندن فاتحه سکوت کند بقدر یک
نفس یا نیت قطع فاتحه کرد و یکنفس و او قرائت باطل است باید از اول فاتحه را عودت کند اگر
عودت نکرد و عمداً برکوع رفت نماز باطل است و اگر بلا قصد قطع کرد و نفس نداد ضرر ندارد و اگر
سکوت کند بسهو یا نسیان اگر چه طویل باشد قرائت باطل نکند و اما قطع قرائت بار آمین گفتن
یا امام و یا بسجدهٔ تلاوت بردن بالا و یا برای رفع غلبهٔ سعال و یا بلعاب و یا غلطرا با امام
اعلام کند پس از معطل بودن امام از خواندن سوره صفیف اگر در این صورت پیش از معطل
بودن امام چون امام در تردید بود اعلام امام نمود ظاهر انقطاع موالات است و لی معتمد انیست در سنن
صورت نماز کرد و یا طلب رحمت و یا استعاذه از غضب حین خواندن امام آیات در جمیع مذکورات اولی
مبطل قرائت نخواهد شد نه و اگر قرائت فاتحه و یا بعضی بگوش خود نرساند و عودت نکرد و عمداً برکوع رفت
نمازش باطل است اگر گوشش سنگین بود مثلا باید آنقدر رفع صوت کند اگر گوشش سنگین نمی بود مسموع میشد
نه کمتر از آن قدر و اگر بنسیان و یا بسهو فاتحه را ترک کرد و برکوع رفت پس بیادش آمد که فاتحه را ترک کرد فوراً

بقیام عودت نکرد تا فاتحه را عودت کند نماز هم باطل شود زیرا تلاعب است و او منافی دیوان حضرت باریست
و تا رکعت تمام نشده هر وقت شک از خواندن فاتحه پیدا شود و موسوس نبود و بیقین نرسید که خوانده است
باید در قیام فاتحه را عودت کند اگر در قیام مانده بود و اگر در قیام نمانده بود باید فوراً بقیام آید و فاتحه را
بخواند و اگر فوراً بقیام نرفت تا فاتحه را اعاده نماید نماز باطل است و مسئله در این فوریت آیا امام باشد
و آیا منفرد اما اگر ماموم باشد نباید اعاده کنند زیرا متابعت امام واجب بلکه باید پس از سلام امام یک رکعت نماز
کند و رنه نماز باطل است و اگر شاک امام بود و پس از سجده اولی بدون امام ماموم‌ها باید در جلوس بین السجدتین
عودت شد یا ماموم‌ها نیت مفارقه بیاورند و یا منتظر امام باشند تا امام با او‌ها برسد اگرچه آن رکن قصیر باشد
لکن قال الشیخ الاعلی ینبغی اذا عاد الامام والماموم فی الجلوس بین السجدتین ان یسجد و ینتظر
فی السجود حذراً من تطویل الرکن القصیر اگر رکعت تمام شد آن شک پیدا کرد که فاتحه را نخوانده آن رکعت
لغو می‌شد باید آن رکعت را عود نماید سبب اینکه مجال عودت نمانده اگر عود نمود نماز باطل است پس
اعید شاک امام بود و ماموم نیت مفارقه بیاورد و یا در تحیات منتظر امام شود با او سلام دهد لکن مسبوق
با او رکعت را بخواند و اگر در میان خواندن فاتحه مترود شد مثلاً مالک یوم الدین نگفته از انعمت مثلاً عودت
بما لک یوم الدین کرد و مالک یوم الدین که ترک کرده خوانده و سر انعمت آمده و ایاک نعبد و ایاک نستعین را
نخوانده قرائت باطل است زیرا ترتیب قرآن شرط است پس که بعد برکوع رفت نماز باطل شود و هر چه عرض شد
و عرض میشود اگر بطریق وسوسه باشد ضرر ندارد باید مرد موسوس گوش بشیطان و وسوسه ندهد زیرا شرعاً آن نماز باطل
نیست و کتاب علما دو آن در مهلکه این حساب فرموده‌اند که باید مرد موسوس گوش با آن وسوسه ندهد و چنان بگوید
که غیر این نماز باطل را کنم و قضایش نمی‌نمایم گناه آن نمازها بگردن آن علما باشد که طبیب ... و اگر ...

حتی

مبطل نماز ۳۰

رکعه

حتی نمازش را بعد از رکوع برد مبطل نماز است و سهواً مبطل قرائت است زیرا عمداً هر کس نماز را قطع کند برکن
دیگر برود تلاعب است که منافی نماز است و اگر در صورت سهو مبتنی از طول فصل اعاده شد نکرده
یا در آن رکن نقل کرد و طول فصل شد نماز باطل است و آمین بتخفیف میم و مده همزه بمعنی استجب دعائی
و اما تشدید میم با مد همزه معنایش خدایا قاصد قاید تو ایم و شما قاصدین را خائب نفرما نباید پس اگر مجرد
قاصدین اراده کند یا هیچ اراده نکند نمازش باطل میشود و اگر دین حالت مصلی جاهل بود بمعنی او
و یا عالم بود بمعنایش ولی اراده معنایش نکرد باز نمازش باطل است و این تفصیل در حق آمین مخفف
در کتب فقه ندیدیم الله اعلم بسبب نیت مخفف نماز فی نفسه و ادا مشروع بعد بنحو مبطل نمی باشد غایت که
مراعات معنا نشد ثوابش نمی‌باشد و اگر سهواً یا تمامی رکنی را قطع کرد و برکنی دیگر رفت اگر رکعت تمام
نشده با آن رکعت عودت کند و اگر بیادش آمد عودت نکرد نمازش باطل است زیرا هر چه از بعید رکعت
کند بعد است و فعل از جنس مغایر نماز مبطل است و هم تلاعب است و تلاعب مبطل است و اگر رکعت تمام
شده بیادش آمد آن رکعت لغو است پس اگر آن رکعت و باز نکرد نماز باطل میشود و اگر در شک ... رکنی
فعلی پیدا کرد و بعداً برکن دیگر رفت نماز باطل است و اگر سهواً برکن دیگر رفت و تا رکعت تمام نشده
عودت با آن رکن تا شک بیقین برسد خوب و اگر شک نماند و دانست که سهواً برکن دیگر رفته و
عودت ننمود و یا شک طول کشید عودت ننمود در هر صورت نماز باطل است و اگر رکعت تمام شد
و شک اگرچه رفع شود عودت نکند زیرا مجال عودت نمانده و آن رکعت حساب نیست بلکه باید دوباره آن
رکعت بکند زیرا آنچه در آن رکعت در شک کرده حساب نیست و اگر شک رفع نشد تا نماز را تمام خواند
نماز باطل است اگر بعد از سلام مصلی غیر از مرد موسوس از وضو مترود شده و ظن وضو نداشت و هم یقین وضو

سابق نه نیت آن نماز که کرده باطل نبود و اگر پیش از تمام کردن وضو در شک افتاد که آیا دستش
شسته است و یا مسح کرده یا نه و شکش هم زایل نشد وضو باطل است باید به نیت رفع حدث
آن اعضا را بشوید یا مسح کند و با تمام بترتیب باقی نیت ها باره بشوید و گرنه نماز به آن وضو باطلست
و اگر شک مذکور در میان نماز پیدا کند شک در مبطل وضو در میان نماز ضرر ندارد و اگر شک در جزء دیگر شد
مثلا افتاد که آیا شسته است یا نه وضو باطل نیست و نماز درست است و اگر در میان وضو یکی از اسباب حدث
از او صادر شد مساویست که آیا اختیاری باشد یا نه باتفاق نقض وضوش میشود و لیکن اختلاف در این است
که آیا بشوید باقی اعضا را که شسته است فایز میشود یا نه صحیح آنست که اگر اختیاری باشد فایز میشود و اگر نه و قطع
نماز در ثواب و عدم ثواب همچنین و از جمله شروط نیت وضو آنست که باید حکما مستصحب آن نیت باشد
بنحوی که در میان و یا در اواخرش نیت نکند منافی نیت اول باشد پس اگر در میان وضو قصد قطع وضو کرد یا متردد شد
مثلا پس اراده درست نماز گرفتن کرد پیش از صدور یکی از اسباب حدث و پس توبه در رجوع شد لیکن بسلامت
باید از آنجا که قطع وضو کرده و یا متردد شده اعاده نیت رفع حدث مر اعضای باقیه کند و هم بنا نماید نه استیناف
اذا الصارف ابطل ما بعده دون ما قبله و اگر بعد رکن فعلی را برای سنتی قطع کرد چه قولی و چه فعلی نمازش
باطل میشود اما اگر قطع رکن قولی چون فاتحه مثلا برای سنتی قولی کرد چون دعای استفتاح و یا تعوذ نماز باطل
نشود اما کراهت دارد و اگر تشهد اول را بسهو یا نسیان ترک نمود و بقیام رسید پس عمدا بتشهد باز گردید
نماز باطل شود و اگر بسهو عود نمود ضرر ندارد اما اگر ماموم از تحیات پیش از امام بسهو یا نسیان برخواست واجب است
برای متابعت امام عود شود و اگر عود نشد نماز باطل است لیکن برای عالم عامد نه جاهل و اما اگر تشهد اول بعد ترک
کرد چه بقیام رسد و یا نزدیک بقیام بود اگر برای تحیات بعمد عود شد نماز باطلست و اگر ماموم بود و بعد برخواست

درک

مبطل نماز ۳۰

و ترک تحیات نمود سنت است عود نشود زیرا انتقالش از واجب که متابعت امام است بواجب دیگر که قیام است
بعمد نمازش درست است و اگر متردد شد که آیا چهار رکعت کرده مثلا یا سه رکعت باید بر آن جهت که کمتر است بیقین
برساند و یک رکعت دیگر زیاده کند و اگر نه نمازش باطل شود و اگر موسوس نباشد و اگر موسوس باشد معذور است
رکعت دیگر نکند و اگر ماموم با علام و یا کسی خارج از نماز باو گفت که نماید گوش بسخن او نشاید او کند
مگر به تنبیه او تذکر کند و بیقین برسد یا ظن غالب پیدا شود و یا مخبران بعدد تواتر رسند و این مسئله خفیه
و کثیر الوقوع است و اما اگر مرد عادل خبر به مصلی داد به نجاست لباس و یا کشف عورت یا بفعل مبطل یا کلام
بسیار باید عمل بقول او کند و نماز را اعاده نماید اگر بیقین و یا ظن نرسد که وقت نماز داخل شد یا بلکه
حکم داشت و نماز که نماز باطل است اگر چه بعد از سلام معلوم شود نماز در وقت خود ادا شده و اگر بطریق
ملاعبه خنده کرد اگر چه یک حرف مفهوم نشود نماز باطل گردد زیرا ملاعبه منافی دیوان حضرت باری و مقام
احسان است که بجزا و باین سوء ادب بی حیائی البته محروم از لذت طاعت خواهد شد و اگر بغیر ملاعبه
تلفظ بدو حرف کرد اگر آن دو حرف حدیث قدسی باشد چه جای کلام بشر و اگر چه مفهوم معنی نباشد اما
بشرط توالی حرفین که عرفا توالی حساب شد نماز باطل است و یا حرف ندا با ایها النبی زیاده کرد و گفت
یا ایها النبی نزد بعضی نیز باطلست و یا تلفظ کرد بیک حرف که مده داشته باشد اگر چه یک حرف است ولی
حکم دو حرف متوالی دارد اگر چه مفهوم معنی نباشد و یا سعال بی غلبه و خنده و یا گریه بی غلبه و خوف
و یا پف و یا اصلاح گلو و یا عطاس که اگر دو حرف از اینها صادر شود و یا گفت آخ مثلا در کل صورتهای
مذکوره نماز باطلست یعنی حتی اگر بخنده حرف و بگریه حرف مثلا ابدا نسبت به حرف ظاهر شد نماز باطلست چنانکه
آن دو حرف از جنس واحد باشند زیرا مجموع او کلام است و این مسئله در غایت خفا و کثیر الوقوع است

و تلفظ بیک حرف ضرر ندارد و اگر آن یک حرف مفهم معنی باشد در عربیه بسیار است چون لفظ ق بمعنی حفظ کن
ایمرد مخاطب و اگر در رکوع و یا اعتدال و سجده و جلوس بین السجدتین اطمینان نکرد نماز باطل است
چنانچه مشاهده مینمایم که از بی خشوعی چنین مرغی گندم بخورد سر بزمین فرو برد و بالا کند عامه خلق بآن عمل
شیطانی مبتلا گشته اند و بسیار مشاهده نموده ام بعضی سر از سجده اولی یا از رکوع بلند کرده اند بسبب تاکیدی
قیام و یا قعود در سجده دوم بلند شدن دعای اعتدال و یا جلوس بین السجدتین را تمام کرده در نهایت باشد
بدون قرار گرفتن و هنوز حرکه باقی قطع نشده بپایین رفته و تمام خواندن دعا ظن میبرند که اطمینان حاصل شد
با وجود این اطمینان نیست و این صورت بسیار واقع میشود و تنبیه برادران لازم است هم با هر رکن قصیر را چون اعتدال
بعد از ذکر مشروعش زیاده تر از قدر فاتحه و جلوس بین السجدتین بعد از ذکر مشروعش زیاده از قدر تشهد
واجب تطویل ننماید و اگر تطویل نمود نماز باطل است الا برای قنوت و اعتدال و جلوس در نماز صلوة التسبیح نباشد
و اگر در جلوس بین السجدتین خوابید اگر متمکن باشد نقض وضوئش نمیشود و نمازش باطل نمی گردد والا اگر تطویل
کشید زیاده تر از قدر تشهد واجب نمازش باطل شود و غیر عامد نیست زیرا مقدمه نومش اختیاری میباشد مگر که
خوابیده و دفعش نکرد عامد حساب است و اگر بسبب بغفلت مروه خشوع روی خود بجانب چپ و راستش بر گرداند
بنحوی که سینه از قبله بر گردید نمازش باطل است و اگر برکوع رفت و هر دو زانوی خود خمیده کرد بنحوی انحناس
الیتین و هر دو سرین خود شد با آنکه بسبب کف دستش بزانو رساند رکوعش باطل است پس اگر رکوع نکرد بنحوی رفع
انحناس کند یا اگر بحد لا رفت عود نکرد نمازش باطل و اگر عمامه اش مثلا بر سر پیشانی بود و سجده بر آن سجده
باطل است باید رفع سر بکند یا عمامه را دور سازد و یا بدون رفع سر سر را بجای دیگر بجای دیگر برد تا کشف پیشانی
شود پس از نقل سر اطمینان که شرط صحت سجده است باید بعمل آید آنگه سر از سجده بردارد و اگر سجده بر چیزی خشن برد

ببد

مبطل ن ز
۳۷

بسبب ناخوشی پیش از اطمینان رفع سر کند نمازش باطل است و اگر چیزی موذی چون خار که باذیت بود
پیش از اطمینان از آن بلند کند نماز باطل نشود و باید در جای دیگر سجده را با اطمینان ببرد و این مسئله خفیه است
لازم است بر علما که عوام را تعلیم نمایند و اگر بعضی از کف دستش و یا بعضی از روی انگشتهای و یا بعضی
از روی انگشتهای پایش و هر دو زانوش در آن واحد بزمین ننهاد و بلکه اطراف دست و یا پایش و یا پشت
دست و پایش بزمین نهاد سجده اش باطل است باید سجده شرعی بجا آورد یا با اصلاح یا بعود ببرد و اگر بعمد چنان
کرد از جمله فعل فاحش و رکن زاید است نماز باطل گردد و هم تشهد اخیر در غالب مبطلات چون فاتحه است
پس اگر تشدید است و یا اعراب که خلل بمعنی رساند بسهو در تشهد اخیر رعایت نکرد و یا تمامی تشهد اخیر
استماع خود ننمود و قرائتش باطل است پس اگر بتصحیح صواب عادت ننمود نماز هم باطل است و اگر نون
کلمه ان در شهد ان لا اله الا الله اظهار نکرد مرد عالم قرائت تشهدش باطل است و اگر جاهل باشد نه
و قیاس بر این اگر تنوین محمد که کلمه شهادت اظهار کرد نزد بعضی باز قرائت تشهدش باطل است و قعود
در جمیع تشهد شرط است و از بسیار خلق مشاهده میشود که در حین سر از سجده بلند میکنند بدون اطمینان و قرار
گرفتن ابتدا بتشهد مینمایند قرائت تشهدش باطل است و بعضی که بجهة اصلاح پایش بجانب قبله بر
پشت را پایین کند یا اقل رکوع قاعد رسید نماز باطل است و بعضی گویند نماز باطل نیست و مرجوع است خصوص
از جاهل لا میشود که این عمل نکنند بلکه غالب مبتلا شده اند بدین عمل ناشایسته و سلام اول رکن است که نبش
است بگوید السلام علیکم و هم علیکم السلام جایز است لکن کراهت دارد و اما سلام علیکم کفایة نکنند
و اگر بعمد چنان گفت نماز باطل است و اگر سلام بعمد بگوش خود نرساند هم نماز باطل است و هم باید در قعود باشد
که سلام میدهد اگر در قیام نماز گفت نماز باطل است و قع این مبطل در ده صورت منصوص است یا عمدا با تعجیل

از مصلی روی می‌نهد بر میخیزد و سلام میدهد یا تشهد اول میداند بر میخیزد و باید در هر دو صورت
بنشیند آنوقت سلام بدهد اگر ننشیند در قیام سلام دهد او نماز باطل میشود به یک فعل فاحش که از جنس
افعال نماز نباشد چون خطوه بزرگ و ضرب فاحش عمداً و چه سهواً نماز باطل است و اگر بعمد یا سهو
فعل خفیف کند و به متوالی رسید نمازش باطل است و شرط عدم بطلان اینست که این فعلها بوجه توالی
نباشد و اگر نه بیک فعل نماز باطل میشود و مراد از موالات نزد بعضی اینست که بقدر یک رکعت خفیف نگذرد
وآن فعل دیگر صادر شود و نزد اصح موالات عرفی مراد است و جنبانیدن دست و پا و سر در آنوقت حتی در بیشش
اگر سه بار متوالیاً عمداً و سهواً بجنباند نماز باطل شود حتی صورت سهو که مبطل است از آن سبب است
که قطع نظم نماز با او میشود و هم وقوع غش نادر است و اگر مسبوق یا امامی که تشهد آخر میخواند تشهد
خواند و آن تشهد برای مسبوق تشهد اول نبود و امام سلام گفت و آن مسبوق نخواند فی آن تشهد که در جای
خود نیست مشغول شد و فوراً بقیام نرفت نماز باطل است و مراد بفوریت این است که از قدر جلسه
استراحة زیاده تر نباشد و اگر زیاده تر تطویل نمود آنوقت نماز باطل است و این مسئله خفیه است اعلامش
لازم است و اگر از جنس افعال نماز باشد عامداً و عالم بتحریم باشد چه فعل رکوع و یا سجده زیاد کند نماز باطل است
و اگر بسهو باشد نماز مبطل نیست و اگر بعد از امام بود رکن چه تطویل و چه قصیر مقدم شده و یا بعد رکن طویل
بعد بود فی عذر از امام متاخر شد و غیر عذر مثلا چون مشغول شد فی بفاتحه پس از رکوع برد فی امام و حالا
اینکه بعد ترک خواندن فاتحه کم بود انجا رخود و یا سنت چون مشغول شد فی بسوره خواند فی پس از فاتحه
و یا جلسه استراحه و یا با تمام کردن تشهد اول زیرا نشستن برای اتمام کردن آن مطلوب نماز باطل است و مراد از
رکن قصیر اعتدال و جلوس بین السجدتین است و اگر بعذر متاخر شد پس به سه رکن طویل متاخر شد اگر بعذر

تمام شدن

مبطل نماز ٣٨

تمام شدنی سه رکن نیست مفارقت از امام نیاورد و یا متابعت امام نکرد و یا اگر متابعت کرد بعد از سلام امام
آن رکعت را دوباره نکرد نمازش باطل است و اگر ماموم الله اکبر و یا سبحان الله مثلاً برای تنبیه امام وقت
سهو گفت و یا بخواند از فاتحه و یا تشهد و یا هر ذکری که در قرآن هست گفته شد بلند کرد و مقصود
مجرد تنبیه امام بود نمازش باطل است بلکه باید قصد ذکر و قرائت هم بکند و امام و مبلغ چون فاتحه
اما اگر فاتح و یا مبلغ جاهل بود و اراده تبلیغ فقط کند اگرچه بداند کلام مبطل است معذور است
نماز باطل نمیشود و اگرچه قریب العهد نباشد و فتاوی نمایش در نزد بعض علماء باشد اگر جنس غیره معفو خشک
در نماز عارض شد پس بدست و یا بعضی لباس نمود و یا چوب آن نجس را انداخت نمازش
باطل است اگر فوراً لباس را انداخت فوراً نجس دور شد نمازش باطل نشود و اگر بعضی از بدن او یا عمداً
عمداً بنجسی زد فوراً نماز باطل شود اگر سر چیزی چون رسن مثلا بدست گرفت و سر دیگر به نجاستی بود
و یا خود نجس بود اگرچه بحرکت آن نجس بجنبید نمازش باطل شود و اگر لباس کسی در وقت سرما محتاج الیه بود و
بسیار مثلا نجس شد اگرچه معفو است لکن وقتیکه احتیاج بپوشیدن آن لباس نماند و بپوشید آن نمازش
باطل شود و علی هذا القیاس سایر معفوات چون گل کوچه در زمستان و اگر لباس نجس شد پس نجاست را
فراموش کرد اگر پوشید نمازش باطل است و اگر بسرش نماز کرد باطل نیست و این مسئله مختلف است و اگر
در بدن و یا لباس میته معفو عنها چون پوست قمل نمود و یا چون میته مگس و یا کسی احمل کرد که آن سنگ
استنجا کرده بود یا تخم مرغ که خون شده یا حیوان طاهر که بمنفذش نجاست بود چون کبک و کنجشک که در
بغلش باشد و یا میته طاهر چون ملخ که در شکمش پوست باشد اگرچه اینها معفو اند اما در نماز معفو نیست
و اگر کسی کلمه کفر یا فعل کفر از او صادر شد و پس از مرتدی توبه نکرد هر نمازی که در [illegible] کند باطل است

استغفار

٤٥

هذا مکتوب الاستغفار لسیدنا و مولانا السید الاجل ابو المستغفر بالقبال ... السید احمد النوری قدس سره   بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله وبعد برادران از گناهان کبیره و صغیره مغفور شوند
آمین و درین مکتوب ذکر چند احادیث فضل استغفار بیان کرده ام از جمله حدیث هر کس اکثار استغفار
کرد خدای تعالی در همه غمی فرجش میدهد و در هر تنگی رستگاری از وی کشاده میکند و من حیث لا یحتسب رزقش
میدهد اما حدیث فرموده آن وقت استغفار مقبول میشود که بعد از ندامت باشد [illegible] از گناهانی که کرده
باشد پس مصلحت چنان است که هر باری اراده شروع باستغفار کند گناهان را بیاد آورد و منفعل و تائب
و پشیمان شوند پس شروع باستغفار کنند حدیث هر کار و روزی خدای تعالی در روزی برای او خلق کرده اما در
گناه خدای تعالی دوا برای او توبه و استغفار معین فرموده معلوم شد که گناه از همه دردها با ضررتر است
و دوای آن از همه دواها سهلتر و استغفار از دعا مغفرت چون استغفار هر دو دست بلند کنند
خوبتر است حدیث یقول الله انی لاجدنی لاستحیی من عبد یرفع یدیه الی ثم یردهما صفرا الحدیث
شیخ سیوطی علیه الرحمه نقل کرده که یکی از اولیاء از یکی از صلحا و از احوالش پرسید جواب فرمود
عروج بر وجهی کردند هر گناهی استغفار از او کرده بودم نیافتم و هر گناهی از او استغفار نکرده بودم دیدم لهذا
ترجمه استغفار اتی کرده ام که بزرگان چون حضرت غوث الاعظم کرده اند حتی استغفار که حضرت خضر علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام کرده نوشته ام و در مکتوب ذکر احادیث فضل استغفار که هفتاد بار کنند بیان کرده ام
لهذا درین مکتوب هفتاد استغفار نوشته ام سبب آنست حتی در قرآن سبعین مرة فرموده سبعه و سبعین
اتم اعداد است [illegible] اگر معنای استغفار است مانند استغفار قرآنی از همه استغفارات مقدم تر است

باید هرگاه توبه کرد و مسلمان شد همه را قضا کند و بعضی از کلمات و افعال کفر مذکور شد مراجعه نمایند اگر زن شوهر
قرعه و عذر دید و باسلام عودت نمود باید تجدید النکاح کند اگر در اثنای نماز فعل کفر کرد فورا نمازش باطل
خواهد شد و اگر در یکدو نماز جمعه به سر شاه واجب بود و بعده تارک جمعه بودند آن روز جمعه پیش از زوال توبه
شدند از فعل نماز جمعه پیش از تنگ شدن وقت از اینکه خطبه و نماز جمعه را بکنند نماز ظهر کنند نمازشان باطل است
و اگر اند که محل فرض وضو از خف ظاهر شد وضویش باطل است و یا در میان نماز بود و مدة مسح سفر یا مقیم
تمام شد نماز باطل شود و عورت مرد و عبد و جاریه مابین ناف و زانو است که ناف و زانو بر عورت نیستند
مگر خروج زانو عورت بحکم احتیاط اذ ما لا یتم الواجب الا به فهو واجب و عورت زن آزاد حره همه جسد است مگر روی
غیر وجه و دست تا مفصل پس اگر اندکی از عورتش ظاهر شد و فورا سترش نمود نمازش باطل است حتی اگر
موهای سرش ظاهر شد نماز زن حره باطل است و اگر لباس رقیق بود پس اگر سیاهی رنگ پوست یا سفیدی
پوست عورت و بدن ظاهر بود نمازش باطل است و اما اگر جثه و حجم عورت یعنی ذکر و انثیین از بود
بود کراهت دارد و آن شخص را که از لام و موسی نتواهد شد علیه گناه دارد چنانچه امروز بعضی قضاة
عادت کرده اند که جامه تنگ درست میکنند و میپوشند وقت رکوع و سجود جثه هر دو ظاهر میشود حتی ازین
و اگر بعذر شرعی نمازش بدون ستر عورت روا بود و هرگاه در نماز همان مرد نظاره بعورت خود نمازش باطل نمی شود
و این مسئله مختلف است و اگر طعام در میان دندانش بجا ماند و تقصیر نداشت و بدون آمد عمدا فرو برد و یا بلغم
از سینه یا از معده بدهن آمد و یا از دماغ بپایین آمد بمخرج حاء مهمله نزد اصح و یا بمخرج خاء معجمه
نزد بعضی رسید پس او را فساخت عمدا فرو برد تا سبق نمود نمازش باطل است هم اگر تقصیر از برون آوردن
از دهن بود نداشت و بلا اختیار در گلو فرو رفت جمله عدم ضرر دارد و باینها هم روزه باطل میشود

وبعض

واگر نخوانند هم فضل تست زیرا خاصه قرآنست مغفار را بخوانند و یا نخوانند تلاوتش ثواب دارد و
غایة مغفار را بخوانند ثوابش افضل تست اما احوال ما که اهل غفلت هستیم بزبان خود استغفار بکنیم
احق است و غافل نمیباشیم لهذا بگویم خدایا همه حسنات من از عطاهای تست که در حق من کرده و خلق
و ایجاد تو ست در من همه سیئات من از قضا و قدر تست خدایا کرم کن بآنچه عطا کرده برآنکه بر من
قضا کرده اند تا همه را بآن محو کنند و خودت در قرآن وعده داده که ان الحسنات یذهبن السیئات
الهی اگر فضل تو بر من نباشد هلاک میشوم و اگر قضا و قدر تو نباشد فایز میشوم الهی من اطاعة
تو بدون علم و خلق کردن تو در من نکرده ام منت تو بر من است و مخالفة تو به قضا و قدر تو نکرده ام
حجت تو بر من است خدایا بحق وجوب حجتت و بحق انقطاع حجتم عفوم بکن الهی هر گناهی که بسبب نعمت
عافیت تو که بمن داده توانائی بران گناهان که کرده ام داشتم و آن نعمت عافیت تو بوده هر گناهی که
سبب بمغروری وسعت رزق در فاقتیکه تو بمن داده کرده ام اگرچه خوف داشتم اما
فریب خورده علم تو بوده ام و اعتماد بر کرم ذات اقدس تو نموده ام الهی عفو بفرمای الهی عفو بکن از
گناهی که موجب غضب تو از من باشد و با مراد و رگند از آنچه مرا بآن دعوت فرموده الهی عفوم بکن
از گناهی که بحیله من و بسبب من خلق از آن گناه کرده اند الهی عفوم کن از گناهی که مرا السعی که مرا
و هلاکت و ضلالت برده و ره توفیق انذکر و یار تو مرا غافل کرده الهی رقیبا عفوم کن از ان عصیانی
که بسبب غیبها از خلق کرده ام تا نزد اوها بد نام نشوم و بصحبح رسیدم بلباس صلحا خود را جلوه داده ام
و فکر بدنامی غفلتم و به حیائی در قائم تو بجا نیاورده ام الهی عفوم کن از گناهی که موجب شماتت اعدا من باشد و با من
مستوجب از هر گناهی و مبتلا بلاها نشوم و حجاب بین من و رحمت تو بسیار غلیظ کند الهی عفوم کن از هر گناهی که نور

آن

آن گناه از آنچه مرا امر بعبادت بآن کرده من غافل شده ام و یا مرا از آن گناه نهی کرده اند مخالف شده ام الهی
عفوم کن از آنچه رضای تو باشد و مرا اعلام بآن فرموده اند و نکرده ام الهی عفوم کن از گناهی که کرده ام
و بیاد من نمانده و کاتبان تو بر سرم ضبط کرده اند و تجاهر بآن کرده ام و در قرآن شریف فرموده اند لا یحب الله
الجهر بالسوء مع هذا ستر من کرده اند و بآن گناه مرا مفتضح بین الناس نگردانیده اند الهی عفوم کن
از هر گناهی که حین آنها کرده ام چنانچه دانسته ام تعجیل عقوبتم میکنند پس مهلتم داده اند و پرده حفظ از
هتک حرمت بر سر پوشانیده اند الهی عفوم کن از هر گناهی که در عباد تو پنهان کرده ام و از تو مخفی نموده
و بکتم شدن آن از نوکها مسرور شده ام و بمخفی شدن آن از تو مغموم نشده ام و بر ستر کهون و ممنون نکردم شکر
نکرده ام الهی عفوم کن از هر گناهی که بنعمت تو بسوی رفته ام الهی عفوم کن از کل گناهی که بنعمت تو بمن
داده اند رفته ام و کرده ام الهی عفوم کن از هر گناهی که بنعمت چشم کرده ام الهی عفوم کن از هر گناهی که بنعمت
گوش کرده ام الهی عفوم کن از هر گناهی که بچشم و چنگ کرده الهی عفوم کن از انواع هر گناهی بسیار و به جب
که بزبان کرده ام و عفوم کن از غیبت و بهتان و دروغ و غیبت و دشنام و سوگند بدروغ که آنها برکت
رزق که بمن عطا کرده اند رفع نموده اند و یا فوت شده اند پس مثل آنچه فوت شده طلب کرده ام و داده اند
و نظر بعصیان من با آنها نکرده اند پس آن رزق که بمن عطا کرده اند توانائی عصیان دیگر داشته ام کرده ام
و طلب زیادی رزق کرده ام و محروم نکرده اند و افتضاح بین الناس ننموده اند و از بی حیائی که پیش گرفته ام
و بر عصیان تو مصر بوده ام و مقر هستم خدایا رحیما علیما عظیما اندر یه کرمها بمن کرده اند و میکنند و به اندر
عصیان تو کرده ام و میکنم یا اکرم الاکرمین بعظم عفوت مرا از همه گناهان عفو کن و مرا بتوبه توفیق ده
و عطا بفرما یا عظیم الرجا الهی مرا عفو کن از گناهی که صغیرش موجب عذاب است و کبیره اش باعث عقاب

و تعجیل گرفتاریست الهی عفوم کن از گناهان که غیر تو ندانسته اند و راه نجاتم نیست غیر از عفو تو
الهی عفوم از آن گناهی کن که محو حسنات می کنند الهی عفو کن از گناهی که ترا از من غضبناک کند الهی
عفوم کن از هر گناهی که دل را مرده کند و شومش غم را زیاد میکند و شیطان را خشنود کند الهی عفوم کن از
گناهان که روی را سیاه می کنند روزی که مطیعان از رو سفید و عاصیان روی سیاه می گردانند الهی
عفوم کن از گناهان که بکفر می انجامد و فقر را آورند و انسان را از خیر منع میکنند الهی عفوم کن از هر گناهی
که قطع امل میکند و شین عمل باشد الهی عفوم کن از هر گناهی که بشومش مبغوض عباد تو شوم و اولیاء تو
از من متنفر اند و متنفر میشوند عفوم کن از هر گناهی که قطع عمر کند الهی مرا عفو کن از هر گناهی که در روز
نکرده مبادا عباد تو بدانند و در تاریکی شب کرده ام کانه مبارزه تو کرده ام و جرئت نموده ام و میدانم
که سر نزد تو آشکار است و ایمان دارم با اینکه مانعی نیست که بتواند منع تو از من کند مانعی نیست که نفع بمن
و بهی غیر از تو از رو نگاه که مرا بمعرض هلاکت رسانیده پشیمانم گذشت از این عبد عاصی ضعیف بفرما الهی
خدای علیم مرا عفو کن از هر گناهی که بصورت نسیان ذکر تو و غفلت از عقاب تو باشد و مرا بمقام امن رسانیده
و مرا از خیر و از عطای تو مایوس گردانیده پشیمانم عفوت میخواهم الهی عفو کن مرا از هر گناهی که توبه
از آن کرده ام و پس بجای آن نموده ام و او را پوشانیده اند با هجوم هتک و اهانه حرمت امر و نهی تو کرده ام
حیلها چنانچه مهلتم داده از این بنده عاصی خود درگذر و تجاوز و گذشت کن الهی قادری بر عقوبتم بر هر
گناهی که نهی کرده اند پس مخالفت آن قادر و قاهر کرده ام و تو برایم نصیحت کرده اند و نفسم آسودگی آن
داده و جرئت عظیم و بعظمت خود عفو میخواهم الهی از هر گناهی که حرف رحمت از من کند و بلایت
بر من نازل کند و مرا از لطف و مرحمت دور نماید مرا عفو کن الهی عفوم کن بر معصیتی که تو آثار گردنش

سبب

۴۷

سبب نعمت تو دو رشته ام و ارتقا بش کرده ام و از بدل تشکر نعمت با آن معصیت کفران کرده ام
و الحال خوف دارم و پشیمان شده ام رجا دارم که عفو کنی الهی عفوم کن از هر گناهی که موجب عقوبت
و بان نفس خود شیطان را راضی کرده ام و ترا از خود ساخط کرده ام الهی بدلم عالمند که هر بار که مخالفت
امر و نهی تو کرده ام بدل استکراه عمل خود داشته ام لا اشتهای نفس در رفیقان سوء و ابلیس غلبه بر من کرده اند
و عصیان نموده ام و میدانند راست میگویم عفو نما الهی اگرچه رفیق فاسقان بوده ام لا محب صلحا بوده ام
اگر عفوم نکنند صلحا محزون میشوند و شیطان و فاسقان مسرور میشوند الهی شیطان دشمن امر و نهی و دشمن
این عبد تست بعفو من او را بگریه آر بعذابم او را مسرور مفرما الهی این عبدی است که عصیان کرده ام و جرئت
نموده ام سبب حسن ظن بتو بوده که از عذاب من غنی اند و عذابم عبید هند و غافل بوده ام از بیباکی
تو و سبب بوسعت رحمت اقدام و جرئت بدان کرده ام و دانسته ام که انتقام نمیکنند چنانچه بارها
ستر عیوبم کرده اند بحق اقتدارت بر عفو بتمم و بحرمت حسن ظنم مرا عفو کن الهی عفوم کن از هر گناهی
که مستوجب دعایم شوم و محروم استجابت کرده ام و نا امید شوم الهی عفوم کن از آن گناهی که عاقبتش حسرت
و نتیجه اش ندامت روز قیامت و حبس نقم باشد الهی عفوم کن از هر معصیتی که از ارتکابم دانسته ام و نزد
تو بسیار بوده و کوچک دانسته و نزد تو بزرگ بوده و جهل و بجا فهم مرا از آن و در ورطه هلاکت انداخته بعظمت
و استغناء خود است مرا اهلاک مفرما الهی بحرمت هر کسی که حرمت دارد و بوسیله تمام آورم هر گناهی که سبب
ارتکاب بر آن شده ام و شریک دو دیم و یا بجز یا یکی از عباد تو کرده ام و گناهی بعد اصرار بر آن کرده ام
و بنا فهمی در آن مانده ام مرا عفو کن الهی عفوم کن از آن گناهی که بسبب عجب ریا و سمعه و یا حقد
و یا شحنا و یا خیلا و یا حسد و یا حمیت جاهلیت و یا شح و یا ظلم و یا حیله و یا کذب و یا نمیم کرده ام و یا از انواع

گناه بر من بنویسند زیرا خورت مقدر کرده اند الهی عفوم کن از کل ذنبی که مرا محروم شود ب بخشش الهی
مرا عفو کن از کل گناهی که مرا دور از رحمت کند الهی مرا عفو کن از کل گناهی که نعمت بر من تلخ کرده
الهی بحیائی نموده ام بنقض توبه برای عورت کرده ام الهی عفو کن از کل گناهی که در عبادت که برای رضای
تو کرده ام و بر یاوران شریک برای تو پیدا کرده ام الهی عفوم کن از هر گناهی برادر رفاه عاجی بحرمت
گردانیده الهی بحق اسماء حسنای تو عفو است و ازینکه تو دانسته ایم که حب عفو دارند مرا عفو کن
الهی ای رب کل شی بقادریت خورت بر کل شی از هر شی که خلاف رضای تو بوده که کرده ام ازین بنده
ضعیف خورت گذشت کن الهی همه گناهانم عفو کن چه صغیره و چه کبیره اول و آخر آشکارا و مخفی
عفو کن مرا از گناهان که نعمت ترا از دستم بدر می برد الهی عفو کن مرا از گناهان که عاقبت بنانه امتست
الهی عفو کن مرا از گناهان که حبس رزق مرا کنند الهی عفو کن مرا از گناهان که دشمنان خوش دل کنند
الهی مرا عفو کن از گناهان که نوبت دولت بدشمنان میدهند الهی مرا عفو کن از گناهان که پردها و حجاب
بین من و نور رحمت تو قوی و زیاد میکنند ای عزیزان اتمام و ختم این استغفار ها باستغفار عربی شیخ
شاذلی علیه الرحمه کردم بحضور دل و استحضار معنی بخوانید و خود را باین قدر مده گم که در استغفار باشند
از زمره اهل غفلت بیرون کنید زیرا استغفار عجیب است اللهم انی اتوسل بک الیک اللهم
انی اقسم بک علیک اللهم کما کنت دلیلی علیک فکن شفیعی الیک اللهم
یا من بیده خزائن رحمتک واجابتک لا تغلق ابواب رحمتک علی عبدک
ما لی من ارجوه سواک فلا ترد نی خائبا من رحمتک واجابتک ولا من
فضلک وکرمک اللهم ان حسناتی من عطائک وسیئاتی من قضائک
اللهم

مرا عفو کن از گناهانی که ... الهی مرا عفو کن از گناهانی که ... نازل میکنند صح

٤٨

اللهم بما اعطیت علی ما قضیت حتی تمحو ذلک بذلک لا لمن اطاعک له
الشکر ولا لمن عصاک فیما عصاک له العذر لانک قلت وقولک الحق
لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون اللهم لولا عطائک لکنت من الهالکین
ولولا قضائک لکنت من الفائزین وانت اجل واعظم واکرم من ان تطاع
الا باذنک ورضائک وان تعصی الا بحکمتک وقضائک الهی ما اطعتک حتی
رضیت وما عصیتک حتی قضیت اطعتک بارادتک وخلقک فی و
المنة لک علی وعصیتک بتقدیرک والحجة لک علی فبوجوب حجتک علی
وانقطاع حجتی وبفقری الیک وغناک عنی الا ما کفیتنی اللهم انی لم ات
الذنوب جرئة منی علیک ولا استخفافا بحقک ولکن جری بذلک قلمک
ونفذ به حکمک واحاط به علمک ولا حول ولا قوة الا بک والعذر الیک
وانت ارحم الراحمین اللهم ان سمعی وبصری وقلبی وعقلی بیدک لم تملکنی
من ذلک شیئا فاذا قضیت بشیء فکن انت ولیی واهدنی الی اقوم
السبیل یا خیر من یسئل ویا اکرم من اعطی ارحم عبدا لا یملک دنیا
ولا اخرة انک علی کل شیء قدیر وجهة تبرک خاتمه بسید الاستغفار حدیث نمودم اللهم
انت ربی لا اله الا انت خلقتنی وانا عبدک وانا علی عهدک ووعدک
ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء لک بنعمتک علی وابوء بذنبی
فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت والسلام علی من طلب السلامة والنجات

مِنَ الذُّنُوبِ بِهٰذَا الْمَكْتُوبِ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ اَجْمَعِينَ آمين

حرره المذنب لعبد الاثیم عبده عبد الکریم
اللهم اغفر له ولمصنفه ولقاریه
واعط الکاتب استغفارا صحیحا
یکون وسیلة للنجاة
وماحیا للسیئاته
بحرمة سیدنا
المصطفی
صلی الله علیه وسلم

مکتوب اکرم کلام قدوة العارفین وزبدة المحققین حضرت مولانا کاکا احمد قدس سره

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله و بعد برادر عزیز بدانند
خیر فکرهای که در مکتوب تفکر نوشته شده البته کرده اند از فکر جلال خدا که بمفاد آیه اذا ذکر الله
وجلت قلوبهم البته خوف بدل شما آمده خصوصا فکر در مخالفه و معاقبه خوب کنند شما سوم
خوف بدل پیدا شد البته هیبت زیاده تر شما را گرفته و میگیرد زیرا هنوز در مقام تفکر بیرون نشده اند
و باین غلبه خوف نزدیکست که بمقام یاس رسند عاذنا الله تعالی لابد و لیکن از شروع باستغفار اذکار
نا هنجار خوف بمفاد آیه الا بذکر الله تطمئن القلوب بشغل ذکر از مقام هیبت و بتذکر وسعت
رحمت بمقام رجای رحمت در می آیند و در آمده اند لازم آمد که شما سو بر تفصیل ذکر مطلع شوند با نیکه
من مکتوب ذکر سوال نکنم پس بدانکه ای ارادت کننده خیر و صدق بمفاد حدیث تفکر ساعة خیر
من عبادة ستین سنة تفکر در آثار قدرت الله و در نعم ظاهره و باطنه نامتناهی از اعظم عبادات است
و حال اینکه تا بذکر کثیر اطمینان دل حاصل نکنند فکر قوت نمیگیرد و حقیقت در آن صورت نمی بندد
و چنانچه

ذکر

٤٩

چنانچه مولانای رومی علیه الرحمه فرموده ای برادر تو همان اندیشه ٭ ما بقی تو استخوان و ریشه ٭ ای برادر تو تا تو فکر کنی
فکر را گر تو نداری ذکر کنی ٭ ذکر آرد فکر را در اهتزاز ٭ ذکر را خورشید این افسرده ساز ٭ مکتوب فکر نشانه دوم
پس شتمه اولا از فضل ذکر بنویسیم پس فضل بعضی اذکار معینه حدیث است که هر فرض که خدا بر عباد
خود فرض کرده حدی دارد و معین فرموده و عذر را بر ترکش معلوم نموده غیر از ذکر نباشد که در آن حدی را
معین نکرده و عذری بر ترکش معلوم نه شده است غیر از قضا حاجت نباشد عباد خود را در همه حال امر بذکر
و اکثار آن کرده است در همه حال پس این امر اکثار دلالت بر مزید فضل ذکر میکند که افضل احوال ذکر و اقبح
آن غفلت از خداست چنانچه صاحب گلشن راز علیه الرحمه فرموده است ٭ هر آنکس غافل از حق یکزمان است
در آن دم کافر است اما نهانست ٭ اگر آن غافلی پیوسته باشد ٭ در اسلام بروی بسته باشد ٭ و مهم اینکه در کلام
حضرت پروردگار در ذم منافقون از نفاق ایشان بتقلیل ذکر بیان فرموده متفق این معنی است قال تعالی
فی ذمهم لا یذکرون الله الا قلیلا پس برادران برابر اینند در رفع تقلیل ذکر نفاق باشد پس او ملازمت
بر اکثار ذکر و هیل امر باکثار کلام حضرت پروردگار است کما قال الله تعالی الذین یذکرون الله
قیاما و قعودا و علی جنوبهم و اضافه عبودیت منحصر بر سه قسمت قسمی تصدیق بقلب است این
آیه لفظ و لهم یتفکرون اشاره باین قسمت قسم دوم اقرار بزبانست آیه یذکرون اشاره باین
قسمت قسم سیوم عمل بارکانست بجوارح الذین یذکرون الله قیاما و قعودا الآیه اشاره باوست
و منطوق آیه دال بمطلوبیت و اکثار ذکر بر جمیع احوالست و این سه احوال صادق می آیند در شان جمیع
حالات زیرا انسان از این سه حالت که قیام و قعود و جنوبست بدر نیست این سه حالت چه در سفر و چه در حضر
و چه در صحت و چه در مرض و چه در غنا و چه در فقر و هکذا موجودند پس معلوم شد که مطلوب از عبد اکثار

و دوام ذکر است شیخ سیوطی علیه الرحمه در تفسیر خود این حدیث سوره یه کهف که لا یکون العبد من
الذاکرین الله کثیرا حتی یذکر الله قائما و قاعدا و مضطجعا و اشاره حدیث باینست تا که
عادت باین خصلت شریفه نگیرد ذکر این حدیث باو صادق نمی آید و نه اینکه چند نوبه مکررا
بعمل ذکر مشغول نگردد بنوعی که جهته وی ملکه نگردیده باشد در زمره ذاکرین الله کثیرا محسوب نیست و هم
مرویست که در بهشت درجه عبدی از عباد از درجه شهید خود بالاتر میگردد شهید میگوید این مرد
عبد من بوده باین معنی که چرا از من معقول تر باشد خداوند عالم عزه و جل میفرماید در دار دنیا چونکه ذکر مرا
از شما زیاده تر کرده بعلت آن در عقبی درجه وی از تو بلند تر است پس عبودیه مطلوب از عبد منحصر در این
سه چیز است اول استغراق عبد با کثار ذکر بزبان و یا بزبان دل و ثانیا استغراق جوارح بشکر و ثالثا استغراق
دل بفکر در آثار قدرت پس وقتی که عبد را این سه حالت میسر شد سعادت ابدیه می یابد و هم حدیث است
که ذکر نعمتی است از طرف خداوند عالم و شکر برین نعمت واجبست و هم حدیث دیگر که هست ذکر خدا
شفای دلهاست از امراض باطنه حدیث دیگر احب ترین اعمال نزد خدا تعالی اینست که تا وقت مرگ
زبان بذکر خدا تر و رطب باشد از جمله بلاغت حدیث است که لفظ رطب فرموده یعنی ذکر خدا سبب حیات
زبان و دل است چنانچه آب سبب حیات نباتات و اشجار است حدیث ذکر خدا کنید تا منافقان میگویند
اینها ریا کنندگانند و در روایت دیگر ذکر کنید تا که منافقان بگویند اینها مجنونند البته ای عزیز اشاره بذکر
جهر است زیرا از خلق عاجز میشوند بعلت اکثار و جهر میگویند اینها مجنون گشته اند یا مرائی می باشند
و هر دو روایت دلیلند بر مشروعیت ذکر جهر چنانکه طعن زنان میگویند که مشروع نیست و مشایخ متاخرین
نقشبندیه علیهم الرحمه تارک ذکر جهر نه منکر و ترک جهر بمریدان کرده اند باینکه تا ایمن از ریا گردند جمعه آن
ذکر

ذکر قلبی را برای او ذکر معین نموده اند تا که از شوب ریا محفوظ مانند حدیث دیگر ذکر خدا کنید بتحقیق
ذکر خدا عون است در حصول مطلوب حدیث دیگر افضل عباد از جهته درجه نزد خدا تعالی روز محشر آن عابدانند
که در جمع طاعتها که دارند با عابدان دیگر فی ذکرشان از او دیگر زیاده تر است حدیث قدسی من با عبد خود میباشم
تا مادام یاد من بنام من کند و لبش بیاد من متحرک گردد یعنی رحمت من با اوست و در ستایش من با او است
و این حدیث هم دلیل مشروعیت ذکر است حدیث دیگر کل ساعتی که بی ذکر است حسرت و غایه بنی آدم موقت
که باید چنان ملازم ذکر خدا شوید که از برکت آن غایه سبح باشد بیمانند برغبت شوق ایشان بکنند در آخرت حدیث دیگر
اقرب احوال که خدا تعالی از عبد نزدیک تر باشد یعنی رحمتش نزدیکتر باشد در نیمه آخر شب است اگر استطاعت
دارند از ذاکرین باشند که ذکر خدا تعالی در آن وقت می کنند اگر چنانچه ممکن نشد مثل او همی باشند حدیث دیگر آنان که
بسیار ذکر خدا میکنند و مداومت بذکر دارند ذکر از زنها که ایشان بر بیمار بعضی بار گناهان و وقتی بقیامت
می آیند سبکبار می آیند حدیث دیگر علامت حب خدا ذکر خداست و علامت بغض خدا بغض ذکر خداست
حدیث دیگر بتحقیق کل شیء صیقلی مخصوص بخود دارد و صیقل دلها ذکر خداست و هیچ چیز نجات دهنده تر
از غضب خدا نیست بجز ذکر خدا عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنهما اگر چه باشد شمشیر بزنند در جهاد تا که شمشیرش دو نیمه شود
حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود اگر چه بشمشیر بزنند تا دو نیمه شود حدیث دیگر اگر کسی در جیب او دراهم باشد تقسیم
کند و یکی ذکر خدا کند مع هذا آن ذاکر افضل تر میباشد شارح حدیث میگوید که این ذکر که از جهاد افضلتر است
ذکر کسی است که بذاکر حساب شد یعنی اهل دوام ذکر یا حضور باشد نه چون ما ها حدیث دیگر غفلت در سه
چیز است یعنی غفلت که ضرر باشد غفلت از ذکر خدا و غفلت در حین اقامه نماز صبح تا طلوع شمس و غفلت مردم
در قرض کردن و فتحی دین او را غلبه میکند حدیث قدسیست ابن آدم یاد من بذکر من کنید پس از فجر و بعد العصر مقدار

مابین این دو وقت گاه توجه باشم حدیث دیگر والله چون بنشینم با قومی و ذکر خدا کنیم بعد از نماز صبح تا طلوع
شمس احب است نزد من از همه دنیا و ما فیها والله اگر ذکر خدا کنیم با قومی بعد از نماز عصر تا غروب شمس
احب تر است از دنیا و ما فیها ای عزیز تفاوت ندارد چه بذکر جهر چون قادریها و یا عقد مجلس کنند و چه جمع
ذکر قلبی کنند چون نقشبندیها زیرا جمعیت تاثیر دارد خصوصا درین دو وقت اما این حدیث بذکر
قلبی جمع اقرب تر است ای عزیز من خصوصا نماز صبح بجماعة گذارده و یاد خدا بکنند و حرف دنیا نکنند و تا آفتاب
برون می آید مشغول گردد و بعد از آن دو رکعت نماز به نیت اشراق بکنند زیرا ثواب حج تام تام تام است و حق تعالی در حدیث
جهة تاکید وارد است که صبح تقسیم ارزاق میشود و بعد از عصر خلعت باطنی لهذا نقشبندیه مجلس ختم
توجه میکنند و عقد مجلس حضوریه قادریه بعد از عصر ثابت انفع تر است و نیز از ادراک انفع است که
این دو مجلس هر دو طریقه در مسجد باشد زیرا ابن حجر رحمه الله در شرح عباب فرموده که سنت عقد مجلس ذکر
و حلقه علم در مسجد باشد و هم سنت است ملازمه جلوس مسجد زیرا حدیث است المساجد بیوت المتقین فمن
یکن المسجد بیته یضمن الله تعالی له الروح والرحمة والجواز علی الصراط الی الجنة حدیث دیگر
کسی در صبح در مصلای خود بنشیند ذکر خدا کند تا طلوع شمس ابلغ تر است در طلب رزق از ضرب فی الآفاق
یعنی کسی این عمل عادت کرد برکت در رزقش از تجارت بسفر با آفاق زنده تر میشود اگر تاجر باشد این عمل
عادت کند بهر طرف برکات می بینند حدیث دیگر نمی نشینند قومی در مجلسی که ذکر خدا نکنند و صلوات
نبی خود شان نفرستند الا در قیامت برای ایشان حسرت و ندامت باشد اگر خدا خواست عذاب میدهد اگر خواست
ایشان را عفو میکند ای عزیزان نگویند ترک ذکر خلاف اولیست نه حرام پس چرا عذاب ترک اولی وارد است
جواب چنین است در حدیث شنیدن نام حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم صلوات بر او واجب میگردد والبته مسلمانی

نام

نام حضرت ذکر میکنند و اهل مجلس صلوات نداده اند لهذا در مشیت الله باشند و با اینکه تقصیر داشته اند
یاد خدا نکرده اند حق است بگویند آن اهل مجلس مستحق عفو از سر گناهان نمیشوند و نیز در مشیت الله
میباشند و نقص بر عذاب شان نمیشود حدیث دیگر نیست قومی بنشینند ذکر خدا کنند برخیزند تا باو شما
گفته میشود برخیزند بتحقیق خدا گناهان شما را عفو کرده و تبدیل سیئات شما را بحسنات فرموده والا ملائکه
احاطه بآن مجلس میکنند و رحمت او شما را می پوشاند و بر او شما سکینه نازل میشود و خدا تعالی ذکر او شما نزد
آنان که در خدمت او بند از ملائکه میکنند حدیث دیگر نیست بقعه یا پارچه زمینی که ذکر خدا در او کرده شود
الا مستبشر میشود آن بقعه تا منتهای هر هفت طبق ارض والا فخر بر حوالی خود از بقعه های ارض میکند حدیث دیگر
هر کس ذکر خدا بسیار کند بتحقیق بریست از نفاق بتحقیق خدا او را دوست دارد حدیث دیگر کسی
ذکر خدا کرد و هر دو چشمش از خوف خدا اشک ریخت تا اشک بزمین رسید روز قیامت او را عذاب نمیدهند
یعنی مگر پس از آن گناه دیگر کند که مستوجب عذاب شود حدیث دیگر اینکه مرد ذاکر در میان غافلان چون مرد
غازیست که محاربه کند از بیگانگان فراریان حدیث دیگر اعظم الناس اجرا الذاکرون الله یخنده داخل بهشت میشوند
حدیث دیگر کسانیکه زبان او با یاد حق بذکر خدا تر است که وقتی یکی از ایشان داخل بهشت میشود با خنده و فرحت
و معلوم است که هر کس داخل بهشت شود صاحب فرح و خنده است پس مزید افضلیت چیست جواب یعنی
پیش از دخول بسبب اکثار ذکر معذب غمگین نباشند و همیشه با فرح هستند تا که با آن فرح و شادی داخل بهشت
میگردند تا آخر حدیث دیگر والله اعلم ذکر در صبح و مساء از ختم کردن شمشیر در سبیل الله افضل تر است حدیث دیگر
سخن بسیار بغیر از ذکر خدا نکنید بتحقیق کثرت کلام بغیر از ذکر خدا قساوت دل است بتحقیق از
همه کس دور تر از خدا قلب قاسی است یعنی دور از رحمت خدا قساوت دل است حدیث قدسی خدا تعالی

میفرماید بیرون آرند از نار جهنم هر کسی مثقال ذره ایمان دارد و روزی ذکر من کرده باشد و یا در مقامی
و جای از من خوف کرده یعنی روز قیامت که در آخر دسته دسته عاصیان از دوزخ بیرون می آورند از آن دسته
آخرین همان کسانند که بعمر خود یکبار ذکر مقبول کرده و یا خوف خدای داشته باشند یعنی اگر بقدر مثقال ذره
ایمان داشته باشد برکت آن خوف و یا یکدفعه ذکر که کرده و مقبول گردیده است وی را از دوزخ بیرون
می آورند حدیث دیگر هیچ عملی نجات دهنده تر نیست از ذکر خدا صحابه گفتند یا رسول الله حتی جهاد فرمود
بلی مگر اینقدر سیف بزنند تا که دو نیمه میشود باری دیگر بزنند تا که دو نیمه میشود الا غیر سه بار گفت تا دو نیمه
میشود پس منافی سابق نیست که گفت دو بار نیمه میشود حدیث دیگر مفهوم شی نیست که صحابه سوال کردند
از جمله کسانیکه مجاهد اند کدام مرد اعظم است از جهته اجر فرمود آن کسی که ذکرش از رفقایش زیاده تر
باشد از جمله صایمان همان جواب داد و از جمله اهل صلوة همان جواب داد و از جمله حاجیان همان
جواب داد و از جمله حسنان همان جواب داد که انکسی ذاکر تر است حدیث دیگر مفهوم شی نیست که کسی عاجز باشد
از شب بیداری و بخیل باشد از صدقه و خوفناک باشد از جهاد اکثار ذکر خدا کند یعنی اکثار جبر ما نقص میکند
یعنی آن قدر ذکر عظیم الاجر است حدیث دیگر ان الذین یذکرون الله من جلال الله بتسبیحه و تحمیده
و تکبیره و تهلیله یتعاطفن حول العرش لهن دوی کدوی النحل و یذکرون بصاحبهن
افلا یحب احدکم ان لا یزال له عند الرحمن شیء یذکر به معنا آخر حدیث نیست آیا یکی از شما خواهش
ندارد که در مقام کریم و در عالم ملکوت شیء داشته باشد باعث ذکر کردن نام او گردد بخیر نزد خدا و ضرب
المثل گردیده است یکی صاحب طالع باشد میگویند در دیوان پادشاه چیزی بیلی ره دارد و مثلا لنگه گفت در
دیوانست یعنی این هم نفع است چهار چیزی بزرگ است حدیث دیگر موسی گفت یارب خواهش دارم

بدانم

٥٧

بدانم از عباد خود کدام مرد حب او دارند تا من او را حب باشم فرمود هر وقت دیدند که عبد مؤمن ذکر
من بسیار کنند من او را اذن داده ام در ذکر کردن خود و من او دوست دارم و هر وقت بیند عبد من ذکر
من نمیکنند و از ذکر من اعراض دارد بدانند که من او را از ذکر خود محجوب کرده و من با وی بغض دارم
پس ای عزیزم شکر بر آنانکه موفقند بذکر و سایر عبادات لازمست و البته آن عبد بسبب عصیانش خدا از ذکر
خویش او را محجوب گردانیده است حدیث هر کس خواهش دارد منزله خویش بداند نزد خداوند عالم
نگاه کند منزله محبت خویش نسبت با اوامر و نواهی حق تا چه مرتبه است یعنی تحقیق معامله خدا با عبد
همچنان است حدیث بتحقیق مر خدای عز و جل را ملایکه سیاره اند و طالب حلقه ذکر میباشند هر وقت
مرور کردند بحلقه ذکر بعضی از آنها ببعضی دیگر میگویند نزد این حلقه ها بنشینیم وقتی آن قوم دعا کنند امین
بر دعای او ها میکنند وقتی صلوات بدهند بر نبی خود شان با او ها صلوات میدهند تا آن قوم فارغ میشوند
وقتی که فارغ شدند ملایکه بیکدیگر میگویند طوبی لهم یعنی خوش بحال اینها بر میگردند بخانه خود شان
الا که خداوند از نها خوشنود و راضی گردیده بر میگردند حدیث قدسی است بتحقیق دوستان از عباد من و احبای من
از خلق من آنانند که ذکر شان ذکر من است بواسطه ذکر او ها ذکر من میشود یعنی خلق به رتبی او ها میکنند
درین حدیث اشاره است بذکر جهرات حدیث دیگر اذکروا الله عند کل شجرة و حجرة یعنی اکثار ذکر کنید حدیث
قدسی است یا ابن آدم هر وقت نام مرا بر زبان آری شکر من کنید و وقتی یاد من نکنید یعنی بفکر خود نیارید کفران
نعمت من میکنید حدیث دیگر شیطان گفت یا رب هیچ احدی نیست از خلق الا رزق و معیشت او را درست
کرده اند رزق من چیست فرمود طعامی که نام من بر سرش برده نشود حدیث صحیح است روز قیامت خدای عز و جل
میفرماید پس میدانند کدام گروه اهل کرم اند صحابه گفتند یا رسول الله اهل کرم که اند فرمود کیستند اهل مجالس

ذکر در مساجد شد عن سلمان رضی الله عنه انه کان فی عصابة یذکرون الله تعالی فمر بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقال ما کنتم تقولون وانی رایت الرحمة تنزل علیکم فاحببت ان شارککم فیها وعن ابی ذر
رضی الله عنه فقال ان عمر یاخذ بید الرجل والرجلین من اصحابه فیقول قم بنا نزداد ایمانا
وقولوا لا اله الا الله فیقومون فیذکرون الله عز وجل ای بر حیر باین حدیث معلوم شد که حلقه
ذکر بقیام مشروعست انکه تعصبی شده طعن میدهند اهل انصاف نیستند حدیث من صلی منکم
فلیجهر بقرائته مخفیه مفهوم تمامی این حدیث اینست ملائکه وجن مسلمان استماع قرائت او میکنند
وبسبب جهر بقرائتش فساق جن ومرده شیاطین از خانه‌اش وخانه‌های اطراف او دور میشوند حدیث دیگر
شب معراج مردی را دیدم فرو رفته بود در نور عرش گفتم که این ملکست گفتند نه گفتم پس کیست گفتند
کسیست که در دنیا زبانش رطب بود بذکر خدا ودل او تعلق بمساجد داشته وهرگز دشنام بوالدین نداده
حدیث دیگر چهار خصلت هستند هر کس این چهار خصلت باو عطا شده باشد بتحقیق خیر دنیا و آخرت
باو عطا شده دل شاکر وزبان ذاکر و بدن بر بلا صابر و زوجه صالحه حدیث دیگر نیست اهل بهشت را حسرت
بگذشتن الا بر ساعتی در دنیا که آن ساعت براو گذشته و در آن ساعت مشغول ذکر خدا نشده و صلوات
بر نبی خود نداده حدیث دیگر صحابه گفتند یا رسول الله غنیمت مجالس ذکر چیست گفت جنت است و سبب نزول آیت
واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی الآیة ذکر شده که صحابه فقرا بوده آنحضرت
با ایشان در مجالس بود منافقان مدینه چون ابی ابن خلف اغنیا بودند آمدند گفتند این فقرا را از خود دور
سازند و مارا نزدیک سازند و ما اشراف عرب هستیم تا احکام شرع را از تو بیاموزیم و بمردم برسانیم این آیه نازل شد یعنی
باز دارند خود را و شکیبائی کن با آنان که پرستند خدا را خود در بامداد و شبانگاه یعنی دو طرف نهار صبح و عصر

پس

پس از نزول آیه و قرآن صحابه ذکر میکردند از او یکی این حدیث روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
آمد ما ذکر میکردیم فرمود بدانید شما جماعتی اند که خدای تعالی امر کرده صبر بنفس خود بهم باشما
و آیه را خواند گفت بدانید که هر وقت جماعتی از شما برای ادای ذکر بنشینند جماعتی از ملایکه نیز
بمتابعت شما ذکر خدا می کنند اگر جهت حمد خدا بنشینند و بعضی بیاورند ایشان هم بحمد مشغول خواهند شد
اگر تکبیر شما همچنان وقتی که بجای کریم خود شما رجوع کنند اگر چه خدا از ایشان عالم ترست باحوال ایشان اما
پرسد کجا بودند میگویند یارب نزد عباد تو بودیم ایشان تسبیح تو میکردند ما هم تسبیح تو کردیم حمد تو کردند
ما هم حمد تو کردیم تکبیر تو کردند ما هم تکبیر تو کردیم خدا میفرماید یا ملائکه شما را شاهد گردانیدم که ایشان
عفو باشند ملایکه میگویند فلانی میان ایشان نبود خدا میفرماید ایشان قوم هستند که در مجلس ایشان شاید اهل شقاوت
باشند امر دیگر اکثار صدقات و اکثار دعا دعا ... دارند زیرا که عبدی طریقی دارد جهت صعود
اعمالش بسوی آسمان از آن طریق و باب نزول رزق و بلاها میشود و صعود روحش بآن طریق میشود
هرگاه آن عبد مداوم بر طاعت خصوصا اذکار و صدقات شد و آن راه را معمور و پر دعا ملوث ساخت
برای نزول بلاها راه نماند زیرا حدیث که لا یزال الدعاء والبلاء یقتتلان الی یوم القیمة یعنی بلا
و دعا با یکدیگر متقاتل و متصارم و متقابل اند و دعا و اذکار و صدقات حجاب میشوند پس معلوم
اگر بسیار باشند بر او غالب میشوند والله غالب علی امره اگر نه بار اینها و بار آنها غالب باشند حدیث
من لم یسئل الله یغضب علیه حدیث دیگر ان الدعاء عبادة وفی روایة هو مخ العبادة و معلوم
دعا نیز بانست و نیز بانی از آنها خدا طلب مقاصد میکنند بنحوی که قطع امل از ما سوا او باید پس معلوم شد که مخ
عبادتست اما این ذکر با تضرع که باشند بوسیله مقصود میسازند با ذکر دیگر تفاوت دارد و از زمین طلب

پس طلب بین نحو عبادتست خدا ای مرید خیر بنده از فضل مطلق ذکر عرض کنم لا انتم معهم فضل
بعضی ذکر معین از انواع ذکر بیان کنیم حدیث است لا تقوم الساعة علی وجه الارض من یقول
الله الله حکما گفته اند که مراد حدیث نیست تا بقای قطب که مدار عالم باشد در دنیا میماند و مراد
حدیث بمن یقول الله الله قطب است زیرا ذکر قطب الله الله است برادران باین حدیث و بهمه احادیث
مذکوره که مطلق اند در مشروعیت ذکر خداوند عالم بهر نحوی باشد مستحسن است و خصوصا ذکر خدا بلفظ
الله منفرداً بآیه قل الله ثم ذرهم و بآیه قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن و الدعاء فی اللغة الطلب
یعنی طلب کنید از الله باسم الله معلوم کر بعضی متعصبین قادریه و نقشبندیه گفته اند افراد ذکر
قلبی الله بدون تقدیم نفی زیادتست و صنعی خلاف اولیست نصی شرعی نیامده که با فراد ذکر خدا و نیز هم
گفته اند ذکر شی نا بزیاده بدون تقدیم نفی و یا تبعه صنعی ثانی است طعنی ناحق و عین تعصب
برادران هم معنای مجرد لفظ الله که از الوهیت ماخوذ است ثنای عظیم است زیرا معنی الوهیت
استغنا از کل ماسوی است و افتقار کل ماسوی باوست و این دو معنی مشتمل و بلکه دال بر جمیع صفات
سلبیه و ثبوتیه حق تعالی است و جمیع او را در مکتوب عقاید بیان کرده ام و ذکر بجارحه قلب اعون است
بر یاد خدا تعالی و دفع خیالات قلب و اعون بر حضور دل و بر دفع ریا و نیز هم مرویست خیر الذکر الخفی و این
حدیث هم مطلق است نه چون طعن زنان گفته اند معنای ذکر زبانی است که نفس خود بشنود و بلکه ذکر
قلبی هم ذکر خفی است اعون است بر نفی غفلت از قلب اعون است و متعصبین قادریه که گفته اند ذکر قلبی
ثواب ندارد بدلیل قول نووی علیه الرحمة که گفته ذکر قلبی ثواب ندارد و مراد نووی را نفهمیده اند زیرا نووی
علیه الرحمة فرموده مراد ش آنست ثواب تعبد بلفظ ذکر ندارد نه ذکر قلبی ثواب ندارد و بلکه ثواب ذکر را دارد

و هم

و هم نصیب تشریف ذکر دارد و همه طرایق حقه چون مذاهب اربعه بر تبعیت مقلد و متعلق خود را امر بو
پس طعنه عبث است اول اسلام کلمه طیبه لا اله الا الله است حتی نزد بعضی که بی غلط بگوید اسلام او مقبول
حدیث ... ذکر لا اله الا الله ...
نمیشود حدیث است افضل الذکر لا اله الا الله که پیش از این که بین شاه و بین الله کلمه حایل نشود یعنی مانع از
اقتدار گفتنش موجود کرده در هیچ عبدی نیست وقت مرگ اورا بگوید الا میشود این کلمه نور در صحیفه
اعمالش و بتحقیق بجد و روشنی رساند سبب گفتن این کلمه راحتی در وقت مرگ حدیث است از نار بیرون
آورده میشود هر کس لا اله الا الله گفته و حال آنکه در دل او از خیر بقدر وزن یکحبه جو بوده باشد و از بیرون آورده نیست
هر کس لا اله الا الله گفته و حال آنکه در دل او از خیر بقدر وزن یکحبه گندم بعد بسبب بیرون آورده میشود هر کس لا اله الا الله
گفته از خیر در دلش بقدر وزن یکحبه ارزن بوده باشد ای مرید خیر این سه طایفه که ذکر شده و الله اعلم دسته
اخیره اند و در طبقه موحدین از جهنم می باشند بعد از نوعها تا اکنده میشود و مدت شش هفت هزار سال
بقدر عمر دنیا ای عزیز متعجب مشو که مسلمان اینقدر خیرش کم باشد سببش آن بوده آنقدر مرتکب گناهانی
بوده اند اگر فرضا حسنات کم باشند با آن گناهان محو شده و گناهان محو کننده طاعات و حسنات باشند چون حسد
و غیبت و مثل او ها بسیار اند و در مکتوب کبار ذکر شده اما مانند یکحبه خیر علامت آنست که سبب ایمان شده
تا ابدی جهنمی شود معلوم این یکحبه شعیره ایمان مثلا دولت عظمیست که بسبب برکت کلمه طیبه لا اله الا الله
بدولت رسیده و نجات یاب میشود و حدیث دیگر نیست بر اهل لا اله الا الله نه وحشت در حین موت و نه
در قبور و نه در نشور گویا که نگاه میکنم وقت صیحه یعنی نفخ صور بعث بعضی از قبور خود بیرون می آیند خاک
قبر بسر خود شان ریزند و میگویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن یعنی شکر خدا که حزن ما را بیرون کرده
و ما ندیم با وجود قلت ساعت قیامت هزار از ساعت قبر شدت زیست الله اعلم یعنی برای معین و معلوم میشود

کہ بایۂ کلمۂ طیبہ من بعد حرفی نماندہ ایذ بزیا امیر بیدخیر اہل لا الہ الا اللہ این نیست کہ ما بگوئیم بزبان بلکہ
یکی اینست دوام ذکر کنند و یکی مخلصاً آن ذکر کنند و یکی مستحضر معنایش باشند زیرا حدیث ہر کس لا الہ الا اللہ
مخلصاً گفت بہشت داخل میشود گفتند اخلاص چیست جواب فرمود ان تحجزکم عن کل ما حرم اللہ
علیکم یعنی آن کلمۂ منع شما کند از ہرچہ خدا بر شما حرام کرده از قول و فعل حرام و لباس و طعام حرام اگر
باری از زو گناه صادر شده یا بتوبہ یا باستغفار و یا بفعل حسنہ محو کرده باشند حدیث قیمۃ لا الہ الا اللہ بہشت است
قیمت نعمت یعنی کہ خدا بتو داده الحمد للہ است حدیث کہ بجمع صحابہ فرمود سر بلند کنید و بگوئید لا الہ
الا اللہ و الحمد للہ پس گفت اللہم تو خدایا بتحقیق شما را فرستاده باین کلمہ یعنی بکلمۂ شہادت و ایمان
و امر بمن فرموده و وعده بمن داده باین کلمہ بہشت را بتحقیق شما وعده خلاف نیستند و یکبار صحابہ صدا
بلند کردند لا الہ الا اللہ پس فرمود بشارت باد کہ خدا تعالی شما را عفو کرد این حدیث دلیل است
بر مشروعیۃ ذکر جہر بجمع و بعضی منکر ذکر جہر شده اند از آیۃ چنانکہ گمان کرده اند کہ ذکر جہر حرام است چنانکہ شیخ عبد اللہ مفہوم
لہذا عرض مینمایم کہ چونکہ احادیث و الغدر بمسلمانان فاتل و مسلمان مخلد نمی شود ناچار اہل حق تاویل
خالداً در آیۃ بقتل بطول مکث کرده اند و آیۃ لا یصلیہا الا الاشقی الذی کذب بلازمہ صلی است زیرا کہ احادیث
دالہ بر عذاب اہل کبایر از مسلمانان فیض باید بگویند تاویل آیات یا توفیق بین آیات و احادیث ممکن نیست
جایز نیست باید بگویند استغفر اللہ احادیث را درست یا ہزار بار استغفر اللہ بہ پیغمبر بگویند معنای آیۃ ندانستہ و معلوم
کہ حضرت علیہ الصلوۃ و السلام معنای آیات مراد از ہمہ کس حق تر و زیاده تر دانستہ و نیز احادیث بسیار
در فضل ذکر جہر و خفی محدثین روایت کرده اند معلوم و فتی احادیث مخالف آیۃ شده اند باید یا بتاویل یا توفیق
کنند و یا سبب نزول آیۃ دانستن دفع میشود یا باید استغفر اللہ آن دو فقرۂ سابقہ بگویند و یکی از حدیث

فضل

فضل ذکر خفی مثلا نیست خیر الذکر الخفی لفظ و خیر افضل التفضیل است یعنی خیر ذکر خفی
مفضل علیہ فضل دارد و این افضل است اما چونکہ احادیث بذکر جہر ہم افضل میگوید باید لفظ
من تبعیض بر ہر دو حدیث مقدر کنند ہر دو از جملۂ افاضل اند و آنکس حکم بحرمۃ ذکر جہر
دلیلش آیۃ و اذکر ربک تضرعا و خفیۃ و دون الجہر من القول بوده الجواب این مکیہ است چنانچہ
آیۃ و لا تجہر بصلوتک و آیۃ و لا تسبوا الذین یدعون من دون اللہ و حکمت اخفای این بوده
کہ کافران غالب بوده اند امر باخفا شده اما بعد کہ مانع نماند رفع آن حکم باخفای نماز و اخفای سب
بتحصا و اخفای ذکر خدا شده با مضمون آیۃ بتحمل الاراده ذکر قلبی و ذکر زبانی وارد بنحوی کہ ذاکر خودش
بشنود و کفار نشنوند و ہم تحمل اراده ذکر خودش بشنود تا مبادا او را چار ریا گردد و ہم ہر کس است
کہ تفسیر آیۃ بگوید جامع چند علمہا باشد و علم باسباب نزول آیۃ داشتہ باشد و این آیۃ با احادیث فضیلت
ذکر جہر اگر تقدیر من تبعیض نکنند توفیق چنان باشند کہ ذکر خفی افضل است بر اگر کسی اگر از ریا بترسد
و جہر افضل است مر کسی را نترسد چون بحلقہ در جمع از ریا دور است و سابقا پیران طریقۂ علیہ نقشبندیہ
ذکر جہر ہم داشتہ اند پس نقشبندی کہ میگویند ذکر جہر حرام است باید بگوید استغفر اللہ پیران سابق فاسق بوده اند
قدس اللہ اسرارہم العلیہ کہ آن حرف بد میگوید و فی الحدیث القدسی اذا ذکرنی عبدی فی نفسہ ذکرتہ
فی نفسی و اذا ذکرنی عبدی و جہر ذکرتہ و جہرا فاذا ذکرنی عبدی فی ملأ ذکرتہ فی ملأ احسن من
ملائہ و اکثرہم و آخرین احادیث ہم دلیل است بر فضل ذکر جہر در جمع یا باجموع و جناب حق تعالی ذکر جہر
بعضی عطا کرده چون ملائکہ و طیر و طیور و حیوانات و ذکر خفی را بعضی چون اشجار و نباتات و بیان کہ عالم
کبیره است ہر دو را عطا کرده پس نشاید قادری طعن بر نقشبندی و نقشبندی طعن بر قادری بد ہند چنانچہ

مذاهب اربعه حنفیه تبعه کل مذهبی عمل بقول مقلد خود باید کنند طریق همچنان است حدیث دیگر
وقتی عبد مسلم گفت لا اله الا الله آسمانها را سوراخ میکند حتی ایستاده میشود بین یدی الله یعنی در قیام
که معین شده برای عرض مقاصد و از آن مقام عرض اصرار میشود و اگرچه خدا تعالی به معلومات
در همه جا حاضر است ولی آن کلمه در حرکت و جنبش در خدمت خداوند میباشد حق تعالی با وی میفرماید ساکن
شو میگوید خدایا چه گونه ساکن شوم قائل مرا عفو نکرده اند جواب شنیده میشود همه شهادت بر سر زبان او جاری
نکرده ام الا بتحقیق او را عفو کرده ام ایمر بدیمر قابل عفو میشود اگر پس آن ایمان بنای شقاوت دوباره
نکند اگر مقصود از کلمه طیبه نیست نمی باشد در همه امثال این حدیث این توجیه ملاحظه کنند حدیث دیگر
وقتی عبد گفت لا اله الا الله خدا تعالی میفرماید ای ملایکه عبد من میداند که غیر من هیچ رب نیست شاهد
باشید بتحقیق او را عفو کردم حدیث دیگر بتحقیق خدا عهدی برای من کرد که نبرد احدی از امت من به لا اله
الا الله و هیچ چیزی با آن کلمه اختلاط و آمیخته نکند الا بهشت برای او واجب کند صحابه گفتند چه اختلاط
نکند فرمود حرص علی الدنیا یعنی اینکه جمعش و منعش کند و قولش قول انبیا و عملش عمل جبابره ایمر بدیمر
بیان حرص علی الدنیا که مذموم است جمع و منع کردن است اما حب دنیا که محمود است اینست که دوستی
دنیا را برای آخرت بخواهد حدیث نعم خوب دار است دنیا برای کسی که زاد آخرت در دنیا پیدا
کند تا خدا را از خود راضی میکند و در حدیث دیگر فرموده که در آخر زمان برای امت غنا سعادت است اما
ایمر بدیمر بشرط جمع و منع نباشد حدیث دیگر بتحقیق یکی از امت وقتی گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا رسول الله طلست ذنوبه کما یطلس احدکم خط سیاه را شسته از صفحه سفید پس وقتی گفت اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله درهای آسمان از و مفتوح میشوند و مرور میکند بصفی از صفوف ملایکه الا گویند

محمد

٥٦

محمدا رسول الله و هیچ چیز آن شهادت را بر نمیگردانند از رسیدن بجناب حق عز و جل یعنی بمقامی که عرض
اعمال عباد در آنجاست مقبول میشوند حدیث دیگر اول شی که خدا در کتاب نوشته انی انا
الله لا اله الا انا سبقت رحمتی غضبی پس هر کسی شهادت داد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
فله الجنة حدیث دیگر روز قیامت کسی را آورند بر سر میزان پس نود و نه سجیل یعنی دفتر می آورند که هر سجیلی مد
بصر در وی هر خطای که نوشته شده همه را در کف میزان وضع کرده میشود پس بیرون می آورند برای او
کاغذی چون انمله در وی نوشته شده اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس آنکه بوجه تعجب
میگوید ربنا این با او مقابله ندارد خدا عز و جل میگوید لا ظلم الیوم پس انمله را در کفه میزان حسنات
نهاده میشود و از همه خطایا وزنش گران تر میشود و ذا ابراهیم و سطر رحمة الله نقل شده که در عرفات هفت
سنگ گرفتم گفتم ای سنگها شاهد باشید که من شهادت میدهم ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس در
در خواب دیدم قیامت محاسبه شدیده بانم کردند مستوجب آتش شدم که ملائکه مرا بسوی جهنم بردند
مرا بدرگاه جهنم رسانیدند ناگاه یکی از سنگها که شاهد کرده بودم آمد در را بسته کرد ملایکه بر رفتن
جمع شدند نتوانستند دفع آن سنگ را کنند مرا بدرگاه دیگر بردند نیز سنگی دیگر از سنگها در را بسته
کرده بود و باین دستور بهفت ابواب نار مرا بردند علاج نشد پس مرا بعرش بردند خدا تعالی فرمود سنگها
حقش بضایع ننهاده اند مرا از وی شاهد ترم حقش بضایع نمی برم او را بهشت برید کلمه شهادت درهای
بهشت همه گشاده کردم مرا به بهشت بردند بیدار شدم برادران بحرمة اولیاء خدا کنند یکی از غافلی خطا
و امور عقبی بیدار شویم آمین حدیث دیگر وقتی خدا تعالی توریه بموسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام عطا فرمود
گفت یارب تعلیم ما کن اسمی از اسمها خود که بآن دعا تو کنم فرمود بگو لا اله الا الله گفت یارب همه عباد

این اسم را میدانند اسمی میخواهیم که خاص خدا باشد فرمود لو ان السموات السبع وعامرهن غیری
هر هفت طبق آسمانها و هرچه در او هاست غیر جلال عظمت خدا والارضین السبع وعامرهن غیری
همه در یک میزان باشد ولا اله الا الله در کفه لمالت بهن یعنی از همه گران تر میباشد یعنی بتفخیم و مد حدیث دیگر
لا اله الا الله دفع میکند از قائلش نود و نه باب از بلا و ادنای آن هم و غم باشد حدیث دیگر لا اله الا الله
کلمه کریمه است علی الله و منزلتی بالا نزد خدا دارد حدیث دیگر هرکس بگوید لا اله الا الله و مد بدهد یعنی بتفخیم و مد
الله کند هدمت له اربعة آلاف ذنب یعنی از او ریخته میشود چهار هزار ذنب ابن حجر این جزء کلمه طیبه
توحید را نوشتیم وعظ باو بدهند اما باین دو حدیث زایل نمیشود لا اله الا الله نفع میدهد بهرکس آنرا مادام
استخفاف بحق نکرده اند صحابه گفتند استخفاف چیست فرمود استخفاف باو حقش اینست عمل بمعاصی
ظاهر میشود انکارش نمیکنند و تغییرش نمیدهند و بلفظ انکارش نمیکنند مقدم فرمود یعنی اگر استکراهش
میکردند البته تغییرش میدادند زیرا که استکراه چیزی کند تحمل ندارد و دفعش نکنند وقتی که منکر معلوم
استکراه ندانسته مشمول وعید شدید این حدیث میشود که فرموده کسی استطاعت دفع منکر داشت
دفع کنید و اگر نه بزبان و اگر نه استکراهش کند بدل مرآت این مرتبه اخیره حب خردل از ایمان نیست
امام احمد رحمه الله تا غیر این حدیث حکم بکفرش کم نزد او کفر نیست چون شرک و کفر خفیف چون این
کارها ثابت است اما نزد بقیه مذاهب اربعه کافر نیست متهاون بالدین و بی حمیت و بی غیرت در حق
ایمان و دین است حدیث دیگر زایل نمیشود لا اله الا الله دفع سخط خدا از عباد میکند تا بمرتبه نرسیده اند
که مبالات نکنند قصور دینشان نمی کنند و قدر دینشان سلامت باشد پس آن وقت که گفتند لا اله الا الله خدا میفرماید
کذبتم یعنی دروغ گفتید حدیث دیگر زایل نمیشود لا اله الا الله منع عباد میکند از سخط خدا تا اختیار نکنند

ونفع

ونفع دین نکرده اند پس اگر اختیار کار دنیا بر کار دین کردند گفتند لا اله الا الله بر او مردود میشود یعنی
مقبول نمیشود خدا باو میگوید کذبتم ومن جملة اذکار لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم حدیث دیگر حضرت محمد
بگو باید گفت لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ده بار نزد صبح و ده بار نزد مسا و ده بار نزد نوم
بگوید دفع میکند نزد صبح بلوی دنیا و نزد مسا مکاید شیطانی و نزد نوم سوء غضب حدیث دیگر بسیار
بگویید از قول لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بتحقیق دفع میکند نود و نه از ضرر او ادنای آن هم و غم است
حدیث دیگر کسی میخواهد بقای نعمتهای که خدا عطا کرده بسیار بگوید از قول لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
حدیث دیگر جبرئیل خبر من داده معنی لا حول ولا قوة الا بالله لا حول من معصیة الله الا بعصمة الله
ولا قوة علی طاعة الله الا بعون الله حدیث دیگر که لا حول ولا قوة الا بالله غرس ولام بهشت است روی
اکثروا من قول لا حول ولا قوة الا بالله ومن اکثر منه نظر الله تعالی الیه ومن نظر الله الیه فقد اصاب خیر الدنیا والآخرة
ومن جمله تسبیح کردن حدیث است هیچ روزی نیست که عباد وقت صبح شدند الا منادی ندا میکند سبحوا الملک
القدوس یعنی تسبیح پادشاهی کنید که پاک و منزه است از همه از همه عیبها ابن حجر آنکه حق بلفظ و یک
طرفه از طرفها و یک خیال از خیالهای دلها و یک حرکت و یک قول و یک حال از احوالها یک از همه ذی روح روی زمین
و شکم و بجز او بعلم و اراده و قدرت او نیند و خلق کردن اشیا نسبت داده شد برای او عیب و نقص لایق بخدا نیست
نیست حتی هم منزه است از این عیب یعنی نقص در علم و قدرت در ذات و صفات او نیست شاعری گفته است
مرغان چمن بهر صباحی خوانند ترا باصطلاحی قال تعالی وان من شیء الا یسبح بحمده حدیث است شکار کرده
نمیشود نخچیری و بریده نمیشود درختی الا بسبب تضییع تسبیحش یعنی همه ذی روح بار از طیور و حیوانات و نباتات
و اشجار در تسبیح ملک جبارند و این علامت شرافت عظیم است برای ذکر تسبیح حدیث است از احب بنده کلام

کرد نزد خداست آن کلامت که خدا برگزیده است برای ملایکه خود سبحان ربی وبحمده تلثنا حدیث هر که
سبکند بزبان وگرانند در میزان وحبیبند نزد رحمن سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر حدیث دیگر
هر باری بگوید یکنام در بهشت برای او میرویاند ابن عباس روایت کرد خدا تعالی وقتی عرش را خلق کرد امر حملة
العرش کرد که حمل عرش کنند بر او گران بود خدا فرمود بگویید سبحان الله و ملایکه گفتند سبحان الله
خدا عرش سبک فرمود و آناء الدهر شروع باین تسبیح کردند و وقتی خدا تعالی روح را به جسد آدم عطا فرمود
عطسه کرد بالهام خدا گفت الحمد لله خدا فرمود ولهذا خلق تو کردم یا آدم و ملایکه حملة العرش گفتند
این کلمه جلیله است لایق نیست از این کلمه غافل شویم با کلمه اول ضم میکنیم شروع بگفتن سبحان الله والحمد لله
کردند طول دهر تا نوح مبعوث شد و قومش اصنام درست کردند خدا تعالی امر بنوح فرمود امر بقوم
خودت کن بگویند لا اله الا الله تا خدا از همه راضی شود آن ملایکه گفتند این کلمه جلیله شریفه ثالثه است
بان دو کلمه ضم میکنیم شروع بگفتن هر سه کلمه طول الدهر کردند تا خدا تعالی ابراهیم را بعث فرمود وقت ذبح قربانی
از بهشت برای او فرستاد و قوچ را دید فورا گفت الله اکبر آن ملایکه نیز گفتند این کلمه جلیله شریفه را هم
با کلمات سابقه ضم میکنیم شروع بقول سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر کردند این وقت جبرئیل
برای حضرت علیه الصلوة والسلام حکایه فرمود رسول الله فرمود ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم جبرئیل
گفت این کلمات ضم میکنیم برادر باین واقعه شریفه مبنای این ذکر معلوم میشود حدیث هر وقت عبدی
گفت سبحان الله والحمد لله وبحمده خدا میفرماید صدق عبدی سبحانی وبحمدی لایلیق تسبیح الا لی یعنی غیر خدا
لایق تنزیه از همه عیوب نباشد و نیست هیچکس نقص در کمال علم و قدرتش نباشد غیر او و بنابر این فضل تسبیح این
قدر کفایتست که جمع عظیم ملایکه در تسبیحند و هر انسانی و ملکی یک اثر از آثار قدرت میدید فورا تسبیح بزبان
و آید

و آید حتی نفع دنیا نیز هم دارد حدیث کسی پیش از فعل نماز صبح بد صد کم و زیاد صد بار گفت سبحان الله
وبحمده سبحان الله العظیم استغفر الله دنیا بسیار بدست او میرسد بعضی علماء گفته اند این کیمیا بتو است
و در سحر و از فجر بگوید یا پیش از فعل نماز صبح بگوید و بو روساز دلا بحضور معنی بگوید اگر یک سال مرد فقیر
صاحب نفاق نشد قصور از خودش بحضور نخوانده حدیث صد بار سبحان الله بعد از صبح و صد بار
بعد از عصر بصد عبد است از اولاد اسمعیل آزاد شود و صد الحمد لله بصد اسب است برای جهاد به جنود و صد الله اکبر
بصد شتر است بهدیه و صد لا اله الا الله آن روز احدی مثل او نیست مگر مثل او عمل کرده باشد حدیث جلا استغفار
کردن حدیث استغفار در نامه بیلا یعنی نورانیت نامه را منور میکند حدیث دیگر خوشش می آید مرور کند
صحیفه اش او را استغفار بسیار با او آمیخته کند یعنی کسی استغفار بسیار نوشته و فرق یعنی مت کند اعمال
خیریه بدستش داوند تا بخوانند اگر استغفارش در دنیا بسیار بوده آن وقت مسرور میشود و زیرا گناهان
در نامه محو گردد البته مسرور میشود حدیث دیگر روز هفتاد بار طلب عفو گناهان کند نوشته نمیشود از غافلان حدیث دیگر
کسی هر روزی هفتاد بار طلب عفو کل مؤمن و مؤمنه بکند از کسانی باشد که مستجاب الدعوه اند و بوده حدیث دیگر
بقدر کل مؤمن و مؤمنه حسنه برای آنکس نوشته میشود حدیث دیگر هر کس طلب عفو از خدا بسیار کند خدا تعالی
مجرب میگرداند برای او از کل همی فرج و از کل تنگی فرجی وروزی میرساند من حیث لا یحتسب حدیث دیگر استغفار
محو کننده گناهانست حدیث دیگر وقتی شیطان ملعون محروم رحمت شد گفت بعزت و جلال تو زایل نمیشوم گمراه میکنم عباد تو
تا روح در بدنشان است خدای عز و جل فرمود بعزت و جلال خودم زایل نمیشوم از عفو میکنم تا طلب عفو از من
کنند حدیث دیگر تحقیق مر دلها را زنگ است جلای او استغفار است حدیث دیگر خدا تعالی دو امان جهة امت من
نازل کرده فرموده است در حق امت مرحوم قال تعالی وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم یعنی خدا عذاب امت تو نمیکند

ما تو و شما میان آنها باشید و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون یعنی نیست خدا عذاب کننده ایشان مادام که طلب
مغفرت کنند تا وقتی که غرق شدیم تا قیامت استغفار برای آنها میماند حدیث دیگر بار خدایا در روی زمین دوائی
خلق کرده و دوای گناهان استغفار است امیر المؤمنین هیچ دردی از درد گناه مضرتر نیست چندانکه مهلکتر نیست
برادران امراض بدنیه چون امراض قلبیه و دینیه است زیرا کل مرض بدن در کل روزی تا غایتهای حق
کفارهٔ گناهان مریض باشد نهایت مرض یا بشفا یا بمرگ منتهی اگر بآن مرض نمیرد ولابد بمیرد پس معلوم
مرگ بغیر مرض حاصل نیست پس معلوم شد که درد بدنی تا زنگهای دینی دارد پس دردی که بدرد حساب
باشد درد گناه است زیرا هیچ کفارت نیست و بچند وجه ضرر دینی و دنیائی دارد ضررهای دنیائی آنست
رفع برکت عمر و رزق میکند و بی محبتی بین الناس میکند و ضرر دینی آنست که گناهان کبیره ثواب نماز
و روزه و حج و حسنات و طاعت را ضایع میکند و از مرتکب آن مقبول نمی شود و چون ریا و سمعت و حقد و حسد و کینه
و بخل و غیبت و غیر اینها از کبایر حدیث دیگر بتحقیق عبدی میگوید یا رب مرا عفو کن ملائکه میگویند یا رب
بتحقیق اهل عفو نیست خداوند عالم میفرماید کن من اهل عفو کردم حدیث دیگر هر کس وقت غروب شمس
هفتاد بار طلب عفو کند خدا تعالی هفتصد گناه او را عفو میکند پس آنکه مرحوم است الا الله دزدانست هفتصد گناه
نمیکند حدیث دیگر تمام ترین کلمه نزد خدا تعالی اینست عبد بگوید خدایا هر تو رب منی هستند و من عبد توام
بفعل گناهها ظلم بر نفس خود کرده مقرم بفعل گناهان و هیچ کس عفو گناهان من نمیکند بغیر از تو الهی
ای رب من عفو بکن امیر المؤمنین خدا در قرآن فرموده طلب عفو از رب خود تان کنید او غفار است یعنی
بسیار عفو کننده است و باران بکثرت بر شما بارند و تقویت و قوه در میکند شما را با اموال بسیار و پسران بسیار میکند و
برای شما جنات و انهار جنات امیر المؤمنین پس هر کس در هر وقت بتضرع و زاری از خدای کریم خود

طلب

طلب عفو و مغفرت نکند دیوانه و مقهور شیطان است امیر المؤمنین جمله استعاذه بخدای جهان از هر چه خوف
دارند خصوصاً ضرر صاحب بیان بس از جهنم است حدیث دیگر کسی پناه بخدا برد خدا بکسی که مستعاذه
دهنده هر کس او است حدیث دیگر امر کرده بگوییم یا رب پناه بتو از عذاب قبر یا رب پناه بتو از عذاب نار
یا رب پناه بتو از فتنه حال حیات و ممات امیر المؤمنین خوب نیست همه وقت ابتدا از پناه بخدا از غضبش
پناه از نفس خود است پس شیطان بگریزد زیرا بر حوار اوست اعداء اینند حدیث دیگر اطاعتی هر کس ده بار بگوید یا رب
پناه بتو از شر شیطان بعد از صلاة غداة است یعنی صبح خدای تعالی دو ملک ارسال میکند با محافظتش تا بشام
و اگر شام بگوید بمثل غداة است همچنانست تا داخل صبح میشود امیر المؤمنین بر قیاس از هر چیزی خوف کند از آن
حیوان این ده بار استعاذه اگر میکند این هم بگویند یا رب پناه بتو از شر شیطان و از شر فلان و از شر نفس خود
مثلا امیر المؤمنین حدیث آیا خبر دهم شما را فاضلترین آنچه با او استعاذه کنند استعاذه کنندگان افضل هر دو
قل اعوذ ند امیر المؤمنین اگر همت کنند و بدرست معنای هر دو قل اعوذ بدانند پس میدانند حق است استعاذه
بهر دو بر ند قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق استعاذه برب بیاکننده صبح یعنی پناه بخالق فجر صادق
از کل شری و کل صاحب شری که خدا او را خلق کرده عموماً پس استعاذه از چند مضر مخصوص فرموده
و من شر غاسق اذا وقب و از شر شب تاریکی و من شر النفاثات فی العقد و از شر ساحرها و من شر حاسد
اذا حسد و از شر حسود حاسدین ابتدا بجستان و هم حدیث امر فرموده بگویند یا رب پناه بتو از کل
بی خشیت و خوف از تو نکنند و علمی که نفع نه دهد برادران مرد جاهل هم علم به نیک و بد دارد و اگر عمل نکند بلا برکت
جاهل باید هم استعاذه کند بلی حدیث آنست که استعاذه کنند از دعائیکه مقبول نشود و از چشم بد و خشیت دل و از
غلبه دین و از غلبه دشمن و شیطان امیر المؤمنین اگر خدا توفیق داد و نفس و شیطان منع کرد و فیایکه حدیث سابق که امر

باستعاذه از شیطان ده بار معین کرده اند هر صبح و شام ده بار بگوید یا رب پناه میگیرم بتو از غضب
و از سلب ایمان و از نفس و شیطان و یکی یکی نامشان بگوید و هر چه زیاده تر بگوید خوبتر است مثلا بگوید از
فقیری و محتاجی این یکبار تا طول نکشد ده بار شاید بگویید مثلا یا رب پناه بتو کردم از غضب و سلب ایمان
و غیر آنها هر ده بار تمام میشود و طول ندارد امر دیگر پناه بردن بخدا آنقدر عظیم است که حدیث [illegible]
کسانی که بمیرند بنار جهنم پس چون نگرند آتش جهنم از دور گریزد و دوری کند بعضی بر سر بعضی افتند
پس خدا میفرماید چیست شما را جواب میدهند که خدا را در دار دنیا از شر استعاذه بتو عظیم و بزرگ
کرده پس خداوند رحمن و رحیم امر بملایکه عذاب میکند او را اطلاق کنید و هم حدیث شریف که چون نام لعنت
بر شیطان کرد و میگوید لعنت بر معلون کرد یعنی احتیاج بلعنت نیست ملعون است وقتی که بگوید یا رب
پناه بتو از شیطان پس شیطان میگوید پشتم شکستند حدیث دیگر کسی در جهنم معذب است خدای رحیم الحکیم
با او میکند که بگوید از نار پناه بخدا از تو نور از دور میشود و ملک زجر میکند که چرا دور شد و گوید پناه بعظیم
خدا بردم امر دیگر بعضی از فضیلت صلوات بیان کنیم من جمله صلوات بر شفیع و ملجأ و ملاذ خود ما که حبیب و شفیع
چنانست خدای تعالی در قرآن فرموده و ملایکه هم صلوات بر نبی و رسول میدهیم ای مؤمنان شما هم صلوات بر او
بدهید حتی جبرئیل را فرستاد و گفت یا محمد هر کس از امت تو یکصلوات بتو بدهد خدای تعالی ده رحمت بر او نازل
میکند و اگر ده صلوات بدهد صد رحمت نازل میکند و بخلاف بروایتی خدا و ملایکه خدا یکصلوات بهفتاد صلوات
برو میدهند امر دیگر مجازات بحسب حالها تفاوت میکند بروایتی دیگر صلوات کفاره ده گناهست و هیچ
نجات دهنده تر نیست از عذاب جهنم از ذکر خدا و صلوات بر رسول خدای حدیث دیگر بسیار صلوات بر من بدهید
بتحقیق صلوات شما کفاره ذنوب است و نور است در پل صراط حدیث دیگر از همه کس نزدیکتر روز قیامت کسانی اند

که صلوات

که صلوات بر من زیاده تر داده امر دیگر آنکس اکثار صلوات کند از غیر خود داخل تر است زیرا که بجوار آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم معلوم که وسیله چون نزد او نزد خدای تعالی عظیم تر نیست کسی که زیاده تر بجوید و محبت کند بایره هم
مطیع او میشوند و جمیع مؤمنان اکرام او میکنند یعنی کسی مقرب حاکم باشد خدمتش نتیجه عظیم دارد و بعضی
شیخ سلوک طریقت ایشان الله صلوات بوده است شیخ شعرانی علیه الرحمة نقل کرده است که شیخ احمد زواوی هر
روز چهل هزار صلوات ورد خود نموده است حدیث دیگر نیست صلوات بر من بدهند هیچ وقتی الا ملایکه صلوات بر او
میدهند و آخر است فلیقلل او لیکثر یعنی اگر آن عبد خواهش دارد بسیار صلوات بر من بدهد تعیین است ملایکه
بسیار برا و میدهند و اگر آن عبد کم صلوات بر من بدهد یک صلوات بدهند که بیک آتش بسیار تر و کفایتش تا مستحق تر
و خوبتر بآنها فضل است حدیث دیگر هر کس دوست دارد حسنات را تا بگیرد بزرگ پیمانه کند پس صلوات بر من بدهید با
اهل و بیت و ذریه هم بدهند حدیث دیگر خدای تعالی بملایکه که صلوات عرض میکنند امر میکند صلوات بر نبی بفرستند
این عبد استغفار برای قایلش کنند و خشمش و روشن شود حدیث دیگر اما بعد بتحقیق ناجی تر روز قیامت
از اهوالش در موقف قیامت اکثر از صلوات دهنده تر است در دار دنیا حدیث دیگر کسی که او را امری در ساز و بیگر
وقتی لقای الله شده بر رضا لقا شود بکثرت صلوات بر من بسیار بدهد حدیث دیگر کسی صلوات بر من بدهد در کتاب یعنی بنویسد
در وقت نوشتن صلوات بر من نیست کند زایل نمیشود ملایکه صلوات بر او میدهند مادام اسم من در آن کتاب باشد امر دیگر
بعضی خسیس دون همت را بیا صلی الله علیه و آله و سلم صلعم مینویسند ترک صلوات بر نبی خود و فوت حسنات خود را خواهند
امر دیگر یکی آمد گفت چه میفرمایند همه اوقاتم صرف صلوات تو کرده ام در جواب فرمود پس خدای تعالی کفایت میکند در مهمی
از مهمات تو چه دنیا و چه اخروی بشنو ابن عمر رضی الله عنه روایت کرده که شتری آوردند چند کس شاهدی از رو دادند که
که این شتر را دزدیده است پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امر فرمود که دستش ببرند آن بیچاره چون پشت برگردانید ناگاه [illegible]

شتر بزبان آمد گفت یا رسول صلی الله علیه وآله وسلم این مرد دزد نیست و مرا نه دزدیده است حضرت بعضی یاران را فرمود
بروند بشتاب او را بیاورند یکبار اهل مجلس بر پا شدند بعقبش رفتند او را پس آوردند حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم فرمود ای فلان وقتی پشت بر گردانیده بودی در راه رفتی چه گفتی ملایکه از آسمان بکوچهای مدینه بمقدار
آمدند نزدیک بود که ملایکه در میان من و تو حایل شوند یعنی از کثرت آنها نزدیک بود دیدار از من کم شوند پس فرمود
روز قیامت ترا بر پل صراط می آورند که ضوء روی تو از ماه چهارده زیاده تر می باشد گفت گفتم خدایا چندان
صلوات بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم ده تا هیچ نماند و چندان برکات بر محمد دهند تا هیچ برکت نماند و چندان سلام بر محمد
صلی الله علیه وآله وسلم کنید تا هیچ سلام نماند اللهم صل علی محمد حتی لا یبقی من صلواتک شیء وارحم
محمد حتی لا یبقی من رحمتک شیء وبارک علی محمد حتی لا یبقی من برکاتک شیء وسلم
علی محمد حتی لا یبقی من سلامک شیء برادران معلوم که رحمت خدا مثلا نهایة ندارد پس مراد اینست
خدایا رحمت بر محمد صلی الله علیه وآله وذریته وسلم نازل کن مقدار رحمات بر مخلوق نازل کرده و بمقدار آن رحمات
بر مخلوق که هیچ قدر نماند که نازل کرده بر او ها نازل بر محمد صلی الله علیه وسلم نکنند الا نازل کن یکی از فواید خواندن
صلوات سبب اهوال قیامت یکی لقای خداست دیگر دوری سبب امان از سخط الله دیگر آنست که خدا چو سایه
عبادت از صلوات ملکی خلق میکند بر سر پل صراط است او را میبرد تا او را از پل میگذراند دیگر آنکه هر کس
هر روز هزار بار صلوات بدهد نمیرد تا جای خود در بهشت می بیند یا کسی برای او می بیند مژده باو میدهد دیگر آنکه
در سایه عرش خدا باشد در قیامت قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ثلثة تحت ظل عرش الله یوم القیمة قیل من هم
قال من فرج عن مکروب من امتی واحیی سنتی واکثر الصلوة علی دیگر آنکه صلوات نجات قیامت
باعث است حدیث دیگر روز قیامت یکی از امت من که نیک نامی ملایکه عذاب او را بسوی جهنم می برند ملایکه

عذاب

عذاب می برند و من در عقب او ها رفته میگویم بایستید او ها میگویند بامری خدا نمیتوانیم کرد وقتی
از او ها مایوس شدم میگویم یا رب وعده فرمودی مرا از امت که بحرمت من نمید هیم ندا می آید که اطیعوا محمد
صلی الله علیه وآله وسلم پس او را در انجا نجات داده برمیزان خیر و شر میبرم وقتی که موازنه حسناتش میکنند
سبک است پس بقدر انگشت کاغذ در زیر پشت بند خودم بر آورده بر سر کفه حسناتش می اندازم خیرش گران
تر میشود ندا می آید او را به بهشت برند عبد بملایکه میگوید صبر کنید از این عبد کریم که پیغمبر تو کیستی ترا هم بانگ
فرکردی میگوید من نبی پیغمبر خود هستم و این صلوات بود که خاص بمن فرستاده بود حالا وقت احتیاج
که از همه وقت زیاده تر بود بتو رسانیدم دیگر آنکه سبب رفع تشنگی روز قیامت است دیگر از صلوات بصدقه
حساب است حدیث هرگز مال نداشت صدقه کند بگوید اللهم صل علی محمد عبدک ورسولک وصل علی المؤمنین
والمؤمنات والمسلمین والمسلمات دیگر صلوات بقدر هر یکی صدقه نوشته میشود دیگر آنکه کسی هر روز
صد صلوات بفرستد خدای تعالی قضای صد حاجت او روا میکند هفتاد در آخرت و سی در دنیا دیگر آنکه
از حب طاعات از خدای تعالی دیگر آنکه باعث ادامه برکت و فایده آن از خودش سرایت باولادش
و اولاد اولادش میکند دیگر آنکه سبب قساوت دل است بسیاری صلوات حدیث لکل شیء طهارة وغسل
طهارة قلوب المؤمنین من صدائها الصلوة علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم دیگر آنکه هر که مداوم صلوات باشد
باعث محبت و ثنا بر قلوب بندگان ملایکه و انسان میشود دیگر از فواید اکثار صلوات محبت رسول الله است صلی الله علیه وآله وسلم
و برکت در ذات عمل و عمرش و اسبابش افتد و بزرگترین فواید محبت رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
در حق صلوات دهنده محبت دوست یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فضل که عقیدت از عقود ایمان بود و فنا محبت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم ایمان ثابت نمیشود دیگر آنکه اکثار صلوات جزئی حقی از حقوق بی نهایت ادا میشود

احادیث دیگر حمد ادای شکر توفیق حق وایراث مکتوب فکر و مکتوب ذکر فضل حمد را تاخیر کردم تا حمد
شکر بر توفیق برادر ما هم ادا شود حدیث است خدای تعالی دوست دارد که عبدی حمد او کند حدیث اول
کسی که دعوت برد خول بهشت شود آنانند که همیشه حمد خدای عز و جل کننده بوده اند در فراخی حال و تنگی احوال
حدیث دیگر نیست که خدای تعالی نعمتی بر و عطا کند پس حمد خدای عز و جل کند الا حمد کردنش فاضلتر است
برای آن عبد از آن نعمتی که بر وعطا شده اگرچه آن نعمت بسیار عظیم باشد حدیث دیگر ما من شیء احب الی
الله من الحمد حدیث دیگر هر کاری از کارها را که بحمد را مقدم کرده نشود آن کار بی برکت باشد حدیث دیگر هر وقت
عبدی گفت الحمد لله کثیرا خدای عز و جل امر میکند بنویسید برای عبدم رحمت کثیر حدیث دیگر هر کس بگوید
الحمد لله الذی تواضع کل شیء لعظمته والحمد لله الذی ذل کل شیء لعزته الحمد لله الذی خضع
کل شیء لقدرته اما فی الله بگوید محض ثواب باشد خدای تعالی بنویسد برای او هزار حسنه و رفع هزار درجه شود
و هفتاد هزار ملایکه بر و موکل میشوند استغفار برای او میکنند تا قیامت امر دیگر چنانچه شرط است که حفاظ فقه
بخوانند هم شرط است معنیش بدانند و شرط است حضور خوانند و دل از معنی غافل نباشد و اینها نه شرط صحت
در همه اذکار و سایر طاعات غیر قرآن عظیم معنی را بدانند یا ندانند غافل باشد و نباشد ثواب است لکن معنی را بدانند
و غافل نباشد ثواب عظیم است اما خاصة صلوات که معنی را دانست پس آن صلوات بغفلت گفت مقبول
میشود حدیث دیگر جبرئیل آمد و گفت یا محمد صلی الله علیه السلام تا سر و هیاز دنبر که در آن شب حق عبودیت
و عبادت خدا بجا بیاید در نزد پس بگوید اللهم لک الحمد حمدا کثیرا خالدا مع خلودک ولک الحمد حمدا
لا منتهی له دون علمک ولک الحمد حمدا لا منتهی له دون مشیتک ولک الحمد حمدا لا اجر لقائله
الا رضاک همه شرط است با شروط ثلثه بخوانند مکتوب است و ترغیب جاهل با امر غافل امور قرآنی

وادوام

٦٧ وادوام لهذا حضرت شاه نقشبند رضی الله عنه ذکر قلبی را بر مریدان تعیین فرموده علاج اهل غفلت را
بان کرده و اگرنه ذکر و ثنای بزبان باشد با مع حضور دل افضلتر است الا صعوبت لطف برای اهل غفلت
در دوام حضور معنی وارد امر دیگر خدای تعالی شما را بذکر بخیر و ذکر کثیر و جزای کبیر فایز کند آمین امید
بدعای خیر است و این مکتوب فکر و ذکر تحریر نمودم باقی السلام علیکم و رحمة الله و برکاته تمت

من مکاتیب حضرت مولانا ملا احمد شیخ است

مکتوب تفکر در اثبات آثار حضرت پروردگار از عالم سموات بعید الاطراف از افکار مظهر الکبری
پیشکار مولانا کاکا احمد ظاهر نگهبین طول الله عمره بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله وبعد ای مرید عزیز طالب آخرت سعید مرید چه بر
اهم سلوک اصلی دوام فکر و ذکر است زیرا که حدیث تفکر ساعة بعبادت شصت سال است
زیرا که غفلت را از دل برون و خشیت را در دل پیدا میکند یعنی کسی یک ساعة فکر در دل در آثار قدرت قاهره
و علم حکمت باهره خدا عز و علا کند مثل ثواب طاعة شصت سال برای او نوشته میشود و مراد از ساعة
نه ساعة نجوم بلکه چند لحظات در تفکر افتد و حدیث عجب جناب نبی یونس را علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
کرده و در آخر حدیث فرموده الله کان یرفع له کل یوم مثل عمل اهل الارض علی کفه لذا ان عمل تفکر
در معرفت آثار قدرت خدا عجب و اگرنه هیچکس طاقة ندارد که بجوارحش مثل روزی عمل اهل ارض کند
خدا تعالی در قرآن مجید مدح متفکران و ذاکران کرده حیث قال تعالی الذین یذکرون الله قیاما
و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات والارض یعنی تفکر و اندیشه میکنند
از روی استدلال بخلق کردن و آفریدن او که در هم بهر چه در ویا هست بر وجود صانع قدیم و مبدع حکیم
ای عزیز ای مرید معلوم کن که تو ممکن نیست کمال معرفت بحقیقت مخصوصش مگر معرفت بآثار و افعالش
و هر انچه عظیم و اعلا تر باشد بعقل و دلالتش بر کمال قدرت فاعلش زیاده تر میکند لهذا راه
استدلال در این آیت با عظم آثار قدرت قاهره که آسمانها و ارضهاست بیان فرموده و اگر چه عرش عظیم تر است
اما مشاهده او نداریم تا استدلال با او کنیم پس ای مرید اول تفکر در آسمانها کن که آسمانها با آن بزرگی که شمس بمقدار
همه ارض است معموره که ربع مسکون است و بر و بحر نسبت با آسمانها چون نشان کنجک است در اول آفرینش تا قیامت

بدون

۶۳ بدون ستون و بقوت و قدرت قاهره اش گرفته و نمیگذارد و بیفتند و شمس و قمر و ستاره که خدا تعالی
طلوع و غروب او ها میکند از اول خلقش تا روز قیامت که بقدرت قاهره شمسها چو نشاطور
همه آسمانها بجنبیده میکنند یک نسق بدون افتادن غروب طلوع باشان میکنند و بهم طرفه عجیبات که علم
و اراده او تعلق بهمه نرسیده باشد و بعد در وضع بقدرت قاهره اش طلوع و غروب آنها کند سبحان ما
اعظم شانه در اول دنیا تا آخرش حساب فصولها و سالها با آن مطالع در طلوع و غروب عینه اش
دانسته شده و میشود و خصوصا تفکر در اختلاف شبها و روزها و نقص و زیادتها در فصولها چنانکه مقرر فرموده
که هیچ حال تخلف در آن مقرره نیست سبحان العلیم القدیر و همچنان اختلاف شب و روز که بطلوع شمس و غروب
اوست هم باید نمود ای نباتات و اشجار روی زمین که همه سبحان الحکیم الکبیر للامور الخلیق پس ای مرید حزم
طالب بذکر زبان و تفکر دایره تحریر نشکست تفکر از خلق سموات و ستارها و بر بهاء و الله فکر خود نموده
مثلا هم تفکر در خلق انواع ابر سفید و سیاه پر از آب و قطره قطره جدا جدا این باران نازل میکند و اگر نه
همه یکبار رکه ببارد بطرفة العین تمام روی زمین ویران و خراب میشود و هم در این عمر تفکر راه دراز در ای عزیز
ای عالم ملکوت که ملایکه اند علیهم الصلوة والسلام تفکر در آثار قدرت قاهره ملکوت از تفکر کار در
آثار قدرت در عالم ملک عظیم تر است با آنچه ملایکه را هر تفکر در عالم ملک هم دارند شریک مایند ملائکه حق تعالی
وسع کرسیه السموات والارض کرسی که در زیر عرش است یعنی گنجایش دارد که همه آسمانها
و آنچه بر آنست در وی باشند و تمامی زمین بر و بحر معمور آن و آنچه بر آنست در وی باشد و کرسی بنظر عرش چون
حلقه آهن در صحرای شهر زور مثلا با فقد و ملایکه مشاهده او نکو و مافیها از جلال الله بینا یند حتی مشاهده
کمال جرم شمس دارند که بمقدار صد و بیست زمین است و با این قیاس بزرگی شمس در آسمانها چون سنگ

آسیا لبت برای ما مشاهده میشود و خصوصا مشاهده عظیم ملایکه چون اسرافیل که دایره دهن صور که عرض
السماء والارض است او را بدهن گرفته حدیث است هر خدا را ملکی است اگر خدا تعالی امر او بکند آسمان و ارض
بدهن خواهد گرفت و از عظیم تر ملکی هست نامش روح روز قیامت احاطه بهمه اهل عرصات مثل صفوف ملایکه
و جمیع مخلوقات را کرمیده بدو و من جمله نظر ملایکه بلوح المحفوظ و اثبات و محو و اقلامش که سیصد و شصت اند
دایما جاری اند بنوشتن هر چه خدا ایشان را الهام باو کند یک نیمه طرفه ساکن نیستند حدیث است در شب معراج
بجای رسیدم صریر اقلام شنیدم خصوصا ملایکه دایما اشتغال بتفکر و نوشتن اعمال عباد دارند بنحوی که نبی آدم از
هر نوعی عبادت کلی شب و روزی که میکنند وقتی انتهای صعود اعمال عباد بقلم میرسد که نزول مخلف شدن آن
از زوان قلم آمده حین رسیدن آن اعمال را مینویسند و احکام نزول لطیف خدا را نسبت عباد خروج از آن اقلام
بعرش و از عرش بکرسی و از کرسی بسدرة المنتهی نزول نابوده باین سبب کل اعمال عالم ملکه صدور را فقره
جزئی و کلی انتهای ایشان در صعود است کما قال الله تعالی الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه الآیة بمکان
ظهور نزول ایشان در عالم ملکوت انتهای صعود ایشان میشود و قبول و رد و عفو و عقاب بر کرام الکاتبین و حفظه
آن وقت معلوم میشود و از طرف صعود و نزول انواع اعمال یک نیمه طرفه خالی و سکونت نیست که کل وقت
قدرت و ارادت و الهام باقلام و بملایکه در کار است سبحانه الواسع علمه المحیط قدرته و جهات از
قلم اعلا نازل شده و میشود و مندوبات از لوح و محظورات از عرش که مستوی اسم رحمن است قال الله تعالی الرحمن
علی العرش استوی لهذا عاصیان مهلت داده میشوند و مکروهات از کرسی و مباحات از سدرة المنتهی وقتی که
وجهات صعود کنند انتهای ایشان بمحلی که از نو ظهور که میرسد امر خدای از قبول شدن و تضعیف ثواب یا رد
کردن و عقاب برای ملایکه در آن مجلس معلوم میشود و مندوبات و مکروهات و مباحات باین دستور رفته للحد محل ظهور

در منتهای

در منتهای عرش هم که مستوی اسم رحمن بوده و لهذا غیر از کفر رحمانیت خود غالب یا بعفو و یا بعذاب
کرد یا کفارت کنانان گردانیده عاصیان به نجات فایز شوند و اگر نه ملکات عصیان مولا حرمان ابدی میبود
برادران فکر کنید درین سلطنت و دفترخانه عظیمه و درین مشغولیت جمع عظیم ملایکه و اجرای آن همه
امورات دایما بید قدرت علی مراده هو همه بقدرت قاهره مولا و حول و قوت بلا معین و بلا شریک
سبحانه جل جلاله پس ای عزیز فکر در زمین کن که بان بزرگی چون آنرا پنجصد سال غلظت و سطبری دارد
بدون ستون معلق گرفته نیم طرفه نمی باشد که تعلق علم و اراده و قدرتش بارض نباشد و هم تفکر در هر چه
که در شکم زمین است از ذی روح و از آب و سرچشمها و رودها و بیخ عروقهای اشجار و نباتات سبحان الذی
احاط علمه و عمت قدرته ای عزیز تفکر در هر چه در روی زمین خلق کرده از صاحب حیات و جمادات
و نباتات و اشجار نیم طرفه غیب باشد که تعلق علم و اراده و قدرتش با وها نباشد چنانچه ذکر شد سبحان الله
الواسع العلیم القدیر ای عزیز تفکر کن در هر چه در زمین و بیشها آفریده و رویانیده است خصوص جمله شلا
حبات را شق میکند و عروق و بیخهای ایشان بقعر زمین فرو میبرد و اندک اندک بتدریج اوها را از بالا
بینها بنحوی که انسان صبح تا شام اگر متفکر شود اصلا فرق در آنها نمیکند یعنی زیادی او را محسوس نمی نماید
و رطوبت که در زمین خلق کرده آبیاری بهمه عروقها جذب میکند و از عروقها باصول شاخ و برگ خودها
که نیز بان دستور کم کم خلق میکند و جذب رطوبت باو میکند وقتی در یک ورق کنند میدانند عظم آیات
علم بر وحدانیت حق و قدرت بی نهایت او و تفکر در باقی مخلوقات قیاس الاولیت زیرا این ورقه
بنظر آنها و نیلها کالعدم است بنگر در یک ورقه صغیره صفحهاست بجا طبقات سموات و سیاره
عالم ملکوت و طبقات ارض که در وسط ورقه دراز بقدر درازی ورقه از نهر دو جانبش چند عروق دیگر خلق کرده

بلسه رقم

[illegible] نیز خلق میکند و جذب رطوبت [illegible]
۳۳

پس از آن یک عرق رگهای رقیق بجوانب آن خلق کرد چنانچه دقیقند چشم بقوت ادراک آنها کند تا بکنند
جذب رطوبت با آنها یکی میرساند بجوی از قعر ارض غذا را بعروق و اصل و شاخها و اوراقها میرساند
و باشاره آیه وکسونا العظام لحما رگهای سبز باریک دیگر بر ظاهر و باطن عروقها اندک پر گوشت پوشیده
متفکر باید دریافت که در رقم حکمت بالغه و اسرار عجیبه حیث برگ درختها سبز در نظر اشجار هر روز قدرت
معرفت کردگار پر بزمین از مشرق تا مغرب نباتات نازنین که تصور عالم آنها نموده خلق میکنند نیم طرفة العین
خورد کارها غافل نیست علم و قدرت سوار از امرش در کارند سبحانه کل یوم هو فی شان هر وقت غذاش
کند خشکی نماید جذب رطوبت مذکوره باو نمیکنند بلکه اعدامش چه تمامه و اگر کسی صد بار آبیاریش کند اصلا
جذب رطوبت نمی ماند تا خشک میشود سبحان الله از این علم و قدرت بی نهایه و از این تسلط و غلبه قهرش سبحان
ذی الملک و الملکوت چه خدای عظیم و قاهر است در سوره الرحمن فرمود کل یوم هو فی شان حدیث تفسیرش فرموده
خدا تعالی لوح المحفوظ از در بیضا خلق کرده همه نور است عرضش ما بین السماء و الارض است لکل روز سیصد و شصت
نظر باو میکند لکل نظری خلق کردن است رزق دادن و احیا و اماته و اعزاز و اذلال و هدایت و اضلال و فعل
هر چه خواهند در کل یکی از جمیع ماسوی کل آن سبحان القادر القاهر العزیز و فی میکوید سبحان الله تعالی اعتقاد
نزاهت خدا دارم از همه نقص و عیب عجز نیست که اگر کمال یکی قطره ما عروقها و یکی ورق از زورقها تا بشود
و خارج از علم و قدرت او بشود بقدرت خلق او نباشد خدا نیست ولا یلیق بخدا و نری نیست سبحانه تعالی عن ذلک
فی هر غیره و تفکر کنید در خلق همه نباتات بی نهایات و اشجار بیشمار که نشو و نما باتمام میکنند و لحظه بلحظه تعلق
قدرت و خلق درازی و سطبری باو و است انسان بجد نظر نگاه کند فرق زیادی شدن نمیکنند و هر چه مقدار مقرره
که در علم خودش مقرر فرموده مثلا غلط [illegible] انقدر اندک اندک زیاد میکنند بعضی یک سال آنکه معلوم انسان
بشود

بشود حتی چنانکه در ساقهای بعضی نباتات موی خلق میکنند و بیرون نمی آورد در حساب عدد موی یکی ف
از لطافت انسان بیرون نیست سبحان الله المقدر للاشیاء بمقادیرها در همه روی زمین بین گونا گون خلق
کردن که ذکر شد در کارهاست و این همه شاخها و اوراقها هر یک در رنگی و در بعضی خلق کجه و در بعضی رنگ
دیگر از یکی نیم طرفه خالی نیست که در کارها باشد و هم فکر کنید در طول ازمنه بی نهایه معاد و معاش دنیا و عقبی
ابدی در این کارهاست سبحان الله جل شانه و عظم سلطانه تکبر بای علم و اراده و قدرتش در کارهاست تفکر کنید
در کل ازرعه کل کل اندک اندک خلقش می کنند و بیرون شاخ می آورد و بار طروت فی تازکه هر نوع صاحب بوی
مختلف و دسته بدسته خلقشان میکنند خشک مزه وسعه دسته دیگر در اشجار میروید خصوصا کلهای
اشجار شان در گلها خوش بویش میوه ها خوش و شیرین خوش طعم انواع طعمها و رنگها بعضی خوش طعم و تری
طعمی دارد و تفکر در این که در عروق نفعی در پوست صوابش نفعی و در گلها نفعی و در ثمرش نفعی که
در هر یک چند نفعی و دوا خلق میکنند و بعضی طبعش گرم بعضی خشک یا تر یا بعضی سرد یا خشک یا تر که
سبحان الله الذی احاط علمه بکل شیء ما اشرف قدرته فی خلقها کما یشاء ابیات تفکرات اشجاریه و نباتیه
فتح الباب برای تو کردم انسان که در باب دخل مجال و اسع شد حال محل جیاد تفکر عجایب بیند و میشود
که بفکر خود عجایبات صنع الهی درک کردن زیرا مجال تحریر تنگ است در دایره فکر و خیال و اسع فکر ها در این
دو نوع عالم در پیش است اما دل از خیال مانده میشود خورشیدی از اشعار و کمی از بسیار صنایع و بدایع حضرت
پروردگار بحیطه اظهار رسیده سبحان القادر الخلاق الغالب علی امره ابیات هر وقت بگوید برگ درختان
سبز در نظر هوشیار هر ورق دفتریست معرفت کردگار هر گیاهی که از زمین روید وحده لا شریک له گوید پس
تفکر در سر چشمهای از زمین [illegible] و بیش بحیط تفکر و خیال آید در اصل منبع که فواره میدهد و از زمین که

منبع حقیقی قدرت الهی است و یک چیز اول پیدا شده در جای که منبع گشته از آن جای تجاوز نموده از آنجا که
خالق نیست پس معلوم شد تعلق قدرت بایجاد آن انهار در اخبارات پس از اینجا خلقش میکند و جاریش
می نماید از هر طرف چند سر چشمه ملاقات میکند که می نماید نهری جاری میشود و نهر را در آخر به بحر میرساند از اول خلق
انهار در روی زمین روز بروز به بحر محیط میرود و بحر نه زیاد و نه کم میکند البته هر چه از مقدار مقرر شده و نزمود و زیاده زیاد
اعلام میکند و یا وسعت جا کرای زیاد آب روی زمین روز بروز خلق میکند والله اعلم و اگرنه چون طوفان
بر زمین میشد بلکه باسمان میرسید سبحانه ما اعظم قدرته و بعضی سرچشمه ها و انهار شیرین و بعضی تلخ و بعضی
شور و بعضی بوی بد دارد و رود آمده و میرود علی الدهور و هیچ قطره از قطرات همه انهار روی زمین نیست از خلق
و قدرت و علم خارج باشد سبحانه العلیم القدیر الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر و بعضی از انها منعقد میشود بسنگ
و بعضی بسنگ و بعضی بچیزها دیگر میگرداند بوی و طعم و طبیعت و رنگ انها مختلف هر یکی چند نفع برای عباد
دارند و بعضی از آن انهار با آتش ناموافق آتش را میکشد و بعضی موافق چون نفط چند نفع در انست
یکی آن چراغ میشود و هر سر چشمه خواص دارد و در تحریر نمی آید و از اول خلق دنیا و مافیها هر یکی نیم طرفة نیست
که علم و اراده و قدرت او بکل مثقال ذرة انها متعلق نباشد سبحان من لا ینتهی لعلمه و قدرته عظیمه
و کم تحریر در انها نیست حالا فکر چه کاری کنم تا مانده میشود البته ادراک آثار قدرت قاهره در انها تمام نمیشود
و من جمله تفکر انسان در آن چه از تصرفات خدا است در انسان است چون چند چشمه ها که یکی سر چشمه آب تلخ که
دهد انها و دهن کل زنی روح حی بلا فاصله قاطبة عموما در کل آن علم و ارادت و قدرت و خلق کردن آب شیرین و
جریانش بدهن در کار است و اگر نه آن چشمه آب شیرین نباشد چه بخورد بر لقمه و غیر ده و آب چشم و بینی شور و آب گوش
تلخ از تلخی آن مانع رفتن هوام به دماغ میشود چون هزار زیان و غیره پس فتح الباب کردم فکر کن و عجب تر است

انتقالات

انتقالات الاخوان دل بعروقها وانتشار بدن تا بروی میرسد حین غضب الحدیث مفهوم میشود که
خدا تعالی خلق غضب از نار کجمرة فی الانسان و عجنه فی طینته لهذا حدیث و مورده فاطفئوا
بالماء الیغز وقت در انسان موجب غضب بشود ایا آنا از کسی زیادت خوردش باشند خدا تعالی
با آتش آن غضب خون دلش فوراً بجوشش می آورد و فوراً بجمیع عروق بدنش منتشر می نماید معلوم
که چیزی بجوشش آید غلیانش ببالا میکند با آن سبب وقت غضب خون بدن و چهره و چشم سرخ میشود و کل آنجا بالا
تصرف و باین سرعت علم و اراده و قدرتش در جمیع مخلوقات در کارست سبحانه عز شأنه اگر موجب غضب
از طرف خودش [illegible] بود بعد از غلیانش خوفش [illegible] خدا تعالی خوف در دلش خلق میکند خونش رجوع بباطن میکند رنگ
روی او زرد میگرداند و من جمله تفکر در مخلوق میان سرچشمه ها و انهارها و بحرها عظیمه بالا مال و به است از
٧١ انواع مخلوق کل فردی هیچ از انواع جمله باقی که حصرشان در علم محیط خدا است نیست که علم و اراده و قدرت
با و متعلق نباشد علی ممر الدهور والازمان واللحظات والطرفات و هزار یک نیم طرفه نیست که
خلق النفس و حرکات و خوردن در زمین دریاها و تناسل و تربیة هر چه در شکم او ها نکند و فتح الباب کردم
الیغز پس در بحر فکر در احوال او ها شناوری کن تا مانده بشوی تا یکساعة که بطاعت شصت سال است
فایز گردی و بعضی زیر موج از آب بیرون آیند و بمیرند و بعضی نمیرند و بعضی بیان آب بمیرند و محفوظ میشوند
تفکر از بعضی محافظان که هر دو زیر و چند بعضی بیرون در بیان آب عیش نمیکنند و بعضی با آن مرده میشوند
و بعضی در آب هم خارج عیش میکنند و آنچه در بیان آب از زیر عیش نمیکند و آنچه در بیرون است عیش در آب ندارد
در موج و نفس تفاوت ندارند بقدرت قاهره خوردش غرق آیند و باک ندارد و سبحان الحافظ القدیر
الفعال لما یرید بعزته بآن همه حیوانها آید بی حد و حصر بکل یکیک علم و قدرت او نیست که متعلق

نباشد در ایجاد و اعدامشان سبحان الذی تحیرت العقول فی صنایعه و اثار فعله تصویر عالمی و هر نوعی
از عالمی بقدر معدود ایجاد میکند علی ممر الدهور و الازمان و اختلاف در ان قدر نمیشود قال تعالی
انا کل شیء خلقناه بقدر تفکر کن ان جمیع بحد و حصر در شکم معین اشتها جماع در او ها خلق میکند
نه در باقی اوقات و از جماع در شکم آن جمع عظیم از نطفه بچه را خلق میکند و از بچگی یکیکی مرتبت میدهد
و چون بستو یکی که در اشجار که ذکر شد اندک اندک انهار را بزرگ میکند و قدرت بعموم یکیک در ان
تا یکی شکم متعلق است و نیم طرفه از فارغ نیست و تعلق بدقیق خلق زبانها استخوانها و گوشت و پوست و اعضا انها
میکند سبحان من حمت قدرته سبحان من لخلق فی ضمایر الصامتین ما هو صلاحهم بعد امرهم کما
یقیل الافر بلا نطق و کلام الهام میکند هر بچه در دل یکی خلق کرده و بدل دیگری و میداند سبحان من الاستطاله
العزیز دایره شیان او بسیع است چند دایره تحریر نیست حواله فکر تو کردم انگشت قلم بر داشتم تا فکر در احوال و فوقات
و سرچشمها و رودها و بحرها کنند بطول عمر خود است تفکر کنند در بیش است جناب حق تعالی خالق ایشان است و قیومشان است
نیم طرفه بعد از خلقشان غافل نیست از خلق احوالشان و اطوارشان تجدد احتی فرو بردن و بیرون آوردن
انفاسشان و خطورات دلشان و خوردنشان در شکمشان و دیگر احوالشان که از حد بیرون است نیم طرفه نیست
که تعلق علم و قدرت با وها نباشد معلوم وجودشان بر خدا است بقدر انکه یکی ذره الله بگوید غافل نشود هر باشند
سبحان قیوم السموات و الارضین و ما فیهما سبحان من فی البحر سبیله و خلقه و قدره و امره جل و علم
و عز سلطانه پس تفکر در انواع طیورها بری و بحری و خانگی و انواع آوازهای خوششان و انواع الوان
شیرین و تفکر در تربیت بچهایشان در بیضه و آشیانه و خلق پر و بال و تزیین بانواع تزیین و العلم درست کردن
اشیانهایشان بکنیم نیم طرفه از تعلق علم و اراده و قدرت با وها و احوال او ها غافل نیست از مشرق تا مغرب بنیان است
و بعض

۶۷ و بعضی را کوچ کردانیده بین کونه انتقال از کوهستان بگرمیان و دور تابستان بکوهستان در دخول فصل معتاد
بالهام خدا او را عارف تر از حساب انسان خلق کرده نفهمیده و هیچ سالی که سخت باشد و هیچ آثار سخت
معلوم نشد از زودها زود از کوهستان رو بگرمیان میکنند سبحان من یلهم ضمایر الصامتین مصالحهم و تفکر کن در
خلق بیضهها در شکم طیور پس خلق بچهها در میان بیضهها و خلق استخوانها و عروق و گوشت و پوست و پر و بال و اعضا بیضه
پس بتدریج اندک اندک خلق زیاد میکند تا بحدی بکمال میرسد از مشرق تا مغرب یک طبق در هر آن یک لحظه قدرتش
دقیقه بکار است سبحانه ما اعظم شانه و اعز سلطانه و قدرته قدرته المنتهی لعلمه و قدرته معلوم دایره تحریر نیست
حواله فکر شما کردم دایره اش وسیع است مثلا از نیکه هر نوعی گوشتش طعمی و هر یکی طعمش از گرم و خشک و تری
و با سرد و خشک و تری هر یکی نفعی برای چند علتی سبحان العلیم الحلیم القدیر هر یکی الهام ذکر نغمه مرغی چون
بهر صباحی خوانند ترا با صطلاح سبحان جل شانه العزیز طالب فتح الباب تفکر کردم مرده خود را بحر عبور
تفکر در کبریای خدا اندازند تا دولت غرق نور ایشان بیشود و بغرق شدن ایشان شهید میشوند و شهید خلاص و محبت
از شهید معرکه مقرب تر است رباعی غازی ره شهادت اندر تگ و پوست غافل که شهید عشق فاضل تر ازوست
در روز عارف آن باین کی ماند آن کشته دشمن است وین کشته دوست پس تفکر در خلق حیوانهای کوهی و خانگی
هر نوعی صورتی و لونی و طبیعتی حتی بعضی نوع بوی و هر یکی بجهتی سبحان الله از این قدرت و تسلط و غلبه
کبریایی و جلال و بعضی الهام درست کردن خانه و سوراخ برای اوقات سردی و بعضی چاه و مطلب و صبوری را
علف میکنند سبحان الله و الحمد لله الذی جعل لنا المساوی و لم یجعلنا ممن الاعاقل الطبیعی بعضی را چنان خلق
کرده که شب بیحد و در روز خسپند و بعضی بعکسش و در بعضی خوراکش نوعی میدهد در ایش چنان خلق کرده برای
نوعی طعم در ان چیز خلق میکند اگر نوعی دیگر آنرا بخورد آن لذت را در ان خلق نمیکند و هر چیزی از نمو و رشد موافق

مزاج حیوانات خلق کرده سبحان الله از بنی آدمی و عقلی و پروردگاری آن حیوانات طبعش گرم خلق کرده موی
پوستش کوتاه تر و آنچه طبیعتش سرد کرده با او رغانک و سوراخی گردانیده و با مویش دراز تر نموده سبحان
المعتبر الخالق لجمیع الاشیا و اجمعین از مشرق تا مغرب شکم ارض و پشت ارض پر است از انواع مخلوقات
همه محتاج باقی واحد بشر میکند او ما را یکی یکی از هر جنس و نوع بر راه بروفاز رزق باو عطا کرد و جمیع احوالات
حتی خواب که راحت از روحست نگهداری میکند پس بر وقت بگو سبحان الخلاق العلیم الجواد الکریم و نیم ظرفه
نمیگذارد که کاهل او نکند و هرچه بخورند عطا نکند و یا خلق نکند سبحانک ما عرفناک حق معرفتک یا رفیق
خصوصا تفکر در نعمت شیر کنیمت و روغن در روغن شان ممزوج کرده بغیر خدا از اجدا نمیکند کل اجزایش با اجزای
او آمیخته شده بین الفرث والدم کل روز بکفایه بچه اش و نفع عبادش خلق میکند از شکم و پستان
هر یکی او در وقت در یکدیگر بین قدرتش کل آنی در پیدا کاریست سبحان من لا یشغله شاغل و راه تفکر در شیر طور انشیت
که چند طعام از او خلق میکند جواله فکر خورت کردم اما بعد ازین تفکر کن در خلق حیوانات اهلی در منافع
کثیره که برای عباد در او خلق کرده و ایجاد فرموده و هرچه حیوانات تربیت بعضی گوشتش و پوستشان نفع
عباد و است و گر یکی برای مداوی خلق شده اما حیوانات اهلی انواع منافع دارند گوشتشان بجدا و پشم و موی
بجدا و شیر بجدا و هرچه از شیر و روغن و پنیر و سوکه و کشک و دانه دوغ و غیره بعمل آید در هر یکی طعمی و لذتی
خلق کرده تفکر کن در کمال نمین قدرتش با تمام کل وقت آن فان تعلق دارد و در کاریست در خلق
کردن سبحان الله من لا یشغله شاغل مجال فکر در اینها خصوصا از شیر وسیع است مثلا حیوانات که علف خورد
بمعده رسید که کرش میگویند و طبخ شد هضم اول میگویند آنچه لطیف و صاف باشد بجذب میکند و آنچه لطیف
نباشد با معاء میریزد روث میکرد و آنچه در کبد باشد که طبخ شد بخون میشود هضم دوم میگویند و آن خون

مخلوط

۵۰۸

مخلوط بصفرا و سودا است و آب هرچه باشد بمثانه میریزد و بول میشود و آنچه بصفرا میشود بمراره یعنی
بزهره میریزد و طحال که سپرزاست میریزد و خون که در کبد است در عروق که بکبد متصل است اکثر بپستان
میریزد و در پستان لطیف تر میشود و رنگش سفیدی میگرداند و بشیر خلق میشود این هضم سیم میگویند
و این تبدیلات و انتقالات هم بخلق خدا و تصرفات وست و تفکر کن در آن حکم اینهمه تصرفات خدای
بخلق کردن اینهمه اشیا از علف در کرش ثقیلش بروث و لطیفش بخون و صفرا و سودا و آب
خلق میکند هر یکی در جا بآن جا را جذب میکند و خون را بعضی در عروقهای بدن بند میکند و بعضی در عروقها
بپستانها میبرد و بشیر خلق میکند آن همه را از طبخ روث باز میشود که بین الفرث والدم است باین معنی فکر کن
مبهم فکر در روب باری و سوالی روی زمین پر است نیست طرفه قدرت او بهمه احوال او ما محیط نباشد
بعد از خلق او ما خلق احوال ما از انفاس و تحریک چشمهای ما و حرکات زبان و خوردن ما و هضم طعام ما
در شکم ایشان و خلق فواید هضم و در سعود کهای جام طعام و خلق بچهای ایشان از نطفه و علقه و مضغه
پس حیوانات اندک اندک که زیادی علفش بقدری ممکن بیشود از وی بیرون آید و خلق استخوان و مخ
و گوشت و پوست و اعضای ایشان لم لم میکند بتدریج بر بروی زمین تربیت هر یک با دستور میدهد پس لایق
اینست هر بگوییم سبحان الله العظیم که یک قوه برداشتن مقداری بار خلق کم کم و بیش و هر یکی نوع مخلوقی
در همه جا الدهور و ازمان سبحان الله از اول دنیا درین عالم ملک علم و قدرتش در کار است سبحان الله
الذی لا یشغله شاغل و این همه عالم ذی الروح در هر آنی و زمانی و ساعتی که یک لحظه چه بطلب بلا چون بهایم
و هرچه بزبان چون انسان طلب میکنند همه میدانند و میشنوند و میدهد سبحان الذی لا یغلطه المسائل سبحان
الذی احاط علمه الغیر المتناهی البالغ فی نظرنا مبلغ غیر المتناهی سبحان القادر المقتدر علی خلق المتناهی

الی مبلغ غیر المتناهی فی حسنا کیف لا و ادراکنا لا یبلغ منتهاها و منجمله تفکر در انواع بادها
هر نوعی از جهتی خلق و بروی زمین ارسال میکند و در آن جسم لطیف بعضی سردی و بعضی گرمی خلق
با آن لطافت که چشم ما او را نبیند قوتی را خلق میکند بعضی اوقات درخت عظیم از بیخ بر میکند و صورت
عجیبه ابر خلق میکند دسته اول از آنجهة که خلقش میکند بروی زمین تا منتهایش علی الاتصال
میرود بلا فاصله دسته دیگر دسته دسته می آیند هر دسته که بآخر زمین رسید فوراً او را عدم میکند کل شیء
فانٍ و ذات الله باقی سبحان الخلاق المغنی مجال تحریر تنگ است و در از این رشته بی نهایت است اما فتح
الباب در تفکر بعضی چیزها را کردم بس او را حواله فکر خودتان نمودم تا بتدبیر و تتبع فکرها در آثار قدرت
و کبریاء و جلال خدا تعالی کردی و فکر در مخلوقات آن عظیم الشان نمودی بمفاد آیه کریمه انما المؤمنون الذین
اذا ذکر الله وجلت قلوبهم محبت و خشیت و رقت را پیدا کنی و در هیبت و وجد شما را گرفت باید شروع
و استغفار و ذکر خدا تعالی کنند بحکم آیه الا بذکر الله تطمئن القلوب بهم شروع بتذکر نعمت و سعت
و رحمتش نمود زیرا هنوز شما در مقام فکر اند از آنها شروع بذکر لسان کنند تا اطمینان حاصل گردد فلهذا
شمه از فضایل انواع ذکر در مکتوب پیشین علی حده عرض برادران نموده ام و السلام علی من اتبع الهدی
و اجتنب الردی باتم السلام علیکم

وبه مکتوب تارک الصلوة

بسم الله الرحمن الرحیم للشیخ المشایخ سید ... احمد قدس سره نستعین

الحمد لله والصلوة والسلام علی سیدنا محمد وعلی آله وصحبه وسلم و بعد برادران خود را تسلیمات وافره
وتحیات متکاثره میرسانم برادران عریضهای که بخدمت شما می نویسم انفع واعظم ترین هدایت که دوستان
برای دوستان خویشان بنویسند بدلیل حدیث که ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده ما اهدی مسلم لاخیه هدیة
افضل من کلمة حکمة یزید الله بها هدی او یرده عن ردی یعنی هیچ هدیه که مسلم برای اخ خود هدا
و روان کند افضل واعظم از کلمه دینی که جناب حق تعالی بدان کلمه هدایتی او را زیاد گرداند و یا او را از هلاکی بازگرداند
ولهذا امیدست که مکتوبات مخلص خود را بقبول بفرمایند و هدایای مخلص را بدل کوشش بکنید اگر انفع ترین
هدایا از مخلص خود آن قبول فرمایند حق است که بجان کوشش باین مکتوب هند هر وقت ملاحظه کنند و ملول آنها
بطول آن بلکه مسرور شوند ایمان کامل مومنند زیرا حدیث است که اعظم اخلاق حسنه مومن است که اصلاح از
خیر وین سر نمیتوانی برادران اگر انصاف بدهند بیشتر معلوم شما شده که پدر مرحوم محبت دائم هر عصری رزق
هر یکی از شما و یا پدر و اجداد مرحوم شما هرگاه که یکی بمصیبتی رسیده یا کار صعب پیش او آمده و ما احباب
در حساب کم از خدمت شما آگاهی نکرده ایم و شریک غم والم وغصه ومصیبت شما بوده ایم حتی بارها
اتفاق شده که حاکم وقت تعدی شما حواله کرده بجمیع ولایت در آن روز که مباشران را تعیین نموده
که بولایت روند پدر مرحوم رجا کرده و رفع آن تعدای عظیم از همه اهل ولایت فرمود ملاحظه حقوق
خدمت بر شما بسیار است والحال که آخر الزمان است و ما عالم هستیم و بعلم خود دانسته ایم که بعضی
برادران بمصائب قیامتی و ضررهای دینی گرفتار شده اند از آن سبب غم واندوه بر دل ما بار گران
گردیده است لازم بود که خود بالنفس بخدمت شما بیائیم شاید بوجه دخیل شدن و رجا کردن از شما

علاج

۷۰

علاج این مصیبتها بنمایم تا ممکن نشد لهذا بارسال عریضه اکتفا نمودم والتماس و امیدوارم بحقوق
پدر مرحوم خود را شفیع می آورم که گوش بخواندن تمامی عریضه محبت هند و حمد باد و بنمایند و اگر کس
عریضه میخواند اول خواندنش بگوید باید همه گوش بدهید زیرا باین سبب عریضه میخوانم تا هر کس باین
مصیبتی عظیمی گرفتار نشده باشد از آن شکر کند و اگر کسی باو مبتلا شده باشد از آن اسف داند همت کند توبه
کند و این بار در باب مصیبت عظمی که ترک نماز و یا نادرستی نماز و یا تهاون و سستی در نماز است بعضی
خواهم نوشت و اگر لازم خواهم گردید و بحث نماز را مقدم کردم زیرا حدیث است که نماز ستون دین است
لهذا حضرت رسول صلی الله علیه وسلم خبر داده که تارکان نماز و کسانی که نماز شان درست نیست و یا نماز را از وقت
برون میکنند در قیامت وقتی که ایشان را بدیوان حضرت باری جل جلاله می آورند و محاسبه اعمال حسنات
ایشان میکنند و میبینند که بی نمازند جمیع عبادات و حسنات ایشان مردود و نا مقبول حساب میشود و خسارت تا که
میگردند یعنی بفوائد و عوائد و ثواب اعمال خویشان فایز نمیشوند و آخر حدیث فقد خاب وخسر والقرائه
فاولئک هم الخاسرون که در سوره منافقون است دلالت بر آنچه ذکر شد میکند خلاصه در قیامت
بواسطه بی نمازی بنورت حالت آخرت و خسارت حسرت مبتلا شده و میشوند گناهان بگردنشان
بار میماند و ماوا از ایشان نار میگردد برادران تامل کنید که از اول دنیا تا آخر دنیا هیچ کس باین چنین
خسارتها که رسیده و میرسد و خانه ویران گردیده و میگردد و محروم مانده و میماند زیرا که خانه
بی ستون معدوم و منهدم است و ویران شدن خانه دنیا بویران شدن خانه دین نسبت ندارد
حدیث که اول طائفه که در روز قیامت در دیوان حضرت باری جل شانه رو سیاه میشوند تارکان
نمازند برادران اگر و اعظم حقوق خدائی و بنده مطالبات خدا از بنده مطلوب است نماز است زیرا حدیث

اول ما یحاسب علیه العبد الصلوة واول ما یقضی بین الناس فی الدماء پس معلوم شد که
از حقوق خدای آنکه پیشترش نماز است واز حقوق ناس قتل بغیر حق است پس کمال
سعادت اینست که بدین حدیث و تنبیهات متنبه شود و غافل نباشد و مراعات کمال نماز بجا
بکند و چون کسی اذان نماز بشنود منادی حق که ندا بر جمیع اهل عرصات میکند یقین داند که
هرکه در دنیا اجابت این ندا بسرعت کند و رغبت نماید در قیامت ندای ملک او بلطف شنید
و از فزع و اهوال آن روز ایمن میگردد و اگر نه بسخط و عذاب و غضب ندای او کرده میشود مرویست
که نماز درست بنده را روسیاه میکند و صدقه پشت او را می شکند و تحابب یعنی محبت مسلمانان
با یکدیگر لله و فی الله بالکلیه قطع او میکند پس که این فعلها کرد دور شود از شیطان چو رمیدن بقدر بین
مشرق و مغرب مرویست که اگر کسی او را مسرور سازد اینکه عمرش دراز شود باید نیکی با والدین
و صله رحم کند و نماز خوب بگذارد یعنی بخشوع و خضوع دل با تمامی ارکانش نماز را بگذارد و
حدیث است حضرت بار جل شانه در قیامت کل روزی پنج بار در اوقات نمازهای فرض بود اینست
بصحابت ملائکه کرام برای کاکا یکی از اهل جنت روانه میفرماید هدیه که در بهشت آنکس باشد و پوشیده
نباید یعنی بمکافات نماز آن روز که کرده اند والله اعلم تارکان نماز انانکه بسبب نشدن طالع دنیا
از هدایا و تحف علای مذکور محروم میباشند برادران معلوم نماید که نماز افضل عبادتهاست
که ولدینا مزید در اوقات نماز نعمتها مخصوصه مزیده از نعمتها بهشت خدای تعالی بآن مرد
مصلی علما کرام میفرمایند لهذا حدیث است که نماز خیر موضوع است بمار امت پس ترک او شر موضوع است
بدلیل آیه ولذکر الله اکبر خیر موضوع است زیرا بعضی از مفسرین گفته اند مراد از ذکر الله اکبر نماز است

بس

پس نص قرآن است که نماز افضل و اکرم جمیع طاعات بدنیه است و حدیث در بیان و عدد بنای اسلام
اول بکلمه طیبه شهادتین فرموده پس در عقب او اقامة الصلوة ذکر فرموده معلوم میشود که بعد از ایمان
71 نماز از همه افضل و اقدم است وذکرها فی القرآن فی اثنین وثلاثین موضعا واما فی اثنین وثلاثین
مقارنا للزکوة فهی افضل العبادات بعد الصلوة ایضا وذلک دلیل علی کمال الاتصال بینهما وحتی
امر نماز چنان است که حضرت علیه الصلوة والسلام وقتی وفات نمودند تا زبان و نطق داشت علی الاتصال
فرموده الصلوة الصلوة توصیه بفعل نماز و پرهیز از ترکش می کرد چرا که از فرائض حج یا صوم یاد بکرار
تکرار نمی فرمود و معلوم است که در فعلش سعادت بی نهایت است و در ترکش عقوبت خارج از طاقت حتی نماز
جامع عبادات ملائکه سموات است زیرا عبادت ملائکه سماء دنیا قیام است و سماء دوم رکوع است و سیم سجود
چهارم قعود و بعد از روزی که خلق شده اند تا قیامت در این عبادات اند یک دقیقه غافل نمیشوند نماز که
جامع این عبادات است بسیار از روزها عبادت قرآن عظیم در عبادات هاست نه عبادات ایشان و تفصیلش در
مکتوب فضل نماز نوشته ام مرویست که یاد مرگ کن در نماز که کسی در نماز یاد مرگ کند لایق است که نماز او خوب
ادا کند یعنی بفکر موت خیالات دنیا از دل او بیرون میشود و نماز را بخضوع و خشوع و حضور میسر ادا خواهد
کرد و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم علاج خشوع را بیان فرمود حدیث است که ملائکه اعمال بنی آدم را مینویسند و وقتی
کسی نماز کرد و فارغ شد و از یکدیگر می پرسند که فلانی ربع نماز است یا خمس است و فلانی نصف و همچنین
این محاسبه میکنند یعنی زیاده تر یا کمتر حساب میکنند تا آن قدر با حضور بود ثوابش را مینویسند
با قیرا نمی نویسند و علاج حضور برای ما که اهل غفلت هستیم غیر از اینکه دل بمعانی آنچه در نماز خوانده میشود
بدهیم نمیباشد و آنکس که نخوانده اگر طالب سعادت باشد تعلم بکند والله سهل است عنه رضی الله تعالی عنه

قال رأی رسول الله رجلاً صلی فاخف صلوته قال اترون هذا لو مات علی هذا مات علی
غیر ملة محمد ای عزیزان هرکه ذرهٔ ایمان بود اینقدر تهدید کافیست برای او ان امر مهم بر سوال من فدای
آن کس باد که باین نوع مصیبتها دینی و فیامنی خود را گرفتار و هلاک نکرده اند و معلوم شما باشد
که حال تارک الصلوة چنان شوم بدست که کبار صحابه چون امام عمر و امام علی و عبد الله بن عباس و عبد الله
ابن مسعود که اعلم صحابه اند و چون ابوهریره و عبد الرحمن بن عوف و جابر و معاذ بن جبل و غیرهم علیهم
الرضوان اجمعین قائل اند بکفر تارک که یک نماز را عمداً ترک کند اگرچه جاحد نبود و حوالش نباشد
مگر توبه کند و آنرا قضا کند و قائلند باینکه اگر حداً حاکم او را قتل نماید حلال است و بعضی تابعین
که صحابه را دیده اند گفته اند که نشنیده ایم و ندانسته ایم که هیچکس از بقیه صحابه مخالف ایشان در این
قول کرده باشند مرویست که عبد الله بن شقیق رضی الله عنه گفت جمیع صحابه رضی الله عنهم ترک هیچ عمل
از اعمال اسلام بکفر نسبت نکرده اند اما ترک نماز را بکفر نسبت کرده اند و بعد از انقراض و فوت جمیع صحابه
رضی الله عنهم هجده مجتهد بوده اند که با امر دین قیام نموده اند و تدوین کرده اند و اگر نه بعد از صحابه کرام دین
نمی ماند و بتلف میرفت و از این هجده مجتهد چهارده نفر تابع بقول آن صحابه کرام مذکور شده اند
و قائلند بکفر تارک یک نماز بعمد چون امام احمد بن حنبل و امام اسحق بن راهویه و عبد الله بن مبارک
و امام نخعی و امام حکم بن عتیبة و امام ابو یعقوب سختیانی و امام ابو داود طیالسی و امام ابو بکر
بن شیبه و امام زبیر و غیرهم همگی آن صحابه و آن مجتهدین و علما کبار که از ایشان ورع کم اند قائلند
بکفر بکفر مسلمانی که یک نماز فرضی را بعمد ترک کند با آنکه تکفیر مسلمانان در غایت شدت و حذر است
و غایت پرهیز از آنها از جملهٔ واجبات است حتی اگر کسی مومنی را بلا موجب بناحق تکفیر کند خودش

کافر بود

تارک الصلوة

خودش کافر میشود پس معلوم شد که بمرتبهٔ تحقیق نرسیده باشند جرئت نکرده اند که مسلمانرا تکفیر کنند و قتلش
روا دارند و خباثت مرتد و ضررهای ارتداد در مکتوب علیحده ذکر شده حتی جیفهٔ مرتد در مقبرهٔ اسلامیه ٧٧
مدفون نشود بلکه باید مثل سگها بیندازند تا بوی جیفه اش مسلمانانرا اذیت ندهد و نزد امام اعظم و امام شافعی
و امام مالک رضی الله عنهم فرموده اند تا اینکه انکار وجوب نماز نباشد کافر نمیشود و اما در نزد امام شافعی رضی الله عنه
قتلش حداً حلال است و در نزد امام اعظم رضی الله عنه باید چوب کاری بکنند تا بحدی که خون از جسمش
سیلان میکند و این نوع چوب کاری از قتل زحمت تر است و کمی از اوها حیات و قتل میماند لیکن اصحاب
امام اعظم دو فرقه شده اند فرقه چون بعضی از اصحاب شافعی گفته اند فرقه دیگر گفته اند باید حبس نمود تا که بمیرد
و یا توبه میکند و امام احمد علیه الرضوان تاویل احادیث نکرد و بلا توقف تکفیر تارک نماز را نمود و در نزد
او کفر دو قسمست کفر خفیف و کفر شدید چون ترک و ایمان نیاوردن برسالت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم چون یهودی و نصاری
و خفیف چون ترک نماز بعمد و این هم در تحفه در باب نکاح فرموده که نکاح زن کتابیه اولیتر است از نکاح
مسلمه تارک الصلوة زیرا اجماع بر صحت نکاح کتابیه است و اختلاف در بطلان مسلمهٔ تارکهٔ الصلوة است زیرا
نزد قولی تارک الصلوة مرتد است حتی احتیاط در نکاح این لازم نه در نکاح آن زیرا در او خلاف
نیست مرویست که منزلهٔ نماز در دین بمنزلهٔ سر است از جسد و سر انسان چون بریده شود حیاتش
نمی ماند و نماز در حقیقت ذات خودش شبیه انسان کرده اند که انسان چون سر او و فرو بطنش
چون روح است خصوصاً خشوع و حضور در او زیرا هرکه مفوت ثواب اند و ابعاض چون یا جوارحی
و هیأتش چون ریش و سمیل و مژه که زینت انسانست و امام اعظم و امام شافعی علیهما الرضوان تاویل
حدیث کرده اند مثلا حدیث شریف فاذا ترک الصلوة فقد کفر و گفته اند مراد اینست که تارک نماز

نفس خود را متعرض بکفر نموده بارتکاب گناهی که موجب سلب ایمان است و مرد مسلوب الایمان
با کافران در جهنم ابد الآبدین می ماند زیرا شجره طیبه ایمان سقیه نمی یابد حیات شجره طیبه
ایمان سقیه یافتن بطاعات معینه و مقبول شدن آن و وجود آن موقوف بر مقبول شدن نماز است
بدلیل احادیث شریفه من جمله فرموده اند نماز عماد دین است و معلوم که چون نماز نبود سقیه شجره
ایمان با دیگر طاعات نشد پس روی بخشک شدن و زوال می نماید و نماز چون سر انسان
از انسان است و سر انسان چون بریده شود حیاتش نمی ماند و نزد علما که قائلند بکفر تارک الصلوة
قتل یک مرتد بقتل هفتاد کافر حربی است این قدر غلیظ و خبیث است حتی اگر مقبره کافران مدفون
نشود و باید جیفه خبیثه او طعمه کلاب شود تا بوی بدش اذیت بمسلمانان نرساند بر آوردن در این
باب احتیاط کلی لازم است زیرا همه صحابه علیهم الرضوان که شب و روز در خدمت حضرت فخر کائنات
علیه الصلوة والسلام بوده اند و بعد هم چهارده نفر از ائمه مجتهدین و کبرای دین تارک یک نماز بعمد
کافر خوانده اند و قدرت امام مخالفه ایشان نکنند چگونه تارک الصلوة مطمئن الخاطر بشود و زهره طرق
نمی شود و سبب ترکش نیست الا بیرون شدن انوار تعظیم الله جل شانه از دل تارک نماز و بیرون شدن
انوار حقوق ربوبیت و حقوق ملازمه بر آن و دوام آن و محافظه بر آن و معلوم که نیست عزت و شرف
سعادت و فلاح در دنیا و آخرت الا بقیام بحقوق ربوبیت حقیقتاً نه و کی این انوار از دلش
محو شده باشد اقدام بر ترک نماز نمیکند و اعراض از قیام بحقوق ربوبیت نمی نماید و احادیثی
که بدلیل کفر تارک الصلوة آورده اند در کتب صحیحه بسیار است با عبارات مختلفه و بمفهوم یک الله
مثلا حدیثی که طبرانی روایت کرده اینست من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر جهارا و در روایت دیگر

بین

بین الشرک والعبد ترک الصلوة فاذا ترک فقد کفر و حدیثی که شیخ بخاری روایت
کرده اینست من لم یصل فهو کافر و از جمله حدیث زیاد تر است که محدثان روایت کرده اند
و بدلیل کفر تارک الصلوة آورده اند و هم استدلال باین آیه نموده اند که ما سلککم فی سقر قالوا
لم نک من المصلین یعنی بهشتیان و یا مالک که بزرگ زبانیه است از دوزخیان سوال می کنند که چه چیز
شما را بدوزخ داخل کرد جواب میدهند که در دار دنیا از نماز گذارندگان نبودیم قال تعالی فان
تابوا و اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة فاخوانکم فی الدین یعنی اگر اینها توبه نمودند برادران دینی
شما نیستند حدیثی است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم روزی دعا کرد خدایا مگذار میان جماعت قوم
هر روز شقی و محروم را پس بعد از آن گفت آیا میدانید شقی و محروم کیست گفتند نه یا رسول الله شقی
و محروم کدام است بگو حضرت فرمود که تارک الصلوة اند و در روایت که هیچ خیر در دین نیست کسی را که در
رکوع نباشد یعنی کسی اهل نباشد و اهل صلوة نباشد خیر از و نمی بینند و مراد این حدیث که بعضی
دیگر که فرموده اعمال صالحه تارکان نماز قبول نمیشود معلوم میشود زیرا اول حسنات و طاعات مقبول شدن
برادران تارک نماز در شقاوت در نهایت است زیرا در کتب فقه میفرماید در سفر که آب در شرف
بقدر حیوان محترم چون خر و گوسفند و تازی شکاری آب را در وضو استعمال نکنند تیمم کردن جواز است و اگر
محترم نبود چون کافر حربی و مرتد و کلب عقور نه کلب شکاری مثلا و تارک الصلوة با او بود تیمم جایز نیست
آب با و ماند جهد برای وضو باشد و تارک نماز کافر حربی چون سگ شکاری محترم نبود و تارک نماز
در خباثت چون کافر حربی و سگ عقور نزد حاشیه فرموده بهذا قیاس این حساب با و ثواب برادر
و در کتاب سمرقندی نوشته شده که ابلیس علیه اللعنة در زمان سابق خود را پنهان نمیکرد یکی از انبیاء

آدم با وگفت بابا مرا چه کنم حتی چون تو شوم ابلیس در جوابش گفت چرا این حالت از من وا رنج
آن مرد گفت بسیار حسرت دارم که چون تو شوم ملعون گفت اگر خواهش داری چون من شوی ترک
نماز کن و مبادا سوگند راست و چه سوگند دروغ مکن آنمرد گفت عهد الله باشد اصلا نماز را ترک
نکنم و ابدا سوگند نخورم ابلیس گفت هیچکس از من بحیله تعلیم نکرده چنانکه تو تعلیم کردی عهد باشد
من بعد بهیچکس تعلیم نکنم مرویست که در حق تارکان نماز فرمود والله نباید تارکان ترک نماز باین
آشکارا کنند و این تجاهر بالفسق و این عصیان رب العزة کرده شود اگر ترک را میتوستم کردن شمار را
قطع کنند و جناب شیخ رحمة الله باین حدیث حد تارک الصلوة سه قتل مقرر فرموده مرویست که وقتی تارکان
نماز از قبر بیرون می آیند در پیشانی ایشان بخط قدرت سه سطر نوشته شده اول یا مضیع حق الله
یعنی ای آنکه حق خدا را ضایع داده و سطر دوم یا مخصوصا بغضب الله یعنی ای آنکه مستحق مخصوص
غضب خدا گشته و سطر سیم نوشته شده کما ضیعت فی الدنیا حق الله فآیس الیوم من رحمة الله
یعنی چنانچه حق خدای تعالی را ضایع داده در دنیا امروز مایوس و محروم شو از رحمت خدا مرویست که مر خدای را
صد طبقه رحمتست یکرا بهمه انواع ذوی الارواح مخلوقات خود بخشیده و تقسیم نموده و آن یکطبقه
رحمت را به کفایت کرده و آن طبقه رحمت که یکدگر ترحم می کنند حضرت باری جل شانه نود و نه طبقه را
برای ترحم بر عباد خود تا خیر و ذخیره قیامت گذاشته بر لوگان این حدیث هم مقوی احادیثهای که
پیشتر مذکور شده و بدلیل کفر تارک آورده اند میشود را در آن بنگرید در نظامت و براحوال شدت شقاوت آن
کسی که از همه طبقات رحمت بی نهایت حضرت باری تعالی در آن وقت تنگ محروم و مایوس باشد باید آن تارک الصلوة
و هر کس حساب و بخشد ایشان گریه برای پیش نشد خود و محبان او برایشان گریه کنند مرویست که هر کس نماز را ترک کند خدای تعالی

ثانی

۷۴

نامش در قاپی نار مینویسند با داخلان نار یعنی اگر آنها را قضا کرد نامش محو میشود مرویست که در دوزخ وادیست
نام او لملم است و آن وادی مخصوص جای تارکان نمازست مارهای آن وادی بقدر گردن شتری غلیظ
و بقدر یک ماه سال درازی دارند و هر بینماز را که بآن وادی اندازند اول ماری که او را گزند زهرش در بدن
او میگردد و آماس میکند پس ماری دیگر تا هفتاد سال یکی بعد از یک مارهای آن وادی او را و میرسند و تمام
شدن حساب گزیدن مار اول هفتاد سالست زهر جسد او سیاه و متعفن و ریزه ریزه میکنند و به زهر آن مار گم
دیگر مدت هفتاد سال که بعد از گزیدن مار اول او سوزنده اندام آماس میکند زهرش چون کوهی و مفصل بر اعضا
چون کوهی و آنوقت که ریزه شد باز کالاول جسد پیش خوب درست میشود باز نوبه مار دوم مثلا که مدت هفتاد
سال تمام میشود و معلوم بیک ساعت پس از مار اول که با وزده تمام شده که چنانچه آن یک ساعت مدت هفتاد
سال مار دوم تمام میشود و باز جسدش ریزه ریزه میشود و همچنان تا آخر مارها پس اگر بشود ترک نماز بشود
مبتلا شده باشد ابد الابد در این عذاب باین دستور می ماند و اگر تا حال توبه نکرده و لیوا خلق مبتلا شده
باشند نجات نیابد چه دیر و چه زود اما از هفت هزار سال که عمر دنیا زیاده تر معذب می شود و بنور ایمان
نجات می یابد و بحث این وادی بتفصیل مذکور شد حدیث تصریح نمیکند که مراد حدیث و امام غزالی رحمه
اسباب سلب ایمان را ذکر کرده یکی از آنها ترک نماز فرمود بقرینه قول امام شافعی و امام ...
علیهما اگرچه تارک نماز را کافر نکرده اند اما قائلند باینکه در خطر سلب ایمان میباشد و این تکفیر چندان
تفاوتی ندارد و اتفاق میشود که بعضی از تارکان نماز مسلوب الایمان می باشند و بعضی بواسطه چیزی نجات
می یابند مرویست که هر کس سه چیز باز گیرد خدای تعالی سه چیز را از وی باز گیرد و هر کس زکات را باز گیرد
خدای تعالی عافیت را از وی باز گیرد و هر کس که نماز را باز گیرد خدای تعالی در وقت مرگ ایمان را از وی باز گیرد

و هر کس سوال را از خدا باز گیرد خدا نیز اجابت را از او باز گیرد و در حدیث است من لم یسئل الله
یغضب علیه و از یکی از علما شنیدم که دوستی از دوستانم بود تعویذ برای خادمش طلب کرد
بنویسم آن خادم تارک الصلوة بود گفتم نمی نویسم دلش عاجز شد تسکین دلش چنان دادم
گفتم سگی با تارک الصلوة مقابل شدند شاید تفضیل هر کدام بر سر دیگری بدهیم تا وقت مرگ
اگر تارک سبب ایمان نشد آنوقت جائز است بگویند از سگ خوبتر است معلوم که انسان خیر مخلوق
غیر ملائکه تفضیل بین ایشان دارد و اما تارک اگر بی ایمان شود سگ خوبتر است و از آن
خبیث تر و اگر کسی تعویذ من از تو طلب کند و شما گفتند برای که میخواهی جواب گفت برای سگ خود
میخواهم آیا جرئت داری تعویذ مرا به چنین بانه گفت اگر مرا بکشند نمیدهم من هم گفتم اگر مرا بکشند تعویذی
باین مبارکی با این فاسق ندهم آن دوست ما ساکت شد بجز دلش نماند روایت که زنی بخدمت موسی علیه السلام
آمد گفت گناهی عظیم داشته ام و توبه کرده ام مناجات برای ما کن حضرت باری جل جلاله مرا عفو فرماید حضرت
موسی پرسید گناهت چیست گفت که زنا کرده ام و شکمم پر شده از آن زنا آنوقت آن ولد زنا بوجود آمد
او را کشتم و از خلق پنهان کردم حضرت موسی فرمود ای فاجره برون رو مبادا آتش غضب از آسمان فرود آید
و مرا با تو هم بسوزاند آن زن با دل شکسته و گریان بیرون رفت حضرت باری جل جلاله جبرئیل را نزد او
فرستاد و سلام رسانید و گو از طرف خدای تعالی توبیخ موسی کرد که چرا آن زن تائبه را رد کردی مگر او از وی بد تر
ندیده موسی بوجه تعجب گفت کیست از وی بد تر کسی که زنا کند و ولد زنا را قتل کند از وی قبیح تر که باشد جبرئیل
گفت که خدا میفرماید از وی بدتر آن کسیست که نماز را بعمداً ترک کند برادران هر کسی عاقل باشد هرگز باین
حال راضی نمیشود که در نزد خدای تعالی از این زن زانیه قاتله پلید تر و مبغوض تر باشد و خوف موسی از نزول

غضب

غضب از این سبب بود پیش از وجود حضرت رسول صلی الله علیه وسلم درگاه غضب باز بوده و درگاه رحمت
۷۵ نیز مفتوح بوده باین سبب بروی قومی بعصیان کرده نزول غضب شدی و تعجیل عقوبت بوی داده بعد از
وجود حضرت قاپوی غضب بسته شده و بقیامت تاخیر شده والاخرة اشد وابقی حدیث است و فتی امت
مستحق غضب شدند رفع مسخ و خسف و صاعقه که غضب امم سالقه بوده دفع شده اما بدو بلا مغضوب
میشوند برخ چیزها بر ایشان گران میشود و خدا عمرها کوتاه میکند و در معامله نفع کم میشود و وقت احتیاج
باران از رحمت حبس میفرماید و چشمهای آب نقص پیدا میکند و شرار بر ایشان مسلط میشود و اغنیا زکات
نمیدهند و فقرا نماز نمی گذارند و سلامتی عفت نمی ماند و جد سلاطین بشرارت پیشه نقل است که در ایام عمر رضی الله عنه
بخنجر زهرآلود نصرانی مجروح و زخم دار گردیده و خون از زخمش فواره میشد اراده کرد که نماز فرض را بجا آورد حاضران
مجلس بعرض رسانیدند که باین خون فواره نماز می گذاری گفت آگاه دار باشید که هیچ نصیبی نیست در اسلام
کسی را که نماز را ضایع و به امام عمر رضی الله عنه نماز را ادا کرد و خون از زخمش فواره میشد برادران کار نماز
چنان بسته است که حتی عادت کردن تاخیر آن از اوقات گناه کبیره است و چند وعید ها رسیده از آیات
و احادیث در ترهیب این عادت که وقت تاخیر فی دارد و مرور شده و آیه که در تاخیر نماز نازل شده نیست
یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله ومن یفعل ذلک فاولئک
هم الخاسرون یعنی اموال و اولاد شما را از نماز فارغ و غافل نکند چنانچه نماز ظهر را بعصر و عصر را
بمغرب و مغرب را بعشا و صبح را بطلوع آفتاب ابقا کنند در اوقات خود شان بجا نیاورند و هر کس این کار
عادت کند روز قیامت خسارتمند میشود و باعمال صالحه خود منتفع نمیشود و حدیث مذکور که فرموده
اعمال صالحه تارک الصلوة مقبول نخواهد شد و باین آیه بالاولی مستظهر میگردد و این حدیث تفسیر آیه میباشد

و هم این آیه در تاخیر نماز نازل شد که قال الله تعالی فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة
واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا الا من تاب وآمن وعمل صالحا الآیة و مفسران
گفته اند مقصود از اضاعت صلوة تاخیر است از اوقات و اصرار بر این کار و توبه نکردن از آنست
حضرت باری جل و علا وعید ایشان فرموده بوادی که نامش غی است و چند حکایت مخوفه در شأن شدت عذاب
آن وادی وارد شده حکایت که مردی بود با زهد و ورع مرد او را دفن کردند و از طرف حق جل و علا صد جلد
حواله او شد تا بر او زنند بنا بر تضرع و زاری نهادند که چرا اراده جلاد زدن بمن صاحب ورع و عبادت دارند
و هر باری که این نوع تضرع و زاری کرد از جلدهای که حواله او شده بود بعضی را تخفیف نمودند تا یک جلد باقی ماند
و آنرا باو زدند فورا جسدش در روغن و قبر از آن آب در روغن پر شد باز جسدش بحال اول درست شد
از آنکه عذاب برسید که چرا این جلد بمن صاحب ورع زدند گفتند یک نماز را بی وضو کرده و مظلوم فریاد
میخواند و بفریادش نرسیده و اقتدار نصرت داشت و کار نماز چنان است که اگر
کسی اقتدار قیام نداشت باید که در قعود نماز را ادا نماید و اگر اقتدار قعود نداشت بر پهلوی راست اما
در رکوع و سجود باشاره سر را بلند گرداند و اگر اقتدار و قوه سر جنبانیدن نداشت اجرای ارکان فعل چون
رکوع و سجود و ادای ارکان چون اخر سی بچشم اگر نتوانست دل بکند و اگر دلش بیهوش بود آن وقت
ترکش گناه نیست بشرطی که پس از صحت یافتن نماز را قضا کند و اخراج نماز از اوقات به نه عذر جایز است
و تهم تأخیرش گناه ندارد چون نسیان و نوم و اکراه و جهل بوجوبش که قریب العهد باسلام باشد و چون انفاذ غریق
و حریق و دفع الصائل و نماز میت که خوف انفجار خون و یا متن و گندیدن باشد و خوف نفس و یا مال
و خوف فوت وقوف در عرفات که از اینهم گناه ندارد و لیکن باید پس از فوت و زوال مانع قضا نماید

و قال

تارک الصلوة

و قال تعالی فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون و حضرت سید کائنات علیه افضل
٧٦ الصلوة والتسلیمات در تفسیر این آیه فرموده که آنانند نماز را از اوقات خود تاخیر می نمایند
هلاکی مر ایشان است و بعضی می گویند که مراد از ویل وادی است در دوزخ مرویست که اگر همه کوههای
دنیا را بآن وادی در اندازند از شدت گرمی و حرارت او گداخته میشود و حق در قرآن مجید ذم منافقان
بسستی در نماز کرده قال تعالی ان المنافقین یخادعون الله یعنی خداع و فریب خدا تعالی میدهند بگمان
آنچه در دل دارند و هو خادعهم یعنی خدا تعالی ایشان را بر سر آن فعل قبیح و فریب شان بافتضاح در دنیا
و معاقبه شدیده در آخرت خواهد و اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی یعنی وقتی که میخواهند که بر سر پا
قیام کنند برای نماز بکراهت بر میخیزند یراؤن الناس بریا و سمعت بر میخیزند و نماز میکنند و لا یذکرون
الله الا قلیلا یعنی نماز میکنند الا کمی برادران که مروت و رحم بحال خود کنند چگونه نزد امید او که
بر روی منافقان بکنند و بخلق ایشان متخلق شود و بعضی از مفسرین گفته اند که مراد از معنی و لا یذکرون الله
ذکر و یاد خداست وقتی ذم کافران بغفلت ذکر و یاد خدا که شود و اویلا بحال مسلمانی که مستغرق غفلت اند
باشد مرویست که بعضی از سلف صالحین چنان بوده اند که هر گاه آواز موذن را می شنودند در سبع
بدون توقف بشتاب بر می خاستند و حاضران از ایشان می پرسیدند چرا باین نحو بر میخیزند جواب ایشان
این بوده میترسم از کسانی باشیم که این آیه در حق ایشان نازل شده بصفت مذمومه تهاون و سستی
در نماز متصف اند محسوب شویم مرویست که هر کس محافظ نماز خود باشد یعنی نماز را از وقت خود تاخیر نکند
و شروط و ارکان را بعمل آورد و با خشوع باشد در قیامت نماز برای او نور و برهان و باعث نجات قیامت
میباشد و الا نور و برهان نمی باشد و حشرش با فرعون و هامان و قارون و ابی بن خلف باشد و علاء

زوجه این وعید شنیده چنین گفته‌اند که اگر بجاه و منصب از نماز غافل شود شبیه فرعون است و اگر بسبب
مشغول شدن به رو بار بزرگ خود از خدا غافل ماند شبیه هامان است که وزیر فرعون بوده و اگر بسبب
مال مشغول باشد شبیه قارون و ابی بن خلف است که در مکه و مدینه پیشوا و رئیس منافقان بوده و بسبب
اذیت دل حضرت صلی الله علیه و سلم داده و از کبار تجار و فجار مدینه بوده بمفاد من تشبه بقوم
فهو منهم آن غافل در نماز خود از هر صفت از نماز غافل شده شریک و شبیه آن صاحب صفت است
که مذکور شد و حشرش با او خواهد بود جزاء وفاقا مرویست که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم با صحابه
کرام رضی الله عنهم نشسته فرمود که امشب دو ملک آمدند و گفتند بیا برویم با ایشان رفتم بسیاری از اهل
عذاب بمن نشان دادند اول اینکه بمردی رسیدیم که او را بر پشت انداخته بودند و ملک عذاب بر سر او
ایستاده بود و سنگی عظیم بدست گرفته هر بار بسر آن مرد میزد و مغز و استخوانش و پوست و گوشت او پراکنده
میشد و از ضرب آن سنگ دور میشد و ملک میرفت تا آن سنگ را باز می‌آورد و سرش کالاول
خوب و درست میشد گفتم این عذاب چیست جواب دادند که این مرد در ادای نماز سستی و تهاون
بوده و نماز را از وقت برون کرده مرویست که هر کس در ادای نماز سستی و تهاون باشد به پانزده
نوع عذاب گرفتار میشود پنج در دنیا و سه در وقت مرگ و سه در قبر و سه در وقت خروج از قبر اما در
دنیا برکت در عمر او نمی‌ماند و سیمای صلحا از روی او محو میشود و هر عمل و حسنات و عبادتی که کند کرام
الکاتبین برای او نمی‌نویسند تا صاحب ثواب گرداند و هر دعای که کند دفع نمی‌شود تا مقبول گردد و نصیب او
در دعای صالحان نمی‌شود و در هر رکعت نماز که میخوانند در تحیات دعا میکنند السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین از آن دعا محروم میشود و در وقت مرگ بذلت و گرسنگی میرود و تشنگی ابتلا
که اگر

که اگر بهمه آب بحار دنیا بدهند ایشان را فرو نرود هرگز سیراب نشود و در قبر جان قبر برایشان تنگ
77 می‌گردد که استخوان پهلوی ایشان بیکدیگر مختلط میشود و چون آتش بر سر جمرات و اخگر و آتش است و شب و روز
جانب بجانب برمی‌گردد و یکی افعی از افعیان دوزخ که نامش شجاع اقرع است بر سر هر یکی از او مسلط
میشود و هر دو چشم از نار است و ناخون او از آهن و در انگشت هر ناخون یک گز درازیست با تهاون نماز سخن
در می‌آید و میگوید منم شجاع اقرع آواز نیش مانند آواز رعد بهار است و میگوید که رب من امر فرموده که ترا
بزنم بجزای ضایع دادن نماز صبح تا طلوع شمس و تضایع دادن ظهر تا عصر و بضایع دادن عصر تا مغرب و بضایع
مغرب تا عشا و بتضییع دادن عشا تا طلوع فجر هر باری که با او میزند بمقدار هفتاد ذراع او را بزمین فرو میبرد و باین نوع
عذاب در قبر معذب میشود تا روز قیامت و در موقف قیامت معاقبه او محاسبه شدید و غضب خدا و دخول
نار است اعاذنا الله منها مرویست که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در مجلس بود و یکی زنی آمد و از دور فریاد
کرد و رجا کرد یا رسول الله گناه عظیم دارم مرا رحم فرمای شاید حضرت باری جل جلاله مرا بیامرزد حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
که گناه تو چیست گفت یا رسول الله مدتیست که شوهرم بجهاد رفته و نفس تقاضای من داد و زنا کرده‌ام حضرت فرمود
که آن مرحومه را رجم کنید جبرئیل علیه السلام مژده قبول شدن توبه آن زن را آورد و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
آن مژده را به صحابه رسانید پس حضرت فرمود آن وقت که زن بغایت گناه آمد ترسیدم صحابه عرض کردند از
چه ترسیدید فرمود چنان دانستم که نماز عصر از او فوت شده و فریادش از آفت باد را آن من خوف
کشید خوف و بیم از زنا و رجم زن و اینکه شوهر مجاهدش خانه و دیده میشود نکرده و نظر من خوف داشتم
اما در حق مطلق فوت نماز عصر فرمود خوف کردم نقلست که در ایام عبدالملک بن مروان جوانی بود که هر
وقت گریه میکرد و در عبادت تقصیر نمیکرد خبر حال او بعبدالملک رسید او را طلبید و از او پرسید جواب گفت

گناه عظیم دارم نمی دانم توبه من قبول شده یا نه خلیفه گفت گناه تو چه بود تو بگو وهو الذی یقبل التوبة
عن عباده ویعفوا عن السیئات گفت امیر المؤمنین نباش بودم بسیار عجایبها دیدم خلیفه گفت
چه دیدهٔ بگو گفت شبی بگورستان رفتم کفن بدزدم قبر را کندم دیدم مردهٔ رویش از قبله برگردیده ترسیدم که
برگردیدم بیرون آمدم هاتفی گفت چرا از سبب شقاوت این نمی پرسی گفتم چرا گفت در دار دنیا استخفاف
بنماز داشته ای عزیز معنی آن یا اینست مبالات بارکان نماز نداشته یا مراد اینکه در عمرش نماز را از
اوقات خود نکرده بلکه تاخیر کرده این نقل دراز بود ترک کردم و مجملا عرض نمودم باین دستور در مرده
بخنزیر می بینند هاتف میگوید که این شارب خمر بوده و در قبر دیگر مرده میبینند که همه تن و جسمش میخ با آتش
سرخ شده بزمین قبر بسته کرده اند و زبانشرا بیرون آورده میخ عظیم بر زبانش دوخته بودند هاتف گفت
که غیبت کننده بوده و در قبر دیگر برده بود بر سر کرسی و قبرش پر از نور هاتف گفت عابد بوده نقل است که کسی طفلی
داشت بمرد و او را دفن کرد پس از چند شب روزی در خواب دید نگاه کرد دید که موی سرش همگی
سفید شده بچه گفت نه من بلکه همهٔ اطفالانی که درین گورستانها هستند بدیدم گرفتارند موی سرشان سفید
گشته اند پرسیدم که سبب چیست جواب داد که ای پدر این زندهای بی رحم رحم نکرده اند دو تن یکی مرد تارک
الصلوة و یکی مرد شراب خور را بمقبرهٔ ما دفن کردند ناگاه روزنهها و سوراخها در قبرشان پیدا شد و از
دود انواع عذاب و شرارهٔ دوزخ باوازهای مهیب و ملائکه عذاب بگرزان در آمدند و فریاد و داد بر
کردند مویهای سر ما از خوف و هیبت آن واقعه سفید گشته و اهل مقبره حتی اهل عذاب بجهت عذاب
خویشان هم از ایشان بر هراسان گشته ایم برادران ترحم بگورستانها و مردگان خود کنید اگر مرتکب [illegible]
دفن در مقبرهٔ ما نه تارکان نماز از گورستان دور دفن کنید نقل است که یکی از سلف صالحین خواهری داشت

و دفن

ودفن کرد کیسه زر که با او بود ناگاه در قبر افتاد و ندانست چون بخانه باز آمد بسیار شوق آمد بر سر قبر خواهرش
رفت و در این قبر را کشود و دفتی که بسنگ لحد رسید دید که قبرش پر است از آتش در دم خاک بر سر قبرش
ریخت و به گریه وا زده بسیار نزد مادرش آمد و از او پرسید که خواهرم چه فعلی ناپسند داشت که باین
نوع معذب شده مادر گفت در اوا نماز را سست بود و نماز ها در وقت خود ادا نمیکرد در حدیث آمده است که
از وقت تارک الصلوة را بقبر نهادند در لحدش هزار روزنه پیدا میشود و از هر یکی جانوری مهیب و مخوف
بیرون میاید از زخم نیش و از بینی آتش دود و آتش زبانه میکشد و اگر سر بدنیا بیرون آرد از هیبت او
مخلوق میرود و بروایتی دیگر ابر سیاه بر سرش می ایستد با فیلها و عقاربها بیرون گیرد و هر یکی از انها
چونند هزار سال در روز برش ساکن میشود و باین حدیث چنان معلوم میشود که اگر تارکان صلوة سلب ایمان
نشوند طول مکثشان در جهنم پیدا شد و درین عذاب می مانند پس والله مقبرهٔ که پنجاه هزار نفس باشند
همه بعذاب بیکی از تارکان نماز که میان او ها مدفون باشند بیرسان میشوند و بمرتبهٔ اهل عذاب میرسند
برادران عذاب و حال شنیدنهادن این باشد وای وای حال تارکان نماز چه طور خواهد بود قیاس کنید چه
عذابها که روایت شده ممکن است بر همه تارکان نماز باشد و ممکن بر بعضی نوعی از انها معذب باشند
والله اعلم مرویست که روز جبرئیل بعرصات عرض آمدی نوری میرسد نامش خویش است یعنی بقدر مشرق
و مغرب طولش ما بین آسمان و زمین از نوری پرسد که بکجا میروی میگوید بعرصات آنروز می پرسد [illegible]
برای عذاب پنج طائفه یکی از ایشان تارکان نماز است [illegible] این حدیث خود در کتب ندیده ام از علما شنیده ام
برادران نفس که بی نماز باشد باین همه انواع عذاب شدید مبتلا خواهد شد و ثواب نماز و غیره چون صفحه قاصر [illegible]
[illegible] و حسنات عظیم از عدد حساب بیرون است الذات او میرود یقین که مرد عاقل این همه ضرر عظیم را اختیار نمیکند

والسلام علی تابع الحق والهدی تمت

یا معین

هذا الکتاب سراج القلوب

استغفر

بسم الله الرحمن الرحیم

صفت این جهان خدای تعالی بچند روز آفریده است صفت اول که خدا بیافریده چه بوده است
صفت آسمانهای که آفریده است هر آسمانی نام چیست صفت زمینهای که خدا آفریده است هر زمینی را
نام چیست صفت بهشت که خدا بچه چیز آفریده است صفت دوزخ که خدای تعالی از چه آفریده است صفت آن دوزخ
که خدای تعالی در آسمان هفتم آفریده صفت کوثر که خدای تعالی از چه آفریده است صفت آن ترازو که روز قیامت
اعمال بندگان با آن سنجند صفت صراط که خدای تعالی آن را از چه آفریده است صفت عرش و کرسی که خدای تعالی آنها
از چه آفریده است صفت عرش که خدای تعالی آن را بچه نهاده است صفت پیغمبران مرسل که خدای تعالی فرستاده است
صفت ملک الموت که خدای تعالی چگونه آفریده است صفت منکر و نکیر که خدای تعالی آنها را چگونه آفریده صفت
بیت المعمور که خدای تعالی چگونه آفریده است صفت ... که خدای تعالی آن را از چه آفریده است صفت صور اسرافیل
و دمیدن او چه گونه بود صفت قفل آسمانها ... چیست صفت ... که خدای تعالی در آخر زمان خواهد کرد صفت
کور روان چه گونه بوده است صفت آن پنج تن که نه پدر و نه مادر داشتند صفت ... سلیمان علیه السلام که بود
صفت مرغی که در وقت بانگ کردن چه گوید صفت اول چیز در دنیا کدام بود صفت بلندترین چیزی در
دنیا کدام بود صفت آن مائده که نه طعام دنیا بود و نه طعام بهشت صفت اصل دریاها از چیست و آب
آنها تلخ چرا صفت عصای موسی علیه السلام از چه بود صفت ذو الکفل علیه السلام که پیغمبر بود یا نه صفت آن
چهار پیغمبر علیهم السلام که به آسمان بردند صفت آن کودکی که در شکم مادر سخن گفت صفت آن پیغمبران
علیهم السلام که به آسمان بردند صفت آن سنگ که موسی علیه السلام عصا بر وی زد و صفت اصحاب الرقیم

که کدام

که کدام قوم بودند صفت اصحاب الاخدود که بودند صفت شداد و بهشت او ساختن صفت آن
صحیفها که بر آدم علیه السلام فرود آمدند صفت ... و سرگذشت او و صفت بلوقیا و عفان

هذا کتاب سراج القلوب بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله العلی العظیم الجواد الکریم العلیم الحکیم
القدیم ذی الملک والبقاء والجود والثناء وخالق کل شیء لا یرد قضائه ولا یخلف ...
مستغنی عن طاعة المطیعین اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله الصادق
الامین ونبیه الکریم صلوات الله علیه وعلی آله واصحابه الطیبین الطاهرین وبالله العون
والعصمة والتوفیق چنین گوید ابو النصر سعید بن محمد الفضل القزوینی رحمه الله ...
از عجایبها چیزها و قصه‌های گذشتگان و از صفت آفرینش آسمانها و زمینها و آنچه در آنهاست
روشن باشد ... چیزهای پرسند جواب حاضر بود و این کتاب بطریق سوال و جواب تصنیف شد و نام آن سراج
القلوب نام نهاده ... سوال خبر کن ما را که خدای تعالی
این جهان را بچند روز آفریده است جواب بدان که خدای تعالی این جهان را بشش روز آفرید اول آن روز یکشنبه
و آخر روز جمعه روز یکشنبه آغاز آفرینش آسمانها کرد و زمینها را بیافرید و روز دوشنبه آفتاب و ماه و ستارگان را بیافرید
و روز سه شنبه جانوران عالم و مخلوق بهشت و ساکنان زمین و فرشتگان آسمانها ... بیافرید
و روز چهارشنبه دریاها را بیافرید و آبها در آنها روان کرد و رودها و چشمه‌ها ... و درختها و گیاهها از
زمین برویانید و روزیهای خلقان را قسمت کرد و تقدیر کرد چنانکه حق تعالی در قرآن فرموده وقدر فیها
اقواتها فی اربعة ایام سواء للسائلین و روز پنجشنبه بهشت و حور العین را بیافرید و روز جمعه
آدم علیه السلام را بیافرید و به بهشت در آورد ... فرشتگان آدم را سجده کردند روز شنبه

همه جانورا بیافرید و آراسته کرد چنانکه هیچ درنگی بایست و او را در آفریدن هیچ رنجی و زحمتی نرسید
قوله تعالی وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ حق تعالی میفرماید که
درستی بیافریدیم آسمانها و زمینها را و آنچه در میان آنهاست در شش روز آفرینش آنها هیچ رنجی و زحمتی
و ماندگی بما نرسید و اگر خواستی صد هزار چنین در یک لحظه توانستی آفرید لیکن خواست بندگان آهستگی
در کارها کنند چنانچه مهتر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرموده الْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ وَالتَّأَنِّي مِنَ
الرَّحْمٰنِ یعنی شتاب کردن شتاب فعل شیطانست و آهستگی در کارها فعل خداست باید در کارها آهسته
باشی و شتاب نکنی تا بمقصود رسی و از شر شیطان خلاص یابی سوال خبر کن ما را که خدا اول چیز را
بیافرید چه بود جواب بدانکه خدای تعالی اول چیزی که بیافرید گوهری بود و از زبرجد سبز و بزرگی وی
کس ندانست بجز حق تعالی پس ایزد ذو الجلال بگوهر نظر فرمود گوهر آب گشت و موج برآورد و بخاری بر
آورد چون دود بهوا رفت و کف بر سر آب جمع شده و آن همچنان بلرزید از بیم و هیبت خدای تعالی
تا روز قیامت و آن دود را هفت پاره کردانید از زیر یکدیگر و هر پاره بستبری پانصد ساله راه و این
کف را که بیافرید بر زیر یکدیگر میدانست قوله تعالی أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا پس حق تعالی
فرشته را بیافرید فرمان داد که بزیر هفت طبق زمین برآمد و این زمین بر کف خود نهاد و هر دو دست
برآورده یکی را بسوی مشرق و یکی را بسوی مغرب این هفت زمین را بر کف خود نهاد و بدارد تا روز قیامت
چون زمینها بر گردن فرشته قرار گرفت پای فرشته در هوا معلق بماند حق یکپاره زمرد سبز بیافرید
ستبری آن پانصد ساله راه و بزیر پای آن فرشته در آورد چون فرشته پای بر سر آن زمرد نهاد و آن زمرد
نیز در هوا معلق بماند حق تعالی گاوی را بیافرید نام قریط است و آن زمرد را در میان دو شاخ گاو نهاد

و بعضی

و بعضی گویند در میان دو شاخ گاو نهاد که آن همه زمینها و آسمانها بر سر آن فرشته اند و چون زمرد بر
دو شاخ گاو قرار گرفت گاو نیز بر هوا معلق بماند حق تعالی شیر را بیافرید بعضی توده ریگ نمناک بیافرید
گفت وی چندانکه از آسمان هفتم تا زمین هفتم پس گاو را فرمود تا پای بر آن توده ریگ نهاد پس شیر را
نیز در هوا معلق بماند حق تعالی ماهی را بیافرید نام او لیوثا و کنیتش ابو نوشا پس شیر را بر پشت ماهی نهاد و
ماهی سر و دم برآورد از همه زمینها و آسمانها بگذرانید و در زیر عرش سر را بر دنبال خود خوش حلقه کرد و آن
ماهیست که حق تعالی ذکر فرموده ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ و در بعضی کتابها آورده اند که عیسی پیغمبر علیه السلام
دعا کرد گفت الهی آنچه عالم بر پشت اوست بمن بنمای خطاب آمد که ای عیسی بکنار دریای محیط رو تا قدرت
ما ببینی عیسی بکنار دریا رفت در حال ماهی سر از دریا برآورد و بسوی آسمان روان شد بشتاب مانند باد شب
تا سه روز بر ور رفت تا یکهفته همچنان میرفت عیسی علیه السلام آخر وی ندید گفت الهی این ماهیست که
در پشت ویست خطاب آمد که این ماهیست که از او هر روز هفتاد هزار ماهی چنین باید بخورد و عیسی در سجود افتاد
و گفت سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْقَادِرِ پس آمدیم بر سر حدیث آن ماهی که چون حلقه کرد شکم ماهی در هوا معلق
بماند حق تعالی ابر بیافرید تا ماهی در وی قرار گرفت پس باد بیافرید و بزیر در آورد تا آب بر باد قرار گیرد و آن
بار حق تعالی بقدرت خود نگاه میدارد تا روز قیامت سوال خبر کن ما را که خدای تعالی این آسمانها را چه آفرید و آن
هر آسمانی را نام چیست و صفت او چگونه است و در هر آسمانی عبادت فرشتگان چگونه است و تسبیح ایشان چیست
جواب بدانکه خدای تعالی آسمانها را هفت آفرید چنانکه بیان کردیم آسمان اول را از زبرجد سبز آفرید و نام وی رقیعست
و فرشتگان آن جمله در سجود اند و تسبیح ایشان اینست سُبْحَانَ ذِي الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ و مهتر ایشان فرشته ایست
نام وی رعد و موکل بر ابرها و بارانها و آسمان دوم از نقره خام است و نام او [illegible] است و فرشتگان [illegible]

این آسمان جمله در رکوع‌اند و تسبیح ایشان اینست که سبحان ذی العزة والجبروت و مهتر ایشان فرشته‌ایست
نام او رفائیل است و درین آسمان نام وی چیست اسم فرشته‌ایست نام وی جنیت یک نیمه او برفست
و یک نیمه دیگر از آتش حق تعالی قادر ما جمع کرده نه برف آتش را میکشد و نه آتش برف را میکشد و تسبیح او اینست
سبحان من الف بین الثلج والنار یعنی پاکست آن خدای که آتش را با برف الفت داده و آسمان سیم
از یاقوت سرخ است و نام وی فیلادلست و فرشتگان این آسمان جمله از قیام‌اند و تسبیح ایشان اینست که
سبحان الحی الذی لا یموت و مهتر ایشان فرشته‌ایست نام او کوکائیل است و آسمان چهارم از زر سفید است
و نام وی ماعون است و فرشتگان این آسمان جمله در تشهدند و تسبیح ایشان اینست که سبحان الملک القدوس
رب الملائکة والروح و مهتر ایشان فرشته‌ایست نام وی میکائیل است و آسمان پنجم از زر سرخست و نام وی
دلو است و فرشتگان این آسمان جمله سرها فرو برده‌اند و تسبیح ایشان اینست که سبحان رب کل شیء و این
فرشتگان کروبیان خوانند و عدد ایشان کس نداند بغیر از خدای تعالی و هر یکی را صورتی و شکلی دیگر داده است
و هرگز سخن با یکدیگر نگفته‌اند از هیبت خدای تعالی و هرگز بروی یکدیگر ننگریسته‌اند و از آن روز حق تعالی ایشان را
آفریده است میگریند تا روز قیامت و با نفخ صور و اگر آواز ایشان بگوش خلقان برسد بمیرند رسول علیه السلام
فرمود در شب معراج آواز گریه ایشان با درد و سوز بگوش من رسید از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که اینها چه قومند
چنین زاری میکنند گفت کروبیانند که بر گناه امت میگریند و آسمان ششم از یاقوت زرد و نام وی
قدرست و فرشتگان که در وی‌اند تسبیح ایشان اینست که سبحان خالق النور و مهتر ایشان فرشته‌ایست
نام او رعیائیل است و آسمان هفتم از زر تابنده است و نام وی کالیاست و فرشتگان که در وی‌اند تسبیح ایشان
اینست که سبحان الله عدد خلقه و زنة عرشه و مداد کلماته و نام مهتر ایشان روبائیل است

و در آسمان

و در آسمان هفتم دریای آفریده است که قعر آن دریا پانصد ساله راهست و در آن دریا فرشته آفریده بزرگ و وی
چند است آب دریاها به نیمه ساق پایش نمیرسد ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم روایت کنند
که حق تعالی این هفت آسمانها را بیافرید و زیر یکدیگر بداشت و ستبری آسمان پانصد ساله راهست و همچنین میان
هر یکدیگر آفریده و ستبری هر زمین پانصد ساله راهست سؤال اگر کسی پرسد از آن هفت زمین که خدای تعالی
آفریده است هر زمینی نام چیست و در هر زمینی چگونه خلق شد و صفت ایشان چگونه است جواب بدان که انس
بن مالک رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی الله علیه و سلم که حق تعالی این هفت زمین را زیر یکدیگر بیافرید و در میان
هر زمین هوا است کشاده پانصد ساله راهست زمین اول مسکن آدمیانست و زمین دوم جای بادهاست
حق تعالی بادهای روی زمین و بادهای مخالف جمع کرده و چندان قدر که خواهد بدنیا فرستد و قوم عاد را بدان باد
هلاک کرد و چندان فرستاد که از سوراخ سوزنی بگذرد و در زمین سیوم قومی آفریده که رویهای ایشان بر
روی آدمی میمانند و دهانهای ایشان بدهان سگ میمانند و پایهای ایشان با دمهای ماند و موهای ایشان
بموهای گوسفندان میمانند و هرگز یکدم از ذکر خدای تعالی غافل نمیشوند و هرگز عاصی نشوند و در روز قیامت ایشان را
ثواب و عقاب نباشد و هرگاه که ما را روز باشد ایشان را شب است و هرگاه که ما را شب است ایشان را روز باشد و در زمین
چهارم جای سنگ کبریت و بعضی گویند سنگ و نفط است حق تعالی از برای آتش دوزخ آفریده است سنگ
چند کوهی بزرگست چنانچه حق تعالی در قرآن فرموده واتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة یعنی بپرهیزید از آن
آتش که هیزم وی آدمیانند و سنگ که بتست رسول صلی الله علیه و سلم فرموده بدانکه خدای تعالی جای جای بدست او است و در دوزخ [illegible]
از کبریت و نفط اگر بقدر سر سوزنی بدنیا فرستد هر که در مشرق و مغرب باشند از تابش آن در دم بسوزد و اگر
هم کوههای روی زمین در یک آن در حال چون موم بگدازد حکایت منصور عمار گوید وقتی حج کردم

چند گشتم بشهر کوفه رسیدم شب تاریک بود بمسجد رفتم آواز گریه می آمد گوش در نهادم که شخصی میگریست
و می گفت الهی این گناهان که من دارم در قیامت حال من چگونه باشد اگر رحمت نکنی وای بر من و اگر بیامرزی
بلطف و کرم و جود بر درگاه که باز گردم بیت یارب بدر که باز گردم گر قهر کنی [illegible]
ساعتی خوب بگریستم وآن آیت برخواندم که وقودها الناس والحجارة یعنی بترسید ای مردمان از آن آتشی که
هیزم آن آتش مردمان و سنگ است و موکلان آن آتش سخت دلانند و بی رحمانند چون این آیه بخواندم آن شخص
ناله و گریه زیادت کرد و بعد از ساعتی هیچ گریه و آواز بر نیامد من بیرون رفتم چون بامداد شد بدر آن خانه گذر
افتاد جنازه دیدم بر در آن خانه و زنی دیدم پیر زن گریست گفتم ای ضعیفه چرا گریه میکنی گفت فرزندی داشتم
پارسا که شب قرآن بخواندی گفتم رنجور بود گفت نه دوش کسی بدر خانه گذشت و یک آیه از قرآن بخواند
و او بشنید بسیار بگریست بیهوش شد در وقت صبح جان بحق تسلیم کرد منصور عماری گوید بر آن جوان بگریستم
و بایستادم تا در آنجا بسپردند آمدیم بر سر حدیث زمینها و از زمین پنجم کژدمانند یکی چون [illegible] حق تعالی
ایشان را از برای اهل عذاب دوزخ آفریده است اگر یکی را دستوری دهد بدنیا آید یک زخم زند همه کوهها و
زمینها بر کند چون آن کژدمان سر در دوزخ دهند از بیم ایشان اندامها و زخمها از هم جدا شوند زمین ششم
جایگاه زنجیرهاست که هر که از اهل دوزخ باشد چندین بمیرد و آن بزمین ششم برند و در آنجا باز دارند
و دفترهای حساب و نامهٔ اعمال او را آنجا برند و آنرا سجین خوانند چنانکه خدای تعالی در قرآن مجید فرموده
کلا ان کتاب الفجار لفی سجین زمین هفتم جای ابلیس است در آنجا تختی نهاده و بر آن تخت نشسته و همه لشکر او
از دیوان گرد آمده اند و در پهلوی وی سموم دوزخ است و در پهلوی دیگر زمهریر دوزخ است و هر کس از لشکر او
فتنه انگیزتر در نزد او شریفتر است انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند که زمین اول نام [illegible]

و زمین

زمین دوم نام بطا بطا زمین سیوم نام ثقیلا و بعضی بطحی گفته اند و زمین چهارم [illegible] و زمین
پنجم نام [illegible] است و زمین ششم نام اولیاست و زمین هفتم نام ثری است **سوال** خبر کن ما را که خدای تعالی
بهشت را از چه آفریده و بهشت چند اند و نام هر یکی چیست **جواب** بدان که خدای تعالی بهشت را
از نور آفریده و بهشت هشت اند بر زبر یکدیگر و از همه چیز بالاتر است و هر یکی نام دارد اول دار السلام است
دوم دار القرار سیوم دار الخلد چهارم جنت المأوی پنجم جنات عدن ششم جنات النعیم و بهشت
هفتم جنات الفردوس و هشتم نام جنان است و خدای تعالی هر بهشتی از گوهری آفریده است بهشت اول را
از یاقوت سرخ آفریده است و جنات الفردوس را از نور آفریده و جنات الخلد را از نقره خام آفریده
و جنت المأوی را از زر آفریده و جنات العدن از زبرجد سبز آفریده و در هر بهشتی را دو تخت آفریده
یکی از زمرد و یکی از زبرجد پهنای هر دری از مشرق تا مغربست و بر هر دری نوشته اند من قال لا اله
الا الله محمد رسول الله یعنی که منم خداوندم عذاب نکنم و بهشت روزی کنم آنکس را که با خلاص بگوید لا اله الا الله
محمد رسول الله **سوال** خبر کن ما را که خدای تعالی دوزخ از چه آفریده است و چند درکه است و در هر درکه از درکات دوزخ
چه باشد **جواب** بدان که خدای تعالی دوزخ را از خشم خود آفریده و از زیر هفتم زمین است و هفت درکه است در زیر
یکدیگر و میان هر درکه دوزخی پانصد ساله راهست و هر دوزخی که آتش سوزان تر و عذاب سخت تر و ماران
و کژدمان دوزخ بیشتر باشد و هر درکه را نامیست درکه اول را نام اسفل است که آنجا منافقان
باشند قوله تعالی ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار درکه دوم نام حطمه است و در آنجا فرعونیان
باشند که در دنیا دعوی خدایی می کردند کلا لینبذن فی الحطمة درکه سیم را نام سقر است و در آنجا
جهودان باشند قوله تعالی ذوقوا مس سقر و درکه چهارم نام لظی است و در وی گبران باشند قوله تعالی

إِنَّهَا لَظَى نَزَّاعَةً لِلشَّوَى و درکهٔ پنجم را نام غی است و در وی ترسایان‌اند قوله تعالی فسوف یلقون غیّا
و درکهٔ ششم را نام سعیر است در وی صابیان باشند و از ایشان هم نوعی از ترسایان قوله تعالی وسیصلون سعیرا
و درکهٔ هفتم را نام جهنم است در وی عاصیان از جملهٔ امت محمد صلی الله علیه وسلم که گناه کبیره کرده‌اند و توبه نکرده‌اند قوله تعالی
وإن جهنم لموعدهم أجمعين لها سبعة أبواب و جهنم از همه دوزخ بالاتر است و عذاب او از همه کمتر و نرم‌تر
و با اینکه هفتاد هزار کوه آتشین در وی است و در هر کوه هفتاد هزار وادی است و در هر وادی هفتاد هزار
شهر است از آتش و در هر شهری هفتاد هزار سرای است از آتش و از هر سرای هفتاد هزار خانه از آتش و در هر
خانه هفتاد هزار صندوق است از آتش و در هر صندوقی هفتاد هزار عذاب که هر یکی بدیگری مانند نیست انس بن
مالک رضی الله عنه روایت میکند که رسول صلی الله علیه وسلم صفت عذاب جهنم بگفت فاطمه علیها السلام روی بر زمین
می مالید و آب از هر دو دیده میبارانید و می گفت وا ویلاه این دوزخ را عذاب سنگ است اگر سوزنی
بگشایند آنکه در مشرق باشد از تابش وی بسوزد آنکه پنجصد سال [illegible] است حال او چگونه باشد و آنکه در دوزخ
بود حال او چون بود خدایا ما را و امت محمد صلی الله علیه وسلم از عذاب دوزخ نگهدار سوال خبر ده ما را که خدای
تعالی در آسمان هفتم مرغی آفرید صفت وی چگونه است جواب بدانکه ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند
از رسول صلی الله علیه وسلم که حق تعالی مرغی را در زیر عرش آفریده است بر مثال ستون و بر سر آن مرغ قبه آفریده
پایهای او در زیر عرش آفریده است و سر او از یاقوت سرخ است و چشم او از گوهر است و گردن وی از زبرجد است
و پایهای وی از لعل است و بر وی چهار هزار بال است و بر هر بالی چهار هزار پر است از عنبر و هفت هزار پر است
از کافور و هفت هزار پر است از زعفران و از هر پری سه خط نوشته اول بسم الله الرحمن الرحیم خط دوم لا اله الا الله
محمد رسول الله خط سیم کل شیء هالک الا وجهه بقدر او چند است در اینجا که بهشت او هست تا آنجا که بار

او هست

او هست چندانست از عرش تا بزمین و هر وقت که این مرغ بال حرکت بدهد پرها بر هم زند و بانگ کند
در و مرجان و کافور و مشک و زعفران بر سر بهشتیان فرو ریزد و هر روز چون پنج بار آواز مؤذنان
برآید آن مرغ بال بجنباند و پرها بر هم زند و بانگ کند از هر پری هفتاد هزار آواز خوش برآید بگوید
سبحان الله العظیم وبحمده و از جنبیدن او همه درختان بهشت بجنبش آیند و شاخها بر یکدیگر زده
شود و آواز در بهشت افتد که چون حوران از گوشه‌های بهشت بر کنگره‌ها و منظره‌ها و شادی کنند که وقت
نماز آید و فرض خدا گذارد و مرغ پرها را بجنباند آن قبه بر سر او است بجنبش آید فرمان آید ای مرغ تو را چه سبب
میگرید الهی بندگان تو بطاعت مشغول‌اند بیا را [illegible] بر ایشان رحمت کنی فرمان آید ای مرغ ساکن شو هر روز
پنج بار بر بندگان مؤمن رحمت کنم و هر که را حق تعالی در همه عمر او یکبار نظر رحمت کند از آتش دوزخ برو حرام باشد
سوال خبر کن ما را که خدای تعالی کوثر را از چه آفریده است جواب بدانکه خدای تعالی کوثر را برای محمد
صلی الله علیه وسلم آفریده است قوله تعالی إنا أعطيناك الكوثر و آن حوضیست پهنای وی از صفا تا یمن
باشد که سپید و سرخ است و آب او از زیر عرش می آید و فردوس می رود به تیزی چنانکه تیر از کمان رود اگر کسی
در وی افتد غرق شود و آب او سفیدتر از شیر است و نرم‌تر از روغن و شیرین‌تر از عسل و خوشبوتر از
مشک و هر کس شربتی از آن آب بخورد هرگز تشنه نشود و هرگز بیمار نشود و کنارهای حوض کوثر از زر سرخ است
و طین او از مشک و زعفران است و سنگریزه او در و مرجان است و در روی مرغان باشند بیکجا چون شتری و در کنار
وی قبه‌ها است از مروارید و قدحها و کاسها نهاده اند بعدد ستارگان آسمان چون روز قیامت خلق بعرصات جمع
شوند نخست کسی که از حوض کوثر آب خورده باشد درویشان امت محمد باشند صلی الله علیه وسلم آن کسانی که جهاد کرده‌اند
گرد چشم خلق خوار باشند پس از ایشان دیگران اما شجرة الطوبی که حق تعالی در بهشت از نور آفریده

محمد صلی الله علیه وسلم آفریده است آن درخت از زمین بزرگ که وی چندانست که اگر مرغ هزار سال پرواز
کند از شاخی بشاخی نرسد و بهر برگی و بهر برگی فرشته ایست تسبیح می گوید و امت محمد صلی الله علیه وسلم
آمرزش میخواهد چنانکه آفتاب از آسمان بدنیا می آید برگهای آن درخت در بهشت پیدا باشد و بزرگی هر
برگی چندانست که اگر از آن برگها بدنیا آرند از مشرق تا مغرب بگیرد و در همه بهشت خانه و کوشکی و منزلی
نیست که برگ و شاخ آن درخت در وی نیست و در زیر او مرغزاری است زمین وی یاقوت و گیاه وی زعفران است
و در زیر آن درخت چشمه هست یکی کافور و یکی سلسبیل هر وقت که بهشتیان خواهند که با یکدیگر بنشینند براق
چند در سایهٔ آن درخت بسته اند چون مومنان در بهشت قرار گیرند فرشتگان گویند حق تعالی میفرماید که بیایند
آنگه مومنان بر براق سوار شوند بر هوای بهشت روان شوند و هر کسی از ایشان میآیند تا بزیر درخت
طوبی می آیند و سلام حق تعالی بشنوند و دیدار حق جل وعلا ببینند سوال خبر کن مرا از ترازو که روز
قیامت اعمال بندگان می سنجد جواب بدانکه ترازوی قیامت خدای تعالی در قرآن خبر میدهد قوله تعالی والوزن
یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون عبد الله ابن مسعود روایت میکند از رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود روز قیامت ترازو در دست میکائیل بود یک پله از نور و یک پله از ظلمت آن پله از نور بود طاعت
بدو سنجد و آن پله از ظلمت بود معصیت سنجد و این ترازو را عمودی هست از مشرق تا مغرب هر یکی را از آدمیان
بیاورند در پیش ترازو بر پا دارند طاعتهای او در آن پله نور بنهند و معصیتهای او را در آن پله ظلمت بنهند
و سنجد تا کدام زیادتر آید هر کرا طاعت بقدر سپید دانه زیادتر باشد در حال فرشته در زیر عرش گوید فلان
ابن فلان نیک بخت است هرگز بدبخت نگردد و در سوال چنانکه از رسول صلی الله علیه وسلم سوال کردند یا رسول الله
در روز قیامت بچه کس از خویش پیوند باد آید یا نه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود در سه وقت بهیچ کس الا اکثر یاد نیاید

یومئذ [illegible]

یکی

یکی در آن وقت که سر از خاک بر دارد و از بیم آنکه نداند که روی سیاه است یا سفید است دوم در وقت
سنجیدن ترازو نداند که کدام پله گرانتر باشد سیم در وقت گذشتن صراط در بینه وقتیکه از سر
یاد نیاید و گران آن وقت که نامها بر آن کنند از بیم و فزع همه خلق بزانو در افتند رسول صلی الله علیه وسلم
فرموده بنده باشد که بیاورند در پله نور نهند چون بنده عاصی شود ناگاه کاغذپاره بیاید در آن پله نور
فنهند از آن معصیتها گرانتر آید فرمان آید از حق تعالی که بنده را در بهشت برید خلق عرصات متعجب
باشند که آن چه کاغذ بود خوردی و در آن کاغذ چه نوشته اند ندا آید این بندگیست در آخر عمر گفته است لا اله
الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم هر که آن خدا را بشناخت و برسول اقرار کرد او را عذاب نکنم سوال خبر کن
مارا که خدای تعالی صراط از چه آفریده است و صفت وی چگونه است جواب بدانکه صراط مانند پل است بر بالای
دوزخ کشیده حق تعالی چون دوزخ را بیافرید در زیر هفتم زمین از تبش وی هفت آسمان بگدازد آن وقت حق تعالی
بقدرت خود ماری را بیافرید نام او [illegible] و بزرگی وی بغیر از خدای تعالی کس نداند پس آن مار دهان واکرد و دوزخ در دهان
خود فرو کشید و دهان بر هم نهاد تا سه هزار سال دهان وا نکرد و آنکه سر بر داشت و مناجات کرد الهی دستوری
ده تا یکدم بیارامم پس حق تعالی چنین کرد بر وعده [illegible] و مالک را فرمود تا او [illegible] بکند چرا [illegible] کردی
اندر دست مالک تازیانه بود از آسمان هفتم و تا زمین هفتم در گذشته بود پس آن مار سر برآورد بجدای [illegible]
چشمش بر ساق عرش نام محمد را صلی الله علیه وسلم دید که بر ساق عرش نوشته است گفت خدایا بحرمت آنکه این که
نام او با نام خود بر ساق عرش نوشته که گناه مرا درگذاری پس فرمان آمد تا هر سال دو بار دم باز زند یکدم گرم و یکی
سرد و آن سموم که از تابستان وزد از دم گرمی اوست و آن زمهریر که در زمستان است از دم سردی اوست
چون روز قیامت شود خلق بعرصات جمع شوند و حسابها میکنند فرمان آید تا غاشیه شان باز کنند و دوزخ را از دهان

ما بدر آرند انکه از موی سیتهای وی یکمو از لب زیرین و یکی از زبرین بر کنند و بهم پیوند کنند و بر دوزخ
بر کشند که سه هزار ساله راه است و حق تعالی بعزابد تا بر آنجا که گذرند بر وی عقبها هست قوله تعالی فلا اقتحم
العقبة وما ادریک ما العقبة و هزار سال بر بالا باید رفت و هزار سال نشیب باید رفت و از موی باریکتر
و از شمشیر تیزتر و ملایک ایستاده باشند و عمودها بر گرفته کافر را در دوزخ می اندازند حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
در گوشه ایستاده باشد می گوید امتی امتی جبرئیل و میکائیل علیهما السلام بر گوشه صراط ایستاده اند گویند اللهم سلم
و خلق بر صراط می گذرند هر کسی بقدر طاعت خود هر کرا طاعت بیشتر باشد زودتر بگذرد و کرا طاعت کمتر باشد
دیر بگذرد و گروهی چون باد و گروهی چون پرندها بال کشیده و گروهی چون برق جهنده و گروهی چون اسپ کاهل و گروهی
چون بیمار افتان و خیزان و گروهی بشکم می غلطند چنین که شان بسوزد بدست روند چون دستشان بسوزد بر پای روند
چون پاشان بسوزد در آویزند و آن مومنان مستوجب دوزخ باشند رفتار ایشان کسی نبیند گروهی بمقدار سالی
گروهی بمقدار سه سال و گروهی بمقدار پنجاه سال چنانکه حق تعالی میفرماید تعرج الملائکة والروح الیه
فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة روایت از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بنده بر سر صراط بگذرد
چون کنار رسد بایستد و بدوزخ در نگرد و آن عذاب دوزخیان ببیند و صراط را ببیند گوید خدایا مرا چرا
با هیبت نگذارید گوید الهی مرا بروی از دوزخ بگذران که طاقت تابش آن ندارم همین مرا بس است فرماید
ای بنده من همین بس است چند با عهد کنی و گر هر آیینه می گوید الهی عهد کنم که دگر هیچ نخواهم تو مرا از تپش دوزخ برهان
بنده روی از دوزخ بگرداند نگاه کند درخت سبز بلند شاخ و برگ بسیار در زیر درخت آب خوش خرم
گوید الهی مرا در سایه آن درخت جای دهی تا یک ساعت آنجا بر سانم فرمان آید که بنده تو عهد کردی که بیش
ازین چیزی نخواهم پس حق تعالی فرمان دهد بزیر سایه آن درخت رود پس نگاه کند بهشت را ببیند با قایم

الوان

الوان و نعمت و حور و قصور و ولدان و غلمان و آبهای روان و درختان فراوان و مرغان خوش الحان چون بنده
آنرا ببیند دلش طپیدن گیرد گوید الهی چه شود اگر مرا دستوری دهی تا به آن بهشت در آیم تماشا کنم برگردم
ایم فرمان آید ای بنده چه چند عهد کردی چه شکنی گوید الهی توبه کردم که دیگر عهد نشکنم فرمان آید ان بنده
بهشت بر ببین چون به بهشت اندر آید بهشت در راست نگرد و گوشها و منظرها ببیند و حوران بر منظرها نشسته اند
بنده حیران بماند هیچ سخن نگوید فرمان آید ای بنده در چه بودی که خاموش گشته بنده گوید الهی تو دانای رازهای نهانی
که چند بار عهد کردم باز شکستم اکنون هیچ سخن نمیدانم پس ندا آید ای بنده چندان که عزم همت تو رضی شود
بنده گوید قادر توی هر آنچه حکم فرمائی پس حق تعالی ده بار چندانکه همه دنیا بوی دهد و فرشتگان را گوید بیارید
آن حلهای آل و سبز زرد که پوشیده و تاج بر سر وی نهید و بر براق نشانید و او را بآن جایگاه بر رید که از
بهر او ساخته ام پس فرشتگان آن حلها بیاورند و وی را بپوشند و تاج بر سر وی نهند و بر براق نشانند و او را
که از یک گوشه تا بدیگر گوشه وی شش هزار ساله راه است بنده عاصی بنگرد و حیران بماند گوید الهی بگناه
از بنده عاصی اینقدر دهی پس پاکان معصومان را چه خواهی داد سؤال خبر کن مرا خدای عز و جل
عرش و کرسی را چرا آفریده است و بزرگی وی چند است که هفت طبق آسمان و هفت زمین در زیر
عرش و کرسی چندان نماید که دانه ارزنی در بیابان انداخته باشند چنانکه حق تعالی فرموده وسع کرسیه
السموات والارض روایت از رسول صلی الله علیه وسلم که حق تعالی فرشته آفریده است نام
وی خرقائیل است و او را چهار هزار بال است و هر بالی هجده هزار پر است از عنبر و هجده هزار پر است
از کافور بر خاطر آن فرشته بگذشت که کاشکی بدانستمی عرش چند است حق تعالی از سر او آگاه شد
خرقائیل را دستوری داد پرواز کند تا سر عرش ببیند پس خرقائیل سی شش هزار پر را بگشاد

و از پر تا پر دیگر پانصد سال راهست بدین عظمت بیست هزار سال به پرید فرو ماند بایستاد و گفت
الهی عاجز و مانده شدم هنوز بکنار عرش نرسیده ام فرمان آمد ای خرقائیل چشم باز کن چشم
باز کرد ملاحظه کرد از یکبار عرش بپای دوم نرسیده بود خرقائیل بیهوش گشت فرمان آمد بعزت
من سوگند اگر تا روز قیامت پرواز کنی بساق عرش نرسی خرقائیل گفت عظمت و پاکی ترا است
که عرشی بدین عظیمی آفریده **سؤال** خبر کن ما را که خدای عز و جل عرش را بچه نهاده **جواب**
بدان که خدای تعالی فرشته چند آفریده است که هیچکس در نزد حق تعالی از ایشان گرامی‌تر نیست در
اول همه ایشان را آفریده و عرش را بر گردن نهاده و آنها هشت فرشته اند و هریکی از ایشان چهار روی
دارد و سرهای ایشان در زیر عرش است و پای ایشان در زیر هفتم زمین است و ایشان سر از پیش
افکنده اند عرش را بر گردن گرفته اند و بعضی گفته اند از سر ایشان تا قدم ایشان هفتاد هزار ساله راهست
و فرشتگان اگر هر روز نوبت بسلام ایشان آیند سبب تعظیم و بزرگ داشت ایشان و از آن
وقت که حق تعالی ایشان را آفریده هرگز نخوابیده اند و بدو کار مشغول اند یکی تسبیح خداوند و دوم آمرزش
خواستن امت پیغمبر صلی الله علیه و سلم چنانکه حق تعالی فرموده الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون
بحمد ربهم و یستغفرون للذین آمنوا **سؤال** خبر کن ما را که خدای عز و جل چند پیغمبر فرستاده مرسل
و غیر مرسل و کتابهای ایشان چند بوده اند و هر کتابی چه وقت آمده **جواب** بدان که خدای تعالی صد و بیست
چهار هزار پیغمبر آفریده و از ایشان سیصد و سیزده مرسل بوده اند و دیگران غیر مرسل بوده اند آنکه مرسل بوده
او را رسول خوانند و آنکه مرسل نبوده نبی خوانند و مرسل آنها بوده که جبرئیل علیه السلام از نزد خدای تعالی
آمده و پیغام حق تعالی با ایشان بصریح سخن گفته و آنها که مرسل نبوده اند جبرئیل با ایشان آمدی در خواب

دیدی

دیدی چنین کن و چنین کن و بیشتر وحی ایشان در خواب بوده بیست و هشت کس بوده تر بوده از جمله
هجده پیغمبر را در سوره انعام یاد کرده است از اول آیه
وکلا فضلنا علی العالمین این بیست و هشت هفت تن صاحب کتاب بوده اند که حق تعالی بدیشان کتاب فرستاده
یکی از ایشان شیث بود دوم ابراهیم سیم ادریس چهارم موسی پنجم داود ششم عیسی هفتم محمد صلی الله علیه و سلم
و این کتابها که بایشان فرستاده در ماه رمضان المبارک فرستاده جمله صد و چهار کتاب بوده اند اول
پنجاه کتاب بشیث فرستاده و ده کتاب بابراهیم و توریت بموسی فرستاده و زبور بداود و انجیل بعیسی
و فرقان بمحمد صلی الله علیه و سلم و صحف ابراهیم را در اول ماه رمضان فرستاده بعد از پانصد سال در روز هفتم
ماه رمضان المبارک توریت بموسی فرستاده و زبور بعد از پانصد سال در روز سیزدهم ماه رمضان
بداود فرستاده و بعد از دویست سال روز هجدهم ماه رمضان انجیل بعیسی و بعد از شش صد سال شب بیست
و هفتم ماه رمضان قرآن بمحمد صلی الله علیه و سلم فرستاده قوله تعالی شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن
و هیچ پیغمبری بزرگتر از محمد صلی الله علیه و سلم نبوده و هیچ کتاب فاضل‌تر از قرآن نیست **سؤال** خبر کن
که خدای تعالی ملک الموت را چگونه آفریده است و جانهای بندگان را چگونه ستاند **جواب** بدان که خدای تعالی ملک الموت
فرشته ایست در آسمان چهارم رسول صلی الله علیه و سلم فرمود در شب معراج در آسمان چهارم فرشته دیدم عظیم و با هیبت
بر سر کرسی نشسته و لوح پیش خود نهاده در آن می نگریست یک پای او بر کنار آسمان و یک پای او بر کنار دیگر
آسمان و چهار آسمان در میان پای خود گرفته من از جبرئیل پرسیدم این کدام فرشته است چنین با هیبت
و هیبت است جبرئیل گفت یا رسول الله عزرائیل است ملک الموت و چون نظر کرد رسول صلی الله علیه و سلم نزد او رفت
جبرئیل گفت ای عزرائیل چرا چنین غافلی مگر نمیدانی این کیست این آنکس است که فرشتگان هفت آسمان

چندین هزار سال است در انتظار دیدار پر انوار و بیزار امیست خدای بر ملائکه جلوه کو فرشتگان را
بدیدار او بهره مند کو پس عزرائیل از جای برخواست و مرا در کنار گرفت و گفت یا رسول الله مرا
معذور دار که من ندانستم و مشغول بودم مرا اجازت سر برآوردن نبود براست و چپ نگریستن نیست
من گفتم ای عزرائیل تو در تمام جهان نشسته جان بندگان چگونه قبض میکنی گفت یا رسول الله این لوح
محفوظ است در دست منست و من پیوسته درین لوح می نگرم چون عمر بندگان بسر آید من درین جای که هستم
بدانم زیرا جملهٔ جهان در زیر زانو منست بر دست راستم فرشتگان رحمت اند و بر دست چپ فرشتگان
عذاب اند این ان در فرمان من اند چون اجل کسی فرا رسد و عمر بنده با خر رسد من انجا که هستم بدانم و نظر
بران بنده نظر کنم اگر آن بندهٔ مؤمن بود همان ساعت فرشتگان رحمت ببالین وی روند با تحفهای بهشت
جان وی را بردارند به خوشی و آسان و نام وی را از لوح المحفوظ پاک گردد و فرشتگان ارواح او را بعلیین برند
در مرغزار بهشت سیر میکنند تا روز قیامت و اگر آن بنده کافر بود فرشتگان عذاب با عقوبت جان او را
بسختی و دشواری بردارند و بسجین برند که آن وادیست از وادیهای دوزخ و او را انجا عذاب کنند
تا روز قیامت **سؤال** خبر کن ما را که خدای تعالی نکیر و منکر را چگونه آفریده است و صفت ایشان چگونه است
جواب بدان که نکیر و منکر دو فرشته اند که خدای تعالی ایشانرا فرموده چون بنده را بگور نهند ایشان بیایند و در گور
کور شوند بصورت هولناک از چشمهای ایشان آتش و از دهان ایشان آتش برون می آید و زمین
بدندان میکنند هر یکی عمودی بدست گرفته باشند اگر آن عمود بر زمین زنند از هیبت پاره پاره شود
و از مرده سوال کنند از خدا و رسول و دین و امام و قبله جواب گر بصواب نگوید آن عمود را بر سر او زنند
چنانکه از ضرب آن بانگی کند جملهٔ جانوران بشنوند و می ترسند و اگر بکر بزند و [illegible] لعنت کنند آدمیان

و پریان

و پریان نشنوند اولئک یلعنهم الله الا اللاعنون **روایت** از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که چون بندهٔ
مؤمن اجل فرا رسد فرشتگان رحمت بر سر بالین او آیند و حوریان بهشت بیایند و شفقت کنند ای
جان پاکیزه بر خیز سوی بهشت رو و چنانکه قطره آب از سر مشک برون آید انگه فرشتگان رحمت جان او را
در میان حریرهای بهشت بپیچند و بوی خوش بمشام فرشتگان رسد و درهای آسمان گشاده شوند و فرشتگان گویند
این جان پاکیزه از آن کیست گویند فلان بندهٔ نیک بخت هرگز بدبخت نگرد و حق تعالی بفرماید جان او را بعلیین برند و چون
بنده را بخاک و تسلیم کنند نکیر و منکر بصورت نیکو بیایند و از وی سوال کنند که خدای تو کیست و دین تو چیست
و قبلهٔ تو کدام است و امام تو چیست بنده گوید خدای من یکیست و پیغمبر من محمد است صلی الله علیه وسلم و دین من اسلام است
و امام من قرآنست و قبلهٔ من کعبه است انگه منادی در آسمان ندا کند او راست گفت بر وید حلهای بهشت در وی پوشید
و درهای بهشت در روی او بگشایند و گور او را فراخ کنید و انگه صورت لطیف و زیبا و خوشبو نزدیک او
آید چنانکه گور از نور روشن و خوشبو گردد و گوید ای بنده آمرزیده [illegible] قوام گیرد در تنهای گور
اما چون بنده بدبخت کافر بود فرشتگان بیایند پلاسها درشت و سیاه بیارند از دوزخ بستانند
انگاه ملک الموت بیک سیخ آهنین که دندانها جا پلید برون آی و بسوی دوزخ رو از هیبت
جان او [illegible] در وی پراگنده گردد و در همه رگها گریزد انگاه سیخ و کلابتین او را شکنجه آهنین بود و حلق
[illegible] برند و پریشانی و رگ زنند بکشند چنانکه در درخت بزرگ بشاخ [illegible] کشند همه
[illegible] جان او بکشند [illegible] و دشواری برون کشند فرشتگان جان او را بصد هزار
محنت در پلاس بپیچند و بوی گند کفر او بآسمان رسد و در آسمان بروی در بندند چنانکه مصطفی صلی الله علیه وسلم
فرموده پس او را از دنیا کافر رود و جان او را بر آسمان نگذارند و در بهشت نشود و در دوزخ عذاب [illegible]

الله که نکیر و منکر از سر لحد زمین درآیند و باز رفت نتوانند سوال کنند که خدای تو کیست گوید ندانم پس
عمود آتشین بر سر وی زنند چنانکه همه گور او پر آتش و دری از درهای دوزخ در گور وی گشایند
و زقوم در پیش وی نهند و انواع عذاب دوزخ در گور او باشد تا روز قیامت پس بد شکل با لباسهای زشت
بیاید گوید من فعلهای زشت توام که در دنیا کردی تا قیامت با تو باشم سوال خبر کن ما را که بیت المعمور
چیست و خدای عز و جل او را چگونه آفریده است جواب بدان که خدای تعالی بیت المعمور که در قرآن یاد کرده فرمود
والطور وکتاب مسطور فی رق منشور والبیت المعمور رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بزرگی چند
آسمان چهارم بزرگی او چند است از زمین تا آسمان که آن پانصد ساله راه است و او را چهار رکن است
یکی از یاقوت سرخ دوم از زبرجد و سیوم از زر سرخ چهارم از نقره خام در برابر خانه کعبه نهاده است و هر روز
سی هزار فرشته آن خانه را زیارت می کنند تا روز قیامت دیگر نوبت بایشان نرسد چون روز آدینه درآید
در زمین مؤذنان بانگ نماز کنند در مسجدها جبرئیل بیاید بر مناره زمرد بین در بیت المعمور
که آن سیصد ساله راه است بر مثال مؤذنان دنیا بانگ نماز گوید و آواز جبرئیل علیه السلام به هفت طبق
آسمان رسد و ملائکه هفت آسمان در بیت المعمور حاضر شوند آنگه میکائیل علیه السلام بر منبری رود از یاقوت
سرخ که دویست ساله راه است خطبه بخواند که همه ثنای حق سبحانه و تعالی و نعت رسول است بخواند پس اسرافیل
علیه السلام در محراب رود و قامت بگوید همه فرشتگان دو رکعت نماز بگذارند چون سلام باز دهند جبرئیل
علیه السلام بر پای خیزد و گوید ای فرشتگان گواه باشید بر شما که حق تعالی مرا این مؤذنی داد بمؤذنان امت
محمد صلی الله علیه وسلم بخشیدم پس میکائیل برخیزد و گوید ای فرشتگان گواه باشید بر شما که حق تعالی مرا این خطبه داد
و بخطیبان امت محمد صلی الله علیه وسلم بخشیدم پس اسرافیل علیه السلام برخیزد و گوید ای فرشتگان گواه باشید بر شما که حق

تعالی

تعالی مرا این نماز بداد و بامت محمد صلی الله علیه وسلم بخشیدم آنگه از حضرت عزت خطاب آید ای فرشتگان
شما بحضرت من سخاوت میکنند همه گواه باشید و مؤذنان و خطیبان و امامان و نماز گذاران و جمیع امت محمد
صلی الله علیه وسلم را بخشیدم سوال خبر کن ما را که خدای تعالی قاف را چگونه آفرید و صفت او چگونه است جواب بدان
که خدای تعالی کوه قاف را گرد جهان درکشیده و همه زمین در میان اوست و کبودی آسمان از رنگ اوست چنان
بلند است سر او نزدیک باسمان رسیده روایت کنند از حضرت رسول که همه زمین بخدای بنالید گفت
خدایا مرا بیافریدی تا بندگان تو بر سر من معصیت کنند بلرزید و قرار نگرفت پس حق تعالی کوه قاف
بیافرید تا همه زمینها را فرو گرفت چنانکه در کلام بیان فرمود ق والقرآن المجید روایت کنند از رسول
صلی الله علیه وسلم در پس کوه قاف جهانی آفریده هفت چندان دنیا و در آن زمین هستند اگر سردی آن نبودی
تابش دوزخ دنیا بسوختی و در آن خلقی چند آفریده بر گونه دیگر فرشتگان بسیار آفریده همه بطاعت مشغول اند
و هر فرشته علی النور درست و مهر علی پیشانی نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله و چند فرشته استاده اند که
مثل سوزنی بر زمین افتد بر زمین نیفتد چون شب جمعه درآید همه فرشتگان جمع شوند و همه شب دعا کنند و امت
محمد را آمرزش خواهند و گویند خداوندا این شب جمعه آن باشد که باد و آتش دنیا بپاید چون صبح دمد یعنی
شوند الله باز آواز بردارند بگویند الهی بحق کسی مؤمن که روز جمعه غسل کنند و بنماز حاضر شوند پس
حق تعالی جبرئیل را بایشان فرستد گوید جواب بگیرند گویند بر امت محمد صلی الله علیه وسلم میگریم که گناه کاران ضعیفند
پس حق تعالی ندا فرماید که ای مهمانان بنده امروز بنماز جمعه حاضر شود مرا بیامرزم و هر که مشغول کسی شود بخوید او با او
بخشیدم فرشتگان ایمن شوند و باز گردند و شکر خدای بگزارند که الحمد لله که دعاء ما مستجاب شد امت رسول را
بیامرزید سوال خبر کن ما را که چیست خدای عز و جل آفریده است و صفت او چگونه بود جواب بدان

کاهد ابن عباس رضی الله عنهما درازی صور را هفت هزار ساله راه است و حق تعالی اسرافیل را با هیبت در زیر عرش مجید بداشته
و صور را بر دهان نهاده و پشت دوتا کرده منتظر می باشد که حق تعالی او را فرمان دهد که صور در دمد و بعضی
گفته اند درازی صور هزار ساله راه است و سه بار صور را در دمد اول بار خلق بیهوش شوند و دوم بار
خلق بیجان گردند و سیوم بار زلزله بر زمین افتد و آن چنان بود که آخر الزمان شد و در میان خلق انکار شود
و دیانت برخیزد حق تعالی اسرافیل را بفرماید تا بصور در دمد از هیبت آواز خلق زمین و آسمان بیهوش
گردند و کوهها بر روی زمین چون پشم زده در هوا روان شود و دریاها خشک شود قوله تعالی وسیرت الجبال
فکانت سرابا و زلزله در روی زمین افتد چنانکه کشتی شکسته شود و موج دریا تختهای آن را بر چپ و راست
و زمین چنان جنبد که گهواره را در گهواره جنبانند و خلق روی زمین به جنبش آیند و طفلان را
از هیبت موی سفید شود و هر زنی و جانوری بار داشته باشد بار نهند و آفتاب و ماهتاب سیاه گردند
ستارگان فرو ریزند و جهان تاریک شود قوله تعالی یوم تمور السماء مورا پس فرمان آید اسرافیل
یکبار در صور در دمد از عرش تا تحت الثری یکتن زنده نماند بغیر از چهار ملک عرش جبرائیل میکائیل اسرافیل و عزرائیل
قوله تعالی فصعق من فی السموات ومن فی الارض الا من شاء الله الله فرماید عزرائیل جان ایشان هم بردار
و پس عزرائیل خود هم بمیراند و در آسمان و زمین کس نماند الا الحق تعالی که مرگ بروی روا نیست و هو حی لا یموت
و چهل سال دنیا خالی باشد پس حق تعالی خواهد که خلق را زنده گرداند در زیر عرش دریای آفریده است آن را بحر الحیوة
خوانند و از آن دریا چهل شبانه روز باران بر روی دنیا ببارد چنانکه همه دنیا چهل گز آب گیرد و آدمیان و پریان و
و مرغان و چهارپایان و ماهیان همه خاک شوند آن خاکها که بهم آمیخته شده باشند خاک مومنان با کافران و خاک
آدمیان با دیگر جانوران حق تعالی بقدرت کامل خود آن خاکها از یکدیگر جدا کند و صورتهای ایشان را چنانکه از

اول

اول آفریده از انبیا فرماید و از خاک بیرون آورد اول کسی که حق تعالی او را زنده گرداند حاملان عرش
باشند پس از آن جبرائیل میکائیل و اسرافیل و عزرائیل پس حق تعالی بفرماید تا جانها در شاخ اول صور
نهند و جان پیغمبران را در شاخ دوم صور نهند و جان شهیدان و صدیقان در شاخ سیوم نهند و جان مومنان
را در شاخ چهارم نهند و جان پریان را در شاخ پنجم نهند و جان کافران را در شاخ ششم نهند و جان ماهیان و مرغان
و سایر جانوران را در شاخ هفتم صور نهند آنگاه فرمان آید ای اسرافیل بصور در دمد یکبار جانها را زنده شوند
از آسمان تا زمین و از مشرق تا مغرب از جانها پر شود و جان مومنان چون چراغ می تابد و جان کافران چون ابر سیاه
آنگاه فرمان آید ای جانها بقدرت من در کالبدهای خود روید هم بقالبها خود باز روند چنانکه هیچ یکرا
غلط نیفتد که از آن که آدمی مرده بر هم زنند هم خلقان زنده شوند و بر پای استند ملفت اندام درست و زنان
گریان سوال خبر کن مرا که قفل آسمانها چیست جواب بدانکه قفل آسمانها کفر است چنانکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرموده هر که کافر باشد هرگز درهای آسمان بروی نگشایند و هرگز بوی بهشت نشنوند و جان او را بسجین برند تا روز
قیامت عذاب کنند و کلید آسمان کلمه توحید است هر آن بنده که کلمه توحید را گفت و فرمان خدای را بجای آورده
درهای آسمان برو گشاده شود و هر جا که عیش کند با آسمان برند از علیین و او را علیین برند در مرغزارهای بهشت تازه کنند
تا روز قیامت سوال خبر کن مرا که خدای عز و جل این جهان را باخر الزمان چگونه ویران کند جواب بدانکه
کتابها و تفسیرها چنین روایت کرده اند در معنی آیه که خدای تعالی فرموده وان من قریة الا نحن مهلکوها
قبل یوم القیامة یعنی هیچ شهری نیست الا که خراب کنیم پیش از روز قیامت و عذاب کنیم ایشان را عذاب سخت
و خرابی شهرها در آن وقت بود که معصیت و فساد آشکارا شود در میان خلق و هر شهری را بنوعی خراب کنند
بغداد را گرسنگی چنان خراب کند و بصره بزلزله خراب گردد و مصر را از آسمان آتش ببارد و خراب کند و دمشق

بباد خراب کنند و روم بصاعقه خراب گردد و موصل را غریبان خراب کنند و کوفه را ترکمان خراب کنند
و بغداد را آب دجله خراب کند و ری را دیلمان خراب کنند و اهل طبرستان را کرم در دهان و بینی افتد و دل
و جگر ایشانرا بخورد و هلاک شوند و باد را برق و حوتان خراب کنند و خراسان را بیماری و سرما اهل خراب کنند
و خراب کنند بلخ را دریا خراب کند سمرقند را لشکر خراب کنند همه لشکر کنند بخارا را قحط خراب کند
سنجار را لشکر بیطانه خراب کند کاشغر را لشکر کافران خراب کند ختا و ختن را ازدحام گندم هر گرا
بگرد خراب شود خوارزم را آب خراب کند هندوستان را ابله خراب کند اصفهان را ابراهیم کار دیگر بکشند
خراب شود کرمان بقحط خراب شود و یزد را زلزله خراب کند دجال بیرون آید بر خری نشسته دعوی خدائی
میکند و هر که او را ببیند پیروی او باشد دجال کارهای عجیب کند مردمان بوی فریفته شوند همه جهان را بگیرد
بهمه شهرها میرود الا چهار شهر نباشد مکه و مدینه و بیت المقدس و طور سینا و چون بکوفه آید مردمان
کوفه بجنگ او بیرون آیند و مردی بود در کوفه نام او احمد بن عبدالله بود با دجال بجنگ آید دجال
بگوید ای احمد مگر دیوانه شده با خدا جنگ میکنی احمد بن عبدالله گوید ای ملعون خدا کور نبود و خدا بر خر نه نشیند
من میدانم تو کافری پیغمبر صلی الله علیه وسلم خبر داده است که در آخر الزمان تو بیرون آئی دجال روی بقوم خود کند
گوید خواهید او را بمیرانم باز زنده کنم گویند خواهیم باز بشارت کند تا زبانه زنده بشود و باسه دفعه
بمیرانند باز زنده کنند و بیش ازین نتوانند که احمد بن عبدالله و کوفیان بسیار از لشکر دجال بکشتند
و لشکر دجال از ایشان عاجز شوند آنگاه دجال گوید بیائید تا بمکه رویم که کوفه گمراه شده اند
دجال با قوم باز گردند و روی بطرف مکه نهند چون نماز خفتن شد احمد بن عبدالله نماز را بگذارد با کوفیان
روی بمکه آورد در وقت سحر بخواب ببیند که فرشته او را گوید ای احمد برخیز با کوفیان روی بمکه نهید
واهل

واهل مکه را نصرت دهید آن ملعون ایشانرا نفریبد پس حق تعالی آن فرشته را که بر زمین موکل کرده است
فرمان دهد که راههای زمین را در هم کشد احمد بن عبدالله بود که رسید باز دجال او را ببیند که بجنگ می
آمده قصد کشتن وی کند هر چند حیلت کند هیچ احمد نتوانست کشت و از دست او عاجز شود هم پس دجال قوم خود را گوید به بیت
المقدس روند مردمان نیز بجنگ و دجال نیز هزیمت کند روی بطور سینا کند مردم مدینه که بجنگ آرند
دجال باز عاجز شود گوید بیائید تا بمدینه رویم بمدینه روند گرد اگرد مدینه را فرو گیرند و آغاز جنگ کنند از طور سینا
مردم مدینه که بجنگ آرند کار بر ایشان سخت گردد و عاجز شوند و دعا و زاری آغاز کنند حق تعالی برکت
تربت رسول صلی الله علیه وسلم دعای اهل مدینه را قبول و فرمان آید عیسی را بر زمین آید و بر تخت نشسته
فرشتگان آن تخت را بیاورند بر زمین نهند و باز گردند و مردمان خوش شوند شکر خدای تعالی بگذارند پس
عیسی و مهدی علیهما السلام بحرب دجال بیرون می آیند چون روی عیسی و مهدی را به بینند روی بهزیمت نهند
از حق تعالی فرمان آید ای زمین بگیر شق زمین دجال را تا زانو بگیرد و عیسی و مهدی در رسند بشمشیر برو
زنند او را دو نیمه سازند دجال بمیرند هلاک شود چند لحوق از وی برود تا ده دوازده فرسخ نه ایستند مسلمانان
بیرون آیند و شمشیر در کشند و قوم دجال سوجه بکشند هر جا قوم دجال پنهان شده باشند زمین را بانگ کند
اینک آن ملعون اینجاست مسلمانان بروند او را بکشند بعد از آن هر سالی چند ماهی گردد و هر ماهی چند هفته گردد
و هر هفته چند روز گردد و هر روزی چند ساعت گردد بفرمان خدای تعالی جهان بر عدل و داد کرده و عیسی علیه السلام
از امت محمد صلی الله علیه وسلم زن بخواهد ازان زن او دو فرزند باشد
جان بحق تسلیم کنند مسلمانان تعزیت او را بدارند و بشویند و بروی نماز بکنند و در روضه رسول صلی الله علیه وسلم دفن
و تسلیم کنند حضرت رسول فرموده خوش بود حال امتی که اول ایشان من باشم و آخر ایشان عیسی علیه السلام بعد از

هفت روز عیسی یأجوج مأجوج بیرون آیند و همه جهان را بگیرند در مشرق شهرستانی هست نام
او اوصف است در آن شهر آیند بزرگ ایشان سه ملک اند اول نام طولا دوم نخع سیم […] بیرون آیند
صد هزار فوج مند و هر قومی چهار صد بار بیش از امت محمد صلی الله علیه وسلم وانگه بیرون آیند به سه روز اول طولا
بیرون آید با لشکر خود و در آن شهرستان سیلاب عظیم هست آن سیلاب را بخورند و همه جهان بگیرند دفعه دوم
نخع بیرون آید با قوم خود هر آب که خوش و شیرین باشد همه را بخورند دفعه سیم طارس آید با لشکر خود هر چه در روی
زمین آب شیرین و تلخ باشد همه را بخورند و سیراب نه در روند زمین خشک و ساکن شوند درازی بالای ایشان
دو گز باشد و پهنای ایشان یک گز هیچ هرکدام کوچکتر باشد صد هزار رقم سنگ بوزن بردارد یکفرسخ راه
برده مانده نشود و ایشان را ریش نبود و سبلت دراز بود که دهان و زنخدان ایشان و چشمهای ایشان تنگ بود
و گوشهای ایشان تا پشت پا رسد و یک گوش را بستر کنند و دیگر گوش را لحاف کنند و ایشان را فرزندان یافث
بن نوح اند و از ایشان هر زنی هزار بار بزاید و فرزند آورد یکی مرد و یکی ماده و در حال بعقب بالغ و بدر معتقد
و این قوم جمله جهان را بگیرند الا چهار شهر را مکه معظمه مدینه منوره طور سینا و بعضی گفته اند کوفه را هم نشوند
گرفت و چون بشهر مدینه […] مدینه را فرو گیرند مردمان مدینه بیرون آیند جنگ و دعوای مردم با ایشان […]
مدینه تنگ آید بر روضه رسول صلی الله علیه وسلم التجا برند فریاد برآرند یأجوج مأجوج آمدند و شهر خراب کردند
بفریاد رس از درون روضه رسول صلی الله علیه وسلم آوازی بیاید ای قوم مترسید ایشان را بر شما ظفر نباشد پس حق تعالی
جانوری بر ایشان گمارد مانند کرم بدهان و بینی در روند دل و جگر ایشان بخورند بعد از سه روز ایشان
یکی زنده نماند همه بمیرند و همه جهان از گند ایشان گندیده گردد پس حق تعالی باد و […] دهد بغلطانند و بدریا
فرو برند و بعد از آن چهل شبان و روز باران ببارد و روی زمینها را پاک بشوید آنگاه دیگر بار جهان خوش و خرم

گردد

گردد پس از آن مردی بیرون آید نام او منصور روی او بر روی آدمی مانند روشن چون ماه و گردن
او چون گردن شیر باشد و پایهای او چون پای شیر و دیگر اندام او چون اندام مرغان و بدست راست
او خاتم سلیمان بود و بدست چپ او عصای موسی و همه مسلمانان گرد او در آیند هر که نیکبخت بود عصای
موسی بروی فرو مالد و روی او سفید گردد و هر که بدبخت باشد روی او سیاه شود و هفت روز چنان ایستاده باشد
بعد از هفت روز ناپدید شود آنگه مردمان یکدیگر را بنام خویش خوانند که روسفید است بهشتی خوانند و هر کس
روسیاه باشد دوزخی خوانند پس حق تعالی این جهان را بر آورد و اسرافیل فرمان دهد تا بصور در دمد قیامت
برخیزد **سؤال** خبر کن ما را که گور روان چیست و در وی که بود **جواب** بدان که گور روان ماهی بود
یونس در شکم او بود و آن چنان بود که یونس پیغمبر قوم خود را بخدا را خواند نگرویدند پس یونس حاجت
کرد فرمان آمد که ایشان را عذاب فرستیم یونس خطاب حق تعالی شنید برخاست
از میان ایشان بیرون شد پس خدای تعالی مالک دوزخ را فرستاد بقدر یک مثقال آتش بر سر ایشان بداشت
چون قوم یونس این هیبت و آتش دوزخ بدیدند بترسیدند یونس را طلب کردند نیافتند پس حق تعالی
ماهی را فرمان داد سر از دریا بیرون آورد و دهان باز کرد و یونس در بر وی […] خطاب آمد کای یونس
پیغمبر است ما او را روزی تو نکرده ایم او را بامانت بتو داده ایم او را آزار ندهی پس آن ماهی دهان بر هم
نهاد و چهل روز هیچ طعام و آب نخورد و گرد جفت خود نگردید پس خطاب آمد تا در رسید فرمود بوت
آن ماهی تنگ گفته تا یونس عجایب دریاها همه ببیند چون یونس در شکم ماهی قرار گرفت جگر ماهی قبله
خود گردانید نماز میکرد و تسبیح میگفت آواز او بآسمان میرسید فرشتگان بگریستند گفتند بارخدایا آواز
تسبیح بس خوش الحان آواز کیست که از قعر دریا می شنویم فرمان آمد آواز تسبیح یونس پیغمبر است

[illegible]

ازوی زلتی در وجود آمد او را در شکم ماهی محبوس کردم پس فرشتگان برای یونس شفاعت کردند
حق تعالی قبول فرمود و بدان ماهی وحی کرد و بلب دریا آمد یونس از دهان ماهی بیرون آمد بکنار دریا
افتاد چون کور زاده این بود سوال خبر کن ما را از آن پنج کس که ایشان را نه پدر و نه مادر بود جواب یکی آدم
علیه السلام بود که خدای تعالی او را از خاک آفرید و تاج بر سر او نهاد و حلهٔ بهشت در وی پوشانید و کمر
از زر سرخ بمیان بست و او را بر تخت نشانید و ملائکه بفرمود تخت او را بر گرفتند گرد بهشت بگردانیدند
تا همه عجایب های بهشت را ببیند و آدم علیه السلام در بهشت دلتنگ شد زیرا که مونس نداشت حق تعالی
خواست آدم را مونس باشد خواب بر آدم افتاد در میان خواب و بیداری از استخوان پهلوی چپ آدم حوا را
بیرون آورد چنانکه هیچ رنجی بآدم نرسید اگر رنجی یا دردی بوی برسیدی هیچ مردی و یا زنی قرار در دنیا
نگرفتی چون آدم از خواب بیدار شد فرشتگان خواستند آدم را بیازمایند گفتند ای آدم گفتند ای آدم
این کیست گفت حوا زن من گفتند چرا حوا گفتی گفت از برای آنکه او زنده آفریده شده تا بدو آرام
گیرم سبب اینست زنان نتوانند زیستن و مردان بی زنان نتوانند باصفا باشند حوا از استخوان آفریده چون مدتی
بر آمد استخوان ها سیاه و پوسیده شود و آدم از خاک آفریده هر چند روزگار بر خاک گذرد و نقصان در خاک
پیدا نشود اما زنان را یک شرف هست بر مردان که اصل مردان در دنیاست و اصل زنان در بهشت است آدم را
در دنیا آفریده و حوا را در بهشت آفریده از این سبب است که همه رنجها و کارهای سخت نصیب مردان بود و آسایشها
و راحتها نصیب زنان بود از این پنج تن که نه پدر و نه مادر یکی آدم و دوم حوا سیم ناقه صالح بود که حق تعالی
از سنگ بیرون آورد و آن چنان بود که صالح پیغمبر قوم خویش را بخدا خواند هیچکس ایمان را نیاورد
پس ایشان را روزی عیدی بودی از فرزند و زن و مرد چون صالح ایشان را در صحرا جمع دید گفت ای قوم

انفرا

از خدا بترسید بت مپرستید و بپیغمبری من اقرار کنید گفتند اگر تو معجزه بنمائی تا ما ایمان آوریم گفت چه معجزه
بنمایم گفتند اگر تو پیغمبری خواهیم از این سنگ شتر سیاه چشم سرخ موی بلند بالای آبستن ده ماه برون آید صالح
گفت الهی خود عالمی که این قوم چه میخواهند بنمای در حال آن سنگ بلرزید و نیمه شد از میان سنگ شتر سیاه چشم
سرخ موی بلند بالای آبستن ده ماه بیرون آمد در آن ساعت بزایید بچه آورد هر جو بعلف خوردن رفتندی
چنان پهلوی او فربه شد از پهلوی شتر تا پهلوی دیگرش هشت ذرع بود چهارم قربانی علم بود و آن
چنان بود که خدای تعالی ابراهیم را فرمود فرزند خود را قربانی کن چون خبر بشنید بخانه رفت هاجر را گفت اسمعیل
شانه کن و جامه های نیکو در وی پوشان میخواهم او را بمهمان دوستی برم
ابراهیم علیه السلام کارد و ریسمان را بر گرفت و بر خود را اسمعیل با خود برد بکوه بر آمد پدر گفت ای
فرزند مرا دوش در خواب گفته اند که ترا قربانی کنم اسمعیل گفت فرمان خدایراست هر امر فرمودی بکن
فرمان بردارم قوله تعالی یَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَىٰ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا
تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ پس ابراهیم اسمعیل را بیفکند خواست چنانکه گوسفندان اندازند اسمعیل
گفت ای پدر ببین ریسمان دست و پای مرا محکم در بند چون ضرب تیغ بمن رسد دست و پا بزنم خونم بر جامه
تو چکد عاصی شوم چون کارد بر حلق نهی قوت کن زود سر از تنم جدا کن که مرا بسیار زحمت نرسد و چون
بخانه روی مادر مرا از من حلال کن و سلام برسان پیراهن خون آلود من پیش او ببر هر گاه یاد من کند بدین
پیراهن خورسند شود ابراهیم چون این سخن را شنید دست و در گردن اسمعیل آورد و روی بر روی
او نهاد و بسیار بگریستند دست و پای او را ببست و کارد بر حلق او نهاد و هر چند قوت میداد کار وی
اسمعیل را نبرید اسمعیل گفت ای پدر روزی تو منکر مهربانی نمیکند رد حلق مرا نمی برد و هر دو را

خدا عاصی باشیم مرا بروی در افکن تا روی مرا نه بینی فرمان خدای بجای آری ابراهیم اسمعیل را بروی
افکند و کارد را از قفا برو نهاد هر چند قوت کرد و نمی برید به تیزی کارد بالا آمد و پشت کارد زیر شد
قوله تعالی فلما اسلما وتله للجبین ابراهیم دل تنگ شد ندانست چه کند باز سر کارد بر قفای اسمعیل
نهاد و بقوت تمام کارد را بر گلو نهاد و با جهدای چون موم شد ابراهیم باز کارد به تندی راند و کارد
باواز آمد گفت ای ابراهیم فرمان خدا است نمی برم از شوق لطف خدا تکبیر میداد نگاه کرد جبرئیل علیه السلام
از کوه در می شود و آمد گوسفند شاخ بزرگ در دست دارد چهل سال بود خدای تعالی آن گوسفند را آفریده
در مرغزار بهشت می چرید و جبرئیل گوش گوسفند را گرفته می کشید و تکبیر میزد ابراهیم چون جبرئیل و دید شاد و خرم
شد جبرئیل گفت یا ابراهیم فرزند را بگذار که فرمان خدای تعالی را بجا آوردی خدای تعالی گوسفندی فرستاد از
نخواه اسمعیل قربان کنی ابراهیم از شادی تکبیر زد و فراز رفت گوسفند را قربانی کرد و بذبح عظیم بود
من بعد دیگر خواهد شد سوال خبر کن ما که بنده دهنده سلیمان نه از آدمیان و نه از پریان و نه از فرشتگان
بود چه بود جواب بدان که بنده دهنده سلیمان در جای فرود آمدی صد فرسنگ لشکرگاه آدمیان بود و بیست و پنج
فرسنگ لشکرگاه پریان بودی و بیست و پنج فرسنگ لشکرگاه دیوان بود و بیست و پنج فرسنگ لشکرگاه جانوران بود و طیور
و هم دیوان برای سلیمان بساطی بافته بودند از ابریشم زر بفت یکماه راه بود که چهار هزار فرسنگ راه بود و شبانگاه
باد آن بساط را یکماه راه بردی قوله تعالی ولسلیمان الریح غدوها شهر ورواحها شهر بدین صفت
می برد تا روزی نزدیک بصحرای یکه رسید آنجا وادی بود که مور چنان بود باد بساط گرفت در هوا بردی
مورچه که مهتر مورچگان بود با تنها گفت در خانها خود روید تا لشکر سلیمان ضرر بشما نرساند قوله تعالی ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم
سلیمان وجنوده وهم لا یشعرون باد سخن مورچه را بگوش سلیمان رسانید باد فرمان داد تخت سلیمان را

انجا نهاد

انجا نهاد و فرمود تا آن مورچه را حاضر کردند سلیمان گفت این سخن را چرا گفتی ندانستی که من پیغمبرم ضرر بکس
نمی رسانم قبول ندارم کسی از لشکر من رنجی رساند بکسی مورچه گفت یا نبی الله چنانست تو مرا فرمان لیکن
مرا از نصیحت ایشان چاره نمیباشد و نیز گفتم مبادا از ایشان خبر نباشد کسی قدم بر سر ایشان نهد و ایشان هلاک کنند
و فردا من طاقت این عقاب ندارم سلیمان از سخن مورچه خوش آمد و تبسم کرد و بخندید قوله تعالی فتبسم
ضاحکا من قولها پس مورچه گفت سلیمان معنی نام تو آنست که سلیم و بیدار باش باز گفت یا نبی الله میدانی
که حق تعالی باد را چرا مسخر تو کرد او اینست تا بدانی که دنیا باد است و کار دنیا بر دنیا را اعتبار ندارد این پند دهنده
سلیمان نه از آدمیان بود و نه از پریان و نه از فرشتگان سوال خبر کن ما را که هر مرغی در وقت بانگ
کردن چه میگوید جواب بدان خروس گوید ای غافلان خدا را یاد کنید طاوس گوید راحت آن دارد که از
آدمیان دور است همای گوید اگرچه عمر دراز است آخر مرگ است دراج گوید الرحمن علی العرش استوی
بلبل گوید سبحان الخالق الباری قمری گوید لعنت بر جهودان کبوتر گوید لعنت بر شرابخواران زاغ
گوید از مکر دشمن ایمن مباش کلنک گوید توشه قیامت دینی و دنیا است لکلک گوید کار امروز
بفردا میفکن هدهد گوید بدنیا فریفته مشوید بط گوید خود را از غیبت حرام نگاه دارید عقاب گوید
همه زندگان را مرگ خواهد بود تیهو گوید فریاد مرا از فرزندان آدم مورچه گوید از نیاید خدا میاید فاخته
گوید کاشکی این خلق دنیا نمیدیدی کرکس گوید اگرچه زندگانی است آخر مرگ است سوال خبر کن ما را که بنیاد
دنیا کدام بود جواب بدان نخستین بنیاد دنیا بیت المعمور بود که خدای تعالی بر آدم فرستاد و آنجنان
حقتعالی آدم را بیافرید و بدنیا فرستاد و در هند فرود آمد بکوه سراندیب و از زیارت روی آمدن از
بهشت پیوسته می گریست چون هر بار آغاز گریه کردی انس و جن و ملک با او بگریستند چون احوال

برکوه سراندیب بگریست از چشم او جوی آب روان شد پس از کوه فرود آمد بصحرا رسید از آن
آب قدری بیاشامید گفت این چه آبست بدین خوشی و خوشبوی پس حق تعالی خواست او را از غم
خلاص کند خانه از یکدانه یاقوت سرخ فرستاد در آنجا که الحال خانه کعبه است بنهادند و آن خانه دو در بود
یکی سوی مشرق و یکی سوی مغرب و در آن خانه سه قندیل آویخته بودند از قندیلهای بهشت و نور آن قندیلها
گرد جهان می تافت و آن سنگی که در گوشه دیوار کعبه است او را حجر الاسود خوانند از یاقوت خوانند
از یاقوت سفید بود از یاقوتهای بهشت فرشتگان را بفرمود تا آنخانه را فرود آوردند گرد اگرد آنخانه را
طواف میکردند آنجا که بنای خانه بود امروز خانه کعبه است و آنجا قندیلها بودند حالا مسجد است و آنجا زیر
قدم فرشتگان بود امروز حرم است پس حق تعالی آدم را بفرمود آنخانه را طواف کن فرشتگان او را حج گذاردن
بیاموختند تا حج گذارد هر سال یکبار حج کردی اکنون آنخانه بر آسمان چهارم است و هر روز هفتصد هزار
فرشته طواف آنخانه را بکنند و هر فرشته یکبار طواف خانه را کند دیگر تا روز قیامت نوبت باو نرسد
سوال خبر کن ما را که بلندترین بناها چیست جواب بدان که بلندترین بناهای که در دنیا صرح فرعون بود
که خدای تعالی از آن خبر دهد فاوقد لی یا هامان علی الطین فاجعل لی صرحا یعنی چنین گفت آن ملعون
وزیر خود را هامان برای من طرح صرح بلند بساز پس هامان گفت خشت بپزند خشت پخته اول در دنیا
او بنا کرد و آن طول صرح چهار فرسنگ در چهار فرسنگ بنیاد نهاد و بادمی برکشند هر روز پنجاه هزار کس از استادان
و مزدوران و در روکردن و گچ کردن و آهن کردن در آن مناره کار میکردند تا مدت هشتاد سال کار کردند
چندان بلند شد که هیچ کس بالای آن نتوانست دید و چنان ساخته بودند فرعون سواره بر سر صرح آمدی و گاه
موسی علیه السلام آنرا بدیدی بخدا بنالید از دلیری آن ملعون فرمان آمد ای موسی دل تنگ مباش هر طاقی
ملعون

ملعون بالها فرمان کند بیکدم ناچیز گردانم پس یکروز بامداد پیش از برآمدن آفتاب حق تعالی
جبرئیل علیه السلام از آسمان بر زمین روانه فرمود تا بر روز و آن مناره را از بیخ برکند و بهوا برد
و سه پاره کرد یکپاره بر زمین هندوستان افکند و یکپاره بمشرق و یکپاره بمغرب انداخت و آن بناها
که در آنجا کار میکردند آتش بیامد همه بسوخت با آنکه مردم چشم برهم زنند خدای تعالی عمل چند ساله آن
ملعون ناچیز گردانید سوال خبر کن ما را از آن مائده که نه از طعام دنیا بود و نه از طعام بهشت
جواب بدان که آن مائده عیسی علیه السلام بود و آن چنانکه عیسی قوم خود را فرمود روزه دارید تا چیزی
از حق تعالی خواهید شما را دهد پس قوم عیسی چهل روز روزه داشتند به عیسی گفتند ما روزه داشتیم میخواهیم
از خدای تعالی طلب کنی که خوانی از طعام برای ما بفرستد بخوریم عیسی گفت شما خاموش باشید حق تعالی بداند
بعد گفتند ما این خوان را برای آن میخواهیم ما را یقین حاصل شود که تو پیغمبری قوله تعالی نرید ان ناکل
منها ونطمئن قلوبنا ونعلم ان قد صدقتنا عیسی بر خدا خود در نماز ایستاد و بسیار مناجات ١ قلـه
کرد و دست بدعا برداشت گفت ربنا انزل علینا مائدة من السماء فرمان آمد ای عیسی این مائده
که ایشان میخواستند بفرستم لیکن هر کسی از آن مائده بخورد و بتو ایمان نیاورد و او را عذابی کنم
که هیچ کس را چنان نکرده باشم قوله تعالی فمن یکفر بعد منکم فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین
پس با قوم شرط کرد از این خوان آسمانی بخورید ایمان آرید همه شرط کردند پس غره فرود آمد پاره ابر سفید
آن را گرفته بر زمین آورد و بنهاد دعا کرد و گفت اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا پس عیسی
روی بایشان کرد گفت هر که از شما دلیرتر بخدا گستاخ تر است دست دراز کنید دستها از روی
خوان بردارید همه گفتند یا نبی الله این کار تست پس عیسی گفت بسم الله الرحمن الرحیم دست دراز

کرد و ستها از روی خوان برداشت خوانی دید پنج قرص بر روی نهاده و یکی ماهی تازه بریان کرده و چنانکه روغن
از و میچکید و دران ماهی هیچ استخوان نبود و در نزد سر ماهی نمکدانی نهاده بود و از همه ترهها در وی
بود الا گندنا تا آنکه عیسی روی بایشان کرد و گفت بیائید بخورید گفتند یا نبی الله مگر چیزی دگر کنی تا یقین
بشد که رحمت است کرد عیسی روی بدان ماهی کرد و گفت ای ماهی باذن خدای تعالی زنده شو در حال ماهی زنده شد و چشمها
باز کرد و در ایشان نگریست همه بترسیدند و بگریختند عیسی گفت ای قوم این چه آرزوست که شما میخواستید
چون حاصل شد و طاقت آن ندارید از خدا بترسید و گستاخی مکنید پس عیسی اشارت بماهی کرد و گفت
بحال خود باز رو در حال ماهی بریان شد و روغن بچکید قوم گفتند ما این را نیاریم خوردن تا تو پاره بخوری
عیسی گفت من نخورم بعضی خورد همچکس دست دراز نکرد پس عیسی درویشان و بیماران
و نابینایان و مفلوجان را بخواند بیامدند بخوردند عیسی گفت ای مهمانان خدا شکر کنید آن قوم از آن مائده
بخوردند هر که نابینا بود بینا گشت و هر که بیمار بود صحت یافت هر که رنجی و علتی بود چون از آن طعام
بخورد دفع شد روزی سیصد تن بخوردند سیر شدند یکذره از آن طعام کم نشد هر روز که باز آن خوان
بسوی هوا رفتی در میان وقت باز آمدی توانگران چون دیدند درویشان بخوردند منفعت میدیدند
گفتند ما هم میخوریم در میان درویشان و توانگران نزاع حاصل شد عیسی گفت یکروز نوبت از درویشان باشد
دیگر روز از توانگران چون نوبت درویشان بود از آن خوان بیامد هر وقت نوبت توانگران بودی
نیامد چون آمد از عیسی ما این خوان برای درویشان فرستاده ایم باید توانگران نخورند و حسد از توانگران ازان
پدید آمد گفتند این سحر است چشم بندی که عیسی میکند عیسی این سخن را بشنید گفت ای بیچارگان
عذاب را آماده باشید نخوانم تا چهل روز آمد چون توانگران عهد را بشکستند فرمان آمد که ایشانرا

عذاب

عذاب خواهیم کرد و آن سیصد و سیزده تن بودند شب خواب کردند با عیال و فرزند بشکل خوک برخاستند
گرد اگرد خانها میگشتند و نجاست میخوردند قوم چون آن حالت با ایشان دیدند فریاد و زاری
کنان نزد عیسی گفتند توبه کردند عیسی بر ایشان توبیخ کرد پس عیسی مناجات کرد یک یک را بپرسید
تو فلانی نیستی بسر اشارت میکردند بلی بصورت خوک بودند اما دل همه چیز میدانستند و مردم از ایشان
میگریختند هفت روز چنین بودند حق تعالی دعای عیسی در نسبت بآن خوکان قبول کرد پس از هفت
روز آنها را بزمین فرو برد چنانکه از ایشان کس نام و نشان ندانست عبرت گیر خلق شدند و جای ایشان
در قعر دوزخ باشند سوال خبر کن ما را که اصل دریاها از چیست و آخرت دریاها بکجا میرود جواب بدان
که اصل دریاها طوفان نوح است علیه السلام خدای تعالی بر قوم او خشم گرفت و عذاب فرستاد و همه جهان را
غرق گردانید ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر و از آن روز ابر در هوا چنان آب از آسمان
می آمد پنداشتی مشک آب را سر نگون کند سیل از بالا فرو آمد و دریای معلق از خبر است حق تعالی در میان
زمین و دریای معلق آفریده از قاف تا بقاف که پنج صد ساله راه است حق تعالی آب آن دریا فرو ریخت پس
حق تعالی بحکمت خود اول آب زمین را بر آورد و چشمها بکشاد از مشرق تا مغرب آب گرفت و از
روی زمین هیچ جانوری نماند بغیر از آنها که با نوح در کشتی بودند و آب از کوهها چهل ارش بر آمد پس
حق تعالی بآسمان وحی کرد که آب خود را باز گیرد و زمین تو هم آب خود را باز گیر بخور و باز گرفت و قیل یا ارض
ابلعی ماءك و یا سماء اقلعی پس زمین آب خود را بخورد و باز گرفت و آب که از آسمان آمده بود باز بآسمان رفت قطره
آب آسمان با آب زمین نیامیخت و آنکه از آسمان آمده بود همه تلخ و شور بود چون آب بآسمان رفت دریاها
از آن آب بر شده بودند از آن که آب دریاها تلخ و شور است بهر چه برسد زخم کند آن عذابست قدرت

حق تعالی بنگر چهل روز دو آب مختلف را بهم آمیخت پس آب آسمان را از آب زمین جدا کرد و چنانچه
یکقطره بهم نیامیخت عجب مدار آنکه روز قیامت چندین هزار خلق را از مؤمنان و کافر بهم آمیخت
بر صراط گذرند کافران میسوزند و از مؤمنان یکمو نمیسوزند و روز قیامت با دریا چنانچه همه که حق تعالی
فرموده وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ یعنی دریا در یکدیگر رانند تا همه یکی کردند و همه دنیا آب گیرد پس حق تعالی
جبرئیل را فرماید و در دنیا آید پر خود را بگستراند آب بعد از دریا بردارد چنانکه قطره آب در روی
زمین نماند تا آسمان هفتم برد گوید الهی آب را آوردم فرمان آید این آبها را ببرد بگلوی آن گاو ریزد
که دنیا بر پشت اوست جبرئیل آبها را بیاورد در گلو ریزد چنان ماند که یکقطره آب در حلق تشنه
چکانند همه آب بدرون گاو رسد و این بشارت است مؤمنان را اگرچه گناه بندگان بسیار است از آب دریا
بیشتر نیست چنانکه این همه آب در گلوی آن گاو بدید نیامد گناه بندگان نیز در جنب رحمت حق
سبحانه و تعالی بدید نیاید سوال خبر کن مرا از آدمیان که بود چهار بار او را بکشتند باز زنده شد
جواب بدان که جرجیس پیغمبر علیه السلام بود بعد از طوایف الملوک در زمین موصل ملکی بود نام او داذیانه
و کافر بود بسیار ظالم بتی داشت نام او افلون بود و آن بت را از زر و سیم بیاراسته و تاج بر سر وی
نهاده و برون آورده و بر تخت نشاندند بگفت تا هیزم بسیار جمع کردند و آتش عظیم برافروختند گفت
هر که امروز افلون را سجده نکند او را درین آتش اندازم هر که بت سجده نکردی در آتش می انداخت جرجیس
مردی بود در ملک فلسطین بزرگان بود و سرمایه بسیار داشت روزی تحفهای خوب مهیا کرد گفت
برای ملک داذیانه ببرم تا پیش او مرا حرمت باشد چون بدید ملک را آتش دید چنان برافروخته مردان را
امر کرد بت او را سجده کنند هر کس سجده نکردی او را می سوخت جرجیس چون این حال را دید با خود گفت
همت

همت کن و جان در راه خدا فدا کن این کافر را ازین منع کن تا رضای خدای تعالی بجا آری پس مالی که داشت
بدرویشان و فقیران داد و آنگه پیش ملک آمد ایستاد گفت ای بدبخت این چه دراز دستیست بر بندگان خدا
میکنی و ایشان را بر سجود آن میخوانی آن خدا را باید یاد کرد که آفریدگار هر دو جهانست و دارنده زمین و آسمان است
و روزی دهنده خلقانست شب را بروز و روز را بشب آرد بمیراند و زنده گرداند اگر خواهد همه را رحمت کند و اگر
خواهد همه را عذاب کند چون ظالم آن سخن را بشنید خشم آلود شد گفت تو کیستی از کجا آمده مگر نام مرا
نشنیده که مرغ در هوا از هیبت من نتوانست پر بیفکند و در دریا ماهیان و جانوران از سهم من خون می گشتند
جرجیس گفت سخت غافلی نمیتوانی که آسمان چنین معلق و زمین چنین طبق را آفریده سازی آفریدگاری
هست ملک سو خشم گرفت جرجیس را بگرفتند و چوب بزرگ بیاوردند کوفتند جرجیس را بدانسان می زدند
و با آواز بلند تسبیح میگفت پس حق تعالی هیچ ضرر با او نرسانید چون ملک او را دید از آن عذاب رنجه
نرسید بگفت میخ آهنین بیاوردند در کوره آهنگری بتافتند سرخ شد بر تارک او نهادند و بسنگ
فرو کوفتند تا بدماغ او رسید مغز او را بگداخت از لطف حق الیقین یافت مردمان چون آن را بدیدند آشکار
و پنهان از زنان بیزار گشتند جمیع کثیر ایمان آوردند ملک ندیمان خود گفت بیم داریم که این ملک را از
دین برگرداند و فتنه انگیزد و صلاح است که این مرد را بزندان فرستیم تا هیچکس او را نه بیند و سخن او را
نشنود بلکه در زندان بمیرد او را بردند و حکم کردند هیچ طعام ندهند و دست و پای او را ببستند و ستون
سنگین بیاوردند بر پشت او نهادند چون شب درآمد جرجیس بخدا نالید حق تعالی جبرئیل را فرستاد آن
ستون را از پشت او برداشت و طعام و شراب بهشت داد او چون روز شد دست بدست گرفت و از زندان
برون آورد جرجیس باز بیامد در پیش ملک ایستاد و بانگ بر ملک زد گفت ای مغضوب خدا بر سلطان گاه

ملک گفت که ترا از زندان بیرون آورد جرجیس گفت آنکه ترا بیافرید و خلق آسمان و زمین را بیافرید و هرچه
خواهد کند ملک گفت صد پاره چوب بیاورند جرجیس را میان صد پارهٔ چوب نهادند و اره بر سر او راندند
تا بقدم دو نیمه شد او را در پیش شیران انداختند شیران سر در پیش نهادند خفتند گرگ‌ها گشتند از گوشت او هیچ
نخوردند چون در آمد حق تعالی جرجیس را زنده گردانید و او را بشارت پیغمبری داد گفت کافران سه بار ترا
بکشتند بار چهارم شهادت نصیب تو شود باز برو ملک را اسلام بخوان جرجیس بامداد پیش ملک رفت گفت
ایمان آور و از ظلم باز گرد و الا من پیغمبری خدایم ملک بندیان را گفت تدبیر این کار چیست این محال دعوی
پیغمبری میکند یکی از ایشان گفت ای ملک او را بدست من ده تا او را بعذاب بکشم از آن سخت تر نباشد
ملک گفت ببر هرچه خواهی با او بکن آن بدبخت گاوی ساخت از روی شکم آن گاو را پر نفت کرد و جرجیس را
در میان آن گاو نهاد و آتش بر زد چون جرجیس بسوخت چون بر آمد حق تعالی جبرئیل را بفرمود تا گاو را
بر هوا برد و بر زمین زد چنانکه همه موصل بجنبید و زلزله در شهر افتاد و همه خلق بیهوش شدند جرجیس
از آتش بسلامت بیرون آمد و تکبیر میگفت میرفت تا پیش ملک رسید و ملک خوان نهاده بود نان می خورد
ناگاه جرجیس اندر آمد یکی گفت ای ملک جرجیس باز آمد گفت ای احمق جرجیس در میان آتش و نفط است
درین سخن بودند جرجیس حاضر شد گفت ای ملک از خدا بترس و از عذاب سخت ایمان آور ملک گفت
ای جرجیس ترا عذاب‌ها گونا گون کردم هیچ فایده نداشت جرجیس گفت حق تعالی مرا از من نگاه داشت
ملک گفت اگر تو چیزی بنمای عجب باشد دانم که راست میگوی گفت هرچه میخواهی بنمایم گفت از این خوان
که بروی نان میخوریم و این کرسی که بروی نشسته‌ایم بهمان درخت گردانی که در اول بوده جرجیس
گفت من از خدا شرم دارم چیزهای چنین حقیر از خدا سوال کنم اما برای شما سوال و دعا کنم

پس

پس جرجیس دست بدعا برداشت هنوز دعا تمام نکرده خوان و کرسی بهمان درخت شدند که اول
بودند بفرمان خدای بزرگ و شاخ بر ایشان دمید چون کافران این معجزه بدیدند حیران شدند و بسیاری
از ایشان ایمان آوردند ملک در خشم شد گفت این سحر است و جادوی پس حق تعالی باد و صاعقه فرستاد
بر سر کافران بسیار هلاک شدند پس فرمان آمد ای جرجیس برو دیگر باره ملک را اسلام بخوان و از عذاب
من بترسان جرجیس رفت و پیام حق را رسانید ملک گفت ای جرجیس که خدای خود را بخواه تا چند کس زنده
گردان بر پیغمبری تو گواهی دهند جرجیس گفت خدای من حق است و قادر است از مشرق تا بمغرب مرده زنده
گرداند ملک با خلق بگورستان رفت جرجیس دست بدعا برداشت گفت الهی کافران چه میگویند پس حق تعالی
بقدرت خود هفده تن از ایشان زنده گردانید نه مرد و پنج زن و سه کودک رو بملک کردند گفتند ای ملک بگذار
دعوت پیغمبری جرجیس ایمان آور که ما ایمان نیاورده‌ایم بعذاب سخت گرفتار شده‌ایم پس روی بجرجیس کردند
این قوم کسی ایمان نخواهد آورد و امید ما بتو است که دعا کنید خدا مرا ارادت کرد آنگاه جرجیس گفت شما
بیشتر از این زندگانی نمانده است گفتند میخواهیم که ما را اسلام روزی شود که بیش از این طاقت عذاب نداریم
جرجیس بر ایشان اسلام عرضه کرد شهادت آوردند همه مسلمان شدند باز بمردند ایشان بلی فراق مرده بودند
اسلام یافتند و ملک بدبخت ایمان نیاورد و از خاصان او بعضی ایمان آوردند ملک رو بندیان کرد گفت ما این مرد را
چند نوبت بکشتیم باز زنده شد این نوبت بگرسنگی هلاک باید کرد بنگرند درین شهر درویشتر کیست جرجیس
بخانهٔ او آورید پس طلب کردند پیرزنی یافتند بغایت درویش و او را پسری داشت نابینا جرجیس بخانهٔ آن
زن بردند باز داشتند جرجیس تمام شبان و روز در خانه بود به پیرزن گفت هیچ طعام داری امروز سه روز است
من ندیده‌ام که تو چیزی بخوری پیرزن گفت اندوه تو بخانه من آمدی بخدای نرفته‌ام بسیار گرسنه‌ام

جرجیس گفت اگر من دعا کنم حق تعالی ترا طعام و شراب دهد و پسر ترا بینا گرداند تو ایمان آوری زن گفت بلی
جرجیس دعا کرد خدای تعالی چشم پسر را بینا گردانید و در خانه زن ستونی بود در حال درخت سبز شد و بار آورد
باز برگ و شاخ بر آورد و هر نعمتی که در جهان بود بر هر شاخ پدید آمد آن پیر زن با پسر ایمان آوردند تا ملک
رسید ملک بخانه پیر زن رفت و آن طعام و آن میوه و آن طعامها بدید در عجب آمد بترسید گفت این مرد ملک
مرا خراب کند حکم کرد که دو نطع ساختند و تیغها چون قطره آب بر دو بستند پس جرجیس را بیاوردند و میخ
آهنین بر زمین دوختند و خاکسترش بباد دادند چون در آمدند حق تعالی خاک را باز در هم آورد او را جمع کرد و زنده
و او را زنده گردانید چون بامداد شد ملک گفت شراب بیارید تا شادی کنیم از دست جرجیس رستیم چون به نشاط
مشغول شدند ناگاه جرجیس اندر آمد یکی از خاصان ملک او را دید گفت ای ملک جرجیس آمد ملک بغایت عجب
جرجیس گفت ای ملک ایمان آور تا از عذاب خدای برهی ملک گفت با تو بگویم راست اگر تو این کار را بکنی
من نیز هر چه تو بگوئی بکنم جرجیس گفت این کار کدام است ملک گفت فردا ما را عید است اگر تو در حضور خلق
افلون را سجده کنی من نیز به خدای تو ایمان آورم جرجیس او را فریب داد گفت شاید ملک پنداشت که او را اجابت
کرد خوشحال شد دست او بگرفت برابر خود نشاند و آوازه در شهر افتاد جرجیس بت را سجده کرد همه خلق
آمدند ملک آن شب که فردا عید بود مهمانی کرده بود چون طعام بخوردند ملک بخوابگه رفت جرجیس خواست در
نماز ایستاد چون نیم شب رسید جرجیس انجیل را بخواند ملک بشنید بسیار خوش آمد ایمان آورد چون بامداد شد
زن ملک گفت بیا تا خدا و پیغمبری جرجیس ایمان آوردم ای ملک تا هم ایمان آور ملک در خشم شد گفت
ای زن چندین کار است که خواهد مرا فریب دهد تو نیز ترا یک شب از راه برد و فریب داد اگر کیش خود باز
آیی و اگر نه ترا چهار پاره کنیم زن گفت از دین مسلمانی بر نگردم تو هر چه خواهی بکن ملک گفت تا زن را چهار

پاره

پاره کردند زنان حرم همه جمله بگشتند بعد از آن گفت تخت آوردند بر آن تخت نشست و تخت دیگر
نهادند افلون را بر آن تخت نشاندند و بتهای دیگر بیاوردند پیش آن بت بزرگ نشاندند پس
جرجیس بیاوردند افلون را سجده کند آن پیر زن که جرجیس در خانه او بود با پسرش بیامدند در قدم جرجیس
افتادند گفتند یا نبی الله ترا دل دهد که از خدای خود برگردی بت پرستی کنی جرجیس هیچ جواب ایشان نداد
پیشتر رفت و پای بر زمین زد همه بتان سرنگون فرو بر زمین رفتند و دیوی که در میان افلون بود بیرون
جست جرجیس آن دیو را گرفت گفت تو که خلق را گمراه کنی آن دیو عهد کرد تا روز قیامت در میان هیچ بتی
در نیاید ملک دل تنگ شد گفت ای جرجیس این همه سحری بود که تو کردی خدایان مرا عاجز گردانیدی پس لشکر سپاه
خود کرد و گفت هر که بدین مرد ایمان آورد او را بکشند شمشیر کشیدند جرجیس را بکشتند جرجیس در آن بار
چهارم بود شهادت خواهد یافت مناجات کرد و گفت الهی بینی این کافران مرا میکشند بمن بنمای که
چگونه هلاک خواهی کرد در حال از آسمان آتش بارید و بر کافران افتاد همه بسوختند و اهل اسلام با یکدیگر جنگ
کردند یکدیگر را کشتند و جرجیس هم شهید شد جان او را بفردوس بردند سوال خبر کن ما را
که آن پدر چهل ساله و پسر صد و بیست ساله که بود جواب بدان که عزیر پیغمبر علیه السلام و آن چنان بود
که در میان بنی اسرائیل فساد و معصیت بسیار گشت سخن علمای نشنیدند و پیغمبر را اذیت دادند پس
خدای تعالی خشم گرفت بخت النصر را بر ایشان گماشت با لشکر بسیار بیامد و شام را ویران کرد و خلق بسیار
از بنی اسرائیل بکشت و مردار و پلید بجای مسجد انداخت و چند پیغمبر زاده کشتند و آنچه نکشتند
بودند اسیر کردند و بزمین بابل به بندگی میداشتند و عزیر با ایشان بود برنا بود از فرزندان هارون
برادر موسی علیه السلام چون مدتی گذشت خدای تعالی عزیر را نجات داد و خلاص یافت بر خری نشست

رو بولایت شام نهاد و در عرض سال رسید خرابه بود و در آنجا هیچ آبادانی نبود و میوهٔ درختان
رسیده و ریخته عزیر را از خود خوش آمد خر را بر درخت بست و از آن انگور و انجیر بیاورد و در پیش
خود بنهاد و در سایهٔ درخت بنشست و پشت بر درخت نهاد و با اندیشه فرو رفت که آیا این ده هرگز
آبادان شود و آدمی در اینجا کسی به بیند بااین اندیشه بخواب رفت همچنان پشت بر درخت داده بود
و بعضی گفته اند حق تعالی جان او را برداشت در قرآن ازین خبر میدهد أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ
وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ مِائَةَ عَامٍ حق تعالی عزیر را از چشم
پنهان داشت صد سال برآمد حق تعالی فرشته نزد ملکی از ملوک فرستاد و نام او بخت نصر بود گفت ای ملک بخت
النصر ابدست تو هلاک خواهم کرد و ترا ظفر خواهم داد تا هم ملک شام را آبادان کنی پس ملک بخت نصر
کارساز شد بجنگ بخت النصر سیصد هزار مرد داد کر فرستاد و ندا آمدند تا ولایت شام را آبادان
کردند آنگاه حق تعالی عزیر را زنده گردانید چون عزیر چشم باز کرد دهی دید آبادان گفت سبحان الله بدین
یک ساعت که من خفته ام این ده ویران چگونه آبادان گشته و چندین آدمی از کجا پیدا شدند نگاه کرد خر خود را
ندید اینجا استخوانها دید افتاده فرو رفته درین اندیشه بود که حق تعالی جبرئیل فرستاد بعزیر گفت چند گاه است
تو خفته عزیر گفت روزی باشد چون آفتاب بنگریست هنوز فرو نرفته بود گفت کم از یکروز باشد جبرئیل
گفت ای عزیر نه چنان است که تو پنداری بلکه صد سال است تو مرده قوله تعالی وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا
ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا جبرئیل گفت ای عزیر سوی انجیر و انگور بنگر عزیر بنگریست تا گاه بادی برآمد
گرد آن استخوانها که از خر گشته بهم جمع کرد در حال کالبد خر را درست شده باستاد بر استخوانها لحم گوشت
پدید آمد استخوانها از گوشت پوشیده شدند و رگها بروی پدید آمدند در پوست موی خود رگها

روان

[illegible]

روان شد و پوست پدید آمد و موی بر رست خر تمام شد چنانکه در اول بود آنگه فرشته از آسمان فرود آمد نفخی بوی
زود به بینی خر دمید در حال بانگ آمد قوله پس این عجب را بدید خدای را
شکر کرد و بر خر نشست روی بشام نهاد چون بشهر خویش رسید شهری دید خرم و آبادان اما کسی نمی شناخت
از بهر آنکه همه مرده بودند و قوم دیگر پدید آمده بودند عزیر خر را براند تا بدر خانه خود رسید پیرزنی را دید نابینا و ضعیف
در آنجا نشسته عزیر گفت تو از عزیر چه میدانی پیرزن گفت که صد سال است مفقود الخبر است گفت منم عزیرم
صد سال مرده بودم حق تعالی مرا زنده گردانید پیرزن گفت عزیر مردی بود دعای او مستجاب میشد اگر تو عزیری دعا کن
چشم مرا بینا گردان و تا ترا به بینم عزیر دعا کرد و دست بر چشم زن مالید هر دو چشم او بینا شد چون چشم
باز کرد عزیر را بشناخت در پای او افتاد زن گفت مرا می شناسی گفت من فلانم خبر از فرزندان خود داری
گفت پسرت زنده است زن برون دوید خلق را خبر دار کرد که عزیر باز آمده دعا کرد چشم مرا بینا شد
مردمان بیامدند عزیر را بدیدند عزیر کسی را نشناخت پسر او آمد بزرگ و موی سفید گشته صد و بیست ساله شده
عزیر برنا بود و موی سیاه پدر را نشناخت و در پای افتاد عزیر پسر را در کنار گرفت مردم تعجب کردند
که پدر چهل ساله و پسر صد و بیست ساله دیدند سوال خبر کن مارا که عصای موسی از چه
بود جواب بدانکه عصای موسی از چوب مورد بوده ده گز درازی داشت و سر او دو شاخ بود و آن روز
که آدم علیه السلام از بهشت بدنیا آمد از چیزهای بهشت چند چیز همراه داشت اول عصای موسی بود
دوم انگشتری حضرت سلیمان بود سیم برگ انجیر بود که عورت خود را در بهشت با آن پوشیده قوله تعالی وطفقا
يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ چون آدم بدنیا آمد انجیر بهشت پنج برگ با خود آورد یکی آهو خورد مشک از آن پیدا شد
دوم کافور و عنبر از او پدید آمد سیم کرم خورد ابریشم از او پدید آمد چهارم زنبور خورد و عسل از او پدید آمد

پنجم ریزه گشت هر میوه خوش بوی که در هندستان است از ان برکت چون آدم علیه السلام تا زنده
بود آن عصا در دست داشت چون از دنیا رحلت کرد عصا بدست شعیب پیغمبر افتاد و بر وی سه خط نوشته بود
خط اول الملک لله خط دوم العظمة لله خط سیم محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتی موسی از فرعونیان هزیمت
کرد در بازار مصر یکی قبطی منتی بزد او را بکشت از بیم فرعون بگریخت بمدین بیامد با نهاد نماز و شعیب پیغمبر رسید
حال قصه خود را بگفت شعیب پیغامبر او را باز داشت گوسفندان خود را باو سپرد گفت بفلان جای مروی بدست
راست وادی است علف نیکو دارد اما گوسفندان را ره مکن که در ان وادی اژدها هست انسان و حیوان
از و خلاص نیابد موسی گفت چنان کنم پس گوسفندان را براند و برفت چون بوادی رسید گوسفندان آن
علف دیدند روی بدان وادی کردند موسی خواست ایشان را باز دارد یکبار گوسفندان بر وند بدید و بدان وادی
رسیدند چون موسی نتوانست ایشان را باز دارد باندیشه در خواب شد اژدهای از کوه فرود آمد قصد کلا و
گوسفندان کرد عصا از جای برخواست با اژدها جنگ کرد اژدها را بکشت خون آلوده بر پهلوی او باز آمد موسی
بیدار شد عصا خون آلوده دید در پهلوی او افتاده و گوسفندان چرا میکردند موسی بخود اندیشه کرد گفت
آیا چه شد عصا چنین خون آلوده چون نظاره کرد اژدهای افتاده دید پس موسی خدای را شکر کرد و شبانگاه
گوسفندان را بخانه برد معجزات بسیار از آن عصا بدست موسی ظاهر شد اگر موسی را آب بایستی عصا بر سنگ
زدی آب از سنگ روان شدی و اگر بجای رفتی تاریک بودی از عصا روشنی پدید آمدی و اگر گرسنه بودی
عصا بر زمین زدی و بر زمین فرو بردی میوه بار دار آوردی و اگر مانده شدی بر عصا نشستی
چون آب بر فتی و اگر راه ندانستی یا او را خوف بودی عصا معاون بودی دانند و آگاه بودی اگر بوی
خوش بایستی از یک سری عصا مشک بیرون آمدی از دیگر سر کافور اگر موسی را شیر بایستی از یک شاخ

شیر برآمدی

شیر بر آمدی و از دیگر شیرینی و اگر جوی پیش آمدی عصا بر سر آن جو پل شدی و اگر بخفتی پاسبان بودی
موسی بمصر آمد از فرعون برفت عصا را بهیبت بدر فرعون بزد غوغا و فزع در خانه فرعون
افتاد و از بیم و سهم آن عصا هر موی بتن فرعون بود سفید شد سؤال خبر کن ما را که ذو الکفل که بود
پیغمبر بود یا نه چرا ذو الکفل خوانند جواب بدان که علما گفته اند او پیغمبر بود نبوت و وحی آمد و بعضی
گفته اند پیغمبر نبوده و مردی صاحب کرامات بوده خدای تعالی نام او را در قرآن آورده و ذکر اسمعیل و الیسع
و ذو الکفل و بعضی گفته اند پیغمبر ما بدو نام خوانند یکی احمد دیگر محمد صلی الله علیه وسلم و از پیغمبران چهار کس اختلاف است
اول ذو القرنین برای آن خوانند شبی در خواب دید بر دو گوشه آفتاب بدست گرفته بودی پیغمبران گفته اند
تعبیر این خواب است کرد دنیا را سر بسر گردد آنکه گفته اند ذو القرنین از بهر آن گویند بهمه دنیا گشت از مشرق
تا بمغرب و بعضی گفته اند برای آن ذو القرنین گویند که دو قرن عمر یافت دوم در پیغمبری خضر اختلاف است
او را ابو العباس و جه خضر خوانند هر کجا رسیدی دو رکعت نماز کردی بگرد او زمین سبز کردی و بیشتر علما گفته اند
که خضر پیغمبر است قوله تعالی و آتیناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علما سیم در پیغمبری لقمان اختلاف است
بعضی گفته اند حکیم بود غلام حبشی بود حق تعالی او را مخیر کرد میان پیغمبری و حکمت لقمان گفت
من طاقت نبوة ندارم حکمت اختیار کرد حق تعالی باو داد چنانکه حکمت او تا قیامت باز گویند و او
پیغمبر داود را پیغمبری داد چهارم ذو الکفل بود از بنی اسرائیل و ایشان سه برادر بودند هر سه عابد و زاهد
سالها در صومعه خدا را عبادت کردندی ایشان سه برادر یکی از ایشان پادشاهی یافت موعد حکم پادشاهی
کرد از آن سه برادر یکی پیش وی آمد گفت ای برادر چه کار است پیش گرفته خود را غرق دنیا کرده یعنی
دانی این دنیا فانیست هیچکس باقی نماند و کار آخرت را فراموش کرده مشغول دنیا مباش عمر خود را غرق

دنیا کرده خود را بر باد دادی چرا این کارها توبه نکنی ملک گفت ای برادر من میدانم کار دنیا نیک
نیست اما چندان کارهای ناشایسته کرده ام از خود نومیدم که حق تعالی مرا نیامرزد و اگر نه توبه میکردم
و از کردها باز میگشتم برادر گفت غلط میکنی از حق تعالی نومید شدن روا نیست که او بندگان خود را
رحمت است هرچند بندگان گناه بسیار است رحمت حق تعالی زیادتر است ملک گفت ای برادر نزد فلان زاهد
رو و حال مرا با او عرض کن اگر او گفت حق تعالی توبه مرا قبول میکند و مرا می آمرزد من از سر مملکت و دنیا
درگذرم و توبه به اخلاص میکنم برادر پیش زاهد رفت حال برادرش با او گفت زاهد گفت توبه بکند
من ضامن باشم حق تعالی توبه او را قبول کند و گناه او را بیامرزد و گناه همه بندگان را بیامرزد چون توبه کنند
برادر شاد شد نزد برادر آمد گفت زاهد ضامن شد میگوید اگر توبه کند حق تعالی او را بیامرزد ملک گفت
اگر چنین است حجت از وی بستان برادر دوباره پیش زاهد رفت گفت برادر از تو حجت میخواهد توبه کند
زاهد کاغذ آورد حجت نامه نوشت من ضامنم اگر تو توبه کنی حق تعالی توبه او را قبول کند و گناه او را بیامرزد
برادر آن حجت را بگرفت نزد برادرش آمد ملک از برادرش حجت بگرفت بیکباره از سر ملک و مال
بگذشت و توبه کرد مال خود را بدرویشان داد و ملک پیش زاهد رفت بعبادت مشغول شد چون شب در آمد
در وقت که روزه گشادندی طعام آمد زاهد یکی پیش او نهاد و یکی پیش خود نهاد و گفت ای جوانمرد
هر شب این طعام حلال و صریح بخور هر شب یکی آمده در خاطرم بود با تو شراکت کنم حال تو که آمد معلوم گشت
برای تو آمد طعام را بخوردند بعبادت مشغول شدند روزی مرد روی بزاهد کرد گفت از تو زاهدتر کسی
هست گفت در فلان مقام در فلان کوه یکی هست از مردان خدا وداع کرد و بسوی زاهد دیگر رفت مرد را
دید بر زیر درختی نشسته خدای را ستایش میکرد و مرد سلام کرد جواب باز داد و بطاعت خود مشغول شد

چون

چون شب برآمد بران درخت دو انار پدید آمد زاهد دست دراز کرد هر دو انار را گرفت یکی از آن انار پیش مرد
نهاد و یکی پیش خود گفت هر شب ازین درخت یک انار بود این روزی تست انارها را بخوردند بعبادت
مشغول گشتند بعد از چند روز روی بزاهد کرد گفت از تو زاهدتر کسی دیگر هست گفت در فلان کوه مردی
هست از آن زاهد را هم وداع کرد روی بران کوه نهاد چون بکوه رسید غاری دید پیری در آن غار نشسته
عبادت میکند مرد بر وی سلام کرد جواب سلام باز داد و بعبادت مشغول شدند چون شب در آمد گرداگرد آن غار
سبز شد و چشمه آب پدید آمد زاهد دست دراز کرد یک مشت از آن گیاه بکند و پیش نهاد و گفت بخور که خورش
من این است این گیاه است اگر بدین راضی میباشی پیش من باش مرد آن گیاه را بخورد از شهد شیرین تر
بود و از مشک خوشبوتر چون مدتی گذشت مرد را اجل نزدیک شد بزاهد گفت عمر من باخر رسید مرا
بتو حاجتی هست زاهد گفت هرچه هست بگو گفت مرا دفن کن زاهد بگریست گفت ای جوانمرد کاشکی
من ترا ندیدمی امروز در فراق تو چه کنم این کوه همه سنگ و خاک است بکندن نمی آید مرد گفت حق تعالی
کار مرا میسازد و این سخن گفت جان بحق تسلیم کرد زاهد او را بشست و بر وی نماز کرد و بجمله نور پوشانید
نگاه کرد گوری مهیا شد زاهد مرد را در آن گور نهاد و ضمان نامه زاهد اول را با او بود با وی بگور نهاد
و در شب او را بخواب دید در بهشت بر تختی نشسته زاهد گفت ای جوانمرد با تو چه کردند گفت حق تعالی
مرا آمرزید مرا و گناهان مرا عفو کرد چون روز شد زاهد بر سر قبر او رفت نوشته بود نباید از عهده
ضمان بیرون رفت و بیا این جوانمرد در بهشت رسانیدیم من بعد هر کرا ضامن شوی بیامرزم زاهد
گریان شد نوشته برداشت به پیش زاهد رفت سلام کرد و گفت این حجت تست حق تعالی بتو باز داد
و آنمرد را بهشت برد هر دو زاهد شکر خدای کردند این قصه یاد ماند بدین سبب او را ذو الکفل خوانند

سؤال خبر کن ما را که از پیغمبران امروز چند نفر زنده اند جواب بدان که پیغمبران چهار نفر زنده اند
دو در آسمان و زمین اند یکی خضر است و یکی الیاس علیهما السلام و سبب بردن عیسی به آسمان جهودان
قصد کشتن او را کردند و طناب بستند و میکشیدند و سرزنش میکردند و میگفتند تو نبودی مرده را
زنده میکردی و نابینا را بینا کردی چرا خود را از دست ما خلاص نمیکنی پس آوردند و در خانه باز داشتند
چون روز شد او را بدار کنند شب در آمد حق تعالی جبرئیل را فرستاد و عیسی را از آن خانه بیرون آورد و به آسمان
برد چون روز شد جهودان جمع شدند و بدر خانه رفتند مهتر ایشان بخانه در رفت عیسی را بیرون آورد هر چند
گرد خانه گردید عیسی را ندید گفت آیا عیسی گریخته باشد بیرون آمد گفت عیسی درین خانه نمانده حق تعالی
صورت عیسی را بروی افکند جهودان پنداشتند عیسی است بیرون آمد میخواهد بگریزد رسن در گردنش کشیدند
در پس او را بگرفتند و طناب بگردنش افکندند و طپانچه میزدند و سبلتش بر میکندند مهتر
ایشان فریاد میکرد ای مردمان چرا با من چنین کنند عیسی گریخته گناه من چیست ایشان میگفتند ای طرار
عیسی گریخته پس تو کیستی گفت مهتر شمایم طیطوس مرا نمیشناسند هر چند گفت سود نداشت او را بدار
کردند و بکشتند چون ملاحظه کردند مهتر ایشان بود هر چند تأسف خوردند سودی نداشت و مسلمانان برای
عیسی زاری کردند پنداشتند که عیسی را کشته اند کس حقیقت حال را نمیدانست زنی بود مریم مجدلانیه نام
روزگار عیسی بیمار افتاده بود یک روز او را بنزد عیسی بردند بدعای عیسی آن زن شفا یافته بود بسیار
عیسی را دوست میداشت چون خبر کشتن عیسی شنید بروزگاری گریست و زاری بسیار میکرد بعد از
هفت روز حق تعالی بعیسی وحی کرد بر زمین باز رو و خود بقوم خود بنمای و ایشان را بگو این خود
نگهدارند و بندگان مرا نصیحت کنند و آن ضعیفه نیز از بهر تو بسیار زاری میکند و چون بر زمین
رسی

رسی اول او را ببین عیسی از آسمان فرود آمد بر کوه بر نشست از کوههای فلسطین بر نشست از قدم او
کوه روشن شد چون روز شد مریم مجدلانیه حاجتی داشت بر آن کوه رفت بسی برای عیسی دل تنگ بود نگاه کرد
عیسی را دید در قدم او افتاد میگریست عیسی گفت گریه مکن حق تعالی مرا از شر دشمنان نگاه داشت آنکس
که بکشتند مهتر خود شان بود و تو دل خوش دار اکنون برو یاران مرا آگاه کن مریم برفت یاران را خبر
کرد ایشان شادی کنان بآن کوه آمدند عیسی ایشان را وصیت کرد هر یکی را بجائی فرستاد خلق را نصیحت و دعوت
کنند ایشان را روانه کرد خود باز به آسمان رفت حق تعالی او را لباس از نور پوشانید رطبی و تشنگی باو داد
تا با ایشان عبادت کند چون قیامت نزدیک آید دجال لعین خروج کند عیسی از آسمان بزمین آید دجال را
بکشد و همه جهان از عدل و داد او پر گرداند چنانکه گرگ با میش به یکجا آب خورند و بزغاله با پلنگ بازی
کنند تا چهل سال در زمین باشد از امت محمد صلی الله علیه و سلم زنی بخواهد از آن زن فرزند باشد بعد از چهل سال
عیسی را اجل رسد مسلمانان او را کفن و نماز کنند و در روضه رسول دفن کنند حضرت محمد صلی الله علیه و سلم فرموده
خدای تعالی امت را عذاب نکند چند اول ایشان من باشم و آخر ایشان عیسی و آن دو پیغمبر در زمین اند
یکی خضر و یکی الیاس آن وقت که موسی خضر در لب دریا دید خفته گرد و اکرد و او سر گشته خضر و لشکر
ذو القرنین برای آب حیات میگشتند نیافتند خضر بدان چشمه رسید گویند الیاس همراه او بود هر دو
از آن آب خوردند و ندانستند آب حیات است خضر در دریا باشد اگر کسی غرق دریا شود خضر به فریاد او رسد
و الیاس در بیابانها هر که راه گم کند او راه بنماید و هر که را تشنگی در ماند الیاس در ماند و را
آب دهد و اگر کسی را بار افتد تنها باشد الیاس وی را یاری دهد چون آخر الزمان در آید معصیت
بسیار شود و انکه خضر اجل را فرا رسد از دنیا برود هر سال که هر وقت حج باشد هر دو در خانه کعبه حاضر شوند

یکدیگر را به خواب بینند باز یکدیگر را بدرود کنند تا سال دیگر و گفته اند الیاس هم به آسمان رفته چون کافران
قصد کشتن الیاس کردند الیاس بگریخت در کوه پنهان بود و عبادت میکرد و تا هفت روز بگذشت
الیاس عاجز و دل شکسته مانده شد و از کوه به شهر آمد و در خانه پیرزنی بنشست عبادت میکرد و چون شش ماه
بر آمد آن پیرزن را پسری بود ضعیف مبتلا بود و الیاس دعا کرد شفا یافت گویند الیسع او بود و روزی الیاس
ملول شد گفت الهی مرا از دست کافران برهان حق تعالی دعا او را مستجاب کرد گفت فلان روز فلان
جای برو اسبی آتشین پیش تو آید از وی مترس بر وی سوار شو از کافران برهی الیاس بهمان وعده بهمان
جای رفت اسبی پیش آمد آتشین الیاس بر وی سوار شد الیسع هم با او بود گفت یا نبی الله مرا چه فرمائی الیاس
ردا افتاد و دست جواب داد نوشت ردای خود را بسوی او انداخت یعنی ترا خلیفه کردم بعد از الیاس
پیغمبر او بود الیاس به آسمان رفت و طبع فرشتگان گرفت سؤال خبر کن ما را از کودکان که بود در شکم
مادر سخن گفت جواب بدان عیسی پیغمبر بود علیه السلام و آن چنان بود عیسی در شکم مادر بجنبید مریم گفت
این چه باشد در شکم می جنبد عیسی در شکم جواب داد گفت السلام علیکم یا مادر مریم گفت علیک السلام
ای فرزند عیسی گفت ای مادر بدان که من جبرئیل در شکم تو گردانید بقدرت الهی ای مریم ملول بودی عیسی گویی
سخن گفتی اگر ملول مشغول گرد در شکم مادر تسبیح گفتی و آواز تسبیح او به آسمان رسیدی فرشتگان میگفتند خدایا
آواز تسبیح میشنویم دیگر ای غیر بینیم خطاب آمد آواز تسبیح عیسی است در شکم مادر ذکر میکند و هیچ
راهب نیست که در شکم مادر تسبیح و سخن گفت سؤال خبر کن ما را که خدای تعالی چند پیغمبر به آسمان
برد جواب بدان که آدم علیه السلام خدای تعالی چون آدم را بیافرید از برای او مرکبی از مشک سفید نام
بمون بود فرمان آمد آدم بر آن مرکب نشین به آسمان رفت دوم ادریس علیه السلام قصه او
یاد کرده

یاد کرده شد سیم عیسی آن هم ذکر خواهد شد چهارم محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم آنچنان بود شب معراج
او را به آسمان بردند شب هفتاد هزار فرشته از آسمان بزمین آمدند استقبال کردند و او را از خواب بیدار
کردند و بر براق نشاندند و در یک ساعت به بیت المقدس آوردند و او را به آسمان بردند در حال ابواب آسمانها وا کردند تا همه
عجایب آسمانها و عرش و کرسی همه دید و از حق تعالی بی چون و بی چگونه بدید و بعد از آن باز بدنیا فرستاد
پنجم هارون بود برادر موسی او را به آسمان بردند بعد از وفات او و آنچنان بود که چون هارون اجل
رسید فرمان بموسی آمد که هارون را بیش ازین زندگانی نمانده است برخیز هارون را بفلان جا ببر و بفرمان
خدای تعالی بهمان جای رفت درختی سبز دیدند و میوه که در جهان بود بر آن درخت بود و در زیر آن درخت
تختی نهاده بودند چون هارون آنجا را دید موسی را گفت ای برادر مرا خواب می آید من بر این تخت خواهم
خفت موسی گفت شاید هارون بر آن تخت بخفت حق تعالی جان او را برداشت به آسمان بردند موسی غمناک شد
بسیار بگریست و زاری کرد و بخانه باز آمد مردمان گفتند هارون کجاست موسی گفت هارون وفات یافت
بنی اسرائیل گفتند موسی هارون را کشته است این سخن بگوش موسی رسید گفت ای مردمان من پیغمبر شمایم
و هارون برادر من بود چرا برادر خود را بکشم گفتند نه هابیل برادر قابیل بود چرا او برادر خود را بکشت اصلا بسخن
موسی باور نکردند گفتند موسی بر هارون حسد برد که هارون فصیح زبان بود مردمان او را دوست تر میداشتند
موسی گفت این کار من بر بد عاجز شوید هیچ سود ندارد موسی بخدا نالید فرمان آمد یا موسی بنی اسرائیل بفلان
صحرا ببر موسی خبر داد و بهمان صحرا رفتند بایستادند تختی دیدند از هوا فرود آمد بزمین نشست و هارون
بر آن تخت نشسته بود حق تعالی بقدرت خود هارون را زنده گردانید و چشم باز کرد و باز نشست آنگاه موسی
گفت ای هارون من ترا کشتم هارون گفت نعوذ بالله کسی مرا نکشته مرا پیش از این عمر مانده بود حق تعالی جان من برداشت

این سخن گفت جان بحق تسلیم کرد و همان تخت فرشتگان بسوی آسمان بردند چنانکه همه بنی اسرائیل
دیدند آنگاه بنی اسرائیل در قدم موسی افتادند عذرها بخواستند سوال خبر کن ما را از آن سنگ
که موسی علیه السلام عصا بروی زد جواب بدانکه بعضی علما گفته اند آن سنگ از بهشت آورده بود
بمقدار سر آدمی و بعضی گفته اند آن سنگ بود که موسی جامه بروی بنهاده جامه موسی را ربوده بود
هرگاه موسی آب بایستی عصا بر آن سنگ زدی دوازده چشمه ازو جاری شدی هر چشمه جوی بزرگ بود
بنی اسرائیل از آن آب خوردندی بنی اسرائیل دوازده گروه بودند با یکدیگر غوغا نکنند که هر یکجا که بر آید
کس بعضی بغیر از زنان و کودکان عرض ششصد هزار کس از مرد و زنان و کودکان آب خوردندی و طهارت
کردندی و جامها شستندی و ایشان دوازده محله بودند هر محله جوی داشت چنانکه حق تعالی فرموده
فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا قد علم کل اناس مشربهم و بعضی گفته اند آن سنگ از طور
سینا بود چون حق تعالی با موسی گفت موسی از آن کوه آن سنگ را آورد و بعضی گفته اند آن سنگ
بود که جامه موسی را بر بود و آن چنان بود بنی اسرائیل را عادتی بود که برهنه غسل میکردند و عورت
یکدیگر را بدیدند و شرم نداشتندی هر وقت موسی خواستی غسل کند دور رفتی و ازار بستی چنانکه سنت است
بنی اسرائیل چنان دیدند گفتند موسی را عیبی هست که پیش ما برهنه غسل نمیکند حق تعالی خواست که موسی را
برهنه بر قوم نماید تا دانند که موسی را عیب ندارد و موسی را دور افکندند تا آنجا آن سنگ بود غسل کرد
از آب بدر آمد دست دراز کرد جامه را بر سر آن سنگ نهاده بود بردارد و آن سنگ بفرمان خدای تعالی
از جای برفت موسی بعقب او روان شد سنگ تیز تر میدوید موسی هم دوید سنگ نرسید تا بمیان بنی اسرائیل
رفت بنی اسرائیل موسی را برهنه دیدند و دانستند هیچ عیب ندارد اگر موسی آب بایستی عصا بر سنگ زدی چندان

اب

آب رفتی که بخوردندی و طهارت کردندی و چهار پایان را آب دادندی و اگر موسی آب نخواستی
سنگ از جای برگرفتی آب بایستادی سوال خبر کن ما را که چند پیغمبر بوده اند بمردند باز خدای تعالی
ایشان را زنده گردانید جواب بدانکه شش پیغمبر بودند یکی عیسی بود و آن چنان بود در روزی عیسی بجای
رفت بعضی از جهودان نشسته بودند چون عیسی را دیدند گفتند جادوی نابکار است عیسی چون این سخن
بشنید دل تنگ شد که نام مادر او زنا بکار بردند مناجات کرد گفت خدایا تو مرا به پیغمبری باین قوم
فرستادی من طاقت طعنه و دشنام ندارم خدای تعالی ایشان را بجزای خود برسان در حال آنها که دشنام
داده بودند حق تعالی خوک و بوزینه گردانید فزع در میان خلق پیدا شد جهودان پیش مهتر خویشان
آمدند یهود نام تدبیر کشتن عیسی نمود چون عیسی را این تدبیر دانست بگریخت بعد از مدتی عیسی را یافتند
بگرفتند چوبی بیاوردند بر زمین فرو بردند خواستند عیسی را بردار کنند نگاه کردند بادی برخاست و صاعقه
پدید آمد چنانکه جهودان یکدیگر را ندیدند پس حق تعالی جبرئیل را فرستاد و دست عیسی بگرفت از میان
بیرون آورد جهودان مشغول بودند حق تعالی صورت عیسی را بمهتر ایشان یهود نام افکند جهودان پنداشتند
یهود نام عیسی است ریش کندن و سیلی زدن و او را بزیر دار بردند چند گفت من عیسی نیستم من یهودم
مهتر شما فایده نکرد او را بردار کشیدند و تیرباران کردند و بکشتند پس حق تعالی جان عیسی بر داشت بمقدار
هفت ساعت و باز زنده گردانید جبرئیل گفت او را بآسمان برد این روایت وهب بن منبه است دوم
عزیر پیغمبر علیه السلام خدای تعالی او را بآسمان برد زنده گردانید چنانکه بیان کردیم سیوم جرجیس بود
علیه السلام چنانکه یاد کرده شد چهارم هارون برادر موسی علیه السلام قصه او هم ذکر شد و اما روایت دیگر ذکر
شده چون اجل نزدیک شد در دل موسی افکند با هارون بکوه بر رفتند بر آن کوه هارون وفات یافت

موسی او را دفن کرده چون بخانه آمد بنی اسرائیل گفتند موسی هارون را کشته هرچند موسی گفت
من نکشته ام خود بمرد باور نمی کردند موسی بخدای بنالید فرمان آمد ای موسی با بنی اسرائیل بر سر
گور هارون برادر موسی روید ایشان بر سر گور هارون بردند سر از گور بر آورد موسی گفت ای برادر
من ترا کشتم هارون گفت نه بمرگ خود مردم مرا بیش ازین عمر نمانده بود این سخن بگفت دوباره
وفات یافت و ناپدید گشت پنجم یونس پیغمبر علیه السلام که بود و آن چنان بود که الیاس علیه السلام از دست
کافران مدتی شصت سال در کوه پنهان بود یاد کرده شد چون باز آمد در خانه مادر یونس قرار گرفت
و یونس شیرخواره بود مادر یونس نام متی بود و پیغمبر را بنام مادر میخوانند یکی عیسی بن مریم دیگر یونس
بن متی مادر یونس الیاس را خدمتهای نیکو میکرد و تا شش سال آن چنان بود و الیاس دل تنگ شد
دیگر باره بان کوه رفت مادر یونس در فراق الیاس بسیار می گریست چون الیاس رفت بعد از چند
روزی یونس بیمار شد و در آن بیماری وفات یافت مادر یونس را غم زیاده شد هفت روز زاری کرد بعد از آن
با خود گفت صلاح اینست بطلب الیاس روم تا این غم اندک کنم برخواست و روی بدان کوه نهاد و الیاس را
یافت و در پای او افتاد و قصه وفات پسرش با او بیان کرد و زاری میکرد و الیاس گفت چه توانم کرد بدست
من چیزی نیست مادر یونس گفت من از تو دعا میخواهم الیاس دو رکعت نماز کرد و دعا نمود حق تعالی یونس را
زنده گردانید و پیغمبری یافت چنانکه حق تعالی میفرماید وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ سوال خبر کن ما را که
اصحاب الرس کدام قوم اند و قصه ایشان چگونه است جواب بدان که اصحاب الرس مردمان بودند
از اهل انطاکیه آن چنان بود حق تعالی خواست عیسی را به آسمان بردند وحی کرد و کسی به انطاکیه فرستاد و ایشان را که خدا
خواند إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ بعضی گویند

رسولان

رسولان خدای بودند بعضی گویند رسولان عیسی بودند وهب بن منبه گوید با انطاکیه رفتند پیغام خدای بردند
یکی یحیی بود دیگر یونس مقابل ابن سلمان از ایشان یکی شمعون نام بود و دیگری شریان نام بود بیامدند تا شهر
انطاکیه دیگر در آن شهر بود نام او قطیخش بود در میان راه آن دو تن پیش او رفتند پیغام حق رسانیدند
ملک خشمناک شد بگفت تا یکی را صد چوب بزدند و بزندان بردند آن خبر بعیسی رسید مهتر حواریان که
نام او شمعون بود او را فرستاد بر یاران خود امداد باشد پس بآن شهر رفت مردی خوب روی و فصیح زبان
بود با ندیمان ملک خو گرفت با ایشان گستاخ شد خبر بملک بردند که مردی بشهر آمده عظیم نیکوروی
و خوش زبان ملک او را پیش خود خواند خوش آمد با وی صحبت ندیم خود ساخت چند مدتی بر آمد شمعون
با ملک گستاخ شد روزی گفت ای ملک شنیدم دو تن بشهر آمده اند دعوای پیغمبری میکنند ملک گفت ایشان را
در زندان کرده اند هفته ام شمعون گفت از ایشان خبر نرسیده ملک گفت نی نرسیده ام شمعون گفت ای ملک بفرما تا ایشان را
حاضر کنند من خبر از ایشان پرسم پس ملک بفرمود ایشان را بیاوردند شمعون روی با ایشان کرد گفت شما
کیانید و از کجا می آیید و شما را که فرستاد گفتند آنکس آفریننده هر چه جهان است و پاینده و دارنده زمین
و آسمان است و روزی دهنده انس و جن است شمعون گفت صفت او چگونه است گفتند هر چه خواهی
کند شمعون گفت شما را برین سخن دلیل و حجتی هست گفتند بلی شمعون گفت کدام است گفتند نابینا را
بینا کنیم شمعون روی بملک کرد گفت اگر صواب بینند بفرمایند نابینا مادرزاد را بیاورند بدانیم سخن
اینها راست است ملک گفت نابینا را حاضر کنید ایشان دست برداشتند دعا کردند در حال نابینا بینا گشت آنگاه
شمعون بملک گفت بفرمای تا بتان خدایان شما اند بیاورند تا بدانیم ایشان کار چنین خواهند کرد ملک گفت
نباید که ما خجل کنند بتان نتوانند کار چنین بنمایند تا غایت آن بتی بزرگ را که من می پرستم نمی بینند و نمی شنوند

و سود ندارد از تو پنهان داریم پس ملک بدین رسولان گفت آن خدای که شما را فرستاده مرده را زنده میکند
با وی ایمان آریم والا شما را هلاک کنیم گفتند زنده کند در آن وقت جوانی مرده بود و از بزرگان بود همه گفتند
جوان را زنده کنید ایشان دعا کردند در حال جوان زنده شد و گور او شکافته شد و سر از قبر برون آورد و گفت
ای خویشان من ایمان آورید از خدا آمد رسید و به پیغمبری اینها اقرار کنید هفت روز است تا من مرده ام به
وادی آتشین بکرده اید و اکنون ایست در آسمانها باز کردند فرشتگان با این سه تن نظر میکنند ملک گفت این
سه تن بشنید تو سه تن میگوی گفت آن دو تن که ایستاده اند و آن یکی که در پیش تو ایستاده و شمعون پیغمبری خود
آشکارا کرد به روایتی دیگر ملک را دختری بود مرده گفت اگر دختر مرا زنده کنید من به پیغمبری شما باور داریم
در دم ایشان بر سر گور دختر رفتند ملک بایستاد و با سپاه خود و نظاره ایشان میکردند ایشان دعا کردند در حال
گور او بشکافت سر از گور برآورد گفت ای پدر زینهار ایمان آور و اگر نه جاوید در دوزخ بمانی پس آن دو شمعون
گرد گفت باز گردانید مرا چنانکه بودم که از اینها کسی ایمان نخواهد آورد شمعون دست دراز کرد پاره بر داشت
بر سر وی افشاند باز مرد قوم ملک این معجزها را دیدند ایمان نیاوردند پیغمبران مردی که او را حبیب نجار گفتندی
در دکان نشسته بود کار میکرد چون آن پیغمبران را دید گفت شما بچه کار آمده اید گفت آمده ایم شما را بخدا بخوانیم تا
ایمان آورید و بتان را بشکنید حبیب نجار گفت شما را طمع چیزی هست گفتند هیچ طمع نداریم پس حبیب نجار
گفت من بخدا و پیغمبری شما ایمان آوردیم که ایشان نزار هست میگویند چنانکه حق تعالی فرمود یا قوم اتبعوا المرسلین
ملک خشمناک شد گفت ای حبیب چرا دین خود را گذاشتی پس گفت بدان نیت خون حبیب را ریختند و روح
او را بهشت بردند چون در بهشت راحت یافت گفت کاشکی ایشان حال را بدانستندی که ایمان آوردندی
و بدین رحمت بهشت رسیدندی رسول صلی الله علیه وسلم فرمود پیش رو امتان سه کس باشند پیش رو امت

جبرئیل

جبرئیل پیش امت عیسی حبیب نجار و پیش رو امت من یکی از اصحاب پس ملک آن پیغمبران را بکشتند
و در چاهی انداختند و سنگ بر آن چاه نهادند پس حق تعالی بر آن قوم خشم گرفت جبرئیل را فرمود از
آسمان فرود آمد بر کنار آستانه دروازه شهر ایشان بزد جنبانیدن زلزله در شهر افتاده و نعره بزد
چنانکه از آواز آن نعره زهره ها بشدند یکتن از ایشان نماند اصحاب الرس اینها بودند سوال
خبر کن ما را که اصحاب الاخدود که بودند و قصه ایشان چگونه بود جواب بدان که اصحاب الاخدود مردمانی
بودند در حد نجران و از حد در آنجا ملکی بود نام او یوسف و یونانی بود و ایشان مغان بودند در آن
شهر مردی بود انجیل خوان بود بر دین عیسی علیه السلام و مردی بود توانگر او را پسری بود و آن پسر هر روز
بنزد مغ میفرستاد و او را جادوی بیاموزد و راه گذر آن پسر در خانه عابدی بود که انجیل میخواند
روزی بنزد عابد رفت گفت شریعت تا آموزم عابد او را شریعت می آموخت پدرش پنداشت که او
بنزد مغ میرود مدتی بر آمد آن کودک از خانه عابد باز گشت و بخانه خود رفت مردی بسیار دید بر سر
کوهی جمع شده اند کودک بنزدیکتر شد اژدهای عظیم را دید راه گرفته و خلق از بیم او عبور نمی کنند آن کودک
با خود گفت اگر دین عابد حق است حق تعالی مرا در این اژدها رهاند و بروی ظفر یابم سنگی برگرفت
نزدیک اژدها رفت سنگ را انداخت بر سر اژدها افتاد و سر اژدها بشکست و اژدها بمرد
و کودک چون این را دید بنزدیک عابد رفت گفت بتوفیق خدا اژدهای عظیم را بکشتم عابد گفت
ای پسر تحمل کن بدست تو کارهای بسیار برآید و نام تو در جهان فاش گردد و اما من طاقت درد سر ندارم
مرا بکس نشان مکن خبر به شهر رسید فلان کودک اژدها را بکشت مردمان بنظاره اژدها آمدند و ملک را خبر دادند
بود نابینا کیفیت کودک را شنید پیش او آمد گفت ای کودک اژدها را تو کشته گفت من نکشتم خدای

من کشت جوان گفت اگر تو راست میگوئی خدای تو حق است دعا کن چشم مرا بینا کن تا من باو ایمان آورم
کودک دعا کرد در حال او بینا گشت جوان شادی کنان نزد ملک رفت گفت ای ملک آنکه بیک سنگ
اژدها بکشت دعا کرد چشم من بینا گشت من بخدای او ایمان آوردم ملک گفت آن کودک را بیاورند کودک را
آوردند چوباره گفت ای کودک اژدها تو کشتی گفت من نکشتم خدای من کشته است ملک گفت خدای تو کیست
گفت خدای من آفریدگار زبر جهانهاست و دارنده زمین و آسمان است و روزی دهندهٔ خلقان است ملک
روی بعموزادهٔ خود کرد گفت تو دین خود را بسخن کودکی چرا گذاشتی اکنون بدین خود باز آی اگر نه ترا
عقوبت کنم عبرت دیگر خلقان باشی جوان گفت هر چه میکنی بکن من از دین مسلمانی برنگردم ملک گفت
اره بیاورند بر سر او نهادند او را دو پاره کردند آنگاه روی بکودک کرد گفت این همه فتنهٔ تست نزدیکان
ملک گفتند فتنه عابد است که این سخنها بوی آموخته ملک گفت عابد را بیاورید آوردند او را هم دو نیمه
کردند آنگاه روی بکودک کرد گفت ای کودک از دین عابد برگرد و اگر نه ترا عقوبت سخت تر بکنم
کودک گفت هر چه خواهی بکن من از دین مسلمانی باز نگردم ملک او را بدست اعوانان داد این را ببرید
بر سر فلان کوه که همه کوهها بلندتر است در انجا او را فرود اندازند اعوانان او را بردند بر سر کوه
خواستند او را فرود اندازند کودک بخدا بنالید زلزله در آن کوه افتاد و اعوانان در آن کوه سرنگون افتادند
و پاره پاره گشتند کودک بسلامت پیش ملک آمد گفت از خدا بترسید و ایمان آور تا در دنیا و در دوزخ
جاوید نمانی ملک گفت اعوانان من چرا ترا رها کردند گفت مرا خدای رها کرد گفت ایشان کجا شده اند گفت از سر
کوه افتادند پاره پاره شدند ملک خشمناک شد گفت پنجاه مرد گزیده صلاح دار این را بدریا برید در
کشتی نهید چون بمیان دریا رسد او را در دریا اندازند تا هلاک شود او را بردند خواستند بدریا اندازند

کودک را

کودک بخدای بنالید در حال موج دریا برخواست کشتی را بهوا برد آن پنجاه مرد در دریا غرق شدند کودک
بسلامت بماند از دریا بیرون آمد پیش ملک رفت گفت ای کودک ترا بدریا فرستادم اینها با تو بودند
کجا رفتند گفت حق تعالی ایشان را غرق دریا کرد و مرا برهانید ملک سر در پیش انداخت در اندیشه بماند
خود کودک گفت تدبیر کشتن این کودک را بکنید که من عاجز شدم بگفتا او را نزد من آور بشمشیر بکشید و گر
تیر بر او زنند کودک بخدا بنالید زلزله بملک در گرفت گفت ای بدبخت چرا ایمان نیاوری بخدا که بندهٔ خود را چنین
نگاه میدارد مردمان چون چنین دیدند نزدیک بده هزار کس ایمان آوردند گفتند دین کودک حق است
پس کودک گفت ای ملک تو مرا نتوانی کشت مگر چنان کنی که من گویم ملک گفت چه کنم گفت این همه خلق را بصحرا آور
تو بر تخت بنشین و مرا بدار کن و تیر بر کمان نه بگو بنام خدای آسمان و زمین و تیر را برها کن تا مرا هلاک کند ملک امر کرد
تا همه لشکر و رعیت بصحرا رفتند و روز دیگر برابر تخت ملک فرو بردند و کودک را بدار کردند پس ملک بر تخت نشست
قریب بصد هزار کس جمع شدند پس ملک تیر بر کمان نهاد گفت بنام خدای آسمانها و زمین تیر را رها کرد
بر بنا گوش کودک آمد کودک دست بر بنا گوش نهاد و گفت لا اله الا الله عیسی رسول الله کودک جان بداد چون
چنان دیدند گفتند بیقین دین کودک حق است همه ایمان آوردند ملک چون چنان دید با نزدیکان خود گفت
دیدید این کودک با من چه حیله کرد خلق را از دین من برگردانید همه دروازه های شهر را ببستند و بار صد هزار
شتر هیزم آوردند آتش صعب برافروختند مردمان را گفت از دین کودک باز گردید مردمان گفتند از دین
مسلمانی برنگردیم ملک گفت هر که برنگردد او را در آتش اندازم مردمان در آتش می انداختند و می سوختند زنی
بیاوردند آن زن سه فرزند داشت او را گفتند از دین کودک باز گرد زن گفت باز نگردم یک فرزند او را
در آتش انداختند باز نگشت فرزند دیگر را در آتش انداختند برنگردید فرزند شیرخواره در کنار داشت او را بگرفتند

خواستند در آتش افکنند زنان خواستند تا زن برگردد و آن فرزند شیرخواره بزبان فصیح گفت ای مادر
از دین حق باز مگرد که برادران به بهشت رفتند انتظار ما میکشند تو هم از پس من بیا پس کودک را
در آتش انداختند چون مادر سخن کودک را شنید خود در آتش انداخت بسوخت با آن فرزندان به بهشت
رسید پس حق تعالی ایشان را خشم گرفت آتش را فرمان داد بر هوا شعله چون ابر بهمن گشت بر سر ایشان فرود
آمد همه شهر را گرفت کافران همه بسوختند خطاب رسید از زمین مردی یافتیم مرده دست بر بناگوش نهاده بر خاک
ماندست او را از گوش برمیداشتیم خون روان میشد چون دست او بگوش او باز نهادیم خون باز می‌ایستاد و از
صحابه پرسیدند گفت ابن عبدالله کار او در زمان عیسی علیه السلام بود کافران بکشتند او را بهمچنان دفن کنید
که روز قیامت بهمچنان برخیزد و به بهشت رود و قصه اصحاب الاخدود چنین بود قوله تعالی قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ
النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ سوال خبر کن ما را از آدمی که او دعوی خدائی کرد و بهشت بساخت و آن بهشت
چگونه بود جواب بدان شداد بن عاد بود کوشکی از زر بنا کرد و بهشت نام نهاده و آن چنان بود
او را گفتند پیغمبران میگویند خدای را بهشت هست از زر و سیم او گفت من نیز بهشتی بسازم در ایام
معاویه مردی بود عبدالله نام شتر او گم شده بود عبدالله بر شتر دیگر سوار شده روی بصحرا نهاد بطلب شتر
دویده می‌گردید به بیابان رسید قصری بدید آمد از سنگ که بدان گرد مرغزاری دید بغایت خوش و درختان
بسیار و جویها روان و شهرستانی خوب و کوشکهای مرغوب عبدالله از شتر فرود آمد زانوی شتر را ببست
و بکوشک در شد چون آن کوشک را بدید متحیر گشت با خود گفت مگر این را در خواب می‌بینم کوشکی از زر و نقره
چنانکه صفت آن بگفتن نیاید پس عبدالله زمانی بگشت و از آن درختان مرواریدها پاره و جواهرها پاره بر
گرفت چنانکه آرزو داشت بازگشت گرد و معاره شتر میکشید روی بشهر یمن نهاد و بخانه خود رفت آن مال را
خرج

خرج کرد   مردمان پرسیدند عبدالله تو که این مال میکردی و این مال را از کجا یافتی گفت بطلب شتر
گم شده میگردیدم در بیابان بقصر جواهر نیز رسیدم صفت او را تمام گفت بعضی از آن برداشتم حالی
صرف عیال خود میکنم این سخن بگوش امیر مکه رسید کسی نزد معاویه فرستاد و در انجا مردی حکایت
عبدالله نام درویش بود اکنون بعضی جواهر دارد کسی بدو نشسته میگوید بقصری رسیدم و صفت
آن قصر چنان میگوید بغیر از بهشت جای دیگر چنان نیست چون نامه بمعاویه رسید بخواند جواب نوشت تو
آن مرد را نزد من فرستند عبدالله برخاست روی بشام نهاد و از آن جواهرها اندکی با خود برد چون بشام
رسید نزد معاویه رفت خلوت کرد حال او پرسید عبدالله هر چه دیده بود ادا کرد معاویه گفت این سخن
راست نمی‌ماند و در روی زمین کس را چنین نبوده است مگر سلیمان پیغمبر علیه السلام دیو و پری فرمان
بردار او بوده اند و من در کتابها نخوانده ام کسی را چنین قصر بوده باشد عبدالله آن تحفه‌ها با خشت از
مروارید جواهر و بویهای خوش که آنجا آورده ام همه را در پیش معاویه نهاد معاویه آن تحفه‌ها را دید
در دست میگردانید فصیح بوی خوش یافت فرمود انبار شکستند از بوی خوش در و دیوار معطر شد
پس معاویه ندیمان خود را گفت احوال این قصر از که پرسم گفتند کعب الاحبار دانا و کتب بسیار خوانده و توراة
تمام یاد دارد اگر باشد در توریت نبشته پس معاویه گفت کعب الاحبار را بخوانند چون آمد او را عزیز داشت
و بر بالای خود نشاند گفت ای کعب مرا خدمتی مشکل هست باید حل آن را کنید گفت اگر دانم بگویم معاویه
گفت میگویند در دنیا شهرستانی هست زرین و کوشکهای او از زر و نقره و جویهای سیمین و درختان زرین
و جواهر در جویها ریخته اند شهرستانی چنان در دنیا باشد کعب گفت نبشته هرگز در دنیا آن شهرستان
ندیده و نام نشنیده باشد اما اگر این سخن را تو گفته اند راست است معاویه گفت کعب را خدمتی خوب کنند تا چه

روزی بیا ساید روزی دگر اورا طلب کردند و ندیمان حاضر شدند و عبد الله بیاوردند و پس کعب
بنداشتند چنانکه کعب را برانید پس معاویه گفت ای کعب از آن شهرستان خبر نکردی کعب گفت بدان
آن شهرستان ارم خوانند چنانکه حقتعالی فرموده الم تر کیف فعل ربک بعاد ارم ذات العماد التی لم یخلق
مثلها فی البلاد ارم نام آن شهرستان است که عماد نام ستونهای اوست شداد بن عاد بنا کرده و آن
چنان بود عاد را دو پسر بود یکی شداد و یکی شدید حقتعالی عاد را هلاک کرد این دو پسر ماندند و ملک پدر بگرفتند
و به پادشاهی نشستند هر دو کافر بودند و ظالم و خزینه پدرشان بسیار بود بدست آوردند لشکر بسیار
جمع کردند جمله شهرهای روی زمین را بگرفتند و چون مدتی برآمد آن برادر شدید نام بمرد و ملک و مال و خزینه و لشکر
شدید بشداد رسید و شداد همه روی زمین را بگرفت و او هیچ خصمی و دشمنی نداشت و بشداد گفتند حق تعالی
پیغمبران دارد و خلق را بعبادت حق تعالی می خوانند و وعده بهشت میدهند و صفت بهشتی خدا را تمامی شداد
گفتند شداد گفت اگر او خدای آسمانست و من خدای زمین باید مرا بهشتی چنان باشد تا آنچه وعده بود او میکند
من امروز بکنم پس گفت تا صد فرسخ زمین را عمارت کنند و در هر فرسخی هزار مرد معین کرد تا جمله صد هزار
مرد بودند و گفت بروید گرد جهان بگردید هر جا هوای خوش و خرم معتدل باشد نه سرد و نه گرم و آبهای
روان و سبزه های فراوان باشد آنجا برای من بنا کنید زرین و سیمین و در روی کوشکها بسازند از زمرد
و زبرجد و ستونها از مروارید و یاقوت و جواهر گوناگون و بر سر آن ستونها کوشکها بسازند از
زمرد و زبرجد و پوششهای او از زمرد و زبرجد و لعل و فیروزه کنید و در آن کوشکها باغها بنا کنید
و درختان و میوه ها زرین و سیمین بسازید و شاخهای ایشان از فیروزه و یاقوت ترتیب کنید
و برگها و میوه های آن از مروارید و مرجان کنید و جویها روان از شیر و شراب و عسل و آب بسازید و حوضهای

زرین

زرین بسازید چنان بهشت باشد که خدای آسمان را هست خدمتکاران گفتند و کجا بریابیم ما این زر
و سیم و مروارید و لعل و زمرد و زبرجد و جواهر از کجا بدست آریم گفت میدانید همه ملک جهان از آن منست گفتند
بلی گفت بروید هر زر و سیم و جواهر در دو کانهاست بیاورید و غوطه خوران بدریا فرستاد تا مروارید جمع کنند
غرض هر چند زر و سیم است در روی زمین و هر چه در دریا ها جواهر و مروارید هست همه بیاوردند پس گفت نامه
بهمه اطراف و به همه الفاظ نوشت و در هر جا و ولایت کارکنان کوهها کندند و غوطه خوران بدریا فرستادند
و هر نقدی و زرینه در نزد خلقان بود از ایشان گرفتند زرگران و سیم بیاوردند حاضر کردند زر و سیم را بگداختند
و جواهر را جوهر میسفتند اینها از زر و سیم و جواهر پر شدند در اثنا معاویه از کعب الاحبار پرسید که شداد چند
دولت داشت کعب گفت در کتابها خواندهام ششصد هزار و ششصد و شصت امیر بوده با تاج و تخت زرین
که هر یکی بر شهری و چند ولایت حکومت میکردند پس عقلا مملکت او دنبال کردند همه جهان گشتند تا از برای کوشکهای
جای اختیار کنند تا بحد شام رسیدند جایی از همه جایها خوشتر بود و صحرای فراوان و هوای خوش و دلکش و نه سرد
و نه گرم در زمین هموار جمله کارکنان اتفاق کردند در صحرا بنا باید نهاد که جایی نیست خوبتر این فرود آمدند
و خیمه بر زدند و نشانها بر کشیدند و کارکنان بکار رو داشتند و بنیاد آنجا را در طول و عرض نشان کردند و بنیان
چنان پی سنگ و جمع بکار بردند گل و گچ آن را بروغن گل بسرشتند تا آن بنا بر روی زمین بماند چون بنا نهادند
نقره که خشت فرو ریختند تا زمین سیم باشد پس دیوار آنجا به بلور و مرجان مرصع کردند و ستونها از زمرد و فیروزه
بساختند باز سر آن کوشکها بلند ساختند خشتی از زر و نقره بود و تختهای زرین و سیمین بر پای کردند
و در آن کوشکها صفه ها نهادند و کنگره از در و گوهر شب چراغ از آن ساخته کردند و در جویها شیر و عسل و آب
روان کردند بطلسم دارو ها را چنان ساختند که از حال خود نگردد و مروارید و لعل و یاقوت و زمرد

بجای سنگ ریزه در جویهار بکنند و کافور و عنبر و زعفران در هم سرشته دیواری مرصع بجواهر نمودند
پس کعب گفت در کتابها خوانده ام شداد بن عاد و هفت صد سال عمر داشت سیصد سال ساختن آن باغ
مشغول بود چون تمام شد او را خبر کردند گفتند شهرستان ارم تمام شد از آن بهتر که فرموده بودی گفت
اکنون باید کرد اگر دران شهرستان باروی بسازید از نقره خام و بیرون او هزار کوشک بسازید با عماد
نهاد و با غلامان کارکنان من در آنجا باشند و در آن شهرستان بجای سنگ ریزه مروارید و مرجان و یاقوت
بریزید و بر درختان او مرغان از زر و سیم بسازید و چشمهای آن مرغان از لعل تعبیه کنند و پرهای ایشان از
مروارید و پایهای ایشان از زمرد آراسته و تختی بسازید از زر سرخ مکلل بجواهر چهار درخت زرین
بر چهار گوشه آن تخت بسازید و بر سر درختان همایان از لعل بنشانید و آینه چینی و بلور در دیوارها
نشانید اینها همه ساختند چنانچه مهیا کردند اگر آفتاب بر بلور تافتی عکس آن بر عود افتادی عود
بسوختی از دهان آن مرغان مشک و عنبر دمیدی چنانکه همه آن قصر مشکین شدی چون اینها تمام شد شداد
وزیر خود را گفت کار سازی کنید تا بشهرستان ارم رویم کار سازی کردند شداد حشم و خدم و نوبتها
آراسته بدان رفتند بنحوی که هرگز چشم آن ندیده بود و گوش هرگز نشنیده بود همچنین منزل بمنزل
رفتند تا نزدیک شهرستان ارم شدند بقدر یک روزه سفر مانده بود شب در آنجا ماندند صبح شد برخیزید
و بدان شهرستان روند چون روز برآمد حق تعالی فرشته برایشان فرستاد بانگ بر ایشان زد همه را زهره
بطرقید جمله بمردند یک تن از ایشان زنده نماند حق تعالی بانگ فرمود إنا أرسلنا عليهم صيحة واحدة فكانوا
كهشيم المحتظر کعب بمعاویه گفت صفت انجا بلی و ازین بیشتر است اما اگر یاد دارم گویم خاطر ملال افزاید اما
خدای تعالی از چشم خلق پنهان گردانیده است و من در توریت خوانده ام که یکنفر از امت محمد صلی الله علیه وسلم
با نجا رود

بانجا رود و شهرستان را ببیند اما چون حکایت انجا بلی مردم باور نداشتند معاویه گفت دلالت کن مرد بانجا
رسیده چگونه باشد گفت خوانده ام مردی باشد سرخ چشم و پهن بینی کوتاه بالا بر ابروی راست او خالی
باشد پس کعب بان مردان نگاه کرد آن مرد را دید با معاویه گفت آن مرد را باید انجا رسیده یا خواهد رسید
گفت هم آنوقت ملازم من بوده بسفر رفته کعب گفت قول خدا دروغ نباشد رسیده است یا خواهد رسید
چون آخر زمان شود حق تعالی آن شهرستان را اشکارا کند و خلق نظاره او کنند پس معاویه تحسین علم
و دانش کعب را بسیار گفت او را خلعت فاخره در پوشانیده و انعام زیاده داد مرخص نمود پس معاویه
عبدالله را گفت آنچه آورده از آن تو باشد هیچکس را با تو دعوی نباشد عبدالله بخانه بازگشت این قصه
شداد و بهشت ساختن او و باز حسرت کشیدن و هلاک شدن و بهشت خود را ندیدن یادگار ماند و ایشان
در ابد بدوزخ رفتند **سوال** خبر کن ما را از آن صحیفها که خدای تعالی بداود علیه السلام فرستاد **جواب**
بدان که مسئلها را از فرزندان خود پرسید هر کدام جواب دادند خلیفه خود کن تا پیش تو مملکت ویرا
باشد سبب آن بود داود زنی خواست و آن زن شرط کرده بود اگر زن را از داود پسری باشد او را خلیفه کند
داود پسران داشت ایشان عهد را که بود در ماند حق تعالی جبرئیل را فرستاد و صحیفها بیاورد نگینی که آسمان و زمین
و دیو و مردم همه جانوران مطیع آن یاقوت بودند بداود گفت فرزندان خود جمع کن این مسئلها از ایشان
بپرس هر کدام جواب دادند این نگین را بدو ده که خلیفه کن مملکت را بدو بسپار داود فرزندان را طلب
کرد مسئلها را از ایشان پرسید هیچکدام جواب ندادند سلیمان جواب داد اول مسئله این بود فرزندان آدم
کمترین چیزی در زمین چیست سلیمان گفت نفس است داود گفت خوشترین چیزها در دنیا چیست سلیمان گفت
توانگری داود گفت بیش ترین چیزی در زمین آدمی چیست گفت حرص داود گفت بهترین چیزها در دنیا چیست

سلیمان گفت زن بد دوا داود گفت بدترین همه چیزها با آدمی چیست گفت این جهان داود گفت تلخ ترین
همه چیزها چیست گفت سخن حق داود گفت توانگرترین در دنیا چیست گفت قناعت داود گفت
سخت ترین از سنگ چیست سلیمان گفت مرگ فرزند داود گفت کم رنج تر از آتش چیست گفت حرص دنیا
داود گفت سردتر از آتش چیست گفت نومید شدن از کارها که دل بر آن نهاده باشد داود گفت
بزرگترین از کوه چیست گفت بهتان داود گفت مرده بیشتر بود یا زنده گفت مرده برای آنکه هر که مرده
مرده و هر که زنده است خواهد مرد داود گفت آبادانی زیادتر است یا ویرانی گفت ویرانی برای آنکه آنچه
آبادان است ویران خواهد شد و آنچه ویران است ویران داود گفت در جهان مرد بیشتر بود یا زنان گفت زنان
از برای آنکه زن است زن و آن مرد بفرمان زن باشد زن است پس داود گفت سلیمان مسئلها را جواب
داد حق تعالی مرا فرموده او را خلیفه خود کنم و مملکت با او بسپارم و انگشتری بوی دهم و داود یازده پسر
داشت و آن زنان که با او شرط کرده بود اگر از تو پسری بود خلیفه خود کنم مادر سلیمان بود و تتمه پسران خواستند
که هر یک خود خلیفه باشند داود متحیر مانده بود حق تعالی جبرئیل را فرستاد مقصود او را حاصل کند جبرئیل
صحیفها را آورد و آن مسئلها از سلیمان پرسیدند جواب داد و دیگر برادران نتوانستند جواب بدهند باتفاق
همه سلیمان خلیفه کردند تا دیگر از او تعقبت نباشد **حکایت** تمیم داری از خبر آمده که رسول صلی الله علیه وسلم
حج الوداع کرد و بمدینه آمد حق تعالی جبرئیل با فرستاد که الیوم لکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت
لکم الاسلام چنین گفته اند آخر این آیه که خدای تعالی به پیغمبر فرستاد این بود قول دیگر آن بود اذا جاء
نصر الله بود چون صحابه این آیت را خواندند شاد شدند بفتح و نصرت و بشارت دین اسلام پس
عباس چون این آیت برخواند بگریست از او پرسیدند چرا گریه میکنی که کلمات دین اسلام در این آیت
کمل

گفت با وقت وفات حضرت رسول است سخن عباس بگوش رسید و دولت بیاید داشت کبیر العلم
چنین باشد در تفسیر قرآن دانسته وقت رفتن من است مدتی نزدیک شد پیغمبر نالان شد و نشان
رحلت خود را دید علی ابن ابی طالب رضی الله عنه و فضیل و ابن عباس را بخواند دست بر دوش علی نهاد
و دستی بر دوش فضیل و بسجده رفت سر بر داشت میخواست که بر سر منبر بود و نتوانست و خواست
که برخیزد نتوانست و بنشست یاران را موعظه میفرمود و به بهشت وعده میداد و بدوزخ میترسانید و مردم
بسیار در مسجد جمع شدند بقول راوی سی هزار شصت قبیله از عرب حاضر شدند آنگه پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ضعیف خدا را ثنا گفت و مردم را وصیت داد بتقوی پیکر و قوله تعالی ان اکرمکم عند الله
اتقیکم و میفرمود حق مادر و پدر را بجای آرید و دنیا را دوست مدارید و غیبت مکنید و عهد خدای
بجای آرید اوفوا بالعهد و راستی نگاه دارید لیجزی الله الصادقین بصدقهم و در کارها صابر
باشید لئن شکرتم لازیدنکم و بر مسلمانان بهتان مکنید هذا بهتان عظیم و همسایه را حرمت دارید
و پیران را بزرگ دارید فرزندان را ادب آموزید و عیال را نیکو دارید و زیردستان را گرامی دارید و در بنده
در خانه محبسید و شب برهنه از جای برمخیزید که از آن بلا خیزد و این گفت مردم غمناک شدند بگریستند
پس رسول صلی الله علیه وسلم بخانه رفت و مردمان بخانه خود رفتند وصیت حضرت رسول را بعیال خود
میگفتند بگریستند مردی که از یاران رسول بود معروف و مشهور بود نام او تمیم داری بود در میان جماعت
در مسجد حاضر بود چون بخانه رفت آنچه از حضرت شنیده بود با عیال خود گفت و بعد از آن بکار خود مشغول شد
پس شب بیگه با عیال خود خفته بود چون نیمه شب گذشت برهنه برخواست بمیان سرا رفت و بات
تا ختن نشست زنش او را بیدار بود در جامه خواب سخنهای شوهر را بیاد آمد برهنه نباید برخواست

کفت من معنی را ندانستم سبب چه بود اکنون برهنه برخواست حال در شهر ودر خانه بسته شده
شوهر را بیازمایم زن آواز کرد شوهر گفت بگیریدش ده ساعت آوازی چون رعد و آشوب و غلبه
برخواست چنانکه زن بیهوش شد تا آفتاب بر آمد بعد از آن بهوش آمد جامه شوهر را بدید زن در حجله
وخانه کوید در سرا تمام کردید همه درها را بسته دید وشوهر را ندید دل تنگ شد وازان سخن که گفته
بود پشیمان شد سودی نداشت زن با خود گفت این سخن را نگویم مبادا ملامت کنند جامهای شوهرش
پنهان کرد و گفت صبر میکنم تا بدانم کار او بکجا رسد چون بهفته بر آمد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ازین دار
فنا رحلت کرد امیر المؤمنین وامام المتقین ابو بکر رضی الله عنه بخلافت نشست ویکسال از خلافت او
گذشت احوال تمیم داری هیچ پیدا نشد زن پیش امیر المؤمنین رفت گفت ای ناز[؟] از بهر حرمت
رسول خدا از بیت المال هزار درم بتو دهیم یکسال دیگر صبر کن زن آن هزار درم را بستد بخانه خود
باز آمد چون یکسال دیگر بر آمد زن نزد امیر المؤمنین رفت گفت نفقه خود خورده ام زن جوانم
بیش ازین نتوانم نشستن امیر المؤمنین گفت هزار درهم دیگر بستان یکسال دیگر صبر کن زن بستد و بر[د]
وخورد چون سال تمام شد زن نزد امیر المؤمنین آمد گفت یا خلیفه جوانم اینجا مدار امیر گفت هزار
درم دیگر بستان سالی دیگر صبر کن اندیشه میکنند که تمیم باز آید زن گفت هفت سال تمام شد جوانم می
ترسم شیطان مرا در بلا افکند مرا دستوری ده تا شوهر کنم که النفس لاماره بر من مسلط است امیر گفت در جامع
کرا خواهیش گفت هر کس امیر بفرماید مردی از یاران بر پای خواست گفت یا امیر من بدین رغبت دارم
فرمود ایشان را خطبه کنید چون نکاح بستند مرد بخانه رفت بستر آراسته و بمیان سرای رفت بر کنار ف
زفاف وخوش باز زد و مرد را دید در میان سرا ایستاده گفت ای مرد تو کیستی واز خانه من چه میکنی مرد گفت

این خانه

این خانه منست تو در اینجا چه میکنی درین مناظره بودند زن آواز ایشان شنیده بمیان رفت
و مرد مرا دید یکدیگر را آویخته گفتگوی میکردند و نام تمیم داری میبردند یکی از ایشان میگفت من تمیم داریم
این سرای منست زن آمد گفت ای زن تو مرا فراموش کرده من تمیم داریم شوهر تو مرا نمیشناسی چنین بد و ممتی میکنی
زن گفت این نام شوهر منست اما هفت سال است غایب شده او را و ازو هیچ اثری نبود و نشان او
تو نمی‌بینیم بغیر از آن بزبان دعوی میکنی اکنون امشب مثل این هفت سال خصومت نکنند و هر دو در یک خانه
روید چون دو برادر بخوابید ومن هم در خانه خود میخوابم فردا نزد خلیفه رویم هرچه حقیقت پیش او ظاهر میشود
و آن مرد با تمیم داری در خانه رفتند بخفتند چون روز شده برخواستند و نماز گذاردند هر دو مرد با زن نزد
خلیفه رفتند گفت یا خلیفه این زن را بنکاح شرعی بمن دادی شب بخانه او رفتم وقت خفتن این مرد را دیدم در
میان سرای ایستاده بمن گفت ای مرد در خانه من چه میکنی سرا و این زن از منست اکنون بشنو این مرد چه
میگوید امیر گفت ای مرد چرا بی اجازت بخانه مسلمانان میروی مرد گفت یا امیر مرا نمیشناسی من تمیم داریم امیر در رنگ
وی نظر کرد او را شناخت در کنار گرفت گفت نام تو مشهور و معروف است راست می گوی احوال خود باز گوی
سبب غایب بودن تو چه بود و بکجا رفتی تمیم گفت آن روز که رسول صلی الله علیه وسلم بمسجد آمد بجوار بود و مردمان
وعظ میفرمود با او میان سخن گفت تنها در خانه مخوابید و برهنه از خانه خواب بیرون نیایید من بخانه رفتم با این زن
حال را بگفتم تقدیر الهی بود این وعظ رسول را فراموش کردم شب برهنه برخاستم بمیان سرا رفتم آب تاختن کنم
زنم در میان جامه خواب گفت بگیریدش زن چون قصه بشنید گفت راست میگوید شوهر منست من چنین
گفته ام اما ببازی گفتم چون او غایب شد بهیچکس نگفتم نیارستم گفت از خوف ملامت مردم خلیفه گفت
ای زن الحمد لله شوهر خود را یافتی و مردی دیگر در تو تصرف نکرد اکنون بخانه خود رو تا من احوال از تمیم باز دانم

زن بخانه رفت امیر گفت احوال خود بگو این چند مدت در کجا بودی از عجایبها پنهان چه دیدی بگویم گفت
چون برهنه بمیان سرا رفتم زن گفت بگرد پشت آواز چون رعد شنیدم از ترس آن بانگ بیهوش شدم
از خود خبر نداشتم تا آفتاب برآمد بعد از آن خود را برهنه دیدم در میان بیابانها که هرگز ندیده بودم هر چند نگاه
کردم در هیچ جا آبادانی و سبزی و کوهی نبود همین دشت و زمین هموار بود پس بصفای الهی دادم و دندان از تشنگی
خود بکندم و در آن صحرا برهنه میرفتم بی‌آب و نان تا اینجا میردم چون یک ساعت راه رفتم از دست چپ آوازی
و غباری و تاریکی پدید آمد پنداشتم که آسمان و زمین در هم رفته حقتعالی را بخواندم و نظاره میکردم دیدم کسانی از
دور آمدند بمثال کوه بو قبیس چون نزدیک رسیدند هیچ سخن نگفتند رسنی در گردن من انداختند و مرا بردند و من
طمع عمر خود را برداشتم با ایشان میرفتم دیدم بر نحوی که صفت آن نتوان گفت بعد از ساعتی از آن جانب که آواز برخاست
و لشکر پدید آمد بصفتی که هرگز ندیده بودم بر چهارپایان سوار شده هر یکی چون کوهی سلاح ایشان از شمشیر و تیر
و غیره داشتند چنان پنداشتم که جمله عالم پر از ایشان است چون بمن رسیدند یک ساعت بایستادند و با یکدیگر سخن
گفتند نیاز و حرب نهادند و از افواج لشکر بسیار کشته میشدند و لشکری که مرا گرفته بودند بگریختند و ناپدید
شدند پنداشتم زیر زمین شدند و لشکر دیگر بجای ماند یک ساعت در من نگاه کردند هیچ سخن نگفتند و آن رسنی
که در گردن من بود یکی از ایشان بگرفت میکشید و میرفت بنحوی که ادا نتوانم نمود و به دریا رسیدیم که کنار
ایشان هم
او هیچ جانب پیدا نبود و بر سر آب میرفتند چنانکه بر زمین خشک روند و پای چهارپایان تر نمی‌شد و پای من
هم تر نمی‌شد در میان دریا کوه بود و در وی جزیره‌ها بودند و مرا بآن جزیره بردند و دست از من باز داشتند و هیچ
رنجی بمن نرسانیدند خدای را شکر کردم و بیاسودم و بخواهش خود در آن جزیره گشتم کوهی ماننده بهشت از آب
روان و میوه‌دار بر کنار چشمه آب رفتم وضو ساختم نماز بامداد کردم و میوه خوردم در آن جزیره میگشتم

ناگاه

زنان مردمان کسی ندیدم بر خدا نالیدم در کار خود اندیشه میکردم و زاری کردم گفتم این چه حکایت
و بسخن زن بر سر من آمد درین فکر بودم ناگاه بانگ و غوغای و فریاد از هر جانب برخاست و شغب
تیغ بسیار دیدم پنداشتم که روز قیامت است چون روز شد غوغا و هیبت بر هم نشست پس از ساعتی
قومی را دیدم که در جزیره‌ها میگشتند مرا دیدند گرفتند از جزیره ام بدر بردند ساعتی رفتیم بشهرستانی رسیدیم صفت
آن استوارم گفت در میان آن شهر کوشکی دیدیم از مینا ساخته بودند و سنگ مرا در آن کوشک بردند خلقی را
چندان دیدیم که عدد ایشان در وهم نمی‌گنجد هیچ آدمی نباشد گروهی را دیدم سرهای ایشان چون مار و تن چون گوسفند
گروهی دیدم سر چون آدمی و تن چون تن شیر و گروهی سر چون سر سگ اما خرطوم داشتند چون خرطوم پیل و گروهی را
چهار چشم داشتند و یک سر و گروهی دو سر داشتند چهارپای و گروهی چشم از قفا داشتند و گروهی بصفت مرغان
از آن بنهایت ترسیدم و مرا بر سر صفه بزرگ بردند و تختی زرین در آن صفه نهادند مکلل بجواهر و مردی
بر سر آن تخت نشسته و جامه‌های فاخره پوشیده بر چپ و راست او کسانی که نشسته بودند همه جامه‌های فاخره
چون مرا مدهوش دیدند بزبان تازی با مردمان خود سخن میگفت و من میدانستم چه میگوید بجان خود باز
ملک روی بسوی من کرد گفت آدمی از کجا آمده و از کجا میروی و بدین مقام چنین چگونه رسیده که هرگز
آدمی بدین مقام نرسیده بغیر از سلیمان پیغمبر علیه السلام و ذو القرنین من سلام کردم و گفتم از مدینه می‌آیم
از یاران محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم حقتعالی او را برسالت آدمیان و جنیان و دیوان و غیره فرستاده چون ملک این
سخن بشنید بر پای خواست از تخت بزیر آمد و مرا در کنار گرفت و بوسه داد و مرا بر تخت برد بدست راست خود
نشاند و بمن گفت پیغمبر را دوست میدارم و بوی ایمان آورده‌ام تو هم برادر منی هر چه حاجت داری بگو چند وقت
در بند این حاجت بودم چون صحابه رسول خدا از تو خواهم مرا در بسم گفتم فلان برادرم گفت مرا [illegible]

من کمتر بنده کانیم حاجت من دین مسلمانی است تو صحبت رسول یافته او برگزیده خلق عالم است من
عجب مانده‌ام اعتقاد آن پادشاه جنیان باز گفتم هرچه [illegible] گفتم گفت مرا فرزندان هستند توقع دارم که فرزندان
مرا شریعت رسول بیاموزی آنچه خود خواهی ترا دهم بسلامت بوطن خودت رسانم گفتم فرمان بردارم
ملک گفت چند بار رفتم از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که طلب کنم اکنون خدای برمن رحم کرده ترا بدینجا رسانید
تا آنچه بود آیه از قرآن و کلام ناسخ و منسوخ و حدیث و شریعت و وعده و وعید و قصص و امثال و اوامر و نواهی
فرزندان مرا بیاموزی گفتم فرمان بردارم فرمود تا سرای نیکو برای من بنا کردند و فرزندان را پیش من فرستاد
و از پسر و دختر و چند معتبر برادران فرستید تا جانوران زشت صورت به پیش نیاید مبادا من از دیدار ایشان
وحشت حاصل کنم و من در آن سرا رفتم اطفالان تعلیم میکردم پس از پنج روز گریه و شور برخواست از سرای ملک شنیدم
که پادشاه جنیان را تعزیتی افتاده در حال دو مرد از حاجبان از در در آمدند سلام کردند گفتند ملک ترا میخواهد
با حاجبان نزد ملک رفتم سرای ملک را دیدم گاه گل و خاکستر در آن ریخته بودند ملک سر برهنه بر پلاس نشسته چون مرا
دید برخواست گریه و زاری میکرد و میگفت رسول خدا متوفی شده و مرا در کنار گرفت و زاری بسیار کردم من
چون وفات حضرت پیغمبر را شنیدم جهان بر چشم تاریک شد بران کس متابعان ملک مسلمان بودند زار زار گریستند
و در سرای ملک چهل روز بدین نحو تعزیت گرفتند و ملک بر تخت ننشست و تاج بر سر ننهاد و به مجلس بکاری
و دعا مشغول نشد بعد از چهل روز ملک بر تخت نشست و باحکام حکم مشغول شد گفت اگر بتوانستمی رسول
تعزیت بیشتر کرده تا بمردن تعزیت برداشتمی پس من گفت ای برادر تو هم برسر تعلیم فرزندان رو خرم باش
کودکان رفتم و تعلیم کودکان را میکردم هر روز ملک پیش من آمد و سلام میکرد و مرا دلخوشی میداد و دو آیتی
چند از قرآن بخواندی و برفتی یکروز گذشت گفت لشکر مسلمانان با لشکر مرتدان مصاف کنند پادشاه اند

جنیان

جنیان بامداد او میفرستم اکنون تو دل خوش باش فارغ نشین بعد چند روز خبر باز آوری سخن گفت
از من بیرون شد و چندی دگر باز آمد و مرا بسیار گفت که بر تو بشارت که مرتدان هلاک شدند و مسلمانان
بسلامت باز آمدند و از لشکر جنیان بسیار کشته شده بود باز بقاعده اول هر روز یکبار پیش من می آمد
و قرآن می خواند و موعده چهار ماه روزی بغمگین نزد من آمد گفت مسلمانان را مصیبت عظیم رسید
امیر المومنین وفات کرد باز بدستور سابق هر روز می آمد و قرآن میخواند تا موعد هفت سال تمام شد
و من از آرزوی حضرت پیغمبر رنجور شدم ملک پیش من آمد گفت آنوقت نزد من آمدی غریب بودی حال
شهوت بر تو غلبه کرد میخواهم دختر نیک صورت در حباله نکاح تو آورم من گفتم حق تعالی شهوت از من
برداشته است زیرا روزگار بچهار قسم کرده ام یک قسم بطاعت کردن و یک قسم بعلم آموختن یک قسم بطعام
خوردن و یک قسم بخفتن در سعود آن قسمی که تعلق بزن دارد آنرا طلاق داده ام که زن علاقه ایست هفت
سال مشغول تعلیم بودم بسیار بطاقت بودم روزی نزد ملک رفتم و گفتم ای ملک هرچه از حضرت رسول
آموخته بودم همه را بفرزندان تو تعلیم کردم از فرایض خدا و سنت رسول اکنون مرا زیارت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
آرزو دارم و هم تقاضی خانه دارم امید چنان است که مرا رخصت کنند ملک گفت هرچند فراق تو بر
من سخت است اما خوش باش فرمود تا زر و سیم و اموال بسیار بیاوردند پیش من نهادند و مرا
گفتند این کمتر مزد است من گفتم هیچ نخواهم که حضرت رسول از دنیا نگاه بوده است و ترک آن فرموده است
من چگونه اختیار بکنم ملک بگریست و گفت که صحبت رسول آنرا تو یافته باشی چنین که تو میگوئی بیش باشد
بخواند گفت عزیزشان خود را حاضر کردند گفت این برادرم است و از زیارت پیغمبر است هفت سال است نزد
من مانده شده و فرزندان مرا از قرآن و حدیث و شریعت تعلیم کرده و حق او را ادا نتوانم کرد و حاجت تو

دارد و خانهٔ او مدینه است میخواهم او را بخانهٔ خویش رسانم کسی او را بسلامت برد و نشانه او بجهت
من بیاورد و عفریتی برخواست گفت ای ملک من این آدمی را بهفت روز بمدینه رسانم ملک گفت
او طاقت هفت روز ندارد دیگری برخاست گفت من او را بمدینه به سه روز رسانم ملک گفت دیر باشد عفریتی دیگر
برخواست گفت ای ملک تا تو نماز خفتن میکنی من آدمی را برم و وقت نماز صبح بخانهٔ خویش رسانم ملک
گفت ای برادر اگر خواهی که ترا بسلامت بخانهٔ خودت برساند این عفریت دیو است نام خدا را نتواند
شنید چون نام خدا را بشنود از رفتن سست شود با هر چند ترا بر گردن او نشینی قرآن نخوانی و نام خدای
نبری گفتم چنان کنم پیش ملک نماز خفتن گذاردم و عفریت را درآمد مرا بدوش خود گرفت مانند
ابر بغرید مثل گنجشک در هوا چنان نزدیک باسمان شدم که کنگرهای آسمان را دیدم و آواز فرشتگان
شنیدم میگفتند بسم الله توکلت علی الله مرا خوش آمد آنچه فرشته گفتند من نیز مثل آنها بگفتم عفریت
در زیر من بغرید و مرا در گردن بیفکند خسته و خویشتن را سرنگون کرد و در هوا چون آسیا می گردید
پس آتشی دیدم در آسمان پیدا شد و در وی افتاد و او را بسوخت و خاکستر شد و بادی در پیراهن من افتاد
و مرا نرم نرم بزمین رسانید چون صبح شد در کنار آبی نشسته بودم دست و پای خود را در آب شستم و چند
نگاه کردم که بمانیدم آفتاب برآمد و جهان روشن شد صحرا را دیدم فراخ و روشن سبز و خوش و خرم
یک ساعت تحمل کردم از دور دیدم که در هوا دود بلند میشود با خود اندیشه کردم آنجا که آتش باشد آدم
باشند روی بدانجا کردم چون بدانجا رسیدم غاری را دیدم که دود از آن غار بر می آید و در آن غار شدم مردی را دیدم
چندانکه درخت بزرگ از سر تا پای او را فراهم بسته و پیش او تنوری پر آتش نهاده و هیزم بسیار در آن
تنور نهاده میسوخت گاه گاهی پاره خود را در آن تنور میکشید و آتش را خوش میکرد و چون مرا دید بر خود

بپیچید

می پیچید قصد من کرد من نام خدای تعالی بر زبان آوردم آن بندهای آهنین بگردن او بود از گردن
و از پیچیدن از گردن او شد دو باره بگردن او بسته شد بانگ که او را بسته خوابد و محکم شد چنانکه
هیچ حرکت نتوانست کردن من چون بدیدم بندهای او سخت شد و بانگی سخت کند دانستم که
قدرت خدای تعالی است و درین سر هست من غیب اندم دلیر گشتم و دانستم که بمن هیچ ضرری نتواند رسانید
بایستادم و آن بندها بر وی بودند شمردم هفتاد بند بسته بودند از انجا بیرون شدم و راه پیش گرفتم
بمرغزاری رسیدم کوشکی دیدم آن مرغزار یکدانه از یاقوت و روی دو پاره از زر بر روی او کشیده
و بر او نوشته اند لا اله الا الله محمد رسول الله چون این را بخواندم در گشاده شد هر چند کوشیدم ندانستم چه
چیز هست اما میدانستم از عمل آدمیان در آن کوشک اثری ظاهر نبود در کوشک شدم بهشت
بهشت بود بفراخی از مشرق تا مغرب و درختان بسیار دیدم همه بار آورده جملهٔ انگور و سیب و انجیر
در یک درخت بود دست دراز کردم از آن میوه بچیدم و بخوردم و هر میوه که میچیدم در حال
یکی دیگر بجای او می آمد از آن نیکوتر بود پس خانه در آن کوشک بزرگتر بود و پرده نور از
روی آویخته و جوی روان بر در خانه می گذشت خواستم بدانم تا در آن خانه چیست آواز شنیدم
که ترا در آن خانه راه نیست دست دراز کردم پرده را بر دارم دستم خشک شد در ماندم بترسیدم
گفتم یا رب دستم از آن خشک شد تا درین خانه روم توبه کردم درین خانه نروم اکنون بر من
رحم کن در ساعت دستم خوب شد بمثل اول باز اندیشه بر من مستولی شد گفتم بلکه آن وقت قضا
واقع شده وقت داخل بودن آن خانه نبود و حال قضای رفته و وقت است خواستم که پرده را
بر دارم آوازی آمد ای مرد بلا بر مباش ترا درین خانه راه نیست اما آواز را نشنیدم

نکردم دست دراز کردم تا پرده بردارم نیمه تنم خشک شد باز ترسیدم گفتم یا رب توبه باشد
تنم را درست گردان تا بروم حق تعالی تنم را درست کرد بار دیگر هوس بر من مستولی شد گفتم
بیایید بدانم درین خانه چیست باز دست بردم پرده بردارم همه تنم خشک شد چنانکه حرکت
دران نماند سر بر آسمان کردم گفت خدایا بحرمت صاحب این کوشک بر من رحم کن توبه باخلاص
میکنم که دیگر آن گستاخی نکنم در ساعت تنم را درست شد بیرون آمدم و در دلم افتاد که ازان میوه قدری
در آستین کنم چون بابادانی روم بمردمان دهم باز گشتم که میوه بچینم هر چند در کوشک طلب کردم نیافتم
ازان جایگاه رفتم و هم بلا مقصد بودم چون قدری رفتم شهرستانی دیدم که خرم شدم گفتم باری
شهرستان روم از مردمان احوال پرسم بدان شهر رفتم شهرستانی را دیدم مردمان آن بسیار معامله میکردند
هر کرا سلام میکردم جواب نمیداد بهر جانب رفتم کس با من سخن نگفت بدکانی خبازی رفتم نان
بر گرفتم و بدکان حلوائی رفتم حلوا برگرفتم بخوردم هیچ نگفتند بخوردم در محله رفتم سرایی
دیدم بسیار نیکو و پرده بر در وی افکنده باز کردم حاجبان را دیدم نشسته و اندرون رفتم
سلام کردم جواب من ندادند نزدیک پرده رفتم مرا منع نکردند پرده برداشتم و در سرای رفتم
سرای دیدم بزرگ منقش و در میان سرا بوستانی آراسته میوه دار و پر از گل و یاسمن کنیزکان بسیار
دران سرا دیدم صفه دیدم بغایت بزرگ و دران صفه تختی نهاده زرین و زنی نیکو رنگ بران
تخت نشسته و تاجی بر سر نهاده و چهل کنیزک نیکو روی بر جانب راست تخت استاده و چهل
بر جانب چپ چون نزدیک تخت رسیدیم هیچکس سخن با من نگفت و مرا منع نکردند و آنکه بر تخت
نشسته بود کف دستها بر هم زد و جمله کنیزکان برفتند ناپدید شدند و من نزد تخت رفتم با زن سخن می
گفتم

می گفتم جواب نمیداد شهوت بر من غالب شد با وی جمع شدم مانع نشد او را دختر دیدم لذتی
یافتم که از زنان خود ندیده بودم بیرون رفتم دوباره با او جمع شدم باز مانع نکرد باز بیرون رفتم چون نزدیک
رسیدم باز شهوت بر من غلبه کرد باز گشتم با زن صحبت کردم غرض تا سی و یکبار با زن جمع شدم
هر بار زن را دختر دیدم و هر بار لذتی دیگر یافتم هرگز نیافته بودم با خود گفتم ای تمیم تو از یاران رسول
و صحبت وی یافته و این زن در نکاح تو نیست و از غزا نیامده وارد این زنا بود که تو کرده در قیامت
خدای تعالی را بچه گوی جواب بهمچون اندیشه کردم آن زن که بر تخت نشسته بود من با او صحبت کردم بانگ کرد
ای تمیم داری خواه پشیمان باشی خواه نه دم من دام نهادم ترا گرفتم و مقصود حاصل کردم چون آواز او
شنیدم بنگریستم نه شهر را دیدم و نه کوشک و نه تخت و نه زن خود را در میان صحرا دیدم که حد جانی
نداشت خویشتن را گفتم این همه جمله عذابست باز هم وادی دیدم میرفتم حیران و متحیر از دور بعضی
سوار دیدم از ایشان نیکوتر سواری ندیده بودم چون بمن رسیدند از ایشان سلام کردم جواب سلام دادند
ایشان گفتند ای تمیم داری راه مدینه می جوی گفتم آری گفتند بر لب این جوی برو تا ترا بمدینه
رسانند و دران صحرا هیچ جوی آب ندیده بودم چون نگه کردم جوی بزرگ دیدم من بدان سو رفتم در آب
روان که از جمله فراط بود در کنار آب مردی را دیدم با هیبت نشسته بر کلاه بلبستادی و یکقطره آب از زیر
دست او فرو نگذاشتی چون باو رسیدم سلام کردم جواب سلام باز داد گفت ای تمیم عزم مدینه داری گفتم
بلی گفت صبر کن تا ترا بمدینه رسانم و در پیش او نشستم چون ساعتی گذشت زلزله برخواست و بانگی از
آسمان آمد سخت و سهمناک و ابری از آسمان غریوان آمد چون نزدیک آنمرد رسید بایستاد و گفت کجا
فرمودند ببری گفت بزنی با مرد و در روزنیش ببارم مرد گفت برو ابری دیگر آمد هم بدان مثل مرد گفت

تا کجا فرستاده اند بروی ابر گفت نزد یاجوج و ماجوج بر ایشان باران کردم بباران بدین نحو بفرستادند
هر ابری باقلیمی و باین مرد را میگفت که مرا بچه کار میفرستند مرد ایشان را دستوری داد ابر دیگر آمد با بوی
با روح و راحت آن مرد را سلام گفت گفت کجا خواهی رفت ابر گفت بمدینه منوره تا آنجا باران فرو ریزم رحمت
بباران مرد گفت خوش آمدی ای مرد که پیش منست تمیم داری است و از زیارت محمد صلی الله علیه و سلم آمده است
در مدینه است از خانه برون آمده او را بخانه خویش باز رسان چنانکه هیچ رنجی بوی نرسد ابر گفت سمعنا و اطعنا
برخاست که مرا برگیرد من آن مرد را گفتم ای بنده خدای بحق آن خدای که ترا آفریده است ازین حالها که در
سفر بر من ظاهر گشته اند شرح اینها را در نزد تو بازدهم تو جواب باز گوی مرد بار گفت یک ساعت صبر کن تا
من احوال ترا بشنوم و جواب بگویم من جمله حالها را باو بگویم و بگفتم ای تمیم داری حال اولین شب که زنی تو
در شب جمعه بانگ کرد قضای ربانی بود و آنکه ترا برد قدرت خدای تعالی بود و آن لشکر که چنین پوشیده بودند
و نام سالار ایشان لقطاست و آن دریا و جزیره مسکن ایشانست و آن ملک که تعلیم فرزندان او میکرد ملک
جنیان مسلمانست و آن عفریت که ترا باسمان برد کافر بود و آن فرشته که در آسمان تسبیح میکرد ملک اسمعیل
بود و در آسمان تسبیح میکرد و آن آب که در ریگ افتادی آب حیات است که از بهشت می آمد هیچ کس از آن آب
نخورده الا حضرت خضر نبی علیه السلام و ترا خوردن آن آب روزی نبود آن کس که دست ترا از دریا برکشید
الیاس بود و آن مرد که بند آهنین بر وی بود دجال لعین بود و در آخر الزمان برون آید و آن کوشک که دست
خشک شد جای فاطمه زهرا بود رضی الله عنها که در آنجا نهاده بودند از آن اوست و آن شهرستان که در وی رفتی و آن
کوشک و آن زن والم ابلیس علیه اللعنه بود که آنجا حامله شود فرزندان او را اکنون دیو مردم کشند کفر و نفاق
دارند با دختران نکاح کنند و بعلم مردمان از راه ببرند گفتم مردم را چگونه از راه ببرند گفت علم شریعت بجا نیاورند

بشریعت

بشریعت کار کنند بدر سرای پادشاه روند و مردم از ایشان فتوای دارند و از حرام خوردن باک ندارند
و سود ستانند و زر بسود دهند بحلال دانند و بظاهر سخن دین شریعت زاهد گویند و منع ربا و حرام
و باطن بشراب و خمر و زنا و لواطه و خرز مشغول باشند این همه فعلهای بد کنند که ایشان دیو اند و ازیشان
باشند پیوسته در نفاق زنند و در کفر روند و به بدعت میروند آن علما که با آن ملعون آمیخته شده اند
باشند فروغی و فرایض و فرمان خدای و بدین رسول الله راه روند و روز بروزه باشند و شب در نماز و غزا و حج کنند
و دنیا را کم طلب کنند و ربا نمی خورند و از ترس خدا از حرام پیوسته در خشوع باشند و از هول قیامت دگون
باشند و بر طاعت اعتماد کنند گفتم خدای تعالی بر نیکی کنند ازین فعلها که از من بوجود آمده اند و با دیو صحبت کردم
گفت حکم خدای تعالی است اگر خواهد عقوبت کند و اگر خواهد بیامرزد و عصیان تو سهو بود آنها که تو دیده ای بجهان
کس ندیده مگر بعضی از پیغمبران مرسل شکر خدای بجا آور و بخانه خود که رسیدی تو بخدمت صحابه خوب است
و نیست قوت باش و بغربت جهان یا میباش بعد از گفتگو گفت ای ابر بلور را برگیر بسلامت بخانه خودش
برساند من نیز ابر آورد بعد و کردم بمن گفت سلام من بر روضه محمد صلی الله علیه و سلم برسان ابر گفت سمعنا و اطعنا
و مرا برگرفت هنوز آواز سلام کردن مرد بر روضه پیغمبر در گوش من بود بر در خانه خود ایستادم هیچ
رنجی و المی بر من نرسیده سر گذشت را وا نمودم امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه برخواست و مرا در کنار گرفت
و جمله صحابه مرا در کنار گرفتند و چشم مرا بوسه دادند گفتند خدای تعالی ترا بنور خود آراسته دارد چنانکه
ما را دیدار خود نمودی و باین عجایبها خبر کردی عمر رضی الله عنه گفت ای تمیم داری خدای ترا برحمت خود شاد
کند چنانکه تو مرا بدیدار خود شاد کردی آن زنان در شنقی معصومان که تو دیده سبب بدیها آنها که خود را
لذتهای دختر ابلیس اقرار کردی مستوجب چه شرح بودی تا حد زدیم بجا نرود و شکر خدا کن بخانه رفتم امیر المؤمنین

بعد از آن بانصار گفت که زن تمیم را بخواه پیش از چهل روز بمیرد و تو شوهر زن او خواهی بود چهل روز صبر کن
آن برای تو میباشد زیرا از رسول صلی الله علیه وسلم شنیده ام که هر کس از امت من در دنیا طعام و میوه بهشت
خورد از چهل روز زیاد نزید تمیم را پنج فرض در مسجد بجماعت ادا میکرد تا چهل روز بگذشت روز
چهل و یکم بنماز نیامد و امیر فرمود که بخانه تمیم برو و بدانم چرا نماز جماعت نیامد یکی رفت زن او آمد
گفت یا امیر تمیم داری در دنیا رحلت کرد دوش گفت امشب تمام شب بیدار باشم تا نماز صبح بجماعت ادا کنم خودش را
خواست من گفتم شب بر شب بگذارده و خواب بروی غالب آمده ساعتی بگذارم بخوابد چون روز شد در
رفتم او را بیدار کنم گفتم ای تمیم برخیز جواب نداد نگاه کردم فرض حق یافته امیر رفت تمیم را غسل کرد
کفن و دفن نمود و خاک سپرد و بعد از عده زن او را بانصار داد والله اعلم تمت

خبر کن ما را که سلیمان علیه السلام از کجا است تا ما که بانجا رسیده اند که بودند جواب بدان که سلیمان را
که زینت تخت که داشت بر آن تخت خود خفته است در جزیره در دریای هفتم است و در آن دریا غاری
هست در آن غار بر آن تخت خفته است و آن چنان بود چون سلیمان را عمارت بیت المقدس تمام کرد
بر آن مسجد برآمد بر عصا تکیه کرد خلق بر نظاره بایستادند حق تعالی جان او را برداشت چنانکه تکیه بر
عصا که بود بماند هیچکس مجال نداشت بگوید وفات یافته چون سه روز بگذشت او از مسجد بیرون
نیامد چوب خوره رفت بیخ عصا را خورد عصا بشکست سلیمان بیفتاد آنگاه دانستند سلیمان وفات
یافته او را بر روی غار کوه بردند بر همان تخت خویش نهادند و چادر بروی کشیدند دیوان
او را برداشتند و در هفتم دریا بگذرانیدند در جزیره تخت او را در غاری نهادند و کسی که بانجا رسیده
بلوقیا و عفان نام بودند و آن چنان بود که در زمین مصر پادشاهی بنی اسرائیل بود عالم و توانگر و مهتر بنی اسرائیل
بود

بود نام او شانه بود و همه علمهای بنی اسرائیل علم از وی آموختند و او را پسری بود نام او بلوقیا
بسیار نیکو رو و خردمند بود و علم او بسیار آموخته بود چون پدرش وفات یافت بلوقیا در خزینه
پدرش بگشاد از زر و سیم و جواهر و مشک و عنبر و کافور دید تا بدر خانه رسید قفل گران بر آن زده بود
خزینه دار را بود بلوقیا گفت در این خانه چیست گفت پدرت در این در را بسته و مهر
کرده و مرا نگفته در این خانه چیست گفت آهنگر بیاورند آن قفل را بشکنند بلوقیا در اندرون رفت صندوقی
پر از زر دید و قفل سیمین بر وی نهاده بودند آن را باز کرد در میان صندوق درجی زرین دید قفل محکم بر وی نهاده
و قفل را از وی گشود کتابی دید در آنجا نهاده در آن کتاب نگه کرد همه صفت محمد صلی الله علیه وسلم در آن نوشته بودند
صفت امتان او که حق تعالی در توریت یاد کرده ایشان همه را در توریت بیرون که پنهان داشته بودند
کس نخوانده و تا وقت ظهور محمد صلی الله علیه وسلم چنین بجای خود ایستاده بود فرستاد همه بنی اسرائیل را جمع
کردند بخوانید من در خزینه پدرم کتابی یافته ام که پدرم آن را از توریت جدا کرده سخن حق را پنهان کرده
اکنون باید این سخنها را بکتاب باز برم و آنچه حق تعالی فرموده قبول کنیم همه بنی اسرائیل پدر او را لعنت
کردند گفتند اگر سبب آن نبودی همه امام پیشوای ما بودند که او را میشناختیم و بر نبی آوردیم همه را
بسوختیم بلوقیا گفت آن سخنها را بکتاب بردند آنگاه بلوقیا برخاست پیش مادرش آمد گفت
میخواهم مرا دستوری دهی که بجانب شام روم مادر گفت بچه کار میروی بلوقیا گفت طلب محمد صلی الله علیه وسلم
بروم تا دین شریعت او را بیاموزم تا از امت او حساب یابم مادرش آمد دستوری داد بلوقیا تدارک
سفر شام ساخت راهی شد در عرض راه بجزیره رسید در آن جزیره ماری بزرگ دید با آواز بلند گفتندی
لا اله الا الله محمد رسول الله بلوقیا آن را دید بترسید و لرزه در اندام افتاد مار آن روی بسوی او نهاده در

فصیح بود گفتند ای آفریده خدای تو کیستی و نام چیست گفت نام من بلوقیاست بنی اسرائیلم
گفتند بنی اسرائیل چه قوم‌اند گفت فرزندان آدم‌اند گفتند نام آدم شنیده‌ایم بلوقیا از سخن ماران
عجب ماند پرسیدش کیانند گفتند ماران دوزخیم حق تعالی ما را برای عقوبت عاصیان آفریده است
بلوقیا گفت شما اینجا چه میکنید گفتند هر سالی دو بار دوزخ بجوش آید چنانکه دریا موج زند و دوزخ هم چنان
موج زند و ما را از دوزخ بیرون اندازد و ما بعد بدوزخ باز گردیم و در دنیا گرمای تابستان و سرمای زمستان
از دمیدن موج دوزخ است بلوقیا گفت نام او را میشنیدیم نام او را می بینید ماران گفتند در هر جایی او
نوشته اند لا اله الا الله محمد رسول الله بلوقیا گفت در دوزخ ماران از شما بزرگتر هست گفتند ماران در دوزخ هستند
که به بزرگی و درازی آنجا چند هست اگر یکی از ما در بینی آنها در رود او را ایشان خبردار نباشند پس
بلوقیا گفت ایشان را وداع کرد بجزیرهٔ دیگر رسید و در آن جزیره هم مار عظیم دید در میان ماران ماری خورده
زرد بود و بر گرد ماران دیگر سوار شده هرگاه آن مار خورد سخن گفتن کردی بانگ کردی از هیبت
و رهبت ماران بر وی جمع شدندی و چون نفس باز گرفتندی هم پراگنده شدندی و در زمین پنهان شدندی
چون آن مار خورد بلوقیا را دید با او سخن آمد گفت آفریدهٔ خدای تو کیستی نام تو چیست گفت نام من
بلوقیاست از بنی اسرائیل اما بگو تو کیستی مار گفت موکلم بر همه ماران دنیا و نام من علیجاست حق تعالی
همه ماران در فرمان من کرده اگر از بیم من نبودی ماران همه فرزندان آدم را یکروز هلاک کردندی اما چون
بانگ من بشنوند بر زمین فرو روند پس مار گفت ای بلوقیا اگر طلب محمد مصطفی میروی اگر دریابی
سلام من با او برسان بلوقیا رفت تا بیت المقدس رسید مردی را دید از بنی اسرائیل نام او عفان بود
کتب بسیار خوانده بود و یگانهٔ روزگار بود بلوقیا نزد او رفت گفت من پسر فلانم از مصر آمده ام

در خزینه

در خزینهٔ پدرم کتابی یافته ام در صفت محمد المصطفی صلی الله علیه و سلم و من بطلب او بیرون آمده ام تا او را
ببینم عفان گفت هنوز وقت بیرون آمدن محمد نیست او در آخر الزمان خواهد بود بلوقیا غمگین شد
و آن عفان بسیار کم دیده بود هم کیمیا عفان گفت آن مار خورد را که نام او علیجاست ملک همه ماران است
من با تو بیایم بدان جایگاه که او را دیده اگر او را صید کنیم همه جهان از آن ما است و زنده ایم تا بوقت آن
مصطفی بلوقیا سخن عفان را قبول کرد و هر چه برخواستند برفتند عفان صندوقی بساخت از آهن و دو
قدح سیمین در آن نهاد یکی پر از شیر و یکی پر از شراب کهنه رفتند تا بدان جزیره رسیدند که مار خورد در آنجا بود
پس عفان صندوق را بگشاد و خود را از دور پنهان کرد بعد از ساعتی آن مار خورد که مهتر ماران بود به بوی شیر
بیامد و پاره از آن شیر و شراب بخورد و مست شد در ساعت عفان آهسته آهسته آمد او را در صندوق
نهاد و قفل بر زد صندوق برداشت و برفتند و به درختی میگذشتند بانگ فصیح می آمد تا بدرختی رسیدند
آن درخت گفت هر که از من شاخی بکند و بکوبد و آب را بگیرد و بر پای مالد بهر دریا برود و پای او تر نشود عفان
گفت من این را میخواهم یافتم در حال شاخی از آن درخت بکند و بکوفت و آب آن را در شیشه کرد گفت
مقصود من حاصل شد پس مار را بگذاریم تا برود سر صندوق را بگشاد و مار برپرید گفت ای فرزندان آدم
شما عجب اند بر بدان مار بجای خود رفت بلوقیا و عفان پیش بر رفتند تا بکنار دریا رسیدند از آب که خورده شد
بر پای خود مالیدند بر آب دریا رفتند چنانکه کسی در خشکی برود با بهار ایشان تر نمیشد بر وی از دریا اول
بگذشتند و بدریای دوم رسیدند چون دریا را گذر کردند بکنار خاک آن کوه شکسته بود و بر سر آن کوه
اسپنار و سایه افگنده در میان کوه غاری بود و در آن غار تختی نهاده بود و بر آن تخت یکی خفته
و دست بر دل نهاده و در دست چپ او انگشتری بود از یاقوت سرخ و در وی نگینی بود و بر آن نگین چهار نام

از نامهای خدا بر آن نوشته بودند آن نگین چنان میدرخشید چون شعاع آفتاب بلوقیا عفان را پرسید این چه جایی است
و این مرد کیست در این تخت خفته عفان گفت ای برادر این همه رنجها بر کشیدم مقصود من این در است بشنو این سلیمان
پیغمبر است و این انگشتری که می بینی خاتم ملک اوست که همه دنیا را جهان میداشت دیوان و پریان و مرغان و ماهیان
فرمان بردار اشتند بلوقیا گفت سلیمان دعا کرده است وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی از خدا خواسته است که مرا
ملکی بده که هیچکس بعد از وفات من چنان ملکی نباشد حق تعالی دعای او را قبول کرد عفان گفت به دلی محکم خوش
دل باش نام خدا یاد است برکت آن نام هیچ آفتی بما نرسد یک ساعت اینجا باش مرا یاری ده و نام خدای بخوان
و هیچ طرفی مشغول مشو بلوقیا بایستاد و نام خدای میخواند عفان بر آن غار رفت اژدهای عظیم بر کنار تخت خفته
با عفان در سخن آمده گفت چرا بدینجا رسیده اگر تو غلبه بنام خدای کنی من غلبه کنم بنام خدای پس آن اژدها
سر بر آورد و یکدم بزد مثل برق درخشنده آتش از دهان او بیرون جست همه روی دریا آتش گرفت ایشان را
زحمتی نرسید عفان بیشتر رفت آن اژدها دمی دیگر زد و بلوقیا چندان ایستاده بود و نام بزرگ خدای تعالی
میخواندند و هر بار اژدها آتش میدمید از ایشان بسلامت میگذشت که او انگشتری را از دست سلیمان برون آورد
حق تعالی جبرئیل را فرستاد و نعره زد از هیبت آن نعره زمین بر خود بلرزید و کوهها بجنبش در آمدند و از دریا
موج بر خواست آب دریا از شور و شر [illegible] از هم در آمیختند از سهم نعره جبرئیل بلوقیا و عفان هر دو بر رو افتادند
و آن اژدها نفسی دیگر زد آتش بر خواست ستیغ کوه دریا هر چه رسید بسوخت بلوقیا نام خدای تعالی میخواند
از آتش رسته در گشت بسلامت بعد از ساعتی جبرئیل آمد بانگ بر بلوقیا زد و گفت فرزند آدم چگونه دلیر بندهٔ [illegible] بلوقیا
گفت ای جوانمرد بحق خدای که تو کیستی و نام تو چیست گفت منم جبرئیل بلوقیا گفت طلب محمد عربی صلی الله علیه وسلم
می کردم او را ببینم با او ایمان آورم مقصود من این است و مرا عفان بدینجا آورد جبرئیل گفت ای جوان ترا خدای تعالی [illegible]

اگر نه

اگر نه مثل عفان بسوختی اکنون باز گرد و بجای خود برو و باز دیگر دلیری با خدای مکن آنگه جبرئیل باسمان
رفت و بلوقیا باز گشت و از آن آب که با او بود بر پای خود مالید روی بدریا نهاد و بولایتی که جای خود باز آید
و بر روی دریا غلط کرد تا بدریای سیوم رسید همچنان رفت تا از آتش دریا در گذشت بلب دریای هفتم
رسید جزیره دید که هرگز ندیده بود از خوبی و صفت آن نتوان کرد با خود اندیشه کرد اینجا جز بهشت و صفت
بهشت داد خواست که میوه از آن درختان بچیند درختان با او در سخن آمده گفتند ای کشتکار از من دور باش
بلوقیا متحیر شد بجانبی گذر کرد قومی را دید همه بر اسبان سوار شده و شمشیر بدست گرفته با یکدیگر جنگ
میکردند و یکدیگر را میکشتند بلوقیا نام بزرگ خدای تعالی یاد کرد چون آن قوم نام خدای را شنیدند همه
شمشیرها نهادند و باواز بلند گفتند لا اله الا الله محمد رسول الله پرسیدند تو کیستی گفت بنی اسرائیل گفتند
بچه کار آمده بلوقیا گفت بطلب محمد مصطفی بیرون آمده ام شما را بگویید چه قوم اید و این چه جایگاه است ایشان
گفتند ما پریانیم و با فرشتگان در آسمان عبادت حق تعالی میکردیم حق تعالی ما را بدنیا فرستاد و تا با پریان
کافر جنگ کنیم و این جایگاه ماست تا روز قیامت پس بلوقیا را گفت حق تعالی روز نخست بیافرید دو گونه
خلق را بیافرید یکی را صلیب [illegible] بصورت شیر و ملیب بصورت گرگ آفریده و گرگ
ماده آفریده و شیر را نر آفریده و آن دوگونه خلق چندان بلند آفریده و درازی ایشان پانصد سال راه بود و دم
گرگ ماننده کژدم آفریده و دم شیر مانند مار و ایشان را بفرمود خورد را بیفشاندند از دم شیر مار بیفتاد و از دم
گرگ کژدم بیفتاد و مارها و کژدمها در دوزخ همه از آنجا پیدا شوند پس حق تعالی فرمود فرزندان با یکدیگر
[illegible] شش تن از ایشان فرمان برداری کردند یکی از ایشان نزد حق تعالی برو خشم گرفت و آن ابلیس است
علیه اللعنه و کنیت او ابو مره است اکنون هر که از آن شش تن بزاید پری باشد پس بلوقیا گفت میخواهم در میان

فرمان

شما بنیم گفتند تو در میان ما نتوانی بود بلوقیا گفت پس مرا راه بنمایید تا بروم ملکی پدید آمد گفت آدمیان
بر پشت ستوران ما طاقت نباشد پس اسپی بیاوردند و جل بر پشت او کردند و برقعی بستند تا ماندانند بر پشت
کردند بلوقیا را گفتند خدا را یاد کن بر پشت اسپ بنشین چنانکه ترا نبینند و بر چپ و راست منگر و در هیچ جا
فرو میا و که نتوانی دگر بر پشت او نشست و پا مجنبان تا ترا به مرز حوف بکنار مملکت رسیکه آخرین ملک است
انار و در خوان هفت پیری چینی نشسته و جوانی پیش او ایستاده چون ایشان را بینی اسپ را بایشان سپار و تو خود
برو خدای عزوجل ترا رهنمای است بلوقیا خدای را یاد کرد و بر اسپ نشست و بر وقت نماز بامداد را بر اسپ شد وقت
زوال هر دو پیر و جوان را رسید پیر چون او را دید بشناخت بلوقیا گفت پیش من آی من پیش آیم سلام کردم
گفت که در پیش آمده گفتم نماز بامداد گفت شده آمده اسپ را مانده کرده بلوقیا گفت من عنان بجنبانیده ام
و اسپ بخواهش آمده گفت آری آن اسپ فرشته است که بر پشت او آدمی است اگر نه ترا امی اندر جست و حق تعالی
ترا برکت نام بزرگ خود ترا راه آورده پس برقع از اسپ باز کردند و جل از پشت برداشتند هر موی آن
اسپ قطره عرق همی چکید و بر پای اسپ شکسته بود بلوقیا گفت کام دارم پنج شش فرسنگ راه آمده باشم گفت غلط
دانسته از نزد ملک تا اینجا صد و بیست ساله راه است بلوقیا متحیر شد و در پیش پیر راهی شد بجای رسید فرشته
دید ایستاده یک دست سوی مشرق دراز کرده و یک دست بسوی مغرب همی گفت لا اله الا الله محمد رسول الله بلوقیا
پیش رفت سلام کرد فرشته گفت ای آفریده خدای تو کیستی و نام تو چیست گفت من از بنی اسرائیلم نام
من بلوقیا است گفتم نام تو چیست و کیستی گفت نام من حزقائیل است موکلم بر روشنائی روز و تاریکی شب
از آنجا بگذشت بچهار فرشته دیگر رسید یکی سر او چون سر گاو دوم سر او چون سر شیر سیم چون کرکس بود چهارم
سر چون آدمی آنکه سر او چون سر گاو بود همی گفت خدایا رحم کن بر چهارپایان و نگهدار ایشان را از سرمای زمستان

وازک

وازگرمای تابستان بحرمت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و آنکه سر چون شیر بود می گفت خدایا رحم کن بر درندگان
و باز دار ایشان را از سرمای زمستان و گرمای تابستان و آنکه سر چون آدمی بود میگفت خدایا رحم کن و ببخشای بر
مسلمانان و مگردان عذاب ایشان و روزی ما و ایشان شفاعت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بلوقیا ایشان را نیز
وداع کرد برفت و بکوه قاف برسید آن کوهست بزرگ بگرد همه دنیا کشیده و جهان همه در میان آن
کوهست و آن کوه زمرد سبز است و کبودی آسمان از فروغ اوست چنانکه خدای تعالی در قرآن مجید
در سوره ق والقرآن المجید بلوقیا نگاه کرد فرشته را دید در آن کوه نشسته پیش او رفت و سلام
کرد آن فرشته گفت کجا خواهی رفت بلوقیا گفت بطلب محمد مصطفی میروم در هیچ جا او را نیافتم و در کی
بجانه نهادم و راه گم کردم نمیدانم بکجا میروم فرشته نام محمد شنید به بانگ بلند گفت لا اله الا الله
محمد رسول الله بلوقیا گفت تو این چه میکنی گفت خدای تعالی مرا گفته که پیوسته بر محمد صلی الله علیه و سلم درود
فرستم بلوقیا گفت نام تو چیست گفت نام من کوکائیل است بلوقیا گفت آن چیست بدست تو که گاهی
بندی و گاهی میگشایی گفت رگهای زمینها بدست من است و هر در دنیا هیچ ولایتی نیست رگ آن
بدست من نباشد و بدین کوه پیوسته اند هر وقت خدای تعالی خواهد نکبتی در ولایتی و یا در شهری رساند
مرا امر فرماید رگهای آن زمین را بکشم تا آب چشمه های ایشان نقصان کند و نبات نروید و برکت
از غله ایشان برود و قحط پدید آید چون خواهد قومی را بترساند مرا بفرماید تا رگ زمین را بجنبانم
و زمین بجنبش و زلزله بیفتد بلوقیا گفت ای فرشته در پس کوه قاف چیست فرشته گفت چهل زمین
دیگر مثل این زمین باشد که تو می بینی و حق تعالی این دنیا را بچهار قسم نهاده است و هر قسمی چهار هزار
چندان این زمینها است و آن زمینها همه زرین و ساکنان آن زمینها فرشتگانند که نام آدمی

شنیده و نه نام ابلیس دیگر ایشان را ایست لا اله الا الله محمد رسول الله بلوقیا گفت از پس این زمینها
چیست گفت هفتاد هزار عجائبند و از پس آن جز خدای تعالی کسی دیگر نداند چیست و این کوه قاف در میان
دو شاخ گاوی نهاده که نام آن گاو فربیطا است و سر گاو بجانب مشرق و دنبال گاو بجانب مغرب است
و این دنیا و کوه قاف در میان دو شاخ نهاده است و طول آن گاو هزار هزار سال راه است دایم بحمد و ثنای
خدای تعالی مشغول است بر صخره سفید سر بسجده نهاده بلوقیا گفت صبر کن که زمینها چند اند و دریاها چند اند
فرشته گفت زمینها هفت اند و دریاها هفت اند بلوقیا گفت دوزخ کجاست فرشته گفت در زیر زمین هفتم
حق تعالی دوزخ را بیافرید فرمود هزار سال آتش افروختند تا سفید شد و هزار دیگر بتافتند سیاه شد پس ماری
بیافرید نام آن مار فقوم بود پس حق تعالی بدان مار وحی کرد فرمود ای مار ترا امانتی بتو خواهم داد مار گفت
فرمان بردارم فرمان آمد که دهان برهم نه اکنون دوزخ در دهان آن مار است در زیر هفتم زمین چون روز
قیامت شود حق تعالی فرشتگان را فرمان دهد دوزخ را از دهان مار بیرون آرند هفتاد هزار سلسله بر دوزخ
بسته اند و هر سلسله هفتاد هزار فرشته آویخته و هر فرشته اینقدر بزرگ است که حق تعالی یکی از ایشان را فرماید
و بعد هر که در عرصات باشند از آدمیان و پریان و مرغان و دیوان و جانوران از اول آفرینش تا قیامت بلقمه فرو برد
پس فرشتگان دوزخ را از دهان آن مار بیرون آرند و طبق از سر او بر دارند از تابش او هفت دریا خشک شوند
بلوقیا آن فرشته را وداع کرد برفت بجایی رسید جزیره دید مانند پرده از آسمان در آویخته اند و دامن آن پرده
بقعر دریا رسیده و بآب فرو رفته و از بالای آن پرده دری بود و تختی و قفلی بر او افکنده و مهر از نور بر وی
نهاده بر آن در دو فرشته نشسته اند یکی از ایشان را سر چون سر گاو و دیگری را سر چون سر گوسفند هر دو میگفتند
لا اله الا الله محمد رسول الله بلوقیا نزد ایشان رفت سلام کرد جواب باز دادند گفتند ای آفریده خدای

تو کیستی

تو کیستی و نام تو چیست گفت از فرزندان آدمم بلوقیا است از بنی اسرائیلم فرشتگان گفتند بنی اسرائیل را شنیده ایم
و آدم را شنیده ایم بلوقیا گفت محمد صلی الله علیه وسلم از فرزندان آدم است شما آدم را و اولاد آدم را چگونه میشناسید و بر او درود
میدهند گفتند ما را چنین فرموده اند از آن روز که حق تعالی ما را آفریده است نام محمد را بر ما و نام آدم را شنیده ایم
ندیده ایم و بغیر از تو بلوقیا گفت پس این در را بگشایید تا من بروم گفتند ما این در را نتوانیم گشاد مگر خدای
تعالی فرمان دهد بفرشته نام او جبرئیل است در را گشاید بلوقیا دعا کرد و محمد را شفیع آورد خدای تعالی جبرئیل را
فرستاد در را بگشاد و بلوقیا را گفت بسم الله هر کجا خواهی برو بلوقیا راه برگرفت بدریایی رسید که نیمی آب تلخ و نیمی
شیرین بیکدیگر نمی آمیخت و در میان دریای تلخ کوهی بزرگ دید که صفت آن نتوان کرد و در میان آب شیرین کوهی سپید
از نقره مانند ماه عبادت فرشتگان بر آن کوه نشسته بلوقیا نزد ایشان رفت و سلام کرد و جواب دادند گفتند
تو کیستی و نام تو چیست گفت از فرزندان آدمم و نام من بلوقیا است شما اینجا چه کار دارید گفتند از فرشتگان خدایم موکلیم
بر این دریاها بهم نیامیزند بلوقیا گفت این زر چیست گفتند این گنج خدای تعالی است هر کجا زری پدید آید اصل آن کوه است
و هر چه اندر همه دنیا و بحرها آب تلخ و خوش باشد اصل آنها از آن دریاهاست و چشمه آب بر دو دریا در زیر عرش است
پیش از آن که خدای تعالی فرشتگان را آفریده است و در زیر عرش این دو دریا آفریده است و آن کوه نقره که میبینی هر کجا
کان نقره پدید آید اصل آن از آن کوه است بلوقیا از آنجا بگذشت و برفت بدریای دیگر رسید و در آن دریا ماهیان
بسیار دید و در میان ایشان یک ماهی بسیار بزرگ دید بر دیگر ماهیان حکم میکرد پیش رفت سلام کرد جواب داد
آن ماهی گفت تو کیستی و نام تو چیست گفت نام بلوقیا است و از فرزندان آدم از بنی اسرائیل چون ماهی شنید
گفت لا اله الا الله محمد رسول الله طول آن ماهی چند ساله راه بود و بلوقیا او را بدید و بدرود کرد بجزیره دیگر رسید
جوانی دید بر سریر نشسته نیکو روی در میان دو گور نشسته بلوقیا پیش رفت سلام کرد جواب سلام داد بلوقیا گفت ای جوان

تو کیستی و نام تو چیست گفت بندهٔ خدایم و نام من صالح است بلوقیا گفت این دو کور کیستند گفت یکی پدرم و یکی
مادرم من اینجا معتکف باشم تا من اینجا بمیرم بلوقیا او را وداع کرد و رفت بجزیرهٔ دیگر رسید و در میان
آن جزیره درختی دید بزرگ و بلند و شاخها گسترده و بر کنهای او نشسته مرغی دید بدان درخت نشسته مرغی
مرغ از زر سرخ و منقارش از زمرد سبز و چشمهای او از یاقوت درخشان و نقش او از مشک و پایهایش از مروارید
سفید و در زیر آن درخت خوانی نهاده و طعام گوناگون و ماهیها بریان کرده در آن نهاده اند و آن مرغ بزبان
فصیح میگفت لا اله الا الله محمد رسول الله بلوقیا گفت ای مرغ تو کیستی و این خوان و طعام چیست مرغ گفت از
مرغان بهشتم چون خدای تعالی آدم را بدنیا فرستاد و مرا از بهشت با این خوان برای او فرستاد او میخورد تا گندم
رسید بخورد و از آن وقت تا حال بر سر نشسته ام و این خوان با طعام اینجا از بندگان خدای تعالی هر کرا اینجا رسد
بخورد بلوقیا گفت دستوری داده تا من از این طعام بخورم مرغ گفت بخور بلوقیا گفت بسم الله و از طعام
سیر خورد بلوقیا گفت کسی هم صحبت داری مرغ گفت ابو عباس رفیق منست بلوقیا گفت ابو عباس
کیست مرغ گفت خضر است سلام کرد دیدم خضر را سلام کردم گفت ای بندهٔ خدای تو کیستی و نام تو چیست گفت
از بنی اسرائیلم و نام بلوقیاست چند وقت است بطلب محمد مصطفی میگردم عجایبها بسیار دیدم خضر گفت
ای بلوقیا وقت ظهور محمد مصطفی نرسیده حالا تو او را نه بینی گفت با تو حاجتی دارم گفت بگو گفت چند
سال است از ولایت بدر آمده ام میخواهم بسوی ولایت خود روم خضر گفت تا خانهٔ تو چند سال راه است
بلوقیا گفت ندانم خضر گفت پانصد سال راه است بلوقیا بگریست تو رهنمای کن که شاید بتو التجا دارم خضر
فرمود مرغ از آن درخت فرود آمد بلوقیا را بر گرفت مرغ گفت چشم باز کن بلوقیا چشم باز کرد و دید در بام
خانهٔ خود نشسته مادرش آواز کرد بر سر بام آمد بلوقیا را دید شناخت بوسه بر روی او زد و بخانه آورد

ومادرش

مادرش و همه اقوام شکر خدای بجای آوردند بلوقیا گفت بطلب محمد عربی صلی الله علیه وسلم رفته بودم حالا
وقت ظهور او نبود و نهایت عجایبهای بسیار دیدم همه را ادا کرد مادرش گفت الحمد لله و شکر خدا که
تعالی رنج ترا بضایع نخواهد داد و همه کس نزد بلوقیا آمدند سرگذشته خود سوال برای ایشان
ادا میکرد این قصه از بهر کاری ماند والله اعلم بالصواب ۱۳۰۶

تمت الکتاب بعون الملک الحکیم العظیم
بدست بندهٔ اثم ابن ... عفی عنه
عبد الکریم [illegible]
بتاریخ رجب المرجب
۱۳۰۶

اسبا زنانه خاو رابعه

لا اله [illegible] منحک ... تقیم
زن دانه یکی [illegible]